تاریخ عصر جدید

نوشتهٔ
آلکساندر آوریاتوف. ایلیا گالکین. لئو زوبوک
آلکساندر مانوسویچ. وسولد اورلوف.
ولادیمیر خوستوف

ترجمهٔ محمدتقی فرامرزی

تاریخ عصر جدید

پیشگفتار

این کتاب، تاریخ عصر جدید را از سالهای ۱۸۷۰ـ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۷ در برمی‌گیرد.

در سال ۱۸۷۰ میان فرانسه و پروس جنگ در گرفت. فرانسه شکست خورد. بلافاصله پس از جنگ، نخستین انقلاب پرولتاریایی جهان در فرانسه به‌وقوع پیوست و دیکتاتوری پرولتاریا ـ کمون پاریس ـ برای مدتی کوتاه استقرار یافت. بدینسان دورهٔ بررسی شده در این کتاب با جنگ فرانسه ـ پروس و کمون پاریس آغاز می‌شود و با پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه پایان می‌گیرد. باپیروزی انقلاب اکتبر سرنگونی کامل سرمایه‌داری در روسیه، استقرار دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا و آغاز ساختمان نظام اجتماعی نوین یعنی سوسیالیسم امکان‌پذیر شد. این رویدادهای بزرگ بر زندگی همهٔ ملتها تأثیر گذاشته است و دوران تاریخی تازه‌ای را به‌روی بشریت گشوده است.

•••

این کتاب دارای دو فهرست است: یکی فهرست کوتاه در آغاز و شامل عنوانهای فصول پانزده گانهٔ آن، و دیگری در پایان، که فهرست‌بلند و تفصیلی تمام مطالب و موضوعات کتاب است. کتاب به‌زبانی بسیار ساده ترجمه شده است تا امکان مطالعهٔ آن برای گروه بزرگی از مردم فراهم شود. خواهشمند است نظرات انتقادی خود را دربارهٔ ترجمه، صفحه‌آرایی، حروفچینی و دیگرمسائل، به‌نشانی انتشارات شباهنگ بفرستید.

فهرست

فصل ۱. جنگ فرانسه-پروس کمون پاریس ۹
فصل ۲. آلمان در پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم ۴۱
فصل ۳. بریتانیا درپایان سدهٔ نوزدهم وآغازسدهٔ بیستم ۷۶
فصل۴. فرانسه در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم ۱۰۳
فصل ۵. اسلاوهای جنوبی وغربی درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم ۱۲۱
فصل ۶. ایالات متحد آمریکا درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم ۱۴۱
فصل ۷. کشورهای آمریکای لاتین ۱۷۳
فصل ۸. بیداری آسیا ۱۸۴
فصل ۹. ژاپن ۲۱۳
فصل ۱۰. کشورهای افریقا ۲۲۰
فصل ۱۱. جنبش بین‌المللی کارگران وانترناسیونال‌دوم ۲۳۳
فصل ۱۲. روابط بین‌المللی ۲۴۷
فصل ۱۳. امپریالیسم، بالاترین و آخرین مرحلهٔ تکامل سرمایه‌داری ۲۵۶
فصل۱۴. جنگ اول جهانی، ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ ۲۷۷
فصل ۱۵. فرهنگ درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔبیستم ۳۲۹

فصل ۱

جنگ فرانسه ـ پروس.
کمون پاریس

۱. جنگ فرانسه ـ پروس

علل جنگ فرانسه ـ پروس. ناپلئون‌سوم درسالهای ۵۰-۵۹و ۶۰-۶۹ سدهٔ‌نوزدهم برفرانسه حکومت می‌کرد. اوبه‌دنبال سرکوب انقلاب ۱۸۴۸ و اجرای کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ میلادی به‌قدرت رسیده بود. ناپلئون، یك سال پس از پیروزی، خود را امپراتور فرانسه نامید.

او نمایندهٔ منافع گروه کوچك بورژوازی بزرگ بود که برخی از زمینداران‌بزرگ‌وسلسله‌مراتب کلیسای کاتولیك نیزاز آن‌پشتیبانی‌می‌کردند. درنیمهٔ دوم دههٔ ۶۰-۶۹ سدهٔ نوزدهم‌وضع ناپلئون ناپایدارشد. بورژوازی فرانسه دیگر اطمینانی به‌او نداشت، ونمی‌توانست شکستهایش را درزمینهٔ سیاست خارجی، به‌ویژه‌آنکه نتوانسته بود مانع وحدت آلمان توسط پروس بشود براو ببخشاید. بورژوازی از موافقت‌نامهٔ بازرگانی انگلیس ـ فرانسه در سال ۱۸۶۰ که زمینه را برای رقابت‌کالاهای انگلیسی در داخل فرانسه آماده ساخت خشنود نبود.

بارمالیاتهابردوش دهقانان سنگینی‌می‌کرد و رباخواران وبانکداران، دست به‌دست هم داده وآنها را مقروض کرده بودند. این نیز عامل بزرگی بود وبرآشوبهای اجتماعی می‌افزود.

طبقهٔ‌کارگر، به‌ویژه از رژیم ناپلئون ناراضی‌بود، زیرا ضربات‌سنگین بیکاری وفقرو افزایش سرسام‌آور هزینهٔ مسکن وقیمت مواد غذایی، بیش از همه براین طبقه وارد می‌آمد. کار روزانه از ۱۲ تا ۱۶ ساعت بود.

روزبه‌روز برتعداد اعتصابها افزوده می‌شد. درسال ۱۸۶۹ کارگران معادن ذغال سنگ لوار[1] برای دریافت دستمزد بیشتر و رساندن کار روزانه به ۸ ساعت، دست به‌اعتصاب زدند. سال بعد، کارگران کارخانهٔ خانوادهٔ شنایدر[2] در شهر لوکروزو[3] اعتصاب کردند. صاحب کارخانه، از پلیس کمك خواست واعتصاب را به‌کمك سربازان درهم کوبید.

گردهم‌آییها، تظاهرات‌واعتصابات،باوجوداقدامات‌بازدارندهٔ دولت، روزبه‌روز توده‌های بیشتری را به‌خود جلب می‌کرد. مخالفت با دارودستهٔ حاکم فرانسه بالا مـی‌گرفت و بردامنهٔ تبلیغات جمهوری‌خواهان افـزوده می‌شد. از بزرگترین تظاهرات آن روزها می‌توان به تظاهرات ۲۰۰،۰۰۰ نفری‌ژانویهٔ ۱۸۷۰ اشاره‌کرد. تظاهرکنندگان ازخیابانهای‌پاریس‌می‌گذشتند و شعارهای «زنـده بادجمهوری» و «مرگ بـربناپارت» را پیشاپیش خـود می‌بردند.

حکومت ناپلئون، باتوجه به‌بالاگرفتن نارضاییها وکاهش حیثیت‌دولت درمیان مردم، برآن شدکه اوضاع را با توسل به‌جنگ، به‌حالت نخست باز گرداند. نظرحکومت‌آن بودکه پیروزی برپروس، به‌تقویت وبالارفتن‌حیثیت دولت خواهدانجامید (ن. ك. سند[1])، از اتحادآلمان‌جلوگیری خواهدکرد و سرزمینها متعلق به‌آلمان در غرب رود راین[4] را به‌دست فـرانسه خواهد انداخت.

پادشاهی پروس به‌سرکردگی بیسمارك[5] نیز چندین سال بود کـه برای جنگ بافرانسه واز میان برداشتن مانع اصلی تحکیم سلطهٔ پروس و سلسلهٔ هوهنزولـرن[6] در آلمان وسرکوب جنبش دموکراتیك مردم آماده می‌شد.

بنابراین، هدف هردوکشور فرانسه وآلمان، جنگ بود.

در پایان دههٔ ۶۰-۶۹ سدهٔ نوزدهـم، اوضاع جهان برخلاف منافع فرانسه به‌پیش‌می‌رفت. انگلیس‌بااقدام‌پروس برای تحکیم‌مواضعش‌همدلی‌کرد وامیدش آن بود که پروس با این‌کار بتواند در برابر نفوذ فرانسه در قـارهٔ اروپا ایستادگی‌کند. روسیهٔ تزاری‌که در سرکوب قیام لهستان از پشتیبانی پروس‌برخورداربود، درآن زمان، روابط محکمی‌با برلین داشت و روابطش با پاریس چندان محکم نبود. حکومت پروس معتقد بودکه تضعیف فرانسه،

1. Loire 2. Schneider 3. Le Creusot
4. Rhine 5. Bismark 6. Hohenzollern

به‌هرشکلی که باشد، موجب‌ازمیان رفتن محدودیتهای‌ناشی از پیمان۱۸۵۶ پاریس خواهد شد. برطبق این پیمان، روسیه نمی‌توانست ناوگان دریایی‌در دریای سیاه داشته باشد. دخالت ناپلئون در امور داخلی ایتالیا، احساسات دشمنانه‌ای در این‌کشورنسبت به‌فرانسه پدید آورده بود. بدینسان، فرانسه تنها مانده بود.

آغاز جنگ. با وجود چنین وضعی، حکومت ناپلئون که قدرت خودرابیش ازآنچه بود ارزیابی‌می‌کرد، به‌دنبال بهانه‌ای برای‌آغازجنگ با پروس می‌گشت. پیداکردن چنین بهانه‌ای دشوار نبود، زیرا پروس نیزبرای تکمیل‌کردن وحدت‌آلمان به رهبری خودش، خواهان جنگ بود. بیسمارك رئیس حکومت پروس‌که وحدت‌آلمان را به‌کمك «آتش وخون» عملی‌می‌کرد به کارهای عجیبی دست می‌زد. اوخوب می‌دانست که ارتش پروس ازارتش فرانسه قوی‌تر بود.

بلافاصله برسر انتخاب جانشین برای‌تاج و تخت اسپانیاکه بی‌پادشاه مانده‌بود، میان‌فرانسه و پروس اختلاف افتاد. درجریان مذاکرات، بیسمارك عمداً و برای دامن زدن به جنگ، به حکومت فرانسه توهین کرد. این کار به نتیجهٔ دلخواه‌انجامید. روز۱۹ژوییه ۱۸۷۰ فرانسه به‌پروس اعلان‌جنگ داد. بیسمارك‌ازخوشی درپوست خودنمی‌گنجید: اوبه‌پیروزی‌پروس‌اطمینان داشت و جنگ را نیز چنان آغـاز کرده بود که دولت فرانسه درنظر مردم آلمان، دولتی متجاور جلوه‌گر شده بود.

باآنکه یونکرها[7] و بورژوازی پروس‌به‌دنبال‌هدفهای ارتجاعی‌خویش بودند، جنگ‌آلمان‌علیه فرانسه‌درنخستین مراحل، ازلحاظ اهمیت‌تاریخی‌اش جنگی ملی و مترقی بود. این جنگ، پیکاری بود برای‌وحدت ملی آلمان دربرابر نیروی مرتجع بیگانه یعنی امپراتوری ناپلئون سوم، کـه مانع این وحدت بود.

حکومت فرانسه‌ضمن‌آغاز جنگ، درمحاسبهٔ نیروهایش، به خطارفت. ارتش فرماندهی واحدی نداشت ونقشهٔ مشخصی‌برای مراحل مختلف جنگ آماده‌نکرده بود. سربازان وحتی افسران، هیچ یك از وسائل ضروری اولیه را دراختیار نداشتند. نقشهٔ جغرافیایی نیز به تعداد کافی وجود نداشت.

شکست‌ارتش‌فرانسه درسدان. ارتش پروس ازنخستین لحظات جنگ پیروزیهای چشمگیری به‌دست‌آورد. پروسی‌ها سریع‌تر از فرانسوی‌ها

---

7. Junkers

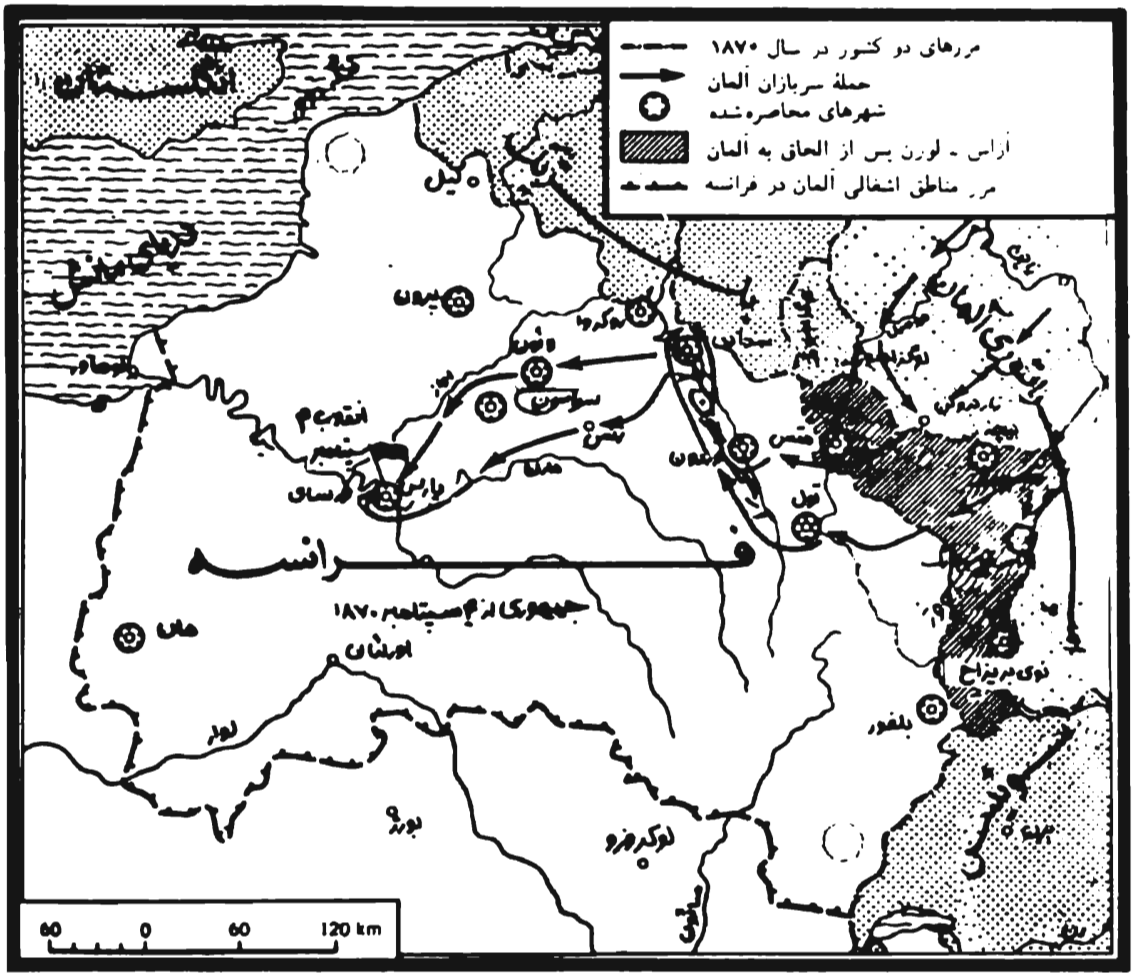

جنگ فرانسه ـ پروس.

سربازان را تجهیز و درمرزها متمرکزکردند و تعداد سربازان پروسی تقریباً دوبرابر سربازان فرانسه بود.

شجاعت ودلاوری سربازان فرانسه درجبهه، به‌کاری نیامدوفرانسوی‌ها پشت سرهم شکست خوردند.

پروسی‌ها یکی از ارتشهای فرانسه را در دژمس[8] محاصره‌کردند. یك ارتش دیگر بدفرماندهی شخصی امپراتور، در سدان[9] محاصره شد. این ارتش درنبرد ۲ سپتامبر ۱۸۷۰ شکست خورد وبقایایش در دژ سدان به دام افتاد. فرماندهان بی‌لیاقت ارتش فرانسه نتوانستند به مقاومتی سازمان یافته دست بزنند و ناپلئون که به هراس افتاده بود دستورداد پرچم سفید برافراشته‌شود. بلافاصله پس ازاین واقعه، یکی از افسران پروس به‌ویلهلم پادشاه پروس که

8. Metz 9. Sedan

لحظه به لحظه ازوضع جنگ باخبر می‌شد چنین گزارش داد: «سدان ، همراه باارتش و ناپلئون امپراتور که در دژ بود، تسلیم شده است.» امپراتور به همراه یك ارتش ۱۰۰,۰۰۰ نفری، به اسارت گرفته شد.

انقلاب ۴ سپتامبر ۱۸۷۰. وقتی خبر شکست سدان به پاریس رسید،مردم درپایتخت فرانسه‌علیه‌رژیم ناپلئون‌قیام کرده‌بودند. روز۴سپتامبر ۱۸۷۰ مردم به سپاه قانون حمله بردند وخواستار اعلام جمهوری ودفاع از وطن خود شدند. سپاه قانون ، در میدان مقابل هتل دوویل[10]، عزل امپراتور و استقرار جمهوری‌را اعلام‌کرد. دولتی تشکیل شد که «دولت دفاع ملی» نام گرفت. این دولت از سیاستمداران بورژوا، به ویژه سلطنت طلبان و نمایندگان جناح راست حزب‌جمهوری‌خواه که باسلطنت طلبان به توافق رسیده بودند تشکیل می‌شد. بدینسان قدرت دولت به دست بورژوازی افتاد و بورژوازی نیز در اثر فشار مردم مجبور به اعلام جمهوری شد. انقلاب ۴

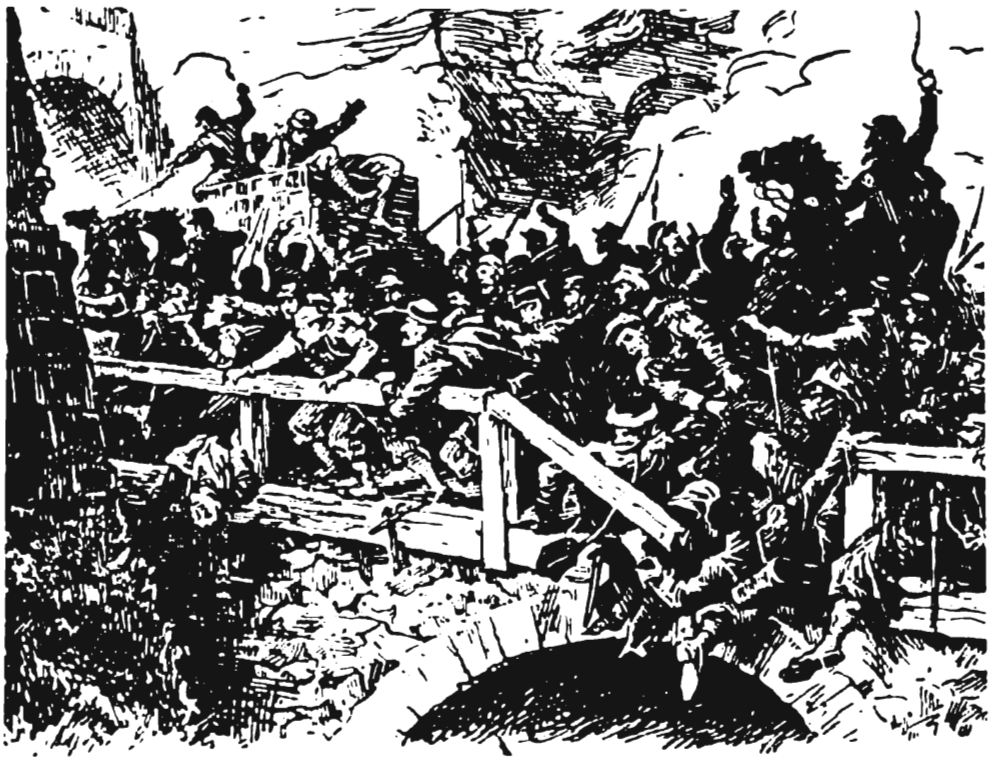

عقب‌نشینی ارتش فرانسه به در سدان.

10. Hotel de Ville

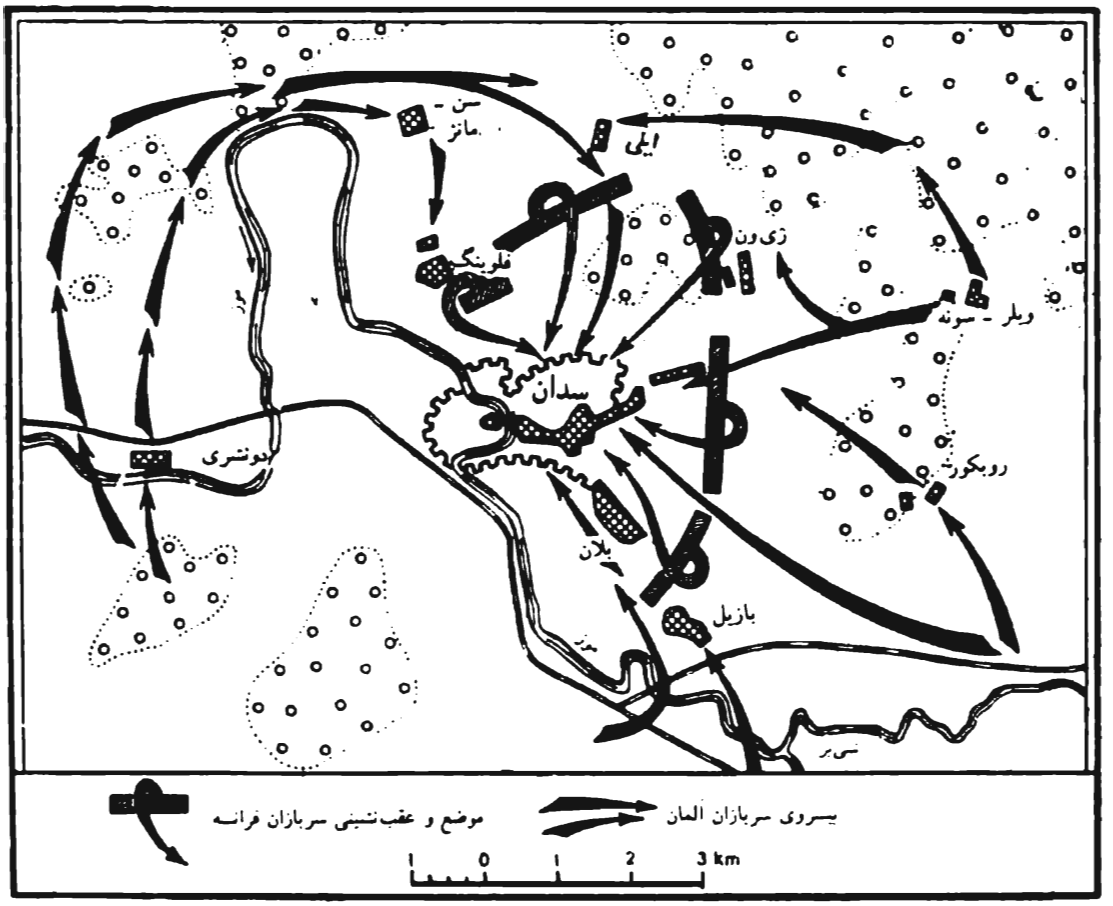

محاصرهٔ سربازان فرانسه در سدان.

سپتامبر ۱۸۷۰ یك انقلاب بورژوا-دموکراتیك بود.

انقلاب وشکست فرانسه، ماهیت سیاسی جنگ را دگرگون ساخت. فرانسه دیگر نمی‌توانست مانع وحدت آلمان شود اما میلیتاریستهای آلمان با پشتیبانی یونکرها و بورژوازی آلمان، به منظور تصرف ناحیهٔ آلزاس-لورد[11] درشرق فرانسه، به جنگ ادامه دادند. این جنگ تاآنجاکه به‌آلمان مربوط می‌شد جنگی غارتگرانه بود ولی برای جمهوری فرانسه، به جنگی عادلانه برای دفاع از وطن تبدیل شد (ن.ك.سند۲).

محاصرهٔ پاریس توسط ارتش آلمان. پس ازفاجعهٔ سدان ،راه پاریس بازشد وسربازان آلمان به‌سوی پایتخت فرانسه پیش‌تاختند و روز۱۷ سپتامبر پاریس را محاصره کردند. کارگران فرانسه که نگران سرنوشت کشورشان بودند از دولت خواستند تا مردم را مسلح کند.

---

11. Alsace-Lorraine

دولت که دربرابر پافشاری کارگران تسلیم شده بود مجبور شد ۲۰۰ گردان تازهٔ گاردملی در پاریس تشکیل دهد وبر ۶۰ گردان متشکل از عناصر بورژوایی که ازدورهٔ ناپلئون‌سوم باقی مانده بودند بیفزاید. گردانهای جدید گاردملی متشکل ازکارگران، پیشه‌وران وکارمندان جزء به شکل یك گردان واحد به‌دفاع ازپایتخت برخاستند.

دهقانان وروشنفکران به‌دفاع ازوطن برخاستند. «هرخانه‌ای‌یك‌سرباز می‌دهد... هرشهری یك ارتش می‌شود... ماشب وروز خواهیم جنگید، در کوهها ودشتها وجنگلها! مهلتی برای‌استراحت وخوابیدن به‌دشمن‌نخواهیم داد. بی‌رحمانه در راه وطنمان خواهیم جنگید...» این بخشی از اعلامیه‌ای است‌که ویکتورهوگو[12] نویسندهٔ نامدار فرانسوی برای مردم نوشته بود.

مردم سراسر فرانسه، به‌دسته‌های جنگجویان داوطلب که در مناطق اشغالی فعالیت می‌کردند، می‌پیوستند.

پیکار توده‌ها علیه دولت «خیانت ملی». باآنکه مردم‌فرانسه قهرمانانه از وطنشان دفاع می‌کردند، وضع فرانسه روزبه‌روز بدترمی‌شد. در جریان محاصرهٔ پاریس، توده‌های مردم، سرما و گرسنگی را آزمودند. بسیاری، به‌ویژه‌کودکان، ازگرسنگی مردند، آن‌هم درزمانی‌که ثروتمندان ساکن محلهای اشراف‌نشین شهر همچنان به‌زندگی آرام وبی‌دغدغهٔ خویش ادامه می‌دادند. پروسی‌ها در اوائل دسامبر ۱۸۷۰ پاریس را به توپ بستند.

احساسات‌میهن پرستانهٔ مردم، بورژوازی فرانسه‌را به‌هراس‌انداخت. بورژوازی ازآن می‌ترسید که هر گاه‌کارگران فرانسه بتوانند پروسی‌ها را شکست دهند، سلاحشان را بی‌درنگ به‌سوی استثمارگران فرانسوی خود برخواهند گرداند. دولت دفاع ملی فرانسه برای‌آنکه باطبقهٔ کارگر فرانسه به پیکار برخیزد، بر آن شد که با دشمنان فرانسه آشتی کند و به توافق برسد.

مردم پی‌برده بودندکه دولت می‌خواهد به‌آنها خیانت کند و به‌همین دلیل بودکه آن‌را دولت خیانت ملی نامیدند (ن.ك. سند۳).

درگردهم‌آییهایی که در بیست ناحیهٔ پاریس برگذار شد، کارگران و صنعتگران، کمیته‌های بیداری را برگزیدند واین‌کمیته‌ها نیز یك کمیته مرکزی برای بیست ناحیهٔ پاریس دایر کردند. بدینسان مردم پاریس یك سازمان انقلابی برای نظارت برفعالیتهای دولت تشکیل دادند.

---

12. Victor Hugo

کمیتهٔ مرکزی، برنامه‌ای شامل خواستهای مردم تهیه کردکه به‌شکل اعلامیه‌های بزرگ بردیوارهای شهر چسبانده شد و سپس در گردهم‌آییهای همگانی به بحث گذاشته شد. این برنامه خواستار انحلال تشکیلات پلیس و واگذاری اختیارات آن به‌مردم، انتخاب افسران، آزادی بیان ومطبوعات، و آزادی اجتماعات و تشکیل سازمانهای اجتماعی و سیاسی بود. در یکی از اعلامیه‌ها خواسته شده بود که همهٔ مواد غذایی مصادره و عادلانه میان مردم توزیع شود. دراین اعلامیه‌ها دولت شدیداً محکوم شده بودومصرانه اعلام شده بودکه: «از سرراه مردم کنار بروید!»

دولت همچنان به خیانتکاری خود ادامه داد. مارشال آشیل بازن[۱۳] (۱۸۱۱-۱۸۸۸) دژمس‌را با ۱۷۳،۰۰۰ سربازفرانسوی تسلیم‌پروسی‌ها کرد. این‌خیانت، خشم‌مردم را برانگیخت. روز ۳۱ اکتبر، کارگران وصنعتگران پاریس با کمك بلانکیست‌ها به سوی هتل‌دووبل به‌راه افتادند و شعار دادند: «زنده‌باد کمون!» مردم به هتل‌دووبل یورش بردند و عزل دولت را اعلام کردند. اما دولت توانست این شورش را سرکوب کند.

روز ۲۲ژانویهٔ ۱۸۷۱ نیزکوششی برای‌سرنگون‌سازی «دولت‌خیانت ملی» به‌عمل آمد اما این‌بار نیز به شکست انجامید. بسیاری از انقلابیون دستگیر و به‌زندان انداخته شدند.

تسلیم دولت خیانت ملی به‌پروس. دولت روز ۲۸ ژانویهٔ ۱۸۷۱، پنهانی، تسلیم پروس شد وقرارداد متارکهٔ جنگ رابا آلمانها امضا کرد. دولت بلافاصله پس‌از این‌کاربه‌برگذاری انتخابات مجلس ملی شتافت.

پاریس محاصره شده، نمی‌توانست در این انتخابات شرکت کند. کشیشها درروستاها ازعقب‌ماندگی سیاسی دهقانان سوء استفاده کردندوآنان را به‌رأی‌دادن به‌نفع سلطنت‌طلبان تشویق کردند. عوامل‌دشمن دربخشهای اشغالی، به هرکاری برای پشتیبانی از نامزدهای مرتجع انتخاباتی دست می‌زدند. از ۷۰۰ نمایندهٔ مجلس ملی ۴۵۰ نفر سلطنت طلب بودند.

مجلس ملی، دولتی به‌ریاست آدولف‌تی‌یر[۱۴] (۱۷۹۷-۱۸۷۷) سلطنت طلب ومرتجع معروفی که فعالیتهای سیاسی‌اش را با آتش‌گشودن به‌قیام کارگران پاریس دردههٔ ۱۸۳۰-۳۹ آغازکرده بود تشکیل داد.

---

13. Marshal Bazaine 14. A. Thiers

اسناد و مدارک

۱. علاقهٔ ناپلئون سوم و بورژوازی به جنگ

سیلوستردوساسی[۱۵]، از درباریان ناپلئون سوم، دربارهٔ معنی جنگ فرانسه ـ پروس چنین گفته است:

من مخالف جنگیدن با کشوری دیگرنبودم زیرا به نظرم جنگ، آخرین راه و تنها وسیلهٔ نجات (امپراتوری) بود... نشانه‌های جنگ شوم داخلی و اجتماعی در هر گوشه‌ای به چشم می‌خورد... جمعیت شهرهای صنعتی، شیفتهٔ سوسیالیسم شده بود. به این علت بودکه امپراتور، به قمار نهائی یعنی جنگ یا پروس تن در داد...»[۱۶]

۲. ماهیت جنگ فرانسه ـ پروس در دومین مرحله

(از دومین بیانیهٔ شورای عمومی اتحادیهٔ بین‌المللی زحمتکشان دربارهٔ جنگ فرانسه‌ـپروس)

اگر نظر ما دربارهٔ تواناییهای امپراتوری دوم اشتباه نبود، پس حق داشتیم که می‌گفتیم مبادا جنگ با آلمان «ماهیت مطلقاً تدافعی‌اش را از دست بدهد وبه جنگی علیه‌مردم فرانسه تبدیل شود». جنگ تدافعی، در واقع‌باتسلیم لویی‌ناپلئون، تسلیم سدان واعلان جمهوری درپاریس به پایان رسید. امامدتها پیش از این رویدادها، پوسیدگی کامل سلاحهای امپریالیستی آشکارشده بودو درباریان نظامی پروس نیزتصمیم نهایی رادربارهٔ پیروزی‌شان گرفته بودند.[۱۷]

۳. دولت چهارم سپتامبر: دولت خیانت ملی

(از درخواست نمایندگان ۲۰ ناحیهٔ پاریس که در ۵ ژانویهٔ ۱۸۷۱ خطاب به مردم صادر شد)

دولت چهارم سپتامبر، دفاع از کشور را وظیفهٔ خود می‌دانست. آیابه وظیفه‌اش عمل کرده است؟ نه.

---

15. Sylvestre de Sacy

16. E. A. Zhelubovskaya's «The Collapse of the Second Empire anb the Rise of the Third Republic in France.» Moscow, 1956.

17. Marx-Engels, *Selected Works*. Moscow, FLPH,1955, Vol.1,P. 491.

ما ۵۰۰,۰۰۰ سرباز داریم اما پروسی‌ها که فقط ۲۰۰,۰۰۰ سرباز دارند، چیزی نمانده‌است که مارا خفه‌کنند! چه کسانی را بجز حکومت کنندگان براین کشور می‌توان سرزنش کرد؟ آنها به جای تهیهٔ سلاح، دربارهٔ مذاکرات حرف‌زدند. آنها با مسلح‌سازی مردم مخالفت کردند. آنها هواداران بناپارت را در مقامهاشان نگهداشته وجمهووی‌خواهان را به زندان انداختند...

دولت پشت وروی خود را نشان داده است: دست‌اندرکار نابود سازی‌ما است. به نفع پاریس، باید سریعاً تصمیم گرفت...

شهرداری، یاکمون، یا هر نام دیگری که بـه آن داده شود تنها وسیلهٔ نجات مردم وتنها امیدشان به زنده ماندن است...

آیا مردمی‌که زندان باستیل را در سال ۱۷۸۹ ویران وتاج و تخت را واژگون کردند، آنقدر مأیوسانه به‌انتظار خواهند نشست تا خون در رگهاشان از سرما وگرسنگی یخ بزند، احساسهای انسانی از قلب‌شان، که‌دشمن به‌شمارش تك‌تك ضربانش نشسته است رخت بربندد؟ نه!

مردم پاریس نمی‌خواهند این بدبختی را بیازمایند و تـن به این ننگ بدهند. آنها می‌دانند که هنوز وقت باقی است و با اقدامات قاطعانه می‌توان امکان ادامهٔ زندگی را به زحمتکشان وقدرت جنگیدن را به پاریسی‌ها داد.

مصادرهٔ عمومی! جیره‌بندی رایگان! کشتار همگانی دشمن![18]

پرسش و تمرین

۱. چه عواملی محافل حاکم فرانسه وپروس را در پایان دههٔ ۶۰-۶۹ سدهٔ گذشته به جنگ با یکدیگر سوق داد؟
۲. ارتشهای فرانسه در کجا و در چه شرایطی، در سال ۱۸۷۰ شکستی سنگین خوردند؟ محل شکست را درنقشه پیدا کنید.
۳. علل شکست فرانسه در جنگ با پروس چه بود؟
۴. امپراتوری دوم‌فرانسه چگونه سقوط‌کرد وچگونه جمهوری درفرانسه استقرار یافت؟
۵. سندهای شماره ۲و۳ را بخوانید:

الف) چگونه‌ماهیت‌جنگ پس‌ازاعلان‌جمهوری درفرانسه‌دگرگون شد؟

ب) تلقی زحمتکشان پاریس از جنگ با آلمان را پس از انقلاب ۴ سپتامبربا تلقی حکومت‌بورژوایی مقایسه‌کنید.

ج) حکومت چگونه درجریان محاصرهٔ پاریس به‌مردم خیانت کرد؟

---

18. «Reader on Modern History», 1870-1918. Moscow, 1955, PP.20-21.

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۸۷۰-۱۸۷۱ جنگ فرانسه ـ پروس. شکست فرانسه.
۴ سپتامبر ۱۸۷۰ سرنگونی امپراتوری دوم در فرانسه.

۲. انقلاب کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱

انقلاب کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱ واوضاعی که به‌انقلاب انجامید. مجلس‌ملی، در آغاز کار، در شهر بوردو[19] که از پاریس دور بود تشکیل شدو سپس به‌ورسای انتقال یافت. بورژوازی در ورسای به‌تدارك برای حمله به کارگران پاریس وگاردملی پرداخت. به‌موجب فرمانی، پرداخت جقوق به گاردملی متوقف شد ودستور داده شدکه پرداخت اجاره‌های عقب افتاده در ماههای انقلاب، از سوی مردم آغاز شود. این بدان‌معنا بودکه اگر فقرا اجاره‌خانه را به موقع نمی‌پرداختند باخطر اخراج از خانه‌هاشان روبه‌رو می‌شدند. جلو انتشارروزنامه‌های دموکراتیك گرفته شد ودستگیری‌رهبران انقلابی آغاز شد. اما این اقدامات، فقط انفجار انقلابی‌کارگران پاریس را جلوتر انداخت.

اوضاع پیش ازنخستین انقلاب کارگری تاریخ‌که در۱۸ مارس۱۸۷۱ درگرفت چه بود؟ جنگ بی‌فرجام با پروس، گرسنگی وفقر مردم در دورهٔ محاصرهٔ پاریس، بیکاری‌کارگران وفقیرترشدن خرده بورژوازی، خشمگینی توده‌ها از طبقات مرفه و حکومت که نشان داد نمی‌تواند ونمی‌خواهد از کشور دفاع کند، وترکیب ارتجاعی مجلس‌ملی که مردم را نگران سرنوشت جمهوری کرده بود، همراه با نتیجهٔ کلی‌اینها زحمتکشان پاریس را به‌فعالیت انقلابی سوق داد.

در فوریهٔ ۱۸۷۱ کمیتهٔ مرکزی گاردملی تشکیل شد. این کمیته، مردم را به‌جنگ دعوت کرد. علت اصلی مسلح شدن‌کارگران پاریس، کوشش سربازان دولتی به‌خلع‌سلاح گاردملی بود. این کوشش در شب ۱۸ مارس به عمل آمد.

به‌دستور تی‌یر، دسته‌هایی از سربازان دولتی به‌تپهٔ مونمارتر[20]فرستاده

---

19 Bordeaux 20 Montmartre

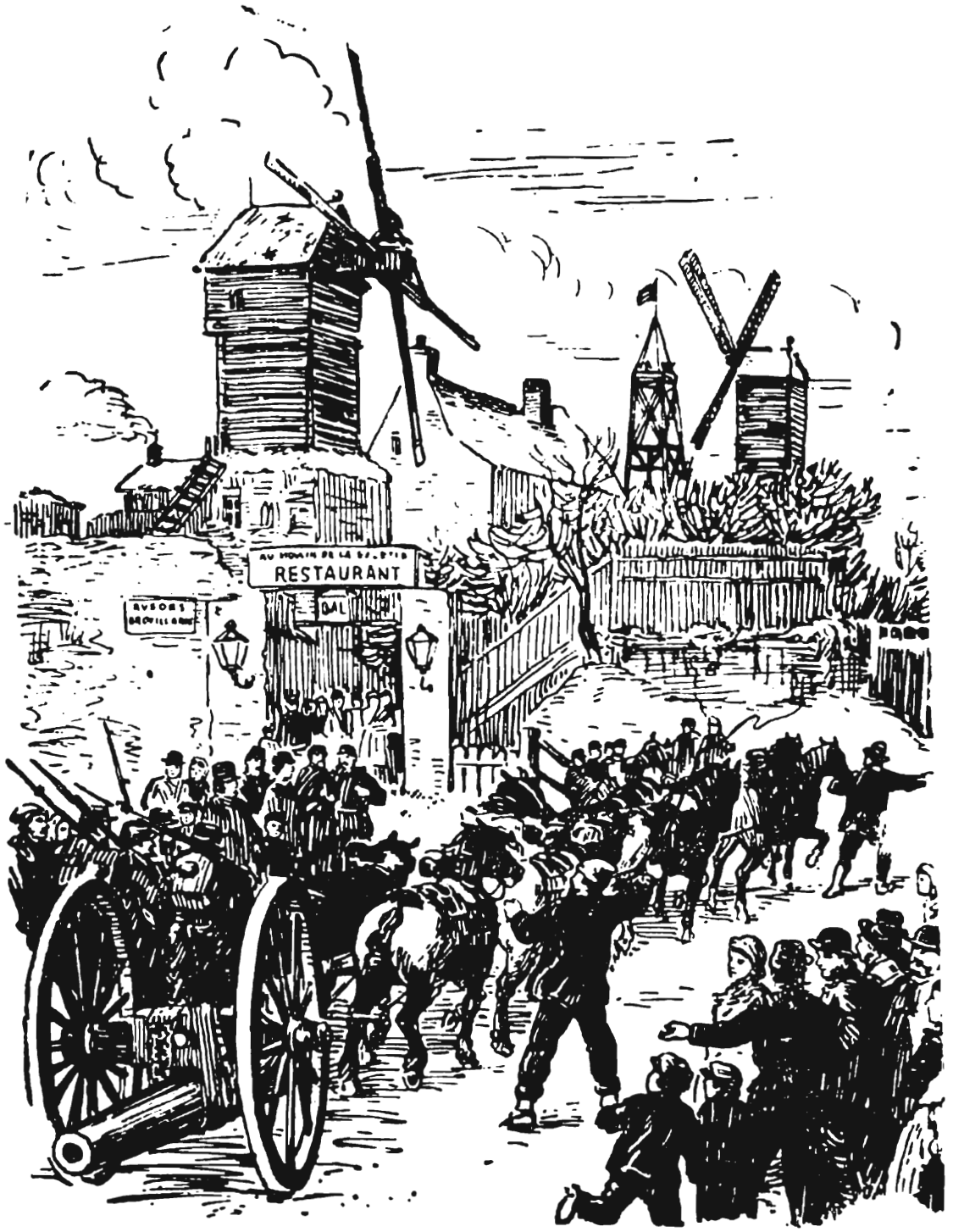

مون مارتر، ۱۸ مارس ۱۸۷۱. کارگران و سربازانی که به ایشان پیوستند توپهایی را که به تصرف سربازان تی‌یر درآمده بود به جای خود برمی‌گردانند.

شدند تا توپهای گاردملی را برچینند. این توپها با پولی که کارگران پاریس روی‌هم ریخته بودند خریداری شده بود. گروهی از سربازان دولتی در تاریکی شب به اعضای گاردملی که در کنار توپها نگهبانی می‌دادند حمله کردند وعدهٔ بسیاری کشته شدند.

اما سربازان نتوانستند توپهارا برچینند. کارگران مونمارتر، زن‌ومرد، جلو سربازان راگرفتند. کارگری به‌نام دووال[۲۱] یك تیرتوپ شلیك‌کرد که همزمان با نواختن ناقوسها، پاریس را از خواب بیدارکرد. گاردملی به موقع رسید. فرماندهان سربازان دولتی دستور تیراندازی به‌سوی مردم دادندولی سربازان گوش به‌دستورآنها ندادند ودرعوض، لولهٔ تفنك‌را به‌سوی‌فرماندهان خود گرفتند و به‌زندگی آنان پایان دادند. توپها همچنان در دست‌گاردملی باقی‌ماند.

مردم باراهنمایی اعضای گاردملی ازبلندیهای مونمارتر و بلویل[۲۲] پایین آمدندوبه‌سوی مرکز شهر راه پیمایی کردند. کارگران حومه‌نشین سن‌آنتوان[۲۳] نیزدرهمان‌جهت‌پیش می‌رفتند. انقلابیون توانستند برژاندارم‌های سواره‌ای که به‌مقابله‌باایشان فرستاده‌شده بودند غلبه کنند. ظهرروز ۱۸ مارس، کمیتهٔ مرکزی گاردملی‌به گاردها دستورداد که مرکز شهررا اشغال‌کنند. انقلابیون تاساعت ۲ بعد ازظهر، ایستگاه راه‌آهن اورلئان[۲۴] وچندنقطهٔ مهم‌دیگررا اشغال کردند. به‌فاصلهٔ بسیارکمی، پادگانهاوساختمانهای دولتی به تصرف‌درآمد.

دولت‌که به ترسی‌مرگبار گرفتار شده‌بود، تا مدتی در وزارت امور خارجه‌ماند وسپس به ورسای گریخت. تی‌یر دریك‌دلیجان دربسته و بامراقبت سواره نظام به‌ورسای شتافت. او باعصبانیت ازپنجره به بیرون می‌نگریست وپیوسته‌فریاد می‌زد: «تندتر، تندتر!» به‌دستور تی‌یر، وزیرجنگ وفرماندهان ارتش، بقایای ارتش‌را از پایتخت به ورسای عقب کشیدند تا نیروی کافی برای جنگ با پاریس انقلابی درآنجا متمرکز شود.

گاردملی تا غروب‌آن روز همهٔ ساختمانهای دولتی‌را اشغال‌کرده بود. پرچمهای سرخ برفراز متل دو ویل و وزارت جنگ برافراشته‌شد. ژول والله[۲۵] یکی از کمونارها[۲۶] (اعضای کمون) درخاطراتش روحیهٔ کارگران پاریس‌را توصیف‌کرده است. والله‌ضمن صحبت ازپسربچه‌ای که درنزدیکی سنگربندیها بازی می‌کرد، باشگفتی می‌گوید: «پسرکم، ۱۸ مارس، آینده‌ای بس‌درخشان به روی توگشوده است. تونیز ممکن بود مانند ما درسیاهی بزرگ شوی،

---

21. Duval 22. Belleville 23. St. Antoine
24. Orleans 25. Jules Valles 26. Communards

اعلام تشکیل کمون پاریس در میدان مقابل هتل دو ویل.

درکثافت غوطه‌ور شوی، درخون خود بغلتی، ازشرم سرخ‌شوی وبه عذاب پستیها تن دردهی. اما اینها دیگر پایان یافته است! مابرای‌تو اشك وخـون ریخته‌ایم. از میراثت خوب نگهداری و بهـره برداری کـن. توای فرزند ستمدیدگان، انسانی‌آزاد خواهی‌شد!»

۱۸مارس ۱۸۷۱ روز نخستین انقلاب‌کارگری‌جهان است. نخستین‌بار درتاریخ جهان بودکه بورژوازی سرنگون شد.

کمیتهٔ مرکزی گاردملی به‌قدرت‌می‌رسد. فعالیتهای‌انقلابی و خطاهای کمیته. کمیتهٔ مرکزی گاردملی در پاریس، جای دولت را گرفت. بزرگترین اقدام انقلابی کمیته، مسلح‌کردن مردم وفراخواندن مردم به‌دفاع ازجمهوری بود.

اما کمیتهٔ مرکزی نتوانست به طورکامل از پیروزی ۱۸ مارس بهره برداری کند. این‌کمیته‌جلوی تی‌یر را درعقب‌کشاندن‌سربازان‌دولتی ازپاریس نگرفت. گذشته از این، اشتباه بزرگ دیگری نیز مرتکب شد: پیش ازآنکه تی‌یر بتواند انضباط را درمیان سربازان بی‌روحیه‌اش برقرارکند و نیروهایش راگردآورد، گاردملی را برای‌حمله به‌ورسای ودرهم‌شکستن مرکز توطئه‌های ضدانقلاب رهبری‌نکرد. دراثر همین اشتباه‌بود که دولت تی‌یر توانست‌نفسی تازه‌کند و برای پیکار با پاریس انقلابی آماده‌شود. سرانجام، یکی دیگر از اشتباهات کمیتهٔ مرکزی آن بودکه در برگذاری انتخابات شورای کمون پاریس[۲۷] که عالی‌ترین سازمان خودمختار شهر به شمار می‌رفت شتاب به خرج داد. درنخستین روزهای استقرار قدرت پرولتاریا که مرحله‌ای بسیار بحرانی وحساس بود، می‌بایست برای تحکیم این قدرت فعالیت شود. بهتر آن‌بودکه انتخابات پس از استقرار و تحکیم قدرت انقلابی برگذارشود.[۳]

انتقال‌قدرت به‌شورای‌کمون. انتخابات‌شورای‌کمون‌پاریس در ۲۶مارس برگذارشد. هشتاد وپنج‌نفر بارأی‌عمومی برگزیده‌شدند. کسانی‌که از ناحیه‌های بورژوانشین انتخاب شده بودند (۲۱نفر) دشمنی خود را با انقلاب نشان دادند و بلافاصله از شوراکناره‌گیری کردند. نزدیك به نیمی از نمایندگان ازمیان کارگران و بقیه ازمیان روشنفکران دموکرات مانند کارمندان، پزشکان، آموزگاران وروزنامه‌نگاران برگزیده شده بودند. این نشان می‌دادکه شورای کمون از نمایندگان زحمتکشان پاریس تشکیل‌شده بود. کارگران نقش اصلی‌را درشورا داشتند.

روز ۲۸ مارس تشکیل حکومت جدید اعلام شد. این حکومت را کمون پاریس نامیدند. مردم انقلابی فرانسه، این رویداد را باشادمانی وصف ناپذیری جشن‌گرفتند. کمیته‌مرکزی گاردملی درمقابل هتل‌دووبل ودر حضور گروه بزرگی از مردم اعلام‌کرد که قدرت را به‌شورای کمون می‌سپارد. در حالی‌که نوازندگان می‌نواختند، مردم نیزشادی خودرا بافریادهای «زنده‌باد کمون!» اعلام می‌کردند.

---

۲۷. Paris Commune: در فرانسه هرمرکز جمعیت‌که خودمختار باشد کمون نامیده می‌شود.

نمودار ساخت سازمانی شورای کمون پاریس

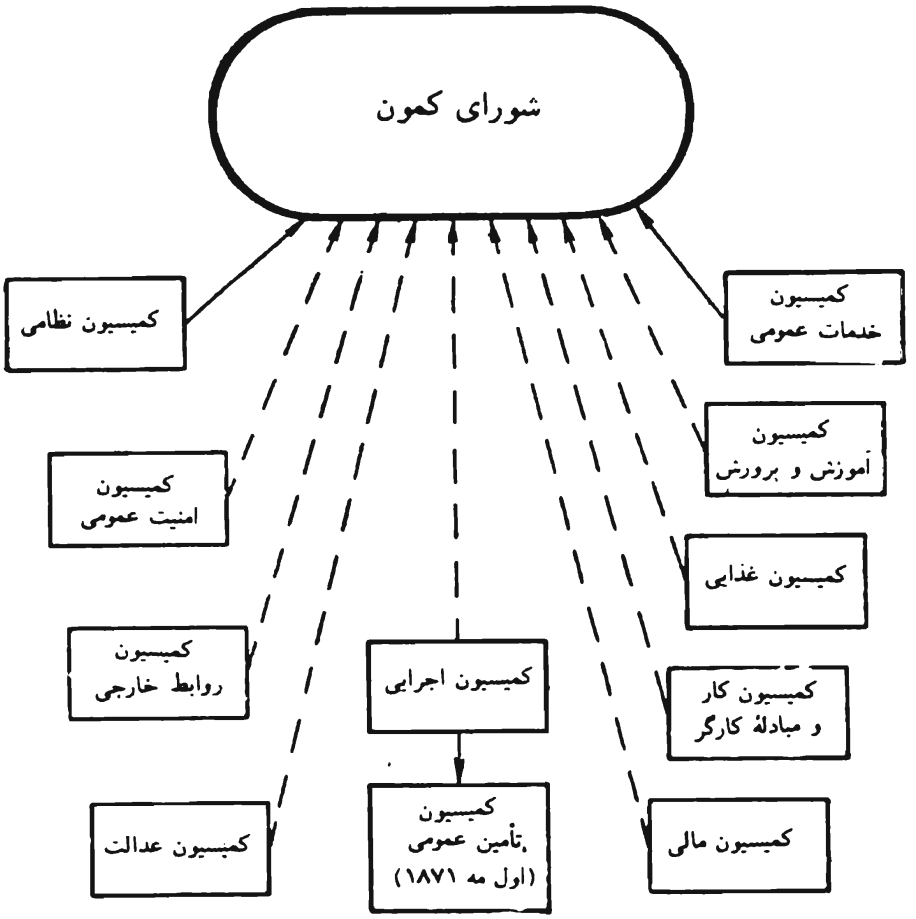

از اسامی کمیسیونهای شورای کمون پاریس می‌توان پی برد که این کمیسیونها وظایف سازمانهای دولتی را انجام می‌دادند. کمیسیون اجرایی، مسئول اجرای تصمیمات کمیسیونهای دیگر و نظارت بر اجرای تصمیمات شورای کمون و کمیسیونهای تابع آن بود.

کمون، نخستین تجربهٔ دیکتاتوری پرولتاریا. درهم‌کوبیدن‌دستگاه دولت بورژوایی. لنین‌پس‌ازمطالعهٔ تجربیات‌کمون پاریس متذکرشدکه یکی از ویژگیهای چشمگیر دیکتاتوری‌پرولتاریا درهم‌کوبیدن دستگاه‌دولت بورژوایی است. کمون پاریس، ارتش ثابت و پلیس یعنی نیروی اصلی ستم طبقاتی را نابودکرد. گاردملی جای ارتش پیشین راگرفت وکمون، حفظ نظم عمومی را به‌کارگران مسلح سپرد (ن.ك. سند۱).

پس‌از انقلاب۱۸مارس، برخی ازکارمندان‌کشوری به‌ورسای گریختند وبیشترکارمندانی‌که نگریخته بودند حاضربه‌کاربرای حکومت جدیدنبودند. کمون دربرابر وظیفه‌ای سنگین یعنی پی‌ریزی دستگاه دولت تازه‌ای به‌جای دستگاه دولت‌پیشین قرارگرفته بود. این کار درمدتی بسیارکوتاه انجام‌شد.

شورای کمون که ازمیان مردم برگزیده شده بودو واقعاً به‌مردم‌تعلق داشت، به‌عالی‌ترین سازمان دولتی تبدیل شد. آن‌عده ازاعضای کمون که موجب‌بی‌اعتمادی انتخاب کنندگان می‌شدند، به‌دست‌همان انتخاب‌کنندگان کنار گذارده می‌شدند. شورای کمون،قانونهای جدید را رسماً به‌مردم‌اطلاع می‌داد و برای اطمینان از اجرای‌این قوانین، ۱۰ کمیسیون تشکیل داد که دربرابر شورای‌کمون، مسئول بودند. یکی ازا عضای‌کمون‌را در رأس هر کمیسیون گماشتند. شورا، بدین‌سان، قوانینی راکه خود تصویب کرده بود توسط نمایندگانش به‌اجرا می‌گذاشت. نتیجه آنکه‌کمون توانست قوهٔ مقننه ومجریه رادریك‌جا باهم پیونددهد. حقوق کارمندان‌نیز تدریجاً معادل‌متوسط حقوق کارگران شد (ن.ك.سند۲).

کمون پاریس، دولتی طراز نوین و دولت طبقهٔ کارگر بود. این دولت، نخستین‌تجربهٔ دیکتاتوری‌پرولتاریابود. استقرارکمون ثابت‌کردکه کارگران پس‌از به‌دست‌گرفتن قدرت، نمی‌توانند بردستگاه دولت بورژوایی که برای ستم برزحمتکشان ساخته شده‌است تکیه‌کنند. طبقهٔ کارگر درآن زمان‌مجبور بود دستگاه دولتی کاملاً تازه‌ای ازمیان خود برگزیند وبرپا دارد.

سیاست اجتماعی و اقتصادی کمون پاریس. کمون پاریس، برروی هم هفتاد و دو روز برسر قدرت بود ودر این مدت، پیوسته دست اندرکارمبارزه‌ای سخت‌علیه ورسای‌بود. به‌همین علت‌بودکه‌کمون نتوانست به‌اجرای‌کامل همهٔ اقدامات در جهت سازماندهی اقتصاد و بهبود زندگی زحمتکشان توسط دولت پرولتاریایی توفیق یابد. اما آنچه‌کمون انجام داد نشان‌دهندهٔ علاقه وتوجهش به‌زحمتکشان بود.

چشمگیرترین‌اقدام‌کمون، واگذاری‌کارخانه‌هابه‌کارگران بود، به‌ویژه کارخانه‌هایی‌که صاحبان‌شان‌ازپاریس‌گریخته بودند(ن.ك. سند۳). کمیسیون کارکه توسط شورای‌کمون منصوب شده بودکارخانه‌ها را به‌راه انداخت، کارگران بیکار رادر آنها به‌کارگرفت و تولید را آغاز کرد.

در کارخانه‌هایی که به کارگران واگذار نشده بود، کمون برمقدار دستمزدها نظارت می‌کرد. شورای‌کمون، فرمانی صادرکردکه به موجب‌آن جریمه کردن‌کارگران ممنوع شد.

اشیایی‌که‌درگرو مؤسسات‌رهنی بودندبه‌صاحبان اصلی‌شان‌برگردانده شدند. پرداخت اجاره‌خانه معلق شد، به‌کارگران اجازه داده شد تااز زیر-زمینهاواتاقکهای سرد و تاریك به‌خانه‌های ثروت‌مندانی‌که ازپاریس‌گریخته بودند کوچ‌کنند.

دستگاه دینی، از دولت جدا شد: کمون، دستگاه دینی را از دریافت کمکهای مالی دولت منع کرد. کمون، ثبت تولدها و مرگها و ازدواجها را نیز به‌عهده گرفت و آموزش شرعیات را از برنامه‌های درسی مدارس حذف کرد. بسیاری از کلیساها وصومعه‌ها را به‌باشگاههای مردمی تبدیل کرد(ن. ك. سند۴). دستوری دایر برمجانی وهمگانی شدن آموزش وپرورش صادر شد. مدرسه‌های تازه به‌کار افتاد وکمون‌برنامهٔ تشکیل کودکستانها ومراکز تربیتی کودکان بی‌سرپرست را اعلام کرد.

زحمتکشان،فعالانه‌ودلسوزانه ازکمون‌پشتیبانی‌وبه‌آن کمك‌می‌کردند. دهها اتحادیهٔ کارگری، باشگاههای سیاسی، سازمانهای توده‌ای زنان و جوانان زحمتکش، سریعاً شکل گرفت.

کمون پاریس کوشید بادهقانان نیز پیوند یابد. اعلامیه‌ای با امضای «کارگران پاریس» درصدهزارنسخه وبه‌عنوان «درخواست از دهقانان»چاپ کرد. دراین اعلامیه آمده بود: «پاریس، زمین را ازآن دهقانان و ابزار را از آن کارگران وکار را حق طبیعی همگان می‌داند». این درخواست را با استفاده ازبالونهای هوایی‌درسراسر روستاها پخش‌کردند. اماکمون‌نتوانست طبقهٔ‌کارگر رابا دهقانان فقیرمتحد سازد. ضد انقلابیون برای آنکه‌دهقانان را علیه کارگران بشورانند به تبلیغات بدخواهانهٔ همه جانبه‌ای در میان دهقانان دست زدند. کشیشها عاملان اصلی تبلیغات ضدانقلابی در میان دهقانان بودند. کمون که از هرسو در محاصرهٔ دشمن قرارگرفته واز دیگر مناطق فرانسه‌جدا افتاده بود درپاریس به‌حالت انزوا تنها ماند. دهقانان‌از قیام کارگران پشتیبانی نکردند.

رهبران کمون. کمون، سازمان دهندگان برجسته‌ای از طبقهٔ کارگر را به‌جامعهٔ انقلابی آن زمان معرفی کرد. از جملهٔ این شخصیتهای برجسته، لوبی‌وارلن[۲۸] مسئول تدارکات وعضوکمیسیون نظامی کمون بود. پدرش دهقانی فقیر بود وخودش ازسیزده سالگی شاگرد صحاف شد.روزانه ۱۲تا۱۵ ساعت‌کار می‌کرد وبااین حال ازاوقات اضافی‌اش برای مطالعه و خودسازی استفاده می‌کرد. ازهجده سالگی به‌بعد، فعالانه درجنبش‌کارگران شرکت‌کرد، اعتصابها واتحادیه‌های‌کارگری، صندوقهای‌کمك و تعاونیهای کارگری را سازمان داد. چیزی نگذشت که به‌یکی از رهبران بخش انترناسیونال‌اول [۲۹] تبدیل شد. دوبار به‌زندان افتادولی زندان هم نتوانست

28. Louis Varlin 29. The First International

لویی وارلن.

لئو فرانکل.

این رزمندهٔ خستگی ناپذیر و پایدار طبقهٔ کارگر را ازپا درآورد.

لئوفرانکل[۳۰]، جواهرساز، از کارگران و شخصیتهای برجستهٔ جنبش کارگران مجارستان بود که درفرانسه اقامت گزیده بود. او اعتقاد محکمی به‌آرمان انقلابی طبقهٔ کارگر داشت وتنفرش از دشمنان این طبقه، بی‌پایان بود. لئو فرانکل هوادار همبستگی ومنافع کارگران سراسر جهان بود.

یاروسلاو دامبروفسکی[۳۱]، ازرهبران برجستهٔ نظامی کمون بود که از یك خانوادهٔ فقیر شده لهستانی برخاسته بود. او که در لهستان به‌علت داشتن عقاید انقلابی- دموکراتیك تحت پیگرد قرار گرفته بود به‌فرانسه مهاجرت کرد. دامبروفسکی پس‌از انقلاب ۱۸ مارس، بلافاصله خودرا به‌عنوان کارشناس نظامی به‌کمیتهٔ مرکزی گارد ملی معرفی کرد تا به‌انقلاب خدمت کند. او پیشنهاد کرد که گردانهای گارد ملی بی‌درنگ برای دستگیری اعضای دولت ومنحل کردن مجلس ملی به‌ورسای اعزام شوند. دامبروفسکی پس‌از دیدن بی تصمیمیهای رهبران گارد ملی، چنین گفت: «شما افرادی کوته بینید، و فراتر از دو گام در برابر خویش را نمی‌بینید... دیر یا زود مجبور خواهید شد بجنگید، اما آن زمان دیگر کار از کار گذشته است! اگر امروز به‌ورسای حمله کنید، فردا قدرت در دستتان خواهد ماند...» رویدادهای بعدی، نظرات دامبروفسکی را تأییدکرد.

دامبروفسکی که به مقام فرماندهی ناحیهٔ مستحکم و سنگربندی شدهٔ پاریس منصوب شده بود، در مدتی کوتاه، علاقه واعتماد گارد ملی راسریعاً

30. Leo Frankel 31. Jaroslaw Dombrowski

به‌خود جلب کرد.

لوئیزمیشل[۳۲]، خانم آموزگار و شخصیت برجستهٔ کمون بود و مردم لقب «بانوی‌سرخ مون‌مارتر» به‌اوداده بودند. این خانم که استعدادشگرفی درنویسندگی وشاعری داشت، علاقهٔ پاریسی‌ها را شدیداً به‌خود جلب کرد. او زنهارا به‌مبارزه علیه ورسای تشویق‌می‌کرد وفرماندهی یکی‌ازگردانهای زنان را به عهده داشت. دوزن روسی به نامهای الیزاوتادمیتری یفا[۳۳] و آناپوستوفویتووا[۳۴] نیز دوشادوش لوئیزمیشل در راه انقلاب می‌جنگیدند. آناپوستوفویتووا درپشت سنگر کشته شد. پرچمی به‌دست داشت که برآن چنین نوشته شده بود: «زنده‌باد جمهوری سوسیالیستی کمون پاریس!»

اسناد ومدارك

مصوبه‌های کمون پاریس

۱. لغو نظام وظیفه و تشکیل گارد ملی به جای ارتش

کمون پاریس مقرر می‌دارد:

۱. نظام وظیفه لغو می‌شود.

۲. درپاریس، تشکیل یاآوردن هیچ نیروی نظامی به غیر ازگارد ملی، مجاز نیست.

۳. همهٔشهروندانی‌که توانایی خدمت‌نظامی داشته باشند، از صفوف گارد ملی به‌شمار می‌آیند.

هتل‌دوویل، ۲۹مارس ۱۸۷۱.

۲. لغو حقوقهای کلان

با توجه به‌این که در یك جمهوری دموکراتیك واقعی... جایی برای حقوقهای کلان نمی‌تواند وجود داشته باشد... کمون پاریس مقرر می‌داردکه:

... بالاترین رقم حقوق هرکارمند دولت... شش‌هزار فرانك‌درسال‌تعیین می‌شود.

هتل‌دوویل، ۲ آوریل ۱۸۷۱.

---

32. Louise Michel 33. Elizaveta Dmitrieva
34. Anna Pustovoitova

۳. مصوبهٔ مربوط به واگذاری کار خانه‌های صنعتی به اتحادیه‌های کارگری

با توجه به‌این‌که صاحبان بسیاری ازکارگاهها گریخته‌اند و نمی‌خواهند به‌وظیفهٔ اجتماعی خویش عمل کنند و منافع کارگران رادر نظر بگیرند؛
باتوجه به‌این‌که بسیاری ازکارخانه‌های ضرور برای زندگی مردم شهردر اثر این فرار ناجوانمردانهٔ صاحبانشان ازکار بازایستاده‌اند و رفاه کارگران را نیز از میان برده‌اند؛
کمون پاریس مقرر می‌داردکه:
...این‌گونه کارگاهها باید بی‌درنگ به‌کار انداخته شوند، امانه توسط صاحبان‌شان بلکه توسط اتحادیه‌های تعاونی کارگران یعنی صاحبان اصلی این کارخانه‌ها.[۳۵]

پاریس، ۱۶ آوریل ۱۸۷۱.

۴. نظر مارکس دربارهٔ جداشدن کلیسا ازدولت به‌دستورکمون

کمون پس‌از برانداختن ارتش ثابت‌وپلیس یعنی اندامهای قدرت‌حکومت پیشین، به‌فکر درهم‌شکستن نیروی‌معنوی سرکوب مردم یا«قدرت‌کشیشان» باسلب اختیارات اداری ومحروم‌کردن آنها ازحق مالکیت اراضی افتاد.[۳۶]

پرسش وتمرین

۱. اوضاعی‌که به‌انقلاب‌کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱ انجامید کدام بود؟
۲. گزارشی‌دربارهٔ رویدادهای ۱۸مارس تهیه‌کنید. اهمیت این‌رویدادها چیست؟
۳. بامراجعه به‌متن، وسندهای این بخش، نشان دهید که کمون پاریس، نخستین تجربهٔ دیکتاتوری پرولتاریا بود.
۴. نظرکمون پاریس دربارهٔ دهقانان چه‌بود؟

---

35. «Protocols of the Sessions of the Paris Commune.» Vol.1, Moscow,1955, PP.43, 79, 190-191.

36. Marx-Engels, *Selected Works*. Moscow, FLPH,1955, Vol.1,P.519.

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

۱۸ مارس ۱۸۷۱ انقلاب کارگری پاریس.

۳. شکست کمون پاریس و اهمیت تاریخی کمون

جنگ کمون باورسای. نقش میلیتاریست‌های آلمان در سرکوبی کمون. دولت‌ورسای درنخستین روزهای‌پس‌ازانقلاب ۱۸ مارس‌نیروی مسلح بسیاری‌کوچکی دراختیارداشت. اما ازمهلتی‌که‌ناخواسته توسط‌کمیتهٔ مرکزی گارد ملی در اختیارش گذاشته شده بود به‌خوبی استفاده‌کرد: در دو هفته،نزدیك به ۴۰,۰۰۰ سرباز را ازسراسر فرانسه درورسای گردآوری‌کرد. اکثریت این سربازان درحومهٔ غربی پایتخت صف‌آرایی کردند.

مردم پاریس، روز یکشنبه ۲ آوریل سرگرم جشن و شادی بودند که ناگهان صدای غرش توپها به‌گوش رسید. دولت ورسای، با این‌کار،جنگ داخلی را آغاز کرد.

کمونارها به‌دفاع از انقلاب برخاستند. آنها دلیرانه می‌جنگیدندولی فرماندهانشان تجربهٔ کافی نداشتند. گاردملی که زیر فشار نیروهای برتر ضدانقلاب قرار گرفته بود تدریجاً به استحکامات اطراف شهر عقب نشست.

جاسوسان و خرابکاران درشهر پراکنده بودند. کمون تامدتی دراز، هوشیاری یا ارادهٔ لازم در پیکار علیه آنها ازخود نشان نداد. روزنامه‌های مرتجع‌را یکباره تعطیل‌نکرد وخیلی دیر به‌دستگیری ضد انقلابیون‌پرداخت. بانك فرانسه راکه مقادیرکلانی پول داشت مصادره نکرد وبرای جلوگیری از انتقال‌پولها به‌ورسای نیزکاری‌نکرد. جاسوسان ومأموران تی‌یردر پاریس گشت می‌زدند وبه‌ستاد مرکزی دفاع ازکمون نیز رخنه کردند. کارخانهٔ باروت‌سازی را منفجرکردند و کوشیدند دامبروفسکی را بکشند.

دراین ضمن ودر حالی‌که جنگ درکنار دیوارهای پاریس ادامه‌داشت، نمایندگان دولت‌فرانسه درروز ۱۰ مه۱۸۷۱ قراردادصلح ننگینی‌بابیسمارك امضاکردند. به‌موجب این قرارداد، فرانسه دوناحیهٔ ثروتمند آلزاس وبخش شرقی لورن را به آلمان واگذاشت. قرار شد غرامتی معادل ۵۰۰۰ میلیون فرانك طلانیز به‌آلمان پرداخت شود.

با آنکه آلمانها فرانسه را وحشیانه غارت کرده بودند، بورژوازی فرانسه برسر پیکار مشترك علیه‌کمون پاریس باارتش پروس به‌توافق رسید.

بیسمارك اعتراف کرد که پس‌از شنیدن خبر انقلاب ۱۸ مارس، دیگر شبها خواب به‌چشمش راه‌نیافته بود. اونگران گسترش‌انقلاب ازپاریس به‌آن‌سوی مرزهای فرانسه وبه‌خطر افتادن آلمان بـود. بیسمارك برای کمك به پیکار علیه کمون، برخلاف شرایط قراردادصلح، به‌دولت ضد انقلابی ورسای‌اجازه داد تا بر تعداد افراد ارتش خود بیفزاید. او ۱۰۰،۰۰۰ سرباز فرانسوی را زودتر ازوقت مقررآزادکرد ودولت تی‌یر نیز آنها رادر برابرکمونارهابه‌کار گرفت. بیسمارك همچنین به‌سربازان ورسای اجازه دادکه از مرزهای پروس بگذرند واز شمال به‌کمونارها شبیخون بزنند، زیرا شمال تنها جهتی‌بودکه کمونارها انتظار حملهٔ دشمنانشان را از آنجا نداشتند.

روز ۲۹ مـه یورش همه جانبهٔ سربازان ورسای به‌پاریس آغاز شد. خائنی، نقطـه ضعفی را در خطوط دفـاعی کمونارها به دشمن نشان داد و سربازان ورسای در روز ۲۱ مـه توانستند از همانجـا بـه‌شهر رخنـه کنند. روزهایی‌که کمونارها قهرمانانه در خیابانهای پاریس می‌جنگیدند به عنوان نمونهٔ بی‌مانندی از قهرمانیهای رزمندگان آرمان طبقهٔ کارگر درتاریخ‌ثبت شده است. نبردی خونین در خیابانها درگرفت و آخرین روزهای کمون را «هفتهٔ خونین ماه‌مه» نام‌نهادند. راه دشمن رادر همه‌جا باسنگر بسته‌بودند. کمونارها خیابان بـه خیابان، خانه به‌خانه و وجب به‌وجب می‌جنگیدند. قهرمانان کمـون در جنگی نابرابر کشته شدند ولی تسلیم نشدند (ن.ك. سند۱).

دامبروفسکی یکی‌از قهرمانانی بودکه بانمایش بی‌مانندی‌از دلاوریها درپس سنگرها کشتـه شد. کمونارها به‌ویژه در مناطق کارگر نشین پاریس، خشمگینانه ایستادگی کردند ودراینجازنان وکودکان‌نیز می‌جنگیدند. نزدیك به۱۰،۰۰۰ زن کارگر درپشت سنگرها می‌جنگیدند.

پاریس‌یك هفتهٔ تمام از خون کارگران سرخ و از آتش توپها وتفنگها روشن شد. گورستان پرلاشز[۳۷] ازآخرین دژهایی‌بودکه نزدیك به۲۰۰ کمونار در روز ۲۷ مـه برای دفـاع از خود در آنجا جنگیدند. سربازان ورسای، دروازه‌های گورستان رابه‌توپ بستند ولـی کمونارها به‌جنگ ادامه دادند. آخرین کمونارها دربرابر دیوار گورستان تیرباران شدند. زحمتکشان پاریس، همه‌ساله به‌افتخار کمون پاریس، ازگورستان‌پرلاشز به‌سوی«دیوارکمونارها» رژه می‌روند.

---

37. Pere Lachaise

اعدام کمونارها در یکی از خیابانهای پاریس.

آخرین سنگرهای پاریس‌در روز۲۸مه سقوط‌کرد وبدینسان ضدانقلاب به‌پیروزی رسید.

دولت ورسای رفتاری بسیار وحشیانه باکمونارها داشت ومردم رابا کوچکترین سوءظنی‌تیرباران می‌کرد. کمونارها به‌هنگام تیرباران،سرشان را بالا می‌گرفتند وشعار «زنده‌بادکمون!» می‌دادند.

دولت ورسای، وحشیانه‌ترین رفتار را بـارهبران طبقهٔ کارگر داشت. لویی‌وارلن از جملهٔ دستگیر شدگان بود. اورا یك ساعت تمام در حالی‌کـه دستهایش را از پشت‌بسته بودند وخون اززخم سرش روان بوددرخیابانهای تپهٔ مون‌مارتر گرداندند. وقتی نیروی وارلن به‌پایان رسید ودیگر نتوانست راه برود یا روی پابایستد، این مبارز راه طبقهٔ کارگر را بـه گلوله بستند. زنان را به اتهام‌کمك به‌کمونارها تیرباران می‌کردند و بچه‌های کارگران را می‌کشتند. درمیان دستگیرشدگان ۶۵۰ کودك‌بودند (ن.ك. سند۲). سی‌هزار کمونار رابی‌محاکمه اعدام‌کردند وبیش‌از چهل‌هزارنفر را به‌زندان‌انداختند یابه‌زندگی درمستعمرات‌دوردست تبعیدکردندکه بیشترشان دراثرکار طاقت‌فرسا، گرسنگی وبیماری رخ در نقاب خاك کشیدند.

علل شکست کمون. چرا کمون پاریس، نخستین انقلاب کارگری جهان شکست خورد؟ اوضاع فرانسه درسال ۱۸۷۱ طوری نبود که پیروزی کمون را ماندگار سازد. طبقهٔ کارگر، طبقه‌ای کوچك بود و بیشترین بخش جمعیت کشور را دهقانان وخورده‌بورژواها (پیشه‌وران، مغازه‌داران ومانند اینها) تشکیل می‌دادند. فرانسهٔ آن زمان، فاقد حزب انقلابی کارگران بود زیرا فقط چنین حزبی است که می‌تواند کارگران رادرمبارزه علیه بورژوازی به پیروزی برساند. اکثریت کارگران به‌روشنی نمی‌دانستند که وظایف‌شان چیست و راه اجرای آنها کدام است.

نبود یك حزب انقلابی ومجهز به‌تئوری وبرنامه‌ای سنجیده نیزعلت اشتباهات متعددی بود که کمیتهٔ مرکزی گارد ملی و شورای کمون مرتکب شدند.

عدم اتحاد طبقهٔ کارگر ودهقان نیز به‌شکست کمون کمك کرد. کمون مجبور بود درشرایطی بسیار ناگوار بجنگد ـ قدرتش از محدودهٔ پاریس که سخت درمحاصرهٔ سربازان ورسای وآلمان بود فراتر نمی‌رفت.

اهمیت تاریخی ودرسهای کمون. عمر کمون پاریس کوتاه بود. اماتأثیری بی‌کران در مبارزات بعدی طبقهٔ کارگر در سراسر جهان برجای گذاشت. لنین نوشت: «کمون، جنبش سوسیالیستی را درسراسر اروپاتسریع کرد... قدرت جنگ داخلی را نشان داد... کمون به‌کارگران اروپا یاد داد که وظایف انقلاب سوسیالیستی را به طور مشخص برای خود مطرح کنند.»[۳۸]

اهمیت تاریخی کمون پاریس در آن است که نخستین تجربهٔ انقلاب کارگری درتاریخ بود. کمون پاریس، لزوم دیکتاتوری پرولتاریا و اتحاد کارگران ودهقانان برای پیروزی سوسیالیسم را ثابت کرد و ضرورت درهم‌شکستن دستگاه کهنهٔ دولت و پی‌ریزی دولتی تازه را عملاً نشان داد. دموکراسی کارگری کمون، درمقایسه‌بادموکراسی بورژوایی، شکل پیشرفته‌تر وکامل‌تری ازدموکراسی بود. کمون، شکل اولیهٔ حکومت شوروی بود.

تاریخ کمون به‌طور ساده ومتقاعدکننده‌ای نشان می‌دهد که طبقهٔ کارگر فقط با رهبری حزب انقلابی مارکسیستی می‌تواند بردشمنانش پیروز شود.

بعدها حزب بلشویك روسیه ازدرسها وتجربه‌های کمون پاریس درپیکار برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی استفاده کرد.

---

38. Lenin, *Collected Works*. Moscow, FLPH, 1962, Vol. 13, P.471.

اسناد و مدارك

۱. پیکار قهرمانانهٔ کمونارها

(ازخاطرات ژان‌آله‌مان،[39] ۲۹ عضو کمون)

به‌من گزارش دادند که سربازان ورسای از خیابان اولم[40] پیش می‌روند. باچهار یاپنج جنگاورکاردیده بدانجاشتافتم وهمگی برای پیکار تاآخرین‌نفس آماده شدیم. درمیان این‌کهنه سربازان، یك حروفچین به‌نام‌فائور[41] بودکه در چاپخانه‌ها به نام «ناوت»[42] شناخته می‌شد. فائور بارها شکست طبقهٔ کارگر را دیده‌بود ودیگر نمی‌خواست‌چنین شکستهایی رابیبیند. اودرکنار باربه‌۴۳جنگیده بود، در ژوئن ۱۸۴۸ ودر دسامبر ۱۸۵۱ نیز جنگیده بود واین‌بار، برآن بود که کار را یکسره‌کند.

سربازان ورسای دوتوپ باخود آورده بودند و دیوانه‌وار و بی‌مهابابه سنگرها شلیك می‌کردند. ما کوشیدیم به خدمهٔ توپها شلیك کنیم. فائور ضمن شلیك به‌دشمن، روبه‌من‌کرد وگفت‌که حتی یك‌گام به‌عقب برنخواهد داشت.

«دوست جوانم، اگر جان سالم به‌دربردی، وقتی دوستانت خواستند در بارهٔ من باتو سخن بگویند، یادت نرود که به‌ایشان بگویی ناوت همچون یـك انقلابی پیرکشته شد.»

این حرفها را، این سرباز پیر خوب، باخنده‌ای برلب، به زبان آورد.

صدای شلیك تـوپ چندبار دیگر نیز به‌گوش رسید و آنگاه گردبادی از آهن، سنگر مارا به‌هوا برد. من‌که یك چشمم را ازدست داده بودم‌کوشیدم‌ببینم چه برسر رفیق خوبم آمده است: بدنش‌تکه‌تکه وسه‌چهارم سرش متلاشی شده‌بود. ایـن رفیق بی‌باك و سرفراز، این جنگاور پیر سنگرها و قهرمان طبقهٔ کارگر، بدین‌سان‌کشته شد.

آنها کـه زنده مانده بودند فریـاد برآوردند: «انتقام رفیق پیرمان را بگیریم!» پیکار باچهرهٔ تازه‌ای ازسرگرفته شد.[44]

---

39. Jean Allemand 40. Ulm

41. Faure 42. Navet

۴۳- Barbes: اشاره‌ای‌است به‌قیام ماهمه ۱۸۳۹، که رهبریش‌دردست بلانکی وبار به از انقلابیون نامدار فرانسه بود.

44. J. Allemand, *Memoirs of a Communard*. From the Barricades to Penal Servitude. Leningrad, 1933.

۲. شرارتهای سربازان ورسای

(از روزنامهٔ دیلی‌نیوز انگلیس)

«ستون زندانیان درخیابان اوریش[45] ایستاد ودر چهار یاپنج صف روبه خیابان‌مرتب شد. ژنرال مارکی دوگالیفه[46] وزیردستانش از اسب پایین‌آمدند وبه بازرسی ازسمت چپ صفها پرداختند. ژنرال‌که آرام‌آرام‌گام برمی‌داشت وبه‌همهٔ صفها نگاه می‌کرد، گاهگاه می‌ایستاد وبا دست به شانهٔ یکی‌از اسیران می‌زد یا اشاره می‌کردکه ازصف بیرون بیاید... یکی ازافسران سواره، مرد وزنی را به ژنرال‌گالیفه نشان داد وگفت‌که اینها توهین کرده‌اند. زن که شتابان از صفهای عقبی بیرون آمده بود خود رابازانو به‌زمین انداخت و در حالی‌که بازوانش را گشوده بودباعباراتی رقت‌انگیز از بی‌گناهی خودحرف زد. ژنرال چند لحظه‌ای مکث‌کرد و سپس باچهره‌ای آهنین ورفتاری خشك، گفت «من‌از همهٔ صحنه‌های جنگ‌درپاریس بازدیدکرده‌ام، رفتارتوکوچکترین تأثیری‌درمن نخواهدداشت...» پس‌از آنکه بیش‌از صدنفر به‌این ترتیب برگزیده شدند یك‌گروه آتش نیز همراه آنان از سربازان جدا شد وبقیهٔ نفرات ستون به راه افتادند و آنها را پشت سر گذاشتند. چند دقیقهٔ بعد، صدای شلیك منظمی ازپشت‌سر به‌گوش رسید و تا ۱۵ دقیقه ادامه یافت. بیچارگان زمین را اعدام می‌کردند.»[47]

پرسش و تمرین

۱. علتهای شکست‌کمون چه‌بود؟
۲. درسهای‌کمون چه‌بود؟
۳. بـــا استفاده ازیك نقشهٔ رنگی، آرایش سربازان ورسای، آلمان و کمونارها را از آغاز آوریل تا ۲۰ مه ۱۸۷۱ وهمچنین رخنهٔ تدریجی سربازان ورسای به‌درون شهر درجریان«هفتهٔ خونین‌ماه‌مه» راردیابی کنید.
۴. گزارش کوتـــاهی در بارهٔ «اهمیت تاریخی و درسهای کمون» تهیه کنید.

این تاریخها را بـه یـاد بسپارید

۲۱ــ۲۸ مه ۱۸۷۱ «هفتهٔ خونین ماه‌مه». شکست کمون پاریس.

---

45. Urich 46. Marquis de Galliffet

47. Marx-Engels, *Selected Works*. Moscow, FLPH, 1955, Vol. 1, P. 542.

۴. انترناسیونـال اول در جریان کمون پاریس وپس از شکست آن

انترناسیونال درجریان کمون پاریس. بلافاصله پس از آغـاز نخستین انقلاب کارگری در پاریس، انترناسیونال اول به رهبری مارکس به دفاع از کمونارها برخاست.

مارکس باهمهٔ دشواریهایی که در راه ارتباط گرفتن با پاریس محاصره شده وجود داشت، به هرگونه اقدامی برای تماس گرفتن با کمون از طریق اشخاص مطمئن دست زد. در روزهای قدرت کمون، سرایه[۴۸] نمایندهٔ دائمی شورای عمومی انترناسیونال درپاریس بود و گذشته ازاو، مارکس بـا وارلن و فرانکل، الیزاوتا دمیتریفا ولاورف[۴۹] نارودنیک روسی نیز تماس داشت. مارکس شدیداً از اشتباهات کمونارها انتقاد کرد، رهنمودهای عملی مشخصی دربارهٔ شیوهٔ جنگ انقلابی علیه دولت ورسای داد و کمونارها را به علت خودداری از حرکت بی‌درنگ به‌سوی ورسای سرزنش کرد. اوپیمان‌شکنی و خیانکاری پروسی‌ها وبیسمارك را به کمونارها یادآوری کرد ودربارهٔ سیاست اجتماعی و اقتصادی کمون نیز باایشان مشورت کرد.

مارکس برای آنکه کمکهای لازم برای کمون راگردآوری کند صدها نامه به کارگران کشورهای اروپا و آمریکا نوشت و از آنها خواست که جنبش همبستگی باکمون را هرچه گسترده‌تر سازند.

طبقهٔ کارگر وسازمانهای دموکراتیك بریتانیا، آلمان، ایتالیا وایالات متحد آمریکا و کشورهـای دیگر، تحت تأثیر انترناسیونال اول، پیامهایی مبنی برهمبستگی بین‌المللی بااقدامهای تاریخی وقهرمانانهٔ کمون فرستادند. آنها بـرنامهٔ کمك به کمونارها را تهیه کردند، در دفاع از اینان و افشای توطئه گران سخنرانیها کردند.

روز ۳۰مه ۱۸۷۱ شورای عمومی انترناسیونال اول، بیانیه‌ای دربارهٔ جنگ داخلی درفرانسه انتشار دادکه توسط مارکس نوشته شده بود. مارکس پس از شرح کوتاهی دربارهٔ تاریخ پیدایش و مبارزات کمون پاریس در بیانیه، به‌اثبات اهمیت تاریخی کمون به‌عنوان نخستین حکومت کارگری جهان پرداخته بود. مارکس براساس تجربیات کمون، به‌این نتیجهٔ بی‌چون وچرا رسیده بود

48. Serraie 49. P.L. Lavrov

که طبقهٔ کارگر بدون وجودیک‌حزب سیاسی توده‌ای‌و سازمان دهی وانضباط عالی نمی‌تواند به‌پیروزی برسد.

بیـانیهٔ شورای عمومی انترناسیونال اول، طبقهٔ کارگر جهانی را با تاکتیکها واستراتژی درست مبارزهٔ طبقاتی مجهز ساخت.

پس ازکشتار خونین کمونارهـا و پشتیبانان انترناسیونال در فرانسه، تعقیب ودستگیری توده‌ای مبارزان هوادار انترناسیونال اول درکشورهای دیگر نیز آغاز شد.

درماه مه، اوگوست ببل[۵۰] و ویلهلم‌لیبکنشت [۵۱]، به‌علت‌دعوت کـارگران به‌همبستگی باکارگران فرانسه درآلمان دستگیر شدند. در اتریش، اعضای بخش انترناسیونال اول در وین دستگیر شدند. پایه‌گذاران ورهبران بخش کپنهاگ انترناسیول اول به زندان انداخته شدند. حکومت تزاری روسیه دست‌اندرکار جلوگیری از نفوذ انترناسیونال اول به روسیه شد. حکومت بریتانیا وحشیانه به‌بخش انترناسیونال درایرلند یورش برد.

پاپ‌پایوس نهـم (۱۸۴۶-۷۸)، همچون توفان بـه غرش آمد و همهٔ کاتولیکها را به اقدام علیه اعضای انترناسیونال اول فراخواند.

باوجودهمهٔ حملات واقدامات سرکوبگرانه، مرتجعان نتوانستندجلوی نفوذ انترناسیونال اول وگسترش مارکسیسم رابگیرند.

شکست باکونینیسم. گـرایش آنارشیستی وخرده بورژوایی بـه سرکردگی‌باکونین[۵۲] صدمات زیادبه‌جنبش بین‌المللی کارگران زد. باکونینیستها سرسختانه باضرورت مبارزهٔ سیاسی طبقهٔ کارگر وایجاد حزب سیاسی کارگری مخالفت‌می‌کردند. منافع طبقهٔ کارگر ایجاب می‌کردکه انضباطی آهنین در سازمانهای کارگری برقرار شود.

باکونینیستها در کنفرانسی که در سپتامبر ۱۸۷۱ در لندن از سوی انترناسیونال اول تشکیل‌شدکوشیدند بااین طرزفکر مبارزه وآن‌را بی‌اساس کنند. آنها خواستار استقلال داخلی همهٔ بخشهای انترناسیونال شدند و در صدد برآمدند که شورای عمومی را از نقش رهبری کننده‌اش محروم سازند. بدینسان، آنهاکوشیدند انترناسیونال را از درون تضعیف‌کنند، و این کاری درجهت منافع بورژوازی بود.

کنفرانس‌لندن، باکونینیستها رامحکوم‌کردوتصمیمی‌را به‌اجراگذاشت که به‌موجب آن وجودگروههایی بابرنامه‌ها و مقررات ویژهٔ خودشان در

---

50. August Bebel 51. Wilhelm Liebknecht
52. Bakunin

درون انترناسیونال ممنوع شده بود. این، اخطاری علیه باکونینیستها بود. اما آنها توجهی به‌این اخطار نکردند وهمچنان به‌فعالیتهای تفرقه‌افکنانه‌شان ادامه دادند.

باکونینیستها پس‌از کنفرانس لندن، ضمن کوشش برای متلاشی کردن جنبش بین‌المللی طبقهٔ کارگر، به‌رؤسای شورای عمومی مراجعه کردند و خواستار تشکیل کنگره‌ای از همهٔ بخشهای انترناسیونال که پشتیبان ایشان بودند شدند. آنها یك‌ائتلاف آنارشیستی تشکیل دادندکه بامارکس‌وشورای عمومی مخالفت می‌کرد.

درسال ۱۸۷۲ کنگرهٔ سالانهٔ انترناسیونال درلاهه تشکیل شد.درجریان بحثهای پرشوری‌که درجلسات‌کنگره در گرفت، همهٔ فعالیتهای خرابکارانه‌و تفرقه افکنانهٔ با کونینیستها افشا شد. کنگره، باکونین و پشتیبانانش را ازانترناسیونال اخراج کرد.

کنگره، یك‌بار دیگر درسهای‌کمون، به‌ویژه درسهای حیاتی‌اش مانند تشکیل احزاب سیاسی طبقهٔ کارگر درهمهٔ‌کشورها را به کارگران جهان یادآوری‌کرد. کنگره اعلام‌کردکه آنارشیستهابانفی مبارزهٔ سیاسی‌می‌خواهند کارگران رابه‌راههای بی‌فرجام بکشانند. مارکس وانگلس، فعالانه به‌افشای باکونینیسم‌به‌عنوان خطرناك‌ترین گرایش درراه‌آرمان طبقهٔ‌کارگر پرداختند. مبارزهٔ آشتی‌ناپذیر مارکس وانگلس علیه باکونینیستها انترناسیونال اول را از نفوذ اشخاصی‌که باطبقهٔ‌کارگر بیگانه بودند نجات داد (ن.ك. سند).

دراثر تشدید ارتجاع به‌دنبال شکست کمون، ادامهٔ فعالیتهای انترناسیونال اول دراروپا غیر ممکن شد. درکنفرانس لاهه تصمیم‌گرفته شدکه شورای‌عمومی به‌ایالات متحد آمریکا انتقال یابد.

اهمیت تاریخی و انحلال انترناسیونال اول. انترناسیونال اول اهمیت تاریخی بی‌کرانی داشت. انترناسیونال توانست جنبش طبقهٔ کارگر در کشورهای مختلف را به‌هم پیوند دهد و به طرز خستگی‌ناپذیری علیه‌گرایشهای بیگانه با طبقهٔ‌کارگر پیکارکند.

پیکار علیه باکونینیسم به‌کارگران نشان دادکه گرایشهای‌فرقه‌ای و ضد مارکسیستی تا چه اندازه ممکن است برخطا و زیانبخش باشد، و سرانجام، راه را برای پیروزی نهایی مارکسیسم درجنبش انقلابی کارگران هموار کرد.

با رهبری مارکس و انگلس، هسته‌ای از رهبران با تجربهٔ جنبش‌طبقهٔ کارگر و سازمان‌دهندگان و رهبران آیندهٔ احزاب توده‌ای کارگران که در

کشورهای گوناگون درحال تشکیل بود در رده‌های انترناسیونال‌اول پدید آمد و تربیت‌شد.

انترناسیونال اول در اواسط سالهای ۱۸۷۰-۷۹ باآماده ساختن‌زمینهٔ پیدایش و رشد احزاب کـارگری در کشورهای اروپا و آمریکا، مأموریت تاریخی‌اش را به‌انجام رسانید. انترناسیونال اول در کنفرانسی کـه به سال ۱۸۷۶ در فیلادلفیا (ایالات متحد آمریکا) تشکیل داد پایان فعالیتهایش را اعلام کرد.

اسناد و مدارك

اخراج بـا کونینیستها از انترناسیونال

(از نامهٔ انگلس به ببل درتاریخ ۲۰ژوئن ۱۸۷۳)

مثلاً انترناسیونال رادرنظربگیر. پس‌ازکمون، موفقیتی چشمگیرداشت. بورژواهاکه بامانعی بزرگ روبه‌رو شده بودندآن‌را صاحب هرقدرتی دانستند... همهٔ ته‌مانده‌ها خودشان را به‌آن چسباندند. تفرقه‌افکنان، از درون رشدکردند و به‌این‌امیدکه‌می‌توانندبه‌پست‌ترین واحمقانه‌ترین‌کارهادست بزنندازانترناسیونال سؤاستفاده‌کردند. ماجلوی این کارها راگرفتیم... حباب در لاهه ترکید... ما اکنون دراثرکوششهای پیگیر خودمان ازشر عناصر پوسیده خلاص شده‌ایم.[۵۳]

پرسش و تمرین

۱. زمانی که کمون پاریس قدرت را در دست داشت، انترناسیونال اول چه‌کرد؟
۲. چرا با کونینیسم برای جنبش بین‌المللی کارگران زیانبخش بود؟
۳. علل انحلال انترناسیونال اول چه بود؟
۴. اهمیت تاریخی انترناسیونال اول چه بود؟

---

53. Marx-Engels, *Selected Works*. Moscow, FLPH, 1955, Vol. II, PP. 475-476.

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

۱۸۷۲ کنگرهٔ انترناسیونال اول در لاهه.
اخراج با کونینیستها.
۱۸۷۶ انحلال انترناسیونال اول.

باشگاه ادبیات

فصل ۲

آلمان درپایان‌سدهٔ نوزدهم
وآغاز سدهٔ بیستم

۵. تشکیل امپراتوری آلمان

تکمیل وحدت آلمان. در ژانویهٔ ۱۸۷۱، درروزهای‌محاصرهٔ پاریس، پادشاهان همهٔ کشورهای آلمان که در ورسای گرد آمده بودند ویلهلم اول[1] پادشاه پروس را به‌عنوان امپراتور (قیصر) آلمان برگزیدند و اعلام کردند چهار ایالت جنوبی‌آلمان، که بزرگترین‌شان باواریا[2] نامیده می‌شدباکشورهایی‌که پیشتردراتحادیهٔ آلمان شمالی گردهم آمده بودندمتحد شد. بدینسان، زمانی که جنگ فرانسه‌ـپروس ادامه داشت، وحدت ملی آلمان به رهبریّ پادشاهی مرتجع پروس عملی شد. با آنکه برخی نیروهای مرتجع در رأس قدرت‌آلمان متحد قرار گرفته بودند، ایجاد یك‌کشورمتحدبه جای چندین‌کشورکوچك پیشین، رویدادی مترقی بود.

نظام سیاسی. درهمان‌سال، رایشتاگ[3] (مجلس‌نمایندگان‌آلمان) قانون‌اساسی امپراتوری‌آلمان را تصویب‌کرد. برطبق‌این قانون،امپراتوری آلمان از به‌هم‌پیوستن همهٔ کشورهای آلمان تشکیل می‌شد. دراین‌اتحادیه، بیست و دو پادشاهی و سه «شهر آزاد» (هامبورگ[4] ، برمن[5] و لوبك[6])عضو بودند. هریك ازکشورها استقلال خود راتا اندازهٔ معینی حفظ‌کرده بودند. حکومتهای محلی و مجلسهای محلی‌یا لاندتاگ[7] داشتند. به موجب قانون

1. Wilhelm I 2. Bavaria 3. Reichtag
4. Hambourg 5. Bremen 6. Lubeck
7. Landtag

نمودار
سازمانهای عالی قدرت
در امپراتوری آلمان
(به موجب قانون اساسی ۱۸۷۱)

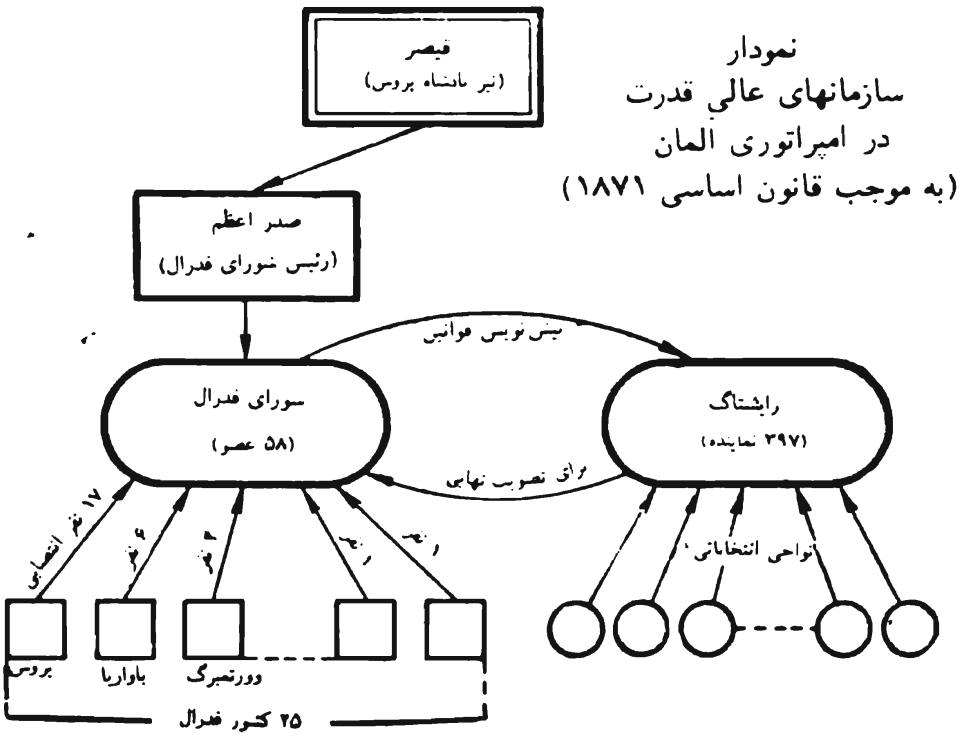

موضع مسلط پروس در شورای فدرال نتیجهٔ زیادبودن نمایندگانش بود (۱۷ مأمور). نمایندگان کشورهای کوچکتر که در برابر قدرت نظامی پروس به پابوسی می‌افتادند، از پروس در شورا پشتیبانی می‌کردند. پروس در رایشتاگ نیز اکثریت داشت: ۲۳۶ وکیل از کل ۳۹۷ وکیل.

اساسی جدید، سلسله‌های محلی حفظ شدند ومنظور ازاین‌کار تقویت‌روحیه وسنتهای سلطنت‌طلبی‌درآلمان‌بود. مطابق قانون‌اساسی، صاحبان‌اصلی‌قدرت درامپراتوری آلمان اینها بودند: ۱) قیصر؛ ۲) صدر اعظم؛ ۳) شورای فدرال؛ ۴) رایشتاگ.

اختیارات‌قیصر به‌موجب قانون اساسی،بسیار زیاد بود. همهٔ‌نیروهای مسلح آلمان زیرفرمان او بودند. عزل ونصب صدراعظم یعنی تنهاوزیری که درسراسر آلمان فقط در برابر قیصر مسئولیت داشت، از اختیارات قیصر بود. در صورت اعلام مخالفت رایشتاگ باسیاستهای صدر اعظم، نامبرده می‌توانست به‌این مخالفتها توجهی نکند. پیش‌نویس قوانین وبودجهٔ‌کشور در رایشتاگ بررسی وتصویب می‌شد. پیش‌نویسهای تصویب شده دررایشتاگ فقط پس‌از تصویب شورای فدرال‌وقیصر قابل اجرا می‌شد. شوراهای‌فدرال انتخابی نبود بلکه ازمأموران منصوب همهٔ‌کشورهای آلمان در چهارچوب امپراتوری تشکیل می‌شد ونمایندهٔ منافع آنها بود.

نمایندگان رایشتاگ به موجب قانون انتخابات عمومی برگزیده می‌-

شدند. اما رأی، فقط اسماً عمومی بود. زنان، مردان کمتر از ۲۵ سال و کسانی که درارتش خدمت می‌کردند حق رأی نداشتند.

امپراتوری آلمان یك کشور نیمه استبدادی بود.

مارکس نظام کشوری آلمان را استبداد نظامی متکی بر نیروی پلیس، «بارنگ‌ولعاب‌پارلمانی، باآلیاژی‌از مخلوطهای‌فئودالی، زیرنفوذبورژوازی وبا چارچوبی بوروکراتیك» توصیف‌کرده است.[۸]

پروس در رأس قدرت آلمان. ازمیان‌کشورهای تشکیل دهندهٔ امپراتوری آلمان، پروس بزرگترین‌کشور بود(با ۵۵ درصدخاك و۶۱درصد جمعیت‌کل‌امپراتوری). بزرگترین گروه نمایندگی درشورای فدرال را داشت وپادشاه‌پروس قیصرآلمان‌شد. درپروس، قدرت اصلی‌دردست یونکرها[۹] بود. بسیاری‌ازمأموران عالی‌رتبه ازمیان‌آنها به‌مقامات خودمنصوب شده بودند وافسران نیروی زمینی ودریایی آلمان نیز ازمیان آنها استخدام می‌شدند.

پروس، کشوری میلتاریست بود ودر جریان جنگهای غارتگرانهٔ بی‌پایان تکامل یافته بود. در سدهٔ هجدهم می‌گفتند جنگ، یکی‌از صنایع ملی پروس است.

مارکس، نظام حکومتی پروس را، خطاب بـه آلمانیها، چنین توصیف کـرده است: «هرگامی که برمی‌دارید، حتی یك حرکت کوچکتان، توسط بوروکراسی بی‌بندوبار تنظیم می‌شود... شما بـدون اجازهٔ مقامات، نمی‌توانید زنـدگی کنید، بمیرید، ازدواج کنید، نامه‌ای بنـویسید، بیندیشید، چیزی‌راچاپ‌کنید، دست به‌دادوستد بزنید، چیزی به‌کسی یاد بدهید،مطالعه کنید، عده‌ای رابه جلسه‌ای فراخوانید، کارخانه‌ای بـرپا دارید، مهاجرت کنیـد یـابه‌کاری دنیایی دست بزنید.»[۱۰] فعالیتهای شرم‌آور و جنایتکارانهٔ میلیتاریست‌ها، بـه ویژه میلیتاریست‌های پروس، پس‌از تشکیل امپراتوری آلمان شدت بیشتری یافت.

چندین نسل بودکه اطاعت از زور را به‌مردم آلمان آموخته و آنها را با روحیهٔ شووینیسم افراطی تربیت کرده بودند. در مدرسه، کودکان و نـوجوانان را چنان تربیت می‌کردند که زور رابالاتر از قانون و اخلاق بپندارند. درمدرسه، مطبوعات و تئاتر، برتری هرآنچه آلمانی بود موعظه

---

8. Marx, *Critique of the Gotha Programme*. FLPH, Moscow, 1955.

9. Junkers

10. Marx-Engels, *Collected Works*. Vol. 12, P. 632.

می‌شد. می‌گفتند آلمانیها «مردم برگزیده»ای هستند که سرانجام برجهان حکومت خواهند کرد و دیگر ملتها ـ به‌ویژه اسلاوها ـ باید تابع نژاد برتر آلمان‌بشوند (ن. ك. سند). نظامیان آلمان، مخصوصاً با روحیه‌ای انسان‌گریزانه تربیت می‌شدند. ژنرال مولتکه[11] به همعصرانش می‌گفت: «صلح جاودانی، رؤیایی بیش نیست، آنهم رؤیایی نه‌چندان زیبا؛ جنگ،عنصری ضرور درزندگی نوع بشر است.»

امپراتوری آلمان که به دنبال جنگهای میان سلسله‌های گوناگون تشکیل شد به صورت یك سربازخانهٔ بزرگ برای پروس درآمد. نکراسوف[12]، سالتیکوف‌شچدرین[13]، اوسپنسکی[14] و دیگر نویسندگان بزرگ روسیهٔ آن زمان، سیمای کریه بورژوازی و یونکرهای‌آلمان را درآثارخویش محکوم کرده‌اند. نکراسوف در بارهٔ کارفرمایان حریص، درنده وگستاخ آلمانی چنین گفته است:

آلمانی: پنجه‌ای مرگبار دارد ــ
چیزی راکه بگیردهرگز از دست نمی‌دهد
تاآنکه خونش را بمکد و خشك کند.

طبقهٔ کارگر تا جایی که می‌توانست از طریق سوسیال دموکراتهای انقلابی به مخالفت بامیلیتاریسم و شووینیسم برخاست ولی از قدرت کافی برای پیگیری مبارزه‌اش برخوردار نبود.

اسناد و مدارك

تبلیغ نژادپرستی و میلیتاریسم در آلمان

(از یك اعلامیهٔ شووینیستی به تاریخ ۱۸۹۵ با عنوان «آلمان بزرگ واروپای مرکزی درسال ۱۹۵۰»)

...آلمانیها... به تنهایی (براروپا) حکومت خواهند کرد، فقط آنها

---

11. Moltke 12. Nekrasov
13. Saltikov-Shchedrin 14. Uspensky

صاحب همهٔ اختیارات سیاسی خواهند بود، فقط آنها درنیروی زمینی ودریایی حکومت خواهندکرد؛ فقط آنها حق تصاحب زمین را خواهند داشت. بدینسان، آنها چنانکه در سده‌های میانه بودند، نژاد برتر اروپا خواهند شد... آنها به بیگانگان اجازه خواهند داد که با سرپرستی آلمانیها بـــه کارهای بی‌ارزش بپردازند.۱۵

پرسش وتمرین

۱. وحدت آلمان درچه زمانی ودرچه اوضاعی تحقق یافت؟
۲. براساس کدام ویژگیهای نظام سیاسی امپراتوری آلمان، می‌توان آن کشور را یك پادشاهی نیمه استبدادی دانست؟

این تاریخ‌ها را به‌یاد بسپارید

۱۸۷۱ تشکیل امپراتوری آلمان.

۶. رشد اقتصادی آلمان

علل رشد صنعتی سریع آلمان. آلمـان دراواسط سدهٔ گذشته، کشوری کشاورزی بود و بخش بزرگی از جمعیتش در روستاها و شهرهای کوچك می‌زیستند. وضع اکثریت این شهرها با وضع‌شان در سده‌های میانه تفاوتی نکرده بود: خیابانهای باریك وپیچاپیچ و خانه‌های کهنه با بامهای سوفالی درهمه‌جا به‌چشم می‌خورد. برفراز شهر، برجهای ناقوس کلیساهااز هر گوشه‌ای سربلند کرده بودند و در بیشتر شهرها نیز دیوارهای مجهز به قلعه‌های نگهبانی کـه یـادگـار سده‌های میـانه بود همچنان حفظ می‌شد. بلافاصله در آن سوی این دیوارهای باستانی، کشتزارها و چمنزارها آغاز می‌شد. زندگی دراین شهرها به‌آرامی ویکنواختی زندگی در روستا جریان داشت. در آلمان فقط شش یاهفت شهر بزرگ وجود داشت.

15. L. M. Leshchinsky, *Bankruptcy of The Mititary Ideology of The German Imperialists*. Moscow, 1951, P. 114.

این منظره درپایان سدهٔ نوزدهم یکسره دگرگون شده بود. در بیشتر کشتزارها و چراگاههای سرسبز پیشین دهها کارخانه و خانه‌های کارگری ساخته شده بود و شبکه‌ای از خطوط راه‌آهن ازآنها می‌گذشت. شهرهای بزرگ تازه‌ای ساخته شدکه‌از خیابانهاشان همه‌جور وسائل نقلیه‌می‌گذشتند وساختمانهای بلند در دوسوی این خیابانها ردیف شده بودند.

رشد اقتصادی آلمان، به‌ویژه پس از وحدت این کشور تسریع شد. باآنکه آلمان درسال ۱۸۷۰ ازلحاظ مقدار بازده‌کل صنایع اصلی به‌مراتب از بریتانیا عقب‌تر بود، صنایع چدن وفولاد این‌کشور در پایان سدهٔ گذشته‌از بریتانیا جلو افتاده بود وپس‌از ایالات متحد آمریکا درمقام دوم قرارداشت.

این رشد سریع‌صنایع بزرگ سرمایه‌داری، ازچند علت ناشی‌می‌شود: ایجاد بازار واحد داخلی، تصرف ذخایر سرشار سنگ‌آهن درلورن‌از فرانسه، دریافت ۵۰۰۰ میلیون فرانک غرامت غارتگرانهٔ جنگی از ملت فرانسه، تشدید استثمار طبقهٔ کارگر وبه‌کارگیری ماهرانهٔ آخرین دست‌آوردهای علم وتکنولوژی.

صنایع سنگین، به ویژه صنایع فلزکاری و ماشین‌سازی، به مهمترین صنایع آلمان تبدیل شد. آلمان از‌لحاظ پیشرفت این صنایع ومهندسی‌برق، برهمهٔ‌کشورهای اروپا پیشی گرفت. ازلحاظ صنایع شیمیایی، به‌مقام نخست درجهان دست یافت. در سال ۱۸۸۳ بیش از دوسوم رنگهای آنیلین در کارخانه‌های شیمیایی آلمان تولیدمی‌شد. رنگهای آلمانی درصنایع‌بافندگی همهٔ‌کشورها به کار گرفته می‌شد.

تمرکز تولید و تشکیل نخستین انحصارهای سرمایه‌داری

رشد صنعت باتمرکز روزافزون تولید در بزرگترین بنگاههای سرمایه‌داری همراه بود. رقابت میان برخی از رشته‌های صنعتی آلمان، به‌ویژه درصنایع سنگین، وتمرکز تولید در سالهای ۱۸۷۰-۸۹ باعث شدکه تعداد بنگاههای سرمایه‌داری به‌طرزچشمگیری کاهش یابد. کارخانه‌های‌متعلق‌به‌کروپ ـ تولید کنندهٔ اصلی اسلحه برای ارتش‌آلمان ـ نمونه‌ای ازاین بنگاههای‌غول‌آسای صنعتی بود. درسال ۱۸۴۵ برروی هم ۱۲۲ نفر برای کروپ کار می‌کردند ولی این‌عده درسال ۱۸۷۱ به بیش‌از ۱۶۰۰۰ نفر رسید و در سدهٔ نوزدهم ۴۵۰۰۰ نفر در کارخانه‌های این شخص درشهر اسن[16] کار می‌کردند. کاهش تعداد بنگاههای صنعتی (همراه با بزرگتر شدن هریك از آنها) به صاحبان آنها امکان داد که برسرتعیین و تحمیل قیمتها به‌بازار، بایکدیگر به توافق

16. Essen

نخستین راه‌آهن برقی در نمایشگاه صنعتی آلمان. ۱۸۷۹

برسند.

موافقتهای سرمایه‌داران بزرگ، شکلهای گوناگون داشت. نخستین گام در راه ایجاد اتحادیه، موافقت میان بنگاههای بزرگ سرمایه‌داری برای تعیین قیمتها بود. بعداً برسر مقدار کالایی‌که هرعضو اتحادیهٔ مزبور می‌بایست تولیدکند ـ واهمیت فوق‌العاده‌ای دربالا نگهداشتن قیمتهای‌فروش کالاها داشت ـ توافق شد. سرمایه‌داران بر سر توزیع بازارها نیز با هم به توافق‌رسیدند. این‌گونه اتحادیه‌ها راکارتل می‌نامیدند. نوع‌بعدی اتحادیه، سندیکا نامیده می‌شود. اعضای سندیکا از جمله برسر تعیین قیمتها، مقدار کالایی‌که هرعضو باید تولیدکند وتوزیع وتقسیم بازار با یکدیگر به‌توافق رسیدند وسپس دستگاه واحدی برای فروش مشترک کالاها و خرید مواد خام تأسیس کردند. وقتی بنگاههای سرمایه‌داری با یکدیگر ادغام می‌شدند و استقلال‌شان راازدست می‌دادندیک‌تراست‌تشکیل‌می‌شد. تشکیل‌اتحادیه‌های سرمایه‌داری مختص آلمان نبود. این پدیده، بابرخی ویژگیهای محلی، درسالهای ۱۸۷۰-۸۹ دردیگرکشورهای سرمایه‌داری‌نیز درحال وقوع‌بود. اما فقط درایالات متحدآمریکا بودکه انحصارات، مانند آلمان، سریعاروبه رشد نهادند.

کارتلها، سندیکاها وتراستها برای‌آنکه حداکثر سودرا به‌دست‌آورند می‌کوشیدند از رقابت خودداری کنند، سرسختانه علیه بنگاههایی که به اتحادیه‌های آنها نپیوسته بودند بجنگند وانحصار دررشتهٔ صنعتی مربوطبه خودشان را به‌دست آورند. انحصار سرمایه‌داری، یک بنگاه سرمایه‌داری یا

اتحادیه‌ای از بنگاههای سرمایه‌داری است که تولید یا فروش بخش عمدهٔ انواع خاصی از کالاها را منحصراً در اختیار دارد.

نخستین کارتلها و سندیکاهای آلمان در سالها ۷۰-۷۹ و ۸۰-۸۹ سدهٔ گذشته تشکیل شد.

رشد سرمایه‌داری انحصاری در آلمان. سرمایه‌داری آلمان در پایان سدهٔ گذشته و آغاز سدهٔ کنونی، تدریجاً خصلتی انحصاری به‌خود می‌گرفت. اتحادیه‌های بزرگ سرمایه‌داری تشکیل شده بود. سندیکای زغال سنگ راین-وستفالی[17] که در سالهای ۱۸۹۰-۹۹ تشکیل شده بود، نمونه‌ای از این اتحادیه‌ها بود. این اتحادیه، کمی پیش از جنگ اول جهانی، صاحب ۱۰۰ گودال استخراج زغال سنگ بود. این اتحادیه، استخراج بیش از ۵۰ درصد زغال سنگ آلمان را در اختیار داشت، قیمت فروش زغال سنگ را تعیین می‌کرد، سهمیه‌های تولید را به بنگاههای تولیدی خاصی اختصاص می‌داد و به کمک دستگاه بازاریابی خودش زغال سنگ را به‌فروش می‌رسانید. صنایع اسلحه‌سازی در انحصار گروه کروپ و صنایع مهندسی برق در انحصار جنرال الکتریک (آ.ا.گ.) و زیمنس-شوکرت[18] بود. در دیگر شاخه‌های صنعت نیز انحصارات در حال تشکیل بود. در سال ۱۹۰۵ بر روی هم ۳۸۵ کارتل با عضویت ۱۲۰۰۰ شرکت در آلمان وجود داشت.

جریان تمرکز، در بانکداری نیز پدید آمد. بانکهای بزرگ، بانکهای کوچک را بلعیدند. بانکها روز به روز بیشتر در صنایع در حال رشد آلمان سرمایه‌گذاری می‌کردند. در آستانهٔ جنگ اول جهانی، ۹ بانک بزرگ برلین نزدیک به‌نیمی از سپرده‌ها را در دست داشتند.

رشد انحصارات و استقرار سلطهٔ آنها نشانهٔ گذار سرمایه‌داری به بالاترین مرحله‌اش یعنی امپریالیسم بود.

امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحلهٔ تکامل سرمایه‌داری است و ویژگی‌اش آن است که در درجهٔ اول با استقرار سلطهٔ انحصارها مشخص می‌شود. سرمایه‌داری خصلتی انحصاری به‌خود می‌گیرد.

کشاورزی. در آلمان شرقی، واقع در شرق رود الب[19]، نزدیک به‌نیمی از زمینها به زمینداران یونکر تعلق داشت. زمینداران غالباً صاحب چندین هکتار زمین بودند، که گاهی به‌بیش از ۱۰ هزار هکتار نیز می‌رسید. اما تعداد

---

17. Rhine-Westphalian
18. Siemens - Schuckert
19. Elbe

کارخانهٔ ذوب آهن در نزدیکی زاربروکن. کنده‌کاری. ۱۸۷۲.

زیادی از زمینداران یونکر صاحب چندصد هکتار زمین بودند. زمینداران برای کار در این زمینها از انواع ماشینهای پیشرفته، کودهای شیمیایی و روشهای پیشرفتهٔ آیش زمین استفاده می‌کردند. اما با وجود این پیشرفتها، بقایای فئودالیسم همچنان دراین املاك حفظ شده بود.

زمیندار معمولاً قطعه زمین کوچکی راهمراه باکلبه‌ای دراختیارکارگر کشاورزی می‌گذاشت که درعوض، همهٔ افراد خانوادهٔ کارگر مجبورمی‌شدند برای زمیندارکارکنند. وضع خدمتکاران که زمینی نداشتند ودر زمین ارباب زندگی می‌کردند ـ کالسکه‌چیها، مهترها، گاوچرانها ومانند اینها ـ بسیار ناگوار بود. آنها مجبور بودند از بام‌تا شام، حتی در روزهای تعطیل، کار کنند. زمیندار حتی حق تنبیه بدنی آنها را داشت. گذشته از زمینداران یونکر، دهقانان ثروتمند نیز کارگران کشاورزی رااستثمار می‌کردند.

تعداد زمینداران بزرگ درغرب رود الب تا اندازه‌ای کمتر بود. در اینجا اکثریت بادهقانان کوچك ومتوسط بود ولی دهقانان ثروتمند براوضاع اقتصادی منطقه مسلط بودند.

در سال ۱۸۸۸ سه‌میلیون مزرعهٔ «کوچك» درآلمان وجود داشت که مساحت هریك کمتر از دوهکتار بود وبرروی هم نزدیك به سه پنجم مزارع آلمان به‌شمار می‌رفتند. صاحبان این مزرعه‌های کوچك فقط یك‌بیستم زمینهای

زراعی کشور را در اختیار داشتند.

دهقانان کوچك نمی‌توانستند محصول کافی برای گذران سالانهٔ خودشان را از قطعه‌زمینهای کوچك برداشت کنند و به‌همین علت بود که از صدها سال پیش، انواع گوناگون صنایع‌دستی را درکنارکشاورزی رونق‌داده بودند. اما پیشرفت صنایع بزرگ باعث شد که درآمد دهقانان از این‌گونه کارها روزبه‌روزکمتر شودزیراکالاهای‌دستی نمی‌توانستند باکالاهای‌ماشینی رقابت کنند. دهقانان فقیر شده، قطعه‌زمین‌شان را می‌فروختند و به شهرها مهاجرت‌می‌کردندیابه‌عنوان‌کارگر روزمزدبرای‌زمینداران ودهقانان‌ثروتمند کار می‌کردند.

وظایف پلیس وتشکیلات اداری مملکت در روستاها به‌یونکرهاسپرده شده بود: از همین‌جا بودکه زمینهٔ مناسبی برای کارهای دلبخواه زمینداران فراهم آمد. زمینداران به‌هنگام انتخابات رایشتاگ، رأی‌دهندگان عامی‌را به‌وحشت می‌انداختند. کارگران کشاورزی را غالباً به‌پای صندوقهای رأی می‌آوردند تا رأی‌شان را زیر نظر نمایندهٔ زمیندار به صندوق بیندازند.

امپریالیسم‌یونکر- بورژوای آلمان. ویژگی امپریالیسم آلمان، خصلت یونکر - بورژوایی‌آن بود. بورژوازی انحصاری ثروتمندتر وقوی‌تر شد ولی یونکرها مواضع‌شان را از دست ندادند. روابط اقتصادی میان زمینداران وانحصارات، گسترده‌تر شد. بسیاری از یونکرها، ازجمله قیصر ویلهلم دوم، از سهامداران انحصارات بزرگ بودند.

منافع مشترك اقتصادی‌ومبارزهٔ مشترك یونکرها علیه جنبش‌کارگری وسوسیالیستی، آنهارا دریك اردوی‌یونکر- بورژوایی متحد ساخت‌ودستگاه دولت را برای مبارزه علیه‌کارگران ورقبای جهانی دردستیابی به‌بازارهای جهان دراختیار آنها گذاشت. یونکرها وبورژواها از تقویت ارتش، تأسیس پایگاههای‌دریایی وتکمیل‌نیروی‌دریایی وسیاست مستعمراتی دولت‌پشتیبانی می‌کردند.

اسناد و مدارك

تمرکز تولید و سرمایه در آلمان

(براساس ارقامی که هیمن[۲۰] اقتصاددان بورژوای آلمانی نقل‌کرده است)

«از یك سو، شرکتهای بزرگ زغال‌سنگ می‌ماندکه سالانه میلیونها تن زغال تولیدمی‌کنند وکارشان را به‌خوبی درسندیکای زغال‌سنگ سازمان‌داده‌اند، واز سوی دیگر کارخانه‌های بزرگ فولادسازی را داریم که سخت وابستهٔ معادن زغال سنگ‌اند و سندیکای فولاد را تشکیل داده‌اند. این شرکتهای غول‌آسا که سالانه ۴۰۰۰۰۰۰ تن فولاد تولید می‌کنند، با انواع کارخانه‌های تصفیهٔ زغال‌سنگ، سنگ‌آهن وکوره‌های بلند وتولیدکالاهای تمام شده، که بیش‌از ۱۰۰۰۰۰ کارگر را استخدام کرده‌اند ودر شهرکهای کارگری نیز محل سکونتی بـه آنها داده‌اند وبعضی‌شان صاحب بندرگاهها و راههای‌آهن اختصاصی‌اند، امروزه نوع رایج ومعمولی‌کارخانهٔ‌آهن وفولاد درآلمان به‌شمارمی‌روند. اما تمرکز، همچنان ادامه دارد. شرکتها روز به‌روز بزرگتر و بزرگتر می‌شوند. روزبه‌روز بر تعداد شرکتهایی‌که دریك شاخهٔ معین صنعتی یادر چندین صنعت به‌یکدیگر می‌پیوندند و مجموعه‌های غول‌آسا تشکیل می‌دهند و از پشتیبانی بیش‌از نیمی از بانکهای برلین برخور دارند افزوده می‌شود.»[۲۱]

پرسش وتمرین

۱. اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران چگونه تشکیل می‌شود؟

۲. با مطالعهٔ متن کتاب، جدول زیر را پر کنید:

شکلهای اصلی انحصارات

شکل انحصاری	توافق‌دربارهٔ			ایجاددستگاه مشترك بازرگانی	ایجاددستگاه مشترك‌تولید
	قیمتها	مقدار تولید	بازارها		
کارتل....					
سندیکا.....					
تراست....					

کافی است در ستونی که به نظرتان درست می‌آید در بـرابر یکی‌ازاتحادیه‌های انحصاری علامت‌بگذارید

20. Heyman

21. Lenin, *Selected Works*. Moscow, FLPH, Vol. 1,P.652.

۳. کدام پدیده یا پدیده‌های تازه را می‌توان زمینه‌ای برای رسیدن به‌این نتیجه‌دانست که سرمایه‌داری آلمان وارد مرحلهٔ امپریالیسم شده بود؟
۴. شواهدی دال بر وجود بقایای فئودالیسم در نظام اقتصادی و سیاسی امپراتوری آلمان بیاورید.

۷. سیاست داخلی و خارجی امپراتوری آلمان در پایان سدهٔ نوزدهم

حکومت بیسمارک. ویلهلم اول پادشاه پروس، که به‌مقام قیصری رسید، بلافاصله پس از تشکیل امپراتوری آلمان، بیسمارک را به‌عنوان صدر اعظم خویش برگزید. بیسمارک تا سال ۱۸۹۰ در این مقام بود. او مدت ۲۸ سال (از ۱۸۶۲) سلطه‌ای بی‌چون وچرا برآلمان ونزدیک به‌بیست سال برسراسر اروپا داشت.

بیسمارک نمایندهٔ یونکرها و سرمایه‌داران بزرگ بود. او که مردی فوق‌العاده زیرک بود، اراده‌ای قوی، فکری بیدار و در عین حال سرشار داشت وسیاستمداری باتجربه وچیره‌دست بود. او که دراصل از یونکرهای پروس بود، از لحاظ سیاسی به‌حکومت سلطنتی اعتقاد داشت ودشمن‌سرسخت طبقهٔ کارگر بود. او پی‌برده بود که‌یونکرها نمی‌توانستند منافع سرمایه‌داران بزرگ‌و روبه‌رشد رانادیده‌بگیرند. بورژوازی درآن‌زمان به‌قدر کافی‌نیرومند شده بود و می‌بایست در عرصهٔ سیاست به‌حساب آید. بیسمارک در سیاست داخلی و خارجی‌اش کوشید اتحادی میان یونکرها و سرمایه‌داران بزرگ ایجاد کند.

«قانون استثنایی» ضد سوسیالیستی. رشد سریع‌صنعتی، بارشد طبقهٔ کارگر و تقویت جنبش سوسیالیستی همراه بود. درسال ۱۸۷۵ دو گروه آیزناخ[۲۲] و لاسال[۲۳] باهم متحد شدندوحزب واحدی به‌وجودآوردندکه بعدها نام حزب کارگران سوسیالیست آلمان را به خودگرفت (وغالباً آن‌را حزب سوسیال دموکرات می‌نامند). گسترش و تقویت این حزب، محافل حاکم را به هراس انداخت وپیروزی سوسیالیستها درانتخابات رایشتاگ به‌سال ۱۸۷۷ نیز بر این هراس افزود. برروی هم ۴۹۸,۰۰۰ نفر به سوسیال دموکراتها رأی دادند و بدین‌طرین ۱۲ کرسی رایشتاگ به سوسیال‌دموکراتها داده شد.

---

22. Eisenach 23. Lassalle

دولت درسال ۱۸۷۸ قانونی را به تصویب رایشتاگ رساند که بـه «قانون استثنایی» معروف شد. این قانون را از آن‌جهت استثنایی می‌نامیدند که سوسیالیستها را دروضعی استثنایی قراردارد وعملاً جلوی فعالیتهای حزب راگرفت. اتحادیه‌های کارگری وسازمانهای ورزشی کارگران که زیر نفوذ ایده‌ئولوژیك سوسیالیستها بودند بسته شدند.

انتشارروزنامه‌هاومجله‌های سوسیالیستی به‌موجب این قانون‌متوقف شد. انتشارات سوسیالیستی مصادره شد. دستگیری وتبعید دستجمعی وبی‌محاکمهٔ کارگران حزبی آغاز شد.

سیاست تجاوزکارانهٔ آلمان درسالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰ -۸۹.

آلمان دردههٔ هشتم ودههٔ نهم سدهٔ گذشته، دوبار تا آستانهٔ جنگ با فرانسه به‌منظور تبدیل آن‌کشور به کشوری دست نشانده، پیش رفت. امـا روسیه دخالت‌کرد. روسیه نمی‌خواست‌شاهد تقویت بازهم‌بیشتر آلمان باشدونگران چنین پیش‌آمدی بود. روسیه به‌آلمان گوشزد کرد کـه نمی‌گذارد فرانسه مجدداً شکست بخورد. آلمان عقب‌نشینی کرد ولـی از توطئه‌هایش دست برنداشت.

تشکیل اتحاد مثلث. آلمان ضمن آنکه برای جنگ‌تدارك می‌دید در جستجوی متحدین نظامی بود. آلمان درسال ۱۸۷۹ با اتریش-هنگری که رقیب روسیه درشبه جزیرهٔبالکان بود یك اتحاد نظامی بست. ایتالیا در سال ۱۸۸۲ به‌اتحاد اتریش- آلمان پیوست زیرا اختلافاتش بافرانسه شدت یافته بود.

تیرگی روابط ایتالیا وفرانسه بدین سبب بودکه فرانسه درسال۱۸۸۱ تونس راکه ایتالیا ادعاهایی بر آن داشت تصرف‌کرد.

اتحاد نظامی آلمان، اتریش- هنگری و ایتالیا، اتحاد مثلث نامیده شد. بدینسان آلمان در رأس یك اتحاد مخـالف روسیه و فرانسه قـرار گرفت. بیسمارك روسیه را مانعی در راه اجرای نقشه‌های سیاسی‌اش می‌دانست. او به‌هرکاری برای صدمه‌زدن به‌روسیه دست زد، اما نه‌مستقیماً بلکه ازطریق دیگرکشورها؛ و می‌کوشید بریتانیا و ترکیه را علیه روسیه برانگیزد. خود بیسمارك پس‌از تأمین پشتیبانی اتحاد بااتریش- هنگری، کوشش فراوانی به خرج داد تااز جنگ روس وآلمان جلوگیری‌کند.

ترس ازروسیه، دلیل اصلی بیسمارك درخودداری از حمله به‌فرانسه در دههٔ هشتم و نهم سدهٔ گذشته بود (ن.ك. سند۱). او دشواریهای ناشی ازجنگ همزمان دردوجبهه علیه فرانسه وروسیه را دریافته بود. به‌یادمی-

آورد کـه فرماندهان نظـامی بزرگی چون کـارل دوازدهم ۲۴ پادشاه سوئد و ناپلئون فرانسوی در روسیه شکست خورده بودند. او همچنین می‌دانست که تزاریسم مـانع پیشرفت روسیه است، و از هرفرصت مناسبی برای تقویت عناصر مرتجع در روسیه استفاده می‌کرد.

آغاز تصرفات استعماری. آلمان ضمن تدارك دیدن برای جنگ در اروپا، دست‌اندرکار اشغال مستعمراتی بود که سرمایه‌داران بزرگ کشور بدانها نیـاز داشتند. کوچ‌نشینان آلمانی، بـرای تصرف سرزمینهای تازه، همچون وحشیان بامردم بومی روبه‌رو می‌شدند واز کشتار دستجمعی، غارت وخیانت به‌آنها نیز خودداری نمی‌کردند.

درسال ۱۸۸۲ کارگزار لودریتس[۲۵]، بازرگانی‌ازبندر برمن درشمال‌آلمان در خلیج آنگراپکوئنا[۲۶] درساحل جنوب‌غربی افریقا پابه‌خشکی نهاد. لودریتس ۳۵۰ کیلومترمربع زمین را ازقبیلهٔ هوتنتو[۲۷] به ۲۰۰ تفنگ‌کهنه و ۲۰۰۰ مارك نقد «خرید». پس از این کـار، دولت آلمان، قطعه زمین یاد شده را تحت الحمایهٔ خود اعلام کرد. مأموران و سربازانی به افریقا اعزام شدند ولی کوششهای آلمانیها بـرای افزودن بر متصرفات‌شان خشم مـردم بومی را برانگیخت و از این زمان به‌بعد بود که استعمارگران به‌سلاح گرم متوسل شدند. سربازان آلمانی، خائنانه به‌سکونت‌گاههای هوتنتوهایورش می‌بردندو بسیاری از آنها را می‌کشتند. آلمانیها درپی یك سلسله یورشهای خونین‌بر دامنهٔ متصرفاف‌شان‌درجنوب غربی افریقاافزودند(ن.ك. سند۲). سرزمینهای بعدی نیز به‌همین طریق «به‌دست می‌آمد». آلمان در سالهای ۱۸۸۰-۸۹ نخستین مستعمراتش رادر افریقامتصرف شد، که عبارت بودند از توگولند[۲۸]، کامرون ۲۹ وسرزمینی که بعدها افریقای جنوب‌غربی‌آلمان و افریقای‌شرقی‌آلمان نامیده شد.

در همان زمان بود. که استعمارگران آلمانی به منطقهٔ اقیانوس آرام رخنه‌کردند وبخش‌شمال شرقی‌جزیرهٔ گینه‌نو وجزایر نزدیك به‌آن‌را متصرف شدند. اما این متصرفات استعماری، چشم طمع امپریالیستهای آلمان‌راسیر نمی‌کرد.

---

24. King Charles 25. Luderitz
26. Angra Pequena 27. Hottentot
28. Togoland 92. Camaroons

اسناد و مدارك

۱. نظر بیسمارك دربارهٔ خطر جنگ علیه‌روسیه

(چکیده‌ای از نامهٔ بیسمارك)

در صورتی می‌شود دربارهٔ آن موضوع [حمله به روسیه] گفتگو کرد که چنین‌جنگی به‌شکست روسیه‌بیانجامد. اما بابه‌دست آوردن پیروزیهای درخشان نیز احتمال رسیدن به‌چنین نتیجه‌ای دور از تصور است. حتی اگر ما به این نتیجهٔ مطلوب نیزبرسیم، بازبدان معنا نخواهد بودکه توانسته‌ایم نیروی‌بنیادی روسیه را که برمیلیونها روسی تکیه دارد درهم بشکنیم... اینان را حتی اگر قرار باشد باامضای پیمانهای بین‌المللی از همدیگر جداکنیم، بی‌درنگ‌همچون مولکولهای جدا شدهٔ جیوه به‌یگدیگر خواهند پیوست. این حالت ملت روسیه را نمی‌شود نابودکرد...[۳۰]

۲. شرارتهای استعمارگران‌آلمانی

چکیده‌ای از اعلامیه‌ای‌که ژنرال فون‌تروتا[۳۱] فرمانده سربازان آلمانی در سال ۱۹۰۵ صادرکرد

اررو‌ها[۳۲] باید در زمین خودشان‌کار و زندگی کنند. اگر این دستور را نپذیرند، به زور متوسل خواهم شد. همهٔ اعضای قبیلهٔ اررو، چه‌مسلح و چه غیر مسلح، چه‌حشم‌دار و چه بی‌حشم، تیرباران خواهند شد. زنها و بچه‌ها را اسیر نخواهم‌کرد. آنها را یابه قبیله‌شان پس می‌فرستم یا دستور تیرباران‌شان را می‌دهم. این است حرف من بااررو‌ها[۳۳]

گزارش یك شاهد عینی‌که درسرکوبی قیام اررو‌ها شرکت‌کرد

ساعت ۵صبح روز۲۲ اوت بودکه درکنار رودخانهٔ چیواتا[۳۴] به‌یاغیانی

---

30. «Policy of European Governments on Major Questions», Vol. IV, Berlin, 1922, PP. 302-303.

31. Von Trotha 32. Hereros

33. «Shorthand Record of The Proceedings of The German Reichtag in 1905-1906», Vol. 5, Berlin, 1906, P. 4059.

34 Chivata

که می‌خواستند ازآن بگذرند رسیدیم. پلی باریك ودراز روی رودخانه زده شده بود واردوها مجبور بودند از آن بگذرند، و ما وقت کافی برای شلیك به تك‌تك آنها داشتیم. بدین ترتیب، ۷۶ نفر را کشتیم، البته اینها سوای آن عده‌ای بودندکه زخمی شدند و به‌رودخانه افتادند. بسیاری از اردوها کوشیدند شناکنان از رودخانه‌بگذرنداما طعمهٔ تمساحهایی شدندکه درنزدیکیهای پل گردآمده‌بودند. در وسط رودخانه، سکویی شنی ساخته شده بودکه شکارهای مامی‌خواستندرویش استراحت کنند. اماگلوله‌های مادر آنجا نیز به‌آنها می‌رسید. چه منظره‌ای! من درکنار رودخانه، پشت درخت افتاده‌ای ایستادم و ۱۲۰ تیر شلیك کردم. همهٔ دستگیرشدگان اعدام شدند.[۳۵]

پرسش وتمرین

۱. چه هدفها ومنافعی یونکرها وبورژوازی آلمان را با هم متحدکرد؟
۲. علل تصویب قانون ضد سوسیالیستی معروف به «قانون استثنایی» چه بود؟
۳. ویژگیهای اصلی سیاست خارجی آلمان در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹ را به‌طور خلاصه بنویسید.
۴. چرا بیسمارك از آغاز جنگ میان آلمان وروسیه می‌ترسید؟
۵. جدول زیر راکه به «روابط بین‌المللی در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم» مربوط می‌شود پرکنید:

دهه	اتحادهای نظامی وسیاسی نخستین جنگلهای امپریالیستی	تقسیم افریقا	تقسیم آسیا	متصرفات منطقهٔاقیانوس آرام‌و اقیانوس اطلس
۷۹-۱۸۷۰				
۸۹-۱۸۸۰				
۹۹-۱۸۹۰				
۱۹۰۹-۱۹۰۰				

35. Ibid., Vol. 3, PP. 1986-1987.

این تاریخها را به‌یاد بسپارید.

۱۸۷۸–۱۸۹۰	قانون ضد سوسیالیستی معروف به«قانون استثنایی» به‌اجرا درآمد.
۱۸۸۲	تشکیل اتحاد مثلث.
۸۹-۱۸۸۰	امپراتوری آلمان نخستین مستعمرات را به تصرف درآورد.

۸. تدارکات امپریالیستهای آلمان برای جنگ به‌منظور تقسیم دوبارهٔ جهان

تصرفات استعماری در سالهای ۱۸۹۰–۹۹. تأسیس نیروی‌دریایی. صنایع آلمان که سریعاً پیش می‌رفت در دست‌یابی به‌بازارهای جهانی، به‌رقبای بزرگی چون فرانسه، بریتانیا ودیگر کشورها برخورد. قدرت خرید ناچیز کارگران وخرده‌بورژوازی تهی‌دست در درون‌کشور ولزوم تأمین‌مواد خام ارزان برای‌کارخانه‌ها، بورژوازی آلمان‌را به‌جستجوی بازارهاومنابع تازهٔ مواد خام واداشت. درخود آلمان نیز سرمایهٔ کلانی انباشته شده بود که صاحبانش به‌طمع دست‌یافتن به‌سودهای هرچه بیشتر، می‌خواستند آن را به‌شکل وام، ساختن راههای آهن، استخراج معادن در مستعمرات و مانند اینها سرمایه‌گذاری‌کنند.

امپریالیسم غارتگر، نودسیده وپرتوان آلمان، خود‌را «تقسیم مستعمرات جهان» عقب مانده می‌دانست. به گفتهٔ لنین، امپریالیسم آلمان زمانی به جشن سرمایه‌داران رسید‌که همهٔ‌صندلیها راکشورهای سرمایه‌دار سالخورده، اشغال کرده بودند.

امپریالیسم آلمان برای جبران دیرآمدنش، به هرکاری دست زد. در آخرین دههٔ سدهٔ‌گذشته، برخی از سرمایه‌داران بزرگ ویونکرها نقشه‌هایی برای‌سلطه برجهان‌کشیدند. سازمانهای شووینیستی به‌تبلیغات خستگی‌ناپذیر درمیان مردم آلمان به‌منظور اشاعهٔ نظرات نادرست مربوط به‌برتری «نژاد آلمان» و حق حاکمیت آن برجهان پرداختند.

درهمان حال، روزبه‌روزبرشدت تجاوزکاریهای امپریالیسم آلمان‌افزوده می‌شد. هدف اصلی‌آلمان درسیاست خارجی‌اش ایجاد یك امپراتوری گستردهٔ مستعمراتی از طریق تقسیم دوبارهٔ جهانی بود که پیش ازآن تقسیم شده

بـود.

شاهزاده فون‌بولو[۳۶] وزیر امور خارجهٔ آلمان که‌بعدها به صدراعظمی کشور برگزیده شد، در این‌باره چنین گفت: «دیگر دیر شده است... زمانی که ملتهای دیگر دست اندرکار تقسیم خاك وآب کرهٔ زمین میان خودشان بودند، ما آلمانیها دلمان رابه‌آسمان آبی خوش‌کرده بودیم... ما خواستار جایی درزیر آفتاب برای خودمانیم.»

پس‌از گفتـار، نوبت کردار آمد. آلمانیها در پایان آخرین دههٔ سدهٔ گذشته، به‌زور در شبه جزیرهٔ شانتونگ[۳۷]چین مستقر شدند و به بهانهٔ اجاره کردن آن، خلیج‌کیائوچو[۳۸] رابه‌پایگاه‌دریایی‌شان مبدل‌کردند. درست‌همزمان بااین رویداد بودکه آلمانیها جزایر کارولین[۳۹]و ماریانا [۴۰] در اقیانوس آرام را تصرف‌کردند. پیشتر، جزایر مارشال رامتصرف شده بودند.

امپریالیستهای آلمان درسال ۱۹۰۰ بادستیاری امپریالیستهای دیگر کشورها در حمله به‌جنبش‌رهایی بخش ملی مردم چین شرکت‌کـردند. گروه عظیمی‌ازسربازان قدرتهای‌امپریالیستی به‌فرماندهی ژنرال والدرزی[۴۱]آلمانی در این منطقه دست به عملیات زدند. سربازان اعزامی، تقریباً به‌همهٔ مردم بی‌سلاح چین خیانت‌کردند وازکشتن زنان وکودکان نیز خودداری‌نکردند. قیصرویلهلم دوم روزی‌که سربازان آلمانی را به چین می‌فرستاد به‌آنان توصیه کردکه به‌کسی «ترحم نکنید» و کسی را به‌اسارت نگیرید «تا در آینده،حتی هـزار سال بعد نیز چینی‌ها جرأت چپ نگـاه کردن بـه آلمانیها را نداشته باشند».

سرمایه‌داران آلمـانی در افریقا به‌کشور مغرب (مراکش) چشم دوخته بودند. اگر آلمانیها می‌توانستند این‌کشور را متصرف شوند دژ مستحکمی در دهانهٔ گذرگاه غربی مدیترانه دربرابرپایگاه بریتانیایی‌ها در جبل‌الطارق برپا می‌داشتند. گذشته از این، مغرب دارای ذخایر سرشار سنگ آهن نیز بود.

آلمان برای تصرف مستعمرات تازه و گسترش بازرگانی جهانی‌اش، به‌تشکیل ناوگانی قدرتمند وبزرگ اقدام‌کرد. مبالغ معتنابهی برای تأسیس نیروی دریایی سرمایه‌گذاری شد. قیصر ویلهلم، مغرورانه اعلام‌کرد: «آیندهٔ ما، روی دریاهاست!»

درسال ۱۸۹۵ آبراه‌کیل[۴۲]که دریای شمال رابه دریای‌بالتیك پیوند می‌دهد

---

36. Von Bulow 37. Shantung 38. Kiaochow
39. Carolines 40. Marianas
41. Waldersee 42. Kiel Canal

گشایش یافت. در سال ۱۸۹۸ رایشتاگ برنامهٔ عظیمی را برای ساختمان کشتی‌های نیروی دریایی به‌تصویب رسانید. ظرفیت این برنامه در طی در سال، دوبرابر شد. آلمان می‌کوشید به‌یك قدرت بزرگ دریایی تبدیل شود (ن. ك. سند).

«یورش به‌سوی خاور». امپریالیستهای آلمان که خود را دو افریقا ناکام‌وشکست‌خورده می‌پنداشتند، برآن‌شدند که برای‌خواباندن عطش منفعت طلبی‌هاشان به‌خاور نزدیك رخنه‌کنند. نقشه‌ها برای تصرف‌ثروتهای طبیعی بی‌پایان آسیای صغیر طرح کردند. «آیندهٔ آلمان در خاور، در آسیای صغیر، سوریه، بین‌النهرین وفلسطین است. درنزدیکی نینوا... یکی‌ازسرشار-ترین منابع نفت جهان نهفته است.» این سخنان را یکی‌از تبلیغ‌کنندگان و هواداران امپریالیسم آلمان دربارهٔ چشم‌اندازی‌که به‌دنبال غارت‌استانهای ترکیه در برابر سرمایه‌داران آلمانی گشوده شده بود به زبان آورد. همین شخص درادامهٔ سخنانش می‌گوید: «دراعماق کوههای‌توروس [۴۳]،ذخایرسرشاری نهفته است. درهٔبابل را می‌توان به‌یکی از بزرگترین مراکز تولید حبوب و پنبه در جهان تبدیل کرد. در بین‌النهرین، برای میلیونها گاو و گوسفند، چراگاه وجود دارد. بخش عمدهٔ موادخام مورد نیازما درهمین‌جا، آن‌هم‌در یك نقطه، است!»

امپریالیستهای آلمانی، باشعار «یورش بـه خاور»، توجه و گرایش آلمان به‌شرق، ترکیه، کشورهای اسلاو(بلغارها وصربها) ونقشه‌هایی راکه بـرای تصرف «فضای حیاتی» در منطقهٔ اوکراین طرح‌ریزی شده بود بیان می‌کردند.

ویلهلم دوم به‌بهانهٔ زیارت «آرامگاه مسیح» درسال ۱۸۹۸ به فلسطین سفرکرد. امااین‌زائرسلطنتی، دراصل‌به‌عنوان‌نمایندهٔبازرگانی‌امپریالیستهای آلمانی به‌این سفر رفت. او با سلطان ترکیه دیدار کرد و دربارهٔ واگذاری امتیاز ساختمان یك خط آهن از تنگهٔبوسفور وآسیای‌صغیر تابغداد وخلیج فارس‌و کویت، باهم‌به‌توافق رسیدند. این خط بعدها راه‌آهن بغداد نام گرفت.

تکمیل ساختمان راه‌آهن بغداد، اهمیت اقتصادی واستراتژیك‌عظیمی داشت. کارخانه‌داران‌آلمان‌که سفارشهای‌بزرگ‌برای‌تولید ریل،لوکوموتیو وانواع‌کامیون دریافت می‌کردند، سودهای‌کلان بردند. بانکهای آلمان‌نیز که در ساختمان این‌راه‌آهن سرمایه‌گذاری‌کرده بودند سودهای زیاد بردند.

---

43. Taurus

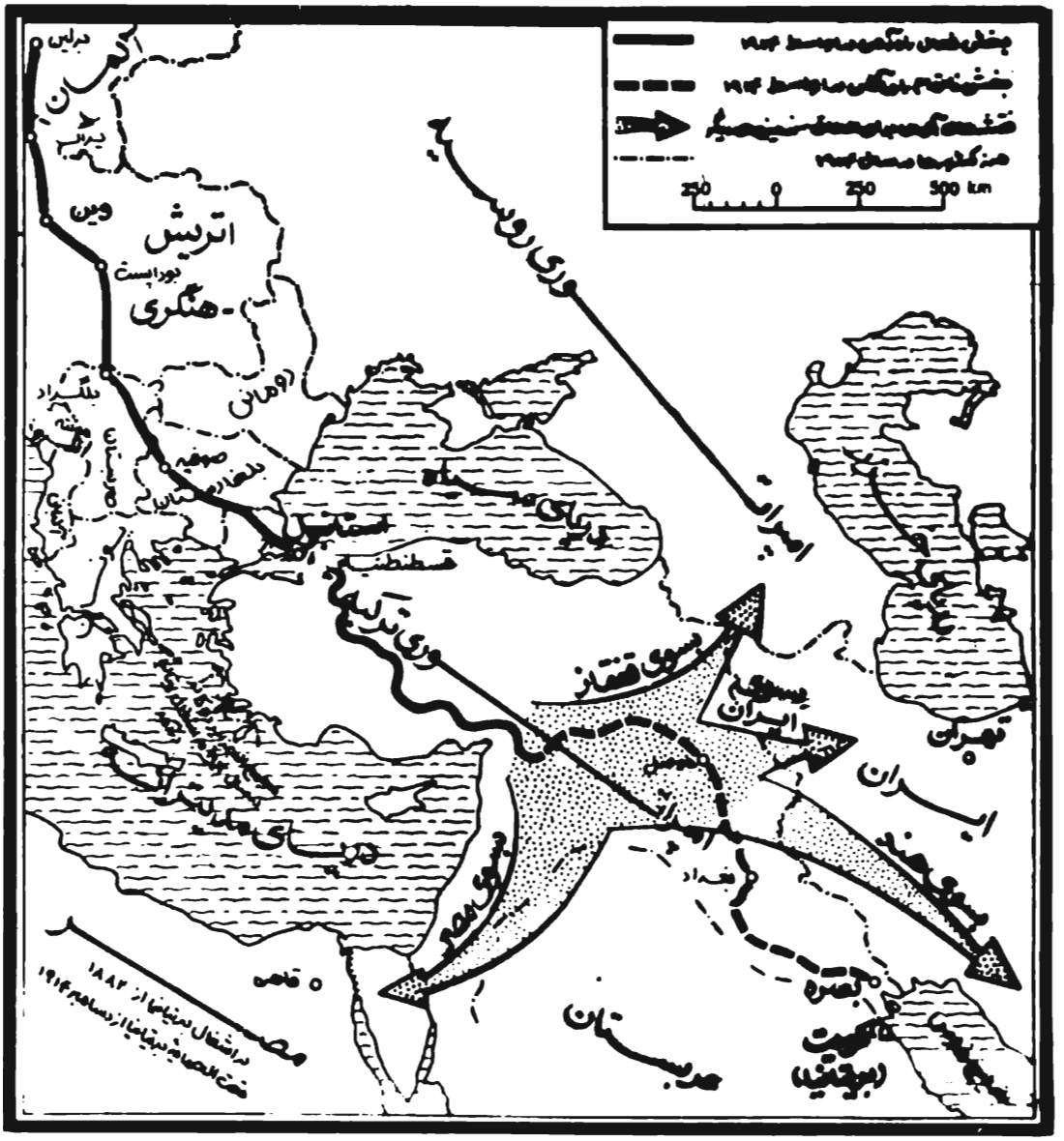

نقشهٔ راه آهن بغداد
آلمان امیدوار بود از راه آهن بغداد برای حمله به مرزهای زمینی امپراتوری بریتانیا استفاده کند
سربازان آلمان می‌توانستند در راههای منتهی به هند و مصر متمرکز شوند.

قرار بود از این راه برای تصرف سرزمینهای تازه‌ای در خاور زمین، که امپریالیستها نیز نقشه‌اش را پیشاپیش آماده کرده بودند، استفاده شود.

نقشه‌های غارتگرانهٔ امپریالیستهای آلمان، آنها را شدید آرودر روی کشورهای سرمایه‌داری بریتانیا، فرانسه و روسیه قرارداد. امپریالیسم آلمان که در تدارک جنگ برای تقسیم دوبارهٔ جهان برطبق منافع خود بود، تجاوز کارانه‌ترین راهها را پیش گرفت.

آلمان در چند سال پیش‌از آغاز جنگ اول جهانی مسابقهٔ تسلیحاتی را تشدیدکرد. قدرت ارتش آلمان به‌طرزقابل توجهی‌افزایش یافت. رایشتاگ هرروز اعتبارات بیشتری را به‌ساختمان کشتی‌های جنگی ویك ناوگان زیر-دریایی اختصاص می‌داد.

هزینه‌های کلان نظامی، موجب بالا رفتن مالیاتها در آلمان وبدتر شدن وضع توده‌های زحمتکش درکشور شد.

اسنـــاد و مـدارك

تبدیل آلمان به‌یك قدرت دریایی

(از سخنرانی دریاسالار تریپیتس[44] به‌تاریخ ۱۸۹۷ دررایشتاگ)

پس‌از تشکیل امپراتوری، منافع دریایی آلمان به طرزکاملا بی‌سابقه‌ای بیشترشده است. حفظ این منافع، ازمسائل مرگ وزندگی برای‌آلمان است. اگر قدرتی در جهان باشد که بخواهد مانعی در راه ماایجادکند یاصدمه‌ای به منافع ما بزند، امپراتوری آلمان نخست با سقوط اقتصادی و سپس با سقوط سیاسی روبه‌رو خواهد شد. مشکل ما چه اقتصادی باشد وچه سیاسی، چه‌دفاع از اتباع آلمان وچه منافع بازرگانی مادر خارج، فقط نیروی دریایی آلمان است‌که در همهٔ این موارد می‌تواند از ما پشتیبانی‌کند...[45]

پرسش و تمرین

۱. چرا امپریالیسم آلمان به‌ویژه تجاوزکار بود؟
۲. کدامیك از فعالیتهای امپریالیستهای آلمان موجب تشدید تضادهای میان بریتانیا وآلمان شد؟
۳. جدول «روابط بین‌المللی درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔبیستم» را تکمیل‌کنید.
۴. به‌نقشهٔ راه‌آهن‌بغداد نگاه‌کنیدواهمیت اقتصادی، سیاسی‌واستراتژیك آن‌را بیان دارید.

---

44. Tripitz

45. Schultes, *European Historical Calendar for 1897.* Munich, 1898, P. 159.

۹. جنبش کارگران در پایان سدهٔ نوزدهم

رشد جنبش کارگران وتقویت حزب سوسیال‌دموکرات. حزب سوسیالیست آلمان دراوضاع ناگواری که در پی تصویب «قانون استثنایی» و اقدامات سرکوبگرانهٔ دولت پدید آمده بود، تا دوازده سال مجبور شد فعالیتهایش را زیرزمینی کند.

پس‌از وقفهٔ کوتاهی که دراثر اجرای «قانون استثنایی» پیش آمد، کارل مارکس وفردریك انگلس دست به‌تأسیس یك‌حزب مخفی کارگری زدند. روزنامهٔ این‌حزب که سوسیال‌دموکرات نام‌داشت درخارج ازکشور به‌چاپ‌می‌رسید. این روزنامه‌باوجود پیگردهای دولت، قاچاقی‌واردکشور می‌شد ومیان کارگران پخش‌می‌شد (ن.ك: سند۱). در خودآلمان نیز اعلامیه‌های پنهانی کارگران چاپ وپخش می‌شد وکارگران رابه‌پیکار علیه‌رژیم ارتجاعی بیسمارك‌دعوت وتشویق می‌کرد. مبارزهٔ کارگران، سال به‌سال پرتوان‌تر می‌شد. هربار که یکی از رفقای کارگران در زندان کشته می‌شد تشییع جنازه‌اش به‌تظاهرات ضد دولتی تبدیل می‌شد و در مواقع تبعید کارگران نیز همین رویداد تکرار می‌شد.

اوگوست‌ببل [۴۶] و ویلهلم لیبکنشت[۴۷] دورهبر برجستهٔ طبقهٔ کارگر وحزب سوسیالیست آلمان بودند ودر بیشتر فعالیتهاشان از رهنمودهای مارکس و انگلس پیروی می‌کردند. سوسیال‌دموکراتها در انتخابات ۱۸۸۲ رایشتاگ به‌موفقیتی چشمگیر دست یافتند و۲۴ کرسی به‌دست آوردند. درسال۱۸۸۹ به‌رغم اقدامات سرکوبگرانهٔ دولت، پرچمهای سرخ درمحلهای کارگرنشین برلین برافراشته شد. حتی یکی‌از مبارزان، پرچم سرخ را برفراز ستاد پلیس برلین برافراشت. در همان سال، بورژوازی شدیداً از اعتصاب ۱۰۰،۰۰۰ کارگر معدنچی در ناحیهٔ رور[۴۸] به‌هراس افتاد.

برنامهٔ ارفورت. انتقاد انگلس از اشتباهات آن. مبارزهٔ پیگیر انکارگران، دولت را برآن داشت که قانون ضد سوسیالیستی معروف به «قانون استثنایی» را در سال ۱۸۹۰ لغو کند. حزب سوسیال دموکرات، بی‌درنگ از زیرزمین‌بیرون آمد. مارکسیسم درآن زمان، ایده‌ئولوژی‌مسلط

---

46. August Bebel 47. Wilhelm Liebknecht
48. Ruhr

اوگوست بیل

ویلهلم لیبکنشت

جنبش کارگری بود وحزب سریعاً گسترش‌یافت. درسال ۱۸۹۱ برنامهٔ تازه‌ای درکنفرانسی که درشهر ارفورت[۴۹] برگذار شد به‌تصویب رسید.

در این برنامه، براساس آموزشهای مارکس، گفته شده بود که هدف نهایی حزب سوسیال‌دموکرات، استقرارسوسیالیسم درکشور است. خواستهای فوری حزب، مانند ۸ساعت کار روزانه، حق تشکیل اتحادیه‌های کارگری و حق اعتصاب برای کارگران نیز دربرنامه تصریح شده بود. دراین برنامه، درهمان حال، امتیازاتی به‌اپورتونیسم داده شده بود. اصطلاح اپورتونیسم در جنبش کارگران به‌معنای سازش با بورژوازی، ووابسته کردن منافع کارگران به‌منافع بورژوازی، وعقب‌نشینی از مواضع مارکسیسم است.

رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان به خود جرأت نمی‌دادند که موضوع جمهوری دموکراتیک را به‌عنوان یکی‌از هدفهای کوتاه‌مدت مبارزهٔ کارگران آلمان در برنامه بگنجانند. آنها می‌ترسیدند که مبادا طرح چنین خواستی به اقدامات سرکوبگرانهٔ تازه‌ای علیه حزب منجر شود. اما بدترین اشتباه برنامهٔ ارفورت آن بودکه درآن کوچکترین اشاره‌ای به‌انقلاب کارگری ودیکتاتوری پرولتاریا نشده بود. این برنامه، مبارزهٔ کارگران‌را تاحدزیادی به‌مبارزه‌ای در راه «اصلاحات اجتماعی» مبدل کرد.

مارکس درسال ۱۸۸۳ و پیش‌از تصویب برنامهٔ ارفورت درگذشت. انگلس که مشعل سوسیالیسم انقلابی را فروزان نگهداشته بود، شدیداً از

49. Erfurt

پیش‌نویس برنامهٔ ارفورت انتقادکرد. او می‌گفت صحبت نکردن از مبارزه علیه سلطنت واستقرارجمهوری دراین برنامه، پذیرفتنی نیست ومتذکرشدکه چنین‌کاری به‌تقویت این‌توهم خطرناك خواهد انجامیدکه‌گذار به‌سوسیالیسم در امپراتوری نیمه استبدادی آلمان باید از راههای مسالمت آمیز صورت گیرد (ن. ك. سند۲).

رهبران‌حزب سوسیال دموکرات آلمان، انتقادهای انگلس را از تودهٔ اعضای حزب پنهان کردند.

بورژوازی امپریالیستی «نخبهٔ» کارگران را بارشوه می‌خرد.

در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۸۹۰-۹۹ ریشه‌های اپورتونیسم در میان سوسیال دموکراتها روزبه‌روز محکمتر شد. اتحادیه‌های انحصارات سرمایه‌داری، بخشی از سودهای‌کلان‌شان را به «خریدن» قشر کوچکی از طبقهٔ کارگر،به ویژه سرکارگران وکارگران ماهر ورهبران اتحادیه‌های کارگری اختصاص می‌دادند. «خریدن» یا رشوه‌دادن از طریق پرداخت دستمزدهای زیاد، که گاه به‌دویا سه‌برابر درآمد متوسط کارگران می‌رسید، انجام می‌گرفت. گاه، سرمایه‌داران، بخش‌کوچکی‌از سودشان رابه‌کارگران ماهر می‌دادند،مسکن بهتری به‌آنها می‌دادند وبه‌حیله‌هایی ازاین‌دست متوسل می‌شدند. بدینسان، رشد انحصارات‌درهرکشوری باپیدایش قشرکوچکی ازطبقهٔ کارگرکه‌امتیازات بیشتری داشت‌ودر مقایسه بادیگرکارگران مزدبیشتری‌می‌گرفت واصطلاحاً «اشرافیت‌کارگری» نامیده می‌شد همراه بود. این اشرافیت کارگری، همراه بـا بوروکراسی کارگری ـ مأموران اتحادیه‌های کـارگری ـ به رکن اصلی اپورتونیسم وکارگزاران بورژوازی در درون طبقهٔ کارگر مبدل شدند.

تجدیدنظرطلبی (رویزیونیسم). درپایان‌آخرین دههٔ‌سده گذشته، برنشتاین[50] از رهبران سوسیال دموکراتهای آلمان، برنامه‌ای بـرای تجدید نظرکامل درآموزشهای‌کارل مارکس به‌منظور تبدیل آن‌از نظریه‌ای‌انقلابی به نظریه‌ای اصلاح طلبانه پیشنهاد کرد. برنشتاین به غلط، مدعی بود که وضع طبقهٔ‌کارگر بهتر می‌شود و در جامعهٔ سرمایه‌داری، تضادهای طبقاتی حادتر نمی‌شود بلکه ازحدتش‌کاسته می‌شود. رویزیونیستها می‌کوشیدند در بنیاد مارکسیسم ـنظریهٔ مبارزهٔ طبقاتیـ تجدید نظرکنند. به‌گمان‌آنان حق رأی عمومی، آزادیهای سیاسی ودیگر دست‌آوردهای دموکراتیك به‌تضعیف مبارزهٔ طبقاتی می‌انجامد. آنان باچنین استدلالی می‌کوشیدند ثابت کنند که

50. Bernstein

طبقهٔ کارگر برای دست‌یافتن به‌قدرت وآزادیهای اجتماعی وسیاسی،احتیاجی به انقلاب ندارد بلکه باید از راه اصلاحات وارد شود. برنشتاین نیز مانند همهٔ اپورتونیستها قاطعانه ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را رد می‌کرد.

رویدادهای بعدی، نارسایی کامل نظرات برنشتاین و همفکرانش را نشان داد. کارهای اوبه‌نفع بورژوازی تمام‌شد. رویزیونیسم، صدمهٔ‌بزرگی به‌جنبش وآرمان طبقهٔ‌کارگرزد. نظرات ضد مارکسیستی برنشتاین،بی‌درنگ به‌برنامهٔ عمل همهٔ اپورتونیستهای جهان تبدیل شد.

حزب سوسیال دموکرات آلمان آنچنان‌که باید وشاید، به جوابگویی دربرابر این نظریه‌ها برنخاست. لنین درجنبش‌کارگران روسیه، بی‌درنگ به زیانمندی وخطر برنشتاینیسم پی‌برد. اوماهیت واقعی نظرات برنشتاین‌وجوهر سراپا بورژوایی آنها را افشاکرد. لنین معتقد بودکه این‌گونه‌کار چاق‌کنان سیاستهای بورژوایی در درون جنبش طبقهٔ‌کارگر باید هرچه زودترازصفوف حزب‌کارگران رانده شوند.

امـا بسیاری از رهبـران حزب سوسیال دموکرات آلمـان برخوردی سازشکارانه بابرنشتاین‌اتخاذکردند وبسیاری ازایشان‌هم به‌سوی‌اپورتونیسم کشیده شدند.

بنابراین،در‌پایان صدهٔ نوزدهم، در‌کنار‌گرایش انقلابی سوسیال‌دموکراتها در سالهای اجرای «قانون استثنایی» و مبارزهٔ قهرمانانه‌ای که اینان از خود نشان دادند، گرایشی اپورتونیستی در جنبش طبقهٔ کارگر آلمان پدید آمـد و گسترش یافت.

اسناد ومدارك

توزیع روزنامهٔ غیر قانونی «سوسیال دموکرات» درآلمان

(ازیادداشتهای اوگوست ببل)

جاهایی‌که برای انبارکردن روزنامهٔ «سوسیال دموکرات» ووسائلی کـه برای حمل ونقل آن بـه کار گرفته می‌شد، گـاهی بسیار ابتکاری بود. مثلا در ویلینگن۵۱، مدتها بودکه روزنامه‌را درزیر پله‌های منبر کلیسا انبار می‌کردند.

---

51. Willingen

رفیقی‌که مسئول توزیع روزنامه درناحیهٔ لایپزیگ بود آن را درجالباسی یکی‌از تئاترهای لایپزیگ، که خودش نیز راهنمای همان تئاتربود، نگهمیداشت. ودر یك مورد، وقتی قیصر ویلهلم دوم ازسفر انگلیس به‌آلمان بازمی‌گشت، نمی‌دانست‌که بسته‌های بزرگی از روزنامهٔ «سوسیال‌دموکرات» درانبارکشتی‌مسافری او حمل می‌شود.

درپایان سال ۱۸۷۹، یعنی سه‌ماه پس از آغاز کار روزنامهٔ «سوسیال‌دموکرات»، موفقیت بزرگی نصیب روزنامه شد، بدین معنی که روزانه ۳۶۰۰ نسخه ازآن به‌چاپ می‌رسید واین موفقیت وقتی‌جالب است‌که دشواریهای‌عظیمی راکه در راه رساندن آن‌به‌آلمان وجود داشت درنظر آوریم. روزبه‌روز برتعداد خواستاران روزنامه افزوده می‌شد ودر همان حال، رساندن روزنامه بـه آلمان نیز دشوارتر می‌شد زیرا مأموران‌گمرك، هشیاری خودرا دوبنا سه‌برابربرکردند. بنابراین، پس از چند سال، این مسأله پیش‌آمدکه آیا بهتر نیست مقدمات‌چاپ روزنامه در داخل خاك آلمان فراهم شود؟ جزوه‌های مخفی نیزکه روزبه‌روز بر فروش‌شان افزوده می‌شد، باهمین مسأله روبه‌رو بودند..

حروف روزنامه رابا دشواریهای زیاد وارد آلمان کردند. محل روزنامه دائما عوض می‌شداما اگر اوضاع‌اجازه می‌داد، تامدتی طولانی ازیك‌محل‌استفاده می‌شد. پلیس آلمان بلافاصله پی‌بردکه روزنامه در داخل‌کشور چاپ می‌شود، زیرا به‌نظر می‌رسدکه هرروز ازتعداد بسته‌هایی که در گمرك به‌دست مأموران می‌افتادکاسته می‌شد. ازآن پس، پلیس به‌جستجوی پردامنه‌ای برای‌پیداکردن محل چاپ مخفی روزنامه پرداخت. اما این‌کار بی‌فایده بود... درتمام مدتی که قانون ضد سوسیالیسی اجرا می‌شد پلیس حتی یکبار نتوانست محل‌چاپ نشریات غیر قانونی را پیدا کند.۵۲

۲. نظر فردریك انگلس دربارهٔ اشتباهات اپورتونیستی برنامهٔ ارفورت حزب سوسیال‌دموکرات

این‌گونه ازیاد بردن پایگاه بزرگ اصلی دربرابرمنافع آنی‌روز، این گونه مبارزه وتلاش برای پیروزی دریك لحظه، بی‌توجه به‌عواقب بعدی، این گونه فداکردن آیندهٔ جنبش در برابر وضع‌کنونی آن‌را می‌توان «صادقانه»به عنوان هدفی درنظر داشت ولی‌این چیزی بیش‌ازاپورتونیسم نیست‌واپورتونیسم «صادقانه»، شاید خطرناکترین نوع اپورتونیسم باشد...۵۳

---

52. Augst Bebel, *From My Life*. Vol. 3, Berlin, 1953 PP. 84-93.

53. Lenin, *Selected works*. Moscow, FLPH, 1956, Vol. 2, P. 188.

پرسش و تمرین

۱. جنبهٔ مثبت برنامهٔ ارفورت کدام واشتباهاتش کدام بود؟
۲. وقتی انگلس به‌اشتباهات اپورتونیستی برنامهٔ ارفورت اشاره‌می‌کرد چه‌نتایجی گرفت؟
۳. اپورتونیسم را مفصلا شرح دهید.
۴. «اشرافیت کارگری» چیست وچرارکن اصلی اپورتونیسم است؟
۵. برنشتاین در بارهٔ وظایف حزب سوسیال دموکرات به چه نتایجی رسید؟فرض اپورتونیستی اوبرچه پایه‌ای نهاده شده بود؟

این تاریخها را به‌یاد بسپارید.

۱۸۹۱ کنفرانس ارفورت حزب سوسیال‌دموکرات.
۱۸۹۰-۹۹ رشد اپورتونیسم درحزب سوسیال‌دموکرات آلمان.

۱۰. حزب سوسیال دموکرات آلمان در آغاز سدهٔ بیستم

اوج‌گیری جنبش کارگران درآغاز سدهٔ بیستم. تسلط سرمایه‌داری انحصاری براقتصاد آلمان به‌بدتر شدن وضع کارگران انجامید. یکی از سرچشمه‌های اصلی درآمد انحصارات آلمان، تشدید استثمار کارگران بود. دستمزدهای کارگران آلمان بسیار کمتر از دستمزد رفقای انگلیسی و وآمریکایی‌شان بود.

کارگران آلمانی دراثر مبارزات‌پیگیرانه‌شان توانستند تااندازه‌ای بر دستمزدهاشان بیفزایند واز ساعات‌کارشان بکاهند. اما درمقایسه باگذشته، بالا رفتن هزینهٔ زندگی، از قدرت خرید آنهاکاست ونتیجتاً آنها باپولی‌که‌به دست می‌آوردند مقادیر کمتری از کالاهای مورد نیازشان را می‌توانستند تهیه کنند (ن. ك. سندهای ۱و۲). درفاصلهٔ سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۱۴ کار روزانه‌از۱۱-۱۲ ساعت‌درسال ۱۹۰۰ به۹/۵ساعت رسید. اما سرمایه‌داران

باتشدید استثمارکارگران، این ضررشان را جبران‌کردند. ساعات‌کار روزانه که‌کوتاه‌تر شد کارگر مجبور شد نیروی‌کار بیشتری راصرف کند. استثمار زنان، کودکان و نوجوانان‌که از ۳۰تا۵۰ درصد حقوق مردان را می‌گرفتند به‌ویژه شدید بود.

در سالهای بحران، صدها هزارکارگر، وحشت بیکاری را آزمودند. بحران، فقر وگرسنگی وزندگی درمحلات کثیف را برای‌کارگران به‌ارمغان آورد.

بدتر شدن وضع زندگی کارگران به‌رشد احساسات انقلابی در کشور انجامید.

سرمشقی که‌کارگران روسیه برجاگذاشتند به‌ویژه در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تأثیر عظیمی برجنبش انقلابی طبقهٔ‌کارگر آلمان داشت. تحت‌تأثیر انقلاب روسیه ورویدادهای نهم ژانویهٔ ۱۹۰۵، نزدیك به۲۵۰۰۰۰ نفراز معدنچیان ناحیهٔ رور در ژانویهٔ ۱۹۰۵ دست بـه اعتصاب زدند. «روشهای روسی» مبارزه، به‌ویژه‌اعتصاب سیاسی‌توده‌ای، درمیان تودهٔ‌کارگران‌آلمان رواج یافت.

درکنگرهٔ سال ۱۹۰۵ حزب سوسیال‌دموکرات‌که درشهر یناه۵۴ تشکیل شد، زیر فشار کارگران، قراری به تصویب رسید که درآن از اعتصابهای بزرگ سیاسی به عنوان یکی‌از وسائل مبارزهٔ طبقاتی نام برده شده بود.

در پایان سال ۱۹۰۵ و آغاز سال ۱۹۰۶ هیجان انقـلابی در آلمان بالاگرفت. کارگران، دیگر فقط خواستهایی چون دستمزد بیشتر وساعات‌کار کوتاه‌تر را مطرح نمی‌کردند بلکه خواستهای سیاسی رانیز پیش می‌کشیدندو مثلاً خواستارتأمین حق رأی عمومی برای‌انتخابات مجالس لاندتاگ‌پروس شدند. در ساکسونی ودیگر ایالتهای آلمان نیز مبارزه برای کسب حق رأی عمومی‌جریان داشت. مخصوصاً درژانویهٔ ۱۹۰۶درسالگرد «یکشنبهٔ‌خونین» روسیه، تظاهرات بزرگی بـه‌راه افتاد. در سراسر آلمان، میتینگهای بزرگ تشکیل شد ودولت را شدیداً به‌هراس انداخت. اقدامات اضطراری به عمل آمد وسیل سربازان به‌برلین‌جاری شد.

اما رهبران حزب سوسیال دموکرات در این اقدام عظیم و پـراهمیت کارگران، ابتکار عمل را به‌دست نگرفتند. پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵

54. Jena

کلارا تسکین

روزالوگزامبورگ

کارل لیبکنشت

روسیه، آنهـا قرارهای کنگرهٔ بنا در بارهٔ به‌راه انداختن اعتصابات بزرگ‌سیاسی را از یادبردند. اکثریت آنهاکه به راست‌گرویده بودند موضوع اعتصاب را منتفی می‌دانستند.

سه‌گرایش درحزب سوسیال دموکرات آلمان. باتشدید مبارزهٔ طبقاتی، اختلافات درونی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان نیز ریشه‌دارتر شد. پس از مبـارزات سال ۱۹۰۵ سه گـرایش در درون حزب پدید آمـد: رویزیونیستها، میـانه‌روها و چپ‌ها. برنشتاین ودیگر رویزنیستها جناح‌راست حزب را تشکیل می‌دادند وآشکارا اپورتونیست بودند. آنها روشهای انقلابی مبارزه رانفی واز تاکتیکهای همکـاری طبقاتی دفاع می‌کردند و انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را ضروری نمی‌پنداشتند. رویزنیستها بـه کارگران توصیه می‌کردند کـه بـرای اصلاحات و بهبود جـزیی وضـع زندگی‌شان در چارچوب جامعهٔ سرمـایه‌داری مبـارزه کنند. اینـان در سیاست خارجی، شووینیست بودند و به هرکاری برای توجیـه غـارتگریها و راهـزنیهای استعمـاری امپریالیسم آلمان دست می‌زدند.

نظریه‌پردازمیانه‌روها، کارل کائوتسکی[۵۵] بود. میانه‌روها نیز سیاستی اپورتونیستی داشتند ولی می‌کوشیدند ظاهرش‌رابا عبارات انقلابی‌بیارایند وطبقهٔ کارگر راگمراه کنند.

میانه‌روها ـ اپورتونیستهـای نقـابدار ـ فعالیتهای اپورتونیستهای علنی را نادیده‌گرفتند ودر واقع منافع طبقهٔ کارگر را تابع منافع‌بورژ- وازی کردند. لنین هشدار می‌داد که میانه روی بـه عنوان شکل دیگری از اپورتونیسم، خطر بزرگی برای جنبش طبقهٔ کارگر است.

---

55. Karl Kautsky

رویزیونیستهای دستی‌راستی ومیانه‌روها باپشتیبانی اشرافیت‌کارگری و اتحادیه‌های کارگری، مجرایی برای رخنه و نفـوذ بورژوازی در جنبش کارگران آلمان بودند.

کلارا تسکین[۵۶] روزالوگزامبورگ[۵۷] وکارل‌لیبکنشت[۵۸]، نمایندگـان برجستهٔ سوسیال دموکراتهای دست چپی بودند.

کلارا زتکین (۱۸۵۷-۱۹۳۳) محبوبیت فراوانی در میان کارگران آلمان داشت. او کـه دختر یك معلم بود در نخستیـن سالهای جوانیش‌به جنبش طبقهٔ‌کارگر پیوست. او زمانی که به‌حزب سوسیال دموکرات پیوست که‌قانون ضـد سوسیالیستی معروف بـه«قانـون استثنایی» اجرا مـی‌شد، و شجاعانه علیه ارتجاع جنگید. اوکه ازدل وجان در راه طبقهٔ کارگر مبارزه می‌کـرد پیگیرانه برای متحد ساختن زنان کارگر سراسر جهان می‌کوشید. او رزمنده‌ای خستگی‌ناپذیر، نویسنده و تبلیغ‌گری بـا استعداد و شخصیتی برجسته در جنبش سوسیالیستی بود.

کارل لیبکنشت (۱۸۷۱-۱۹۱۹) فرزند ویلهلم لیبکنشت‌وتهیج‌گری پرشور بود. او با بـه‌کار گرفتن بیان فصیحش و به اتکای اعتقادات محکم سیاسی‌اش، میل به‌مبارزه را در تودهٔ‌کارگران بیدارکرد. کارل لیبکنشت‌یکی از نخستین سوسیال دمـوکراتهای آلمان بـود کـه آشکارا به‌مبارزه علیه امپریالیسم و خطر جنگ امپریالیستی برخـاست. او سازمان دهندهٔ جنبش بین‌المللی جوانان بود.

روزالوگزامبورگ (۱۸۷۱-۱۹۱۹) رهبر سوسیالیستهای دست چپی بود. اوزمانی که دختری جوان بود به جنبش کارگران پیوست: نخست در زادگاهش لهستان وسپس درآلمان. استعدادی بی‌مانند داشت واز جان ودل در راه آرمان طبقهٔ‌کارگر مبارزه می‌کرد. اویکی از چند سوسیال دموکرات انگشت شمار آلمان بود که شدیداً به‌انتقاد از نظرات برنشتاین پرداخت و برنشتاینیسم را جاوه‌ای از«برخورد دوجهان‌نگری ودوطبقه» اعلام‌کرد.

سوسیال‌دموکراتهای چپ برمبارزهٔ طبقاتی تأکید وکارگران راپیوسته به‌مبارزهٔ توده‌ای برون پارلمانی تشویق می‌کردند. آنها به‌دفاع از انقلاب روسیه درسالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ برخاستند وازکارگران آلمان دعوت‌کردند که‌از تجربهٔ رفقـای روس خود بیاموزند. همین سوسیال دموکراتهای چپ، نمایندهٔروحیهٔ رزمندهٔ طبقهٔ‌کارگر آلمان بودند. آنان پیشگامان جنبش حق

56. Clara Zetkin 57. Rosa Luxemburg
58. Kaarl Liebknecht

زد و خورد کارگران و پلیس در ناحیهٔ موابیت (برلین)، سپتامبر ۱۹۱۰.

رأی عمومی درپروس، ساکسونی ودیگر ایالتهای آلمان نیز بودند.

ویلهلم پیک[۵۹] و ارنست‌تالمان[۶۰]، فرزندان‌قهرمان ملت آلمان، فعالیتهای انقلابی‌شان رادر صفوف سوسیال دموکراتهای چپ آغاز کردند.

اما بسیاری از سوسیال دموکراتها دربرخی از مسائل بنیادی مبارزهٔ انقلابی مرتکب اشتباهات نظری وتاکتیکی شدند. مثلاً روزالوگزامبورگ که‌طرفدار اعتصابهای‌بزرگ سیاسی‌بود، این‌گونه‌اعتصابها را«نیرومندترین سلاح» وآخرین وسیلهٔ مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا می‌دانست. او معتقد بودکه اعتصاب سیاسی توده‌ها به‌خودی خود می‌تواند به‌قیام مسلحانه تبدیل‌شود. این طرز فکرنشان می‌داد که او به نقش سازمانی حزب طبقهٔ کارگر ارزش چندانی قائل نبود. سوسیال دموکراتهای آلمان نظری سراپا اشتباه‌آمیز در بارهٔ مسألهٔ دهقانان داشتند. آنها منکر این بودندکه طبقهٔ دهقان‌می‌تواندر انقلاب سوسیالیستی باطبقهٔ کارگر متحد شود.

انحطاط اپورتونیستی رهبران سوسیال دموکرات آلمان.

تعداد اعضای حزب سوسیال‌دموکرات‌آلمان پیش ازجنگ اول جهانی‌به‌طرز چشمگیری افزایش یافت. اعضای حزب به‌یك میلیون وخوانندگان‌نشریات

59. Wilhelm Pieck 60. Ernst Thaelman

حزبی به‌یک‌ونیم میلیون‌نفر می‌رسیدند. حزب سوسیال‌دموکرات درانتخابات ۱۹۱۲ رایشتاگ بیش‌از چهارونیم میلیون رأی و ۱۱۰ کرسی به‌دست‌آوردو بزرگترین حزب در رایشتاگ شد. اما در همین زمان بود که رهبران حزب سوسیال‌دموکرات آلمان به‌دشمنان طبقهٔ کارگر پیوسته بودند.

ابرت[۶۱] و شیدمان[۶۲] که از اپورتونیستهای علنی بودند درسال ۱۹۱۳ پس از مرگ ببل به‌رهبری حزب سوسیال‌دموکرات رسیدند. رهبری حزب به جبههٔ دفاع از امپریالسم آلمان که تادندان مسلح وبرای جنگ امپریالیستی آماده می‌شد پیوست.

در سالهای پیش‌از جنگ اول جهانی برشدت مبارزات طبقاتی درآلمان افزود شد. درسال ۱۹۱۰، در محلهٔ کارگر نشین موابیت[۶۳] در برلین، سنگر-بندی وجنگ درگرفته بود (ن.ك. سند۳). در سال ۱۹۱۲ معدنچیان ناحیهٔ رور دوباره اعتصاب کردند و این‌بار ۲۵۰۰۰ کارگر به اعتصاب پیوستند. بلافاصله سربازان را به‌مقابله بااعتصابیون فرستادند. طبقهٔ کارگر درتوفانی از قیام نیرومند انقلابی قرارگرفته بود. اما حزب سوسیال‌دموکرات که زیر نفوذ اپورتونیستها قرار گرفته بود نمی‌توانست قیام را رهبری کند.

انحطاط حزب سوسیال دموکرات آلمان وتبدیل آن به‌حزبی اپورتو-نیستی وهوادار اصلاحات اجتماعی، به‌مراحل نهایی‌اش رسیده بود. در همان زمان، این حزب از یك حزب انتر ناسیونالیست به‌یك حزب شوونیست تغییر ماهیت می‌داد.

اسناد و مدارك

۱. فقیرتر شدن کارگران و ثروتمندتر شدن طبقات مرفه درآلمان

(از مقالهٔ لنین به‌نام «فقر در جامعهٔ سرمایه‌داری»)

...هزینهٔ کلان زندگی، روز به روز بیشتر می‌شود. درآمد کارگران، حتی پس‌از شدیدترین و موفقیت‌آمیزترین مبارزهٔ اعتصابی، به‌مراتب کندتراز افزایش هزینه‌های ضروری زندگی کارگران بالا می‌رود. در همان زمان، درآمد سرمایه‌داران، باسرعت سرسام‌آوری افزایش می‌یابد.

---

61. Ebert 62. Schiedemann 63. Moabit

برطبق اطلاعاتی که سیاستمداران اجتماعی بورژوایی از منابع رسمی به دست آورده‌اند، دستمزدهای کارگران در ۳۰ سال گذشته به‌طور متوسط ۲۵ درصد بالا رفته است. درهمین دوره، هزینهٔ زندگی، حداقل چهل درصد افزایش یافته است!

هزینهٔ خوراك، پوشاك، سوخت و اجاره‌بها بالارفته است. کارگران به معنای واقعی کلمه فقیر می‌شوند یعنی وضع‌شان آشکارا بدتر ازگذشته‌می‌شود، مجبورند بدتر زندگی‌کنند، کمتر بخورند، بیشترگرسنه بمانند ودر زیرزمینها و اتاقکهای زیرطاقی زندگی‌کنند.

اما فقر نسبی کارگران یعنی کاهش سهم آنان‌ازدرآمد اجتماعی، آشکارتر ازهر تحولی دیده می‌شود. سهم نسبی کارگران در جامعهٔ سرمایه‌داری‌که سریعاً برثروتش افزوده می‌شود، پیوسته کمتر می‌شود زیرا میلیونرها تندتر و تندتراز همیشه به‌ثروت‌اندوزی خود ادامه می‌دهند...

در آلمان، آمار دقیقی دربارهٔ داراییهای طبقات ثروتمند وجود دارد. مثلا درپروس، نخستین ۱۰،۰۰۰ میلیون مارك ازثروت مالیات بردار، در سال ۱۹۰۲ به۱۸۵۳ نفر ودر سال ۱۹۰۸ به۱۱۰۸ نفر تعلق داشت.

تعدادکسانی‌که ثروتشان بیش‌از همه بودکاهش یافته ولی ثروتشان‌بیشتر شده است: درسال ۱۹۰۲ دارایی هریك ازاینان به‌طور متوسط معادل ۵ میلیون مارك ودر سال ۱۹۰۸ معادل ۹میلیون مارك بود!

مردم از «۱۰،۰۰۰ پولدار» حرف می‌زنند. درپروس، «۲۱،۰۰۰ پولدار» ثروتی معادل ۱۳.۵۰۰ میلیون مارك وبقیهٔ ۱،۳۰۰،۰۰۰ نفرصاحبان داراییهای مالیات بردار، ثروتی معادل ۳۰۰۰ میلیون مارك داشتند.

درسال ۱۹۰۷ چهار میلیونر بزرگ‌پروس (یك شاهزاده، یك‌نجیب‌زاده ودو اشراف) ثروتی معادل ۱۴۹ میلیون مـــارك ودر سال ۱۹۰۸ ثروتی معادل ۴۸۱ میلیون مارك داشتند.

ثروت در جامعهٔ سرمایه‌داری باسرعتی باور نکردنی افزایش می‌یابدو در کنارش، توده‌های کارگر، روزبه‌روز فقیرتر می‌شوند.[۶۴]

۲. بالا بردن قیمتها توسط انحصارات

کدام‌کدبانو را سراغ داریدکه در برابر اعتراض به‌افزایش قیمت قند یا الکل، این پاسخ را ازفروشنده نشنیده باشد: «بلی، کارتل ازماه گذشته تاکنون قیمت قند والکل را بالا برده است».

کسی نیست‌که به‌محض اعتراض به‌قیمت‌گزاف زغال‌سنگ، این پاسخ را از فروشنده نشنیده باشد: «سندیکای زغال‌سنگ به هیچ‌وجه در نظر ندارد قیمت

64. Lenin, *Works*. Vol. 18, PP. 405-406.

زغال‌سنگ راپایین‌بیاورد؛ به‌ما زغال‌سنگ فروشهانیز اجازه می‌دهندکه‌کمترین سود ممکن را از خریدار بگیریم». هرکسی تانکرهای آهنی شرکت نفت‌آلمان-آمریکا راکه پیش ازجنگ درشهر می‌چرخیدند دیده وشنیده است که پارافین گرانتر شده است زیرا یك‌تراست غول‌آسای آمریکایی، استخراج بخش اعظم این مادهٔ ضرور برای روشنایی را «دردست دارد».[۶۵]

۳. شورش‌کارگران موابیت درسال ۱۹۱۰

روز۱۸سپتامبر یعنی‌روزآغاز اعتصاب، شرکت‌کوفر بی‌درنگ‌به‌جستجوی اعتصاب‌شکنان پرداخت وکوشید پلیس را وادار به مداخله‌کند... با این حال، اعتصابیها نهراسیدند. آنها گروهی را مأمور مراقبت‌کردند. هربارکه‌مجموعه‌ای از زغال‌سنگ ازانبارها بیرون آورده می‌شد اعتصابیها در اطراف‌کامیون حلقه می‌زدند ومی‌کوشیدند اعتصاب شکنان را به دست‌کشیدن ازکار تشویق‌کنند. پس ازاین تلاش، بسیاری ازاعتصاب شکنان به‌اعتصابیها پیوستند. اعتصابیهابرای آنکه جلوی‌خروج‌زغال‌سنگ رابگیرند سنگفرشهای جلوی انبارها راشبانه‌کندند وراه را بستند. درچند روز نخست، زدوخوردهایی میان اعتصاب‌شکنان وپلیس از یك طرف و اعتصابیها از طرف دیگر روی داد... روز ۲۷ سپتامبر، پلیس برلین به‌حالت آماده باش درآمد. از ۲۶تا ۲۹ سپتامبر، نزدیك به‌هزار پلیس به‌موابیت فرستاده شدند. برخی‌از پلیسها لباس شخصی پوشیده بودند. موابیت بدین ترتیب، عملا محاصره شده بود. پلیسها خیابانها را در چندین نقطه شدیداً درحلقهٔ محاصرهٔ خود گرفته بودند. همهٔ اماکن عمومی در ساعت ۵ بعداز ظهر تعطیل شد.

روزهای ۲۶ و۲۷ سپتامبر، مخالفت‌توده‌های مردم باپلیس به‌اوج‌رسید. مردم موابیت از رفتار پلیس به خشم آمده بودند و فریاد می‌زدند: «مگسهای خونخوار!»، «جنایتکاران!» گم شوید! پلیس دوباره دربرابرکارگران دست به اسلحه برد وبسیاری ازکارگران، ازجمله زنان وسالخوردگان، زخمی شدند... کارگران از خانه‌هاشان به مقاومتی سرسختانه دست زدند. گلدانها، بطریها، کاسه‌های سفالی، کلوخهای زغال‌سنگ و چیزهایی از این قبیل را از پنجره‌ها به‌سوی پلیس پرتاب می‌کردند.

غروب ۲۷سپتامبر، انبوه عظیمی از مردم، به‌ناگهان‌گردهم آمدند.چون سرکوبی این جمعیت باوسائل عادی ازپلیس برنمی‌آمد، فون‌یاگو[۶۶] رئیس پلیس برلین‌که درآنجا حضور داشت، اعلام‌کردکه هرگونه مخالفتی را شدیداً وباسلاح آتشین سرکوب خواهد کرد. در همان غروب ۲۷ سپتامبر، ۱۷۳ تیر به سوی پنجره‌هایی‌که ازآنها سنگ وکلوخ به‌پلیسها پرتاب شده بود شلیك شد. سخنان زیرکه بخشی‌ازگزارش رئیس پلیس برلین دربارهٔ حوادث غروب آن روز است،

---

65. R. Liefmann, *Cartels and Trusts*. Moscow, 1925, P. 14.
66. Von Jagow

پایداری مردم موابیت را نشان می‌دهد: «پیاده‌رو چنـــان از خرده‌شیشه، چینی شکسته و مانند اینها پوشیده‌شده بود که پلیس سواره نمی‌توانست پیشروی کند.»

برطبق گزارش پلیس، در زدوخوردهای موابیت برروی هم ۱۰۴ پلیس و ۱۵۰ کارگر زخمی شدند که وضع بعضی‌ها وخیم بود. واقعیت آن است که تعداد مردمی که زخمی شدند به‌چندصد نفرمی‌رسید... دوکارگر زخمی، پس ازچند روز درگذشتند.[۶۷]

پرسش وتمرین

۱. درمقاله‌ای که لنین به‌نام «فقر درجامعهٔ سرمایه‌داری» برای افشای ادعاهای دروغین اپورتونیستها مبنی براینکه وضع کارگران آلمان بهتر می‌شود نوشته بود چه‌اطلاعاتی گنجانده شده است؟
۲. شواهدی دالبر بدترشدن وضع زندگی طبقهٔ کارگر در دورهٔ تبدیـــل سرمایه‌داری به‌امپریالیسم بیاورید.
۳. شواهد و دلایل نشان دهندهٔ رشد جنبش انقلابی در میان طبقهٔ کارگر آلمان درآغاز سدهٔ بیستم راشرح دهید.
۴. سه‌گرایش عمدهٔ درون حزب سوسیال دموکرات آلمان چه‌بود و هریك مدافع منافع کدام طبقه‌بود؟
۵. شواهد تشدید مبارزهٔ طبقاتی درآلمان، درآستانهٔ جنگ اول جهانی را بیان کنید.

این تاریخهـا را به‌یاد بسپارید

نخستین دهـه سدهٔ بیستم	آغـاز فعـالیت دست‌چپی‌هـا در حـزب سوسیـال دمـوکـرات آلمـان.

67. Helmuth Bleiber, *Unrest in Moabit in 1910*. «Zeitschrift fur Geschichteswissenschaft,» Berlin, 1955. No. 2, PP. 186-192.

فصل ۳

بریتانیا درپایان سدهٔ نوزدهم
وآغاز سدهٔ بیستم

۱۱. رشداقتصادی بریتانیا. خصلت استعماری امپریالیسم بریتانیا

بریتانیا از برتری صنعتی درجهان به زیر می‌آید. رشدصنایع بریتانیادرسالهای ۱۸۷۰-۷۹ ازرشد صنایع کشورهای جوان سرمایه‌داری- آلمان‌وایالات متحدآمریکا- عقب‌افتاد. بریتانیا درپایان سدهٔ گذشته تدریجاً نخستین مقام صنعتی را ازدست داد. از علتهای اصلی کند شدن رشد صنعتی بریتانیا عقب‌ماندگی فنی‌آن کشور بود. درکشورهای تازه صنعتی شدهٔ آلمان و ایالات متحد آمریکا، بنگاههای سرمایه‌داری با استفاده از آخرین و پیشرفته‌ترین فنون صنعتی تأسیس می‌شد. در بریتانیا که سالها پیش از این کشورها صنعتی شده بود، تجهیزات بسیاری از کارخانه‌ها کهنه شده بود.

درآغاز سدهٔ بیستم، ایالات متحدآمریکا مقام اول صنعتی را درجهان به دست آورد. درهمان زمان، صنایع آلمان سریعاً به پای صنایع بریتانیا رسید و درپاره‌ای ازشاخه‌های مهم مانند ذوب‌آهن، از این کشور نیز پیشی گرفت.

درپایان سدهٔ نوزدهم دربریتانیا نیز مانند سایر کشورها برشدت تجمع سرمایه افزوده‌شد. اتحادیه‌های‌انحصاری تشکیل‌شد. سرمایه‌داری به‌مرحلهٔ امپریالیسم رسید. ذوب‌آهن، کشتی‌سازی و استخراج مواد خام درمستعمرات ازنخستین صنایعی بود که به دست انحصارات افتاد.

گسترش بانکها. صدور سرمایه. طبقهٔ‌حاکم بریتانیا همچنان به استثمار طبقهٔ کارگر و غارت مستعمرات پهناورش ادامه می‌داد و با انباشت

سرمایه‌های کلان برثروتش می‌افزود. مقدار سرمایه‌گذاری درصنایع روزبه روزکمتر می‌شد و بخش اعظم‌آن دربانکها که خود مانع رشد صنایع‌بریتانیا بودند به کار گرفته می‌شد. اما در پایان سدهٔ نوزدهم و آغـاز سدهٔ بیستم، موجودی بانکهای‌هیچ‌یک‌ازکشورهای سرمایه‌داری جهان به‌اندازهٔموجودی بانکهای بریتانیا نبود. تجمع سرمایه دربانکهای بریتانیا بسیار زیاد بـود. درآغاز جنگ‌اول جهانی، پنج بانك بزرگ بریتانیا از این‌لحاظ درمقام‌اول بودند(ن.ك. نمودارصفحهٔ ۲۰۵). بزرگترین‌تأسیسات بانکی در سیتی یعنی قلب لندن متمرکز شده بود. بیشتر بازرگانان، بانکداران و کارخانه‌داران همهٔ مراکزبزرگ بازرگانـی جهان‌ـنیویورك ، کلکته ، شانگهای ، یوکوهاما ، بوئنوس آیرس و سنگاپور، همچون شهرهای بزرگ اروپاـ غالباً مجبور بودند ازبانکهای بزرگ بریتانیا که شعبه‌هایی درسراسر جهان داشتند وام بگیرند. بهرهٔ وامهای خارجی، درآمدی بی‌پایان برای بـانکـداران بود و برحجم ثروتهای بورژوازی بریتانیا افزود.

سرمایه‌داران بریتانیا به طمع سود بیشتر، روزبه‌روز برمقدار سرمایه گذاریهاشان درتأسیسات و کارخانه‌های‌سودآور خارج ازبریتانیا ومستعمرات افزودند وصاحب یاشریك این‌تأسیسات و کارخانه‌ها شدند. نیروی‌کارارزان ومواد خام ارزان دراین‌کشورها، آنها را به خود جلب می‌کرد. این گونه سرمایه‌گذاری درازمدت‌درخارج را «صدور سرمایه» می‌نامند. سرمایهٔ بریتانیایی بیش از همه به مستعمرات و برخی از کشورهای غیر اروپایی، بـه ویژه به ایالات متحد آمریکا وجمهوریهای آمریکای لاتین صادر می‌شد.

بریتانیا بزرگترین صادر کنندهٔ سرمایه شد. مقدار صدور سرمایهٔ این کشور درآستانهٔ جنگ اول جهانی برابر باسرمایهٔ صادرشده توسط فرانسه و آلمان برروی هم بود.

کشاورزی نقش‌کوچکی دراقتصاد بریتانیا داشت. بریتانیا بخش اعظم مواد غذایی و مواد خام مورد نیازش را از کشورهای دیگر، بخصوص از مستعمرات بزرگش، وارد می‌کرد.

خصلت استعماری امپریالیسم بریتانیا. امپریالیسم بریتانیا اساساً خصلتی استعماری داشت. استثمار مستعمرات، بزرگترین فعالیت این کشور درخارج از بریتانیا بود.

درسال۱۸۷۶ جمعیت‌مستعمرات بریتانیا به ۲۵۰ میلیون نفرمی‌رسید. همین جمعیت درآستانهٔ جنگ اول جهانی تا ۴۰۰ میلیون نفر افزایش یافت. درآمد حاصل از استثمار مستعمرات، بخـش بزرگی از سودهای بورژوازی

بریتانیارا تشکیل می‌داد.

استثمار زحمتکشان کشورهای ستمدیدهٔ آسیا و افریقا به‌مراتب شدیدتر از استثمار کارگران اروپایی بود. شرح زیر را شخصی که شاهد زندگی کارگران سیاه‌پوست معادن الماس وطلای متصرفات بریتانیا در افریقای جنوبی بود، نوشته است: «سیاهان در اردوگاههای عظیمی زندگی می‌کردند. هر اردوگاه، مجموعه‌ای بزرگ وبی‌سقف بود که باشبکه‌ای از سیم پوشیده‌شده بود تا راه فراری برای سیاهان نباشد. در داخل مجموعه، کلبه‌هایی برای زندگی سیاهان ساخته شده بود. درهای خروجی شدیداً مراقبت می‌شدو کسی حق ورود به اردوگاه را نداشت. اردوگاه بایك تونل زیر زمینی به‌شبکهٔ معادن طلاوالماس وصل می‌شد.» روشن است که زندگی این کارگران تفاوت چندانی بازندگی محکومان و جنایتکاران نداشت.

استعمارگران، باخشونت‌تمام، آشکارا مردم بومی مستعمرات‌راغارت می‌کردند. زمین‌شان‌را تصرف و خودشان‌را از زادگاهشان‌بیرون می‌کردند. مالیاتها وعوارض سنگین ودستمزدهای‌بسیارکم، غالباً به‌فقر وگاه به‌انهدام کامل قبایل وگروههای مردم منجر می‌شد.

ساکنان بومی‌بسیاری‌ازمستعمرات بریتانیاتقریباًنابودشدند وجای‌آنها را اروپاییها، مخصوصاً بریتانیاییها، اشغال کردند. درنیمهٔ دوم سدهٔ‌نوزدهم وآغاز سدهٔ‌بیستم به‌این‌گونه‌مستعمرات استقلال داخلی داده شد. مستعمرات خودمختار، «دومینیون[1]» نامیده‌می‌شدند. کانادا، زلاند جدید ومستعمرات بریتانیا دراستراليا که درسال ۱۹۰۱ باهم متحد شدند و ملل‌مشترك‌المنافع‌استراليا را تشکیل دادند از جملهٔ این دومینیونها بودند.

دومینیونها کشورهایی کشاورزی‌بودند. درسی‌سال پایانی سدهٔ‌نوزدهم، چمنزارهای حاصل‌خیز و بکر پهناوری در کانادا به زیر کشت رفت و از همان زمان به بعد صدور گندم از کانادا آغاز شد. گونه‌ای از اقتصاد مزرعه‌ای، که مشابه اقتصاد مزرعه‌ای ایالات متحد بود، دراین‌کشور شکل گرفت.

کانادا ازلحاظ اقتصادی، پیشرفته‌ترین دومینیون بود. درپایان سدهٔ نوزدهم، چندین کارخانه در کانادا به‌کار افتاده بود تولید کالاهای صنعتی آغاز شده بود.

درپایان سدهٔ نوزدهم، مزارع بی‌شماری برای پرورش میلیونها گاو وگوسفند و دیگر چهار پایان‌اهلی در استرالیا آغاز به کارکردند. استرالیا به

---

1. Dominion

بزرگترین عرضه‌کنندهٔ پشم دربازار جهانی مبدل شد. بازرگانی پشم، تماماً در دست سرمایه‌داران بریتانیا بود. مقادیر قابل توجهی طلا در استرالیا استخراج می‌شد و همهٔ معدنهای طلا به سرمایه‌داران بریتانیا تعلق داشت.

طلای افریقای جنوبی، ازطلای استرالیا هم بیشتر بود. دراین‌قاره، هنوز اکثریت باسیاهپوستان‌بود. زندگی‌آنان درحالت نیم‌بردگی و وابستگی به صاحبان معدنهای طلا سپری می‌شد.

هندوستان همچنان مهمترین وسودآورترین مستعمرهٔ بریتانیا بود. این کشوربزرگ درآغاز سدهٔ بیستم از هیچگونه حقوقی برخوردار نبودومردمش با فقر دست و پنجه نرم می‌کردند. قدرت، تماماً دردست بریتانیایی‌ها بود. یك نایب‌السلطنه‌که از سوی حکومت بریتانیا منصوب شده بودومأمورانی که دربرابر نایب‌السطنه مسئول بودند بر هند فرمان می‌راندند.

برتری نیروی دریایی بریتانیا. نیروی‌دریایی، بزرگترین ومؤثرترین سلاح بورژوازی بریتانیا در تصرف مستعمرات و سلطهٔ قدرت بریتانیا براین کشورها بود.

بورژوازی بریتانیا برای حفظ ارتباط بامستعمراتش‌که درسراسرجهان پراکنده بود وبرای آنکه بتواند سربازانش رابه‌آنهاگسیل دارد، می‌خواست کـه نیرومندترین نیروی دریایی جهان را داشته باشد.

هیچ کشوری از لحـاظ تعداد بندرهای نیروی دریایی به‌پای بریتانیا نمی‌رسید. پایگاههای مستحکم دریایی بریتانیا درسراسر جهان پراکنده بود ونقاط استراتژیك حساس در راههای بزرگ دریایی به‌تصرف این‌کشور درآمده بود.

بریتانیایی‌ها شدیداً از راهی که به هندوستان می‌رسید مراقبت می‌کردند. پس‌از ساخته‌شدن آبراه سوئز درسال ۱۸۶۹، کوتاه‌ترین راه ازبریتانیا به‌هندوستان تغییر یافت. این راه سابقاًقارهٔ افریقا رادور می‌زد وبه‌هندوستان می‌رسید. اماکوتاه‌ترین وسریع‌ترین راه از اقیانوس اطلس، دریای مدیترانه، آبراه سوئز، دریای‌سرخ و اقیانوس هند می‌گذشت وبه هندوستان می‌رسید. بریتانیا در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و۱۸۸۰-۸۹بر آبـراه‌سوئز وکشور مصر یعنی برگذرگاه شرقی دریای مدیترانه وساحل غربی دریای سرخ دست یافت.

بریتانیا صاحب بزرگترین ناوگان بازرگانی جهان بود، به‌طوری‌که ناوگان بازرگانی‌همهٔ‌کشورهای سرمایه‌داری جهان برروی هم، به‌دشواری با ناوگان این‌کشور برابری می‌کرد. با آنکه صنایع بریتانیا از صنایع دیگر کشورهای‌پیشرفتهٔ سرمایه‌داری عقب‌افتاده‌بود، درآمداین‌کشور ازبازرگانی

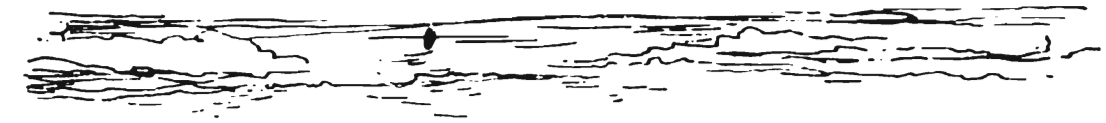

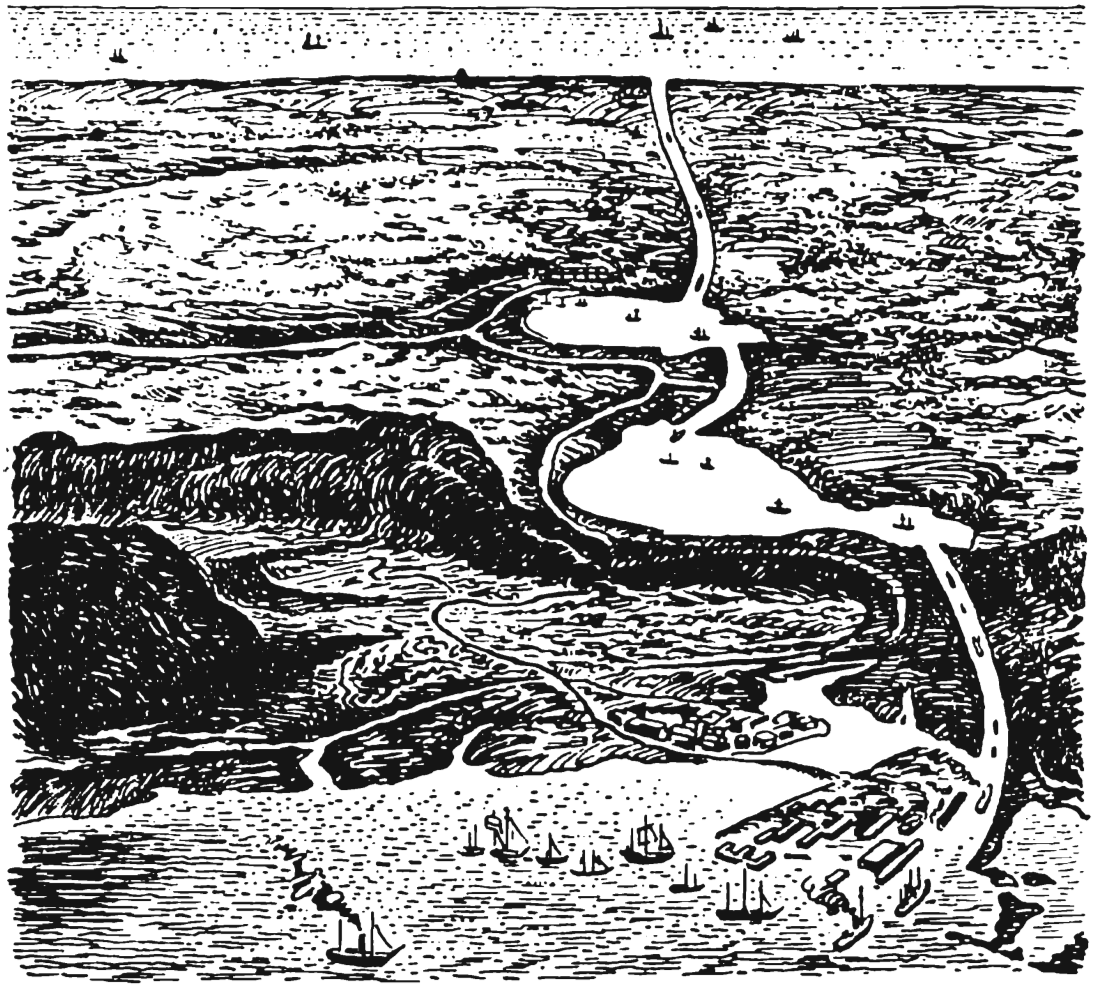

آبراه سوئز

خارجی از درآمدهٔ کشورها بیشتر بود. بریتانیا بزرگترین بانکدار وصاحب بزرگترین نیروی دریایی جهان نیز بود.

پرسش وتمرین

۱. چرا صنایع بریتانیا از صنایع ایالات متحدآمریکا وآلمان عقب افتاد؟
۲. چرا استعمارگران بریتانیا ترجیح می‌دادند سرمایه‌شان رابه‌مستعمرات ودیگر کشورهای عقب‌مانده صادر کنند؟

۳. براساس کدام شواهد می‌توان گفت که سرمایه‌داری بریتانیا به مرحلهٔ امپریالیسم رسیده بود؟
۴. شواهدی دال براینکه امپریالیسم بریتانیا اساساً یک امپریالیسم استعماری است بیاورید.

۱۲. دگرگونیهای سیاسی بریتانیا درپایان سدهٔ نوزدهم

لیبرالها و محافظه‌کاران درپایان سدهٔ نوزدهم. نظام سیاسی بریتانیا در سده‌های هفدهم وهجدهم شکل گرفته بود و در دورهٔ مورد بحث ما، دگرگونیهای اساسی درآن پدید نیامد. بریتانیا همچنان به صورت یك کشور پادشاهی پارلمانی اداره می‌شد.

در سراسر دوره‌ای که دراین کتاب بررسی می‌شود، دوحزب‌بورژوایی، یکی پس از دیگری در بریتانیا به‌قدرت می‌رسیدند. این دوعبارت بودند از لیبرالها (ویگ‌ها)[2] و محافظه‌کاران(توری‌ها[3]). این گونه‌حزب‌بندی‌را«نظام‌دوحزبی» می‌نامیدند. نظام دوحزبی، بامنافع بورژوازی مطابقت داشت. اصل قضیه آن است که حزبی که به‌قدرت می‌رسید، چون ازمنافع طبقات استثمارگر و وسیاست آنان دفاع می‌کرد، طبعاً موجب نارضایی مردم می‌شد. اما حزب دوم که‌بادولت مخالفت می‌کرد، در دورهٔ قدرت حزب اول به‌انتقاداز کارهای دولت می‌پرداخت وخود را مدافع منافع مردم جلوه‌گر می‌ساخت. به هنگام برگذاری انتخابات بعدی، نمایندگان این حزب در نقش انتقادکنندگان دولت وقهرمان عدالت‌ظاهر می‌شدند وبدینسان اکثریت پارلمانی رابه‌دست می‌آوردند. پس‌از انتخابات، نقش دو حزب عوض می‌شد. نقش مخالفت به حزبی سپرده می‌شدکه پیشتر، حزب حاکم بود وحزب مخالف پیشین، قدرت را به‌دست می‌گرفت. بورژوازی باتکیه برنظام دوحزبی، که همواره یکی‌از دوحزب را به قدرت می‌رسانید، طبقهٔ کارگر را از پی‌ریزی حزب ویژه‌اش محروم ومنحرف ساخت وآن را زیر نفوذ ایده‌ئولوژیك وسیاسی بورژوازی نگهداشت.

در اواسط سدهٔ نوزدهم، مدتی قدرت دردست لیبرالها بود. درسالهای ۱۸۷۰-۷۹، موازنهٔ‌مزبور تدریجاً‌به‌نفع محافظه‌کاران به‌هم خورد. همدردیهای بورژوازی بریتانیا به‌حزب اخیر انتقال یافت.

---

2. Whigs 3. Tories

نمودار
سازمانهای عالی قدرت در بریتانیا
(پایان سدهٔ نوزدهم)

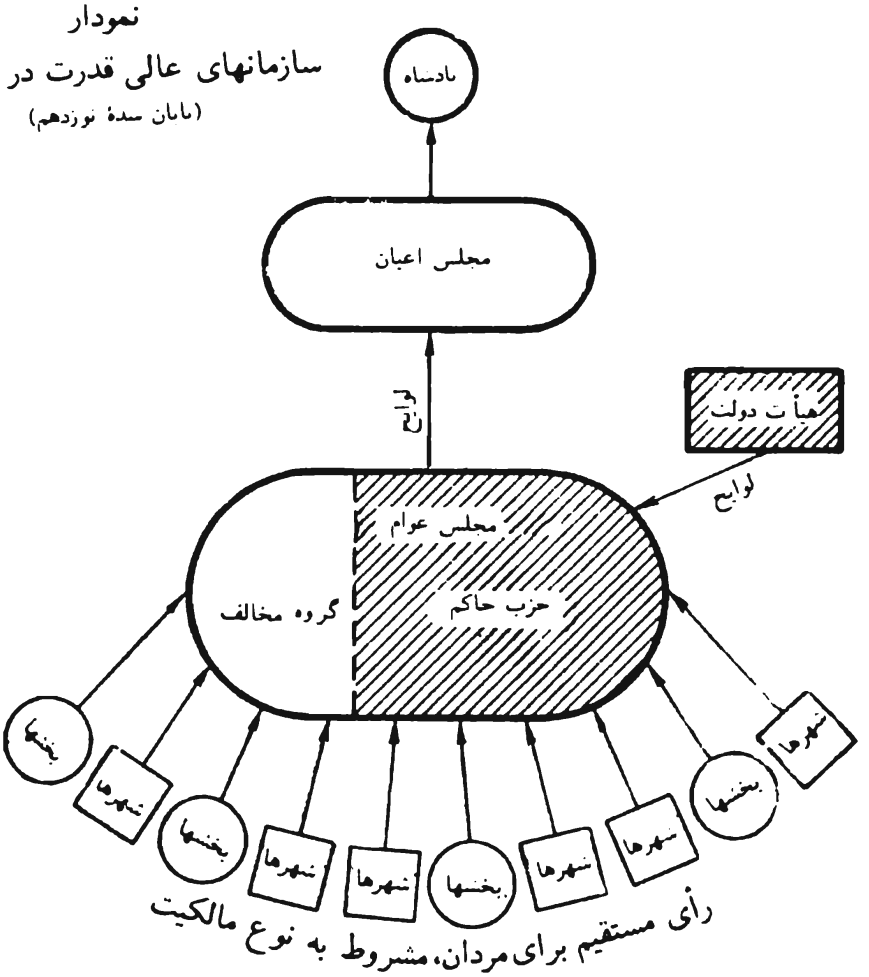

تصویب یك لایحه در دو مجلس بریتانیا. پادشاه نمی‌توانست از تصویب قانونی که خودش با آن مخالف بود جلوگیری کند (پادشاهان بریتانیا رسماً از حق «وتو» برخوردار بودند ولی عملاً هرگز از آن استفاده نکردند).

هردو حزب لیبرال ومحافظه‌کار، درآن زمان، نمایندهٔ منافع سرمایه‌داری بزرگ بودند. اما محافظه‌کاران، همچون گذشته، از منافع زمینداران بزرگ نیز دفاع می‌کردند. اختلاف میان دوحزب، بسیار کمتر شد. محافظه‌کاران، به‌رهبری دیزرائیلی[4]، آشکارتر از لیبرالها سیاست متصرفات استعماری را دنبال می‌کردند. بورژوازی بریتانیا سیاست محافظه‌کاران را برای افزودن بر متصرفات استعماری به‌هر طریق ممکن، تأیید می‌کرد. بورژوازی، تحت فشار رقابت‌آمیز بازارهای جهانی بود و می‌کوشید باتصرف مستعمرات تازه

4. Diseralei

ازشدت این فشار بکاهد. بیشتر قشرهای بورژوازی بریتانیا معتقد بودندکه از بازارهای مستعمرات، در مقایسه بـابازارهای کشورهای غیر مستعمره، بهتر می‌توان در برابر نفوذ کالاهای خارجی دفاع کرد، و بدینسان استثمار انحصاری مستعمرات نیز به‌دست سرمایه‌داران بریتانیا خواهد افتاد.

لیبرالها نیز به رهبری گلادستون[5] ، مدافع سیاست استعماری بـودند ولی این‌کار را چنان درخفا وبا دقت انجام می‌دادند که خصلت غارتگرانهٔ سیاست‌شان را پوشیده نگهدارند.

درامور داخلی‌بریتانیا، محافظه‌کاران ولیبرالها شدیداً و سرسختانه‌با جنبش روبه رشد طبقهٔ کارگر مبارزه می‌کردند. هردو حزب می‌کوشیدندطبقهٔ کارگر را از آشنایی باعقاید انقلابی بازدارند وبا رشوه وباج سبیل، گولش بزنند.

محافظه کـاران ولیبرالها به‌علت رشد جنبش کارگران مجبور شدند برخی امتیازهای سیاسی به«نخبهٔ» طبقهٔ کارگر بدهند. درسال ۱۸۶۷ به‌ابتکار دیزرائیلی، دومین‌به‌اصطلاح اصلاحات‌پارلمانی اجراشد (نخستین اصلاحات در سال ۱۸۳۲ اجرا شده بود). حکومت گلادستون درسال ۱۸۸۴ سومین اصلاحات پارلمانی رابه‌اجرا درآورد. درنتیجهٔ اصلاحات دوگانه، کارگران پردرآمد و دهقانان نیز در زمرهٔ انتخاب کنندگان قـرار گرفتند. اما پس‌از اصطلاحات سوم نیز حق رأی‌دادن، همچنان محدود ماند؛ فقط ۴/۵میلیون نفراز ۳۶میلیون‌نفر جمعیت بریتانیا حق رأی‌داشتند. روشن است‌که‌اکثریت مردم، پس‌از این اصلاحات، حق رأی به‌دست نیاورند وخبری از دموکراسی راستین دربریتانیا نبود، ولی بورژوازی بریتانیا نظام این کشور را همچنان به‌عنوان نمونه‌ای از «آزادی ودموکراسی» تبلیغ می‌کرد.

مبارزهٔ ایرلند برای استقلال. مسألهٔ ایرلند یکـی از حادترین مسائل درامور داخلی بریتانیا بود. دهقانان ایرلندکـه کشاورزانی مستأجر بودند، در فقری‌کشنده بُه‌سر می‌بردند. آنها زمینی از خودشان نداشتندزیرا زمینداران انگلیس در سدهٔ هفدهم زمینهاشان را متصرف شده بودند. ایرلند سالهاگرفتار قحطی بود وصدها هزار نفر در همین سالها جانشان‌را از دست دادند. انبوهی از ایرلندیها درجستجوی زندگی بهتر، مجبور شدندبه‌آمریکا مهاجرت‌کنند. قحطی‌ومهاجرت مردم‌باعث‌کاهش سریع‌جمعیت ایرلندگردید. جمعیت این‌کشورکه درسال ۱۸۵۱ به‌۶/۵ میلیون‌نفر می‌رسید درسال ۱۹۰۰

---

5. Gladstone

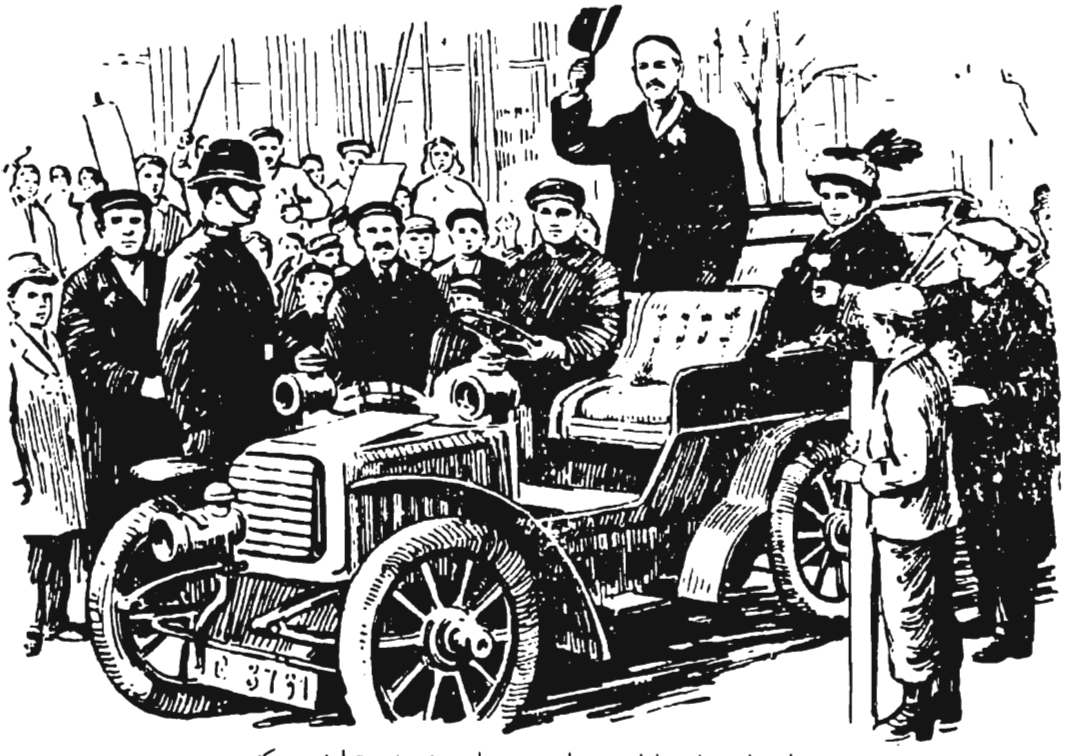

یك نامزد انتخابات مجلسین، برای خودش تبلیغ می‌کند.

از ۴/۵ میلیون نفر بیشتر نبود.

استثمارایرلند ورژیم خونخوار حاکم‌برآن، یکی از سیاه‌ترین‌فصلهای تاریخ سرمایه‌داری بریتانیا را تشکیل می‌دهد. هرگاه دهقان، اجاره یا بهرهٔ مالکانه را به‌موقع نمی‌پرداخت، زمیندار، همهٔ اعضای خانوادهٔ او را از زمین وکلبهٔ فقیرانه‌شان‌بیرون می‌کرد. دهقانان‌ژنده‌پوش وگرسنهٔ‌ایرلندی درجاده‌ها سرگردان بودند و پناهگاه یاوسیله‌ای برای‌گذرانشان نداشتند.

قحطی، فقر وستم بی‌پایان زمینداران، دهقانان ایرلند را برآن داشت که‌در پایان دهه ۱۸۷۰-۷۹، پیکار علیه زمینداران ومقامات بریتانیایی را که‌پشتیبان زمینداران‌بودند تشدیدکنند. دهقانان به‌کاخها وخانه‌های‌اشراف حمله می‌کردند و آنها را به‌آتش می‌کشیدند و احشام وغلات زمینداران را نابود می‌کردند. دربیشتر موارد، زمیندار ومباشرش را می‌کشتند. دربرابر، مقامات بریتانیایی، به‌خشونتی وحشیانه متوسل می‌شدند.

بورژوازی ایرلند ازجنبش توده‌ای دهقانان هراسان بود ولی‌درهمان حال، می‌کوشید حکومت بریتانیا را نیز از این جنبش بترساند وبدین‌ترتیب خودمختاری ایرلند را به‌دست بیاورد. در بیشتر موارد، آنچه بورژوازی ایرلندمی‌خواست، نه‌استقلال کامل بلکه‌استقلال‌داخلی‌درچارچوب‌امپراتوری

تحریم یك مغازه‌دار انگلیسی در ایرلند.

بریتانیا بود. اما این خواست نیز با مخالفت شدید بزرگترین بخش طبقات حاکم بریتانیا روبه‌رو می‌شد. حکومت بریتانیا کوششهای مردم ایرلند برای دست‌یابی به خودمختاری را با انتقام‌گیریهای وحشیانه پاسخ می‌داد.

تشدید ارتجاع سیاسی. همزمان با رسیدن بریتانیا به‌مرحلهٔ سرمایه‌داری انحصاری، جهان‌نگری ارتجاعی بورژوازی، همچنان که در دیگر کشورهای سرمایه‌داری دیده شد، تقویت شد. دولت سرمایه‌داری، هر روز بیش‌از روز پیش، تابع انحصارات می‌شد. دولت از کارخانه‌داران در حمله به حقوق کارگران پشتیبانی می‌کرد. از نیروی پلیس و سربازان، بیش ازپیش برای سرکوب اعتصابها استفاده می‌شد.

درامورخارجی، دولت دستورساختمان شرکتهای تولیدکنندهٔ سلاحهای نیرومند وموسسات انحصاری علاقه‌مند به‌استثمار مستعمرات را صادرکرد. تبلیغات شووینیستی به‌راه افتاد: تصورات نادرست دربارهٔ برتری «نژادآنگلو-ساکسون» دراذهان مردم، شکل می‌گرفت. دولت به منظور موجه جلوه‌دادن تجاوزات آشکار استعماریش، مدعی بودکه بریتانیایی‌ها باید «بار حکومت برمردم غیر سفیدپوست» را بردوش بکشند. این تبلیغات بی‌تأثیر نبود. بخش بزرگی از کارگران بریتانیا متقاعد شده بودند که وجود مستعمرات برای

بریتانیا ضرورتی حیاتی دارد.

پرسش و تمرین

۱. بگویید چگونه «نظام دوحزبی» دربریتانیا حکومت طبقات ثروتمند را تأمین می‌کرد.
۲. وضع ایرلند در پایان سدهٔ نوزدهم چگونه بود؟ آنچه را که دربارهٔ مبارزات‌مردم ایرلند علیه ستمگری بریتانیا می‌دانید بیان‌کنید.
۳. نشانه‌های تشدید ارتجاع در میان بورژوازی بریتانیا در پایان سدهٔ نوزدهم چیست؟

۱۳. سیاست استعماری و خارجی امپریالیسم بریتانیا

سیاست توسعه‌طلبانهٔ بورژوازی بریتانیا در سالهای ۱۸۷۰ - ۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹. ازآنجاکه بریتانیای‌کبیر انحصار صنعتی خود را از دست داده بود، بورژوازی بریتانیا مجبور شد سیاست توسعه طلبانه‌اش را در مستعمرات تشدید کند. حزب محافظه کار درسالهای ۱۸۷۰-۷۹ تصرف مستعمرات بازهم بیشتر را هدف اصلی سیاستهای بریتانیا اعلام‌کرد. دولتی که در سال ۱۸۷۴ به‌ریاست دیزرائیلی به‌قدرت رسید بلوچستان (پاکستان)را متصرف شد و درصدد دست انداختن برافغانستان برآمد. تصرف ترکمنستان و دیگر مناطق آسیای میانه در نقشهٔ دولت بریتانیا گنجانده شده بود. اما روسیه مانع تحقق این نقشه‌ها بود. روابط انگلیس وروسیه به‌علت‌پیشروی هردوکشور درآسیای میانه‌وجنگ برای نفوذ درترکیه و شبه جزیرهٔ بالکان تیره شده بود،که مخصوصاً در جریان جنگ روس و ترکیه تیره‌تر شد. حکومت بریتانیا می‌خواست بااستفاده از این جنگ، ترکیه را زیر نفوذ خودبیاورد. بریتانیا به‌بهانهٔ «دفاع» از ترکیه دربرابر روسیهٔ تزاری سلطان ترکیه را وادار به‌واگذاری جزیرهٔ قبرس به‌این‌کشور کرد، که بعدها به‌پایگاه دریایی مهمی در شرق مدیترانه ونزدیک آبراه سوئز تبدیل شد.

دولت دیزرائیلی جنگ علیه افغانستان را آغازکرد ولی این جنگ مشکل‌تر ازآن بودکه بریتانیا تصور می‌کرد. مردم افغانستان علیه‌استعمار-

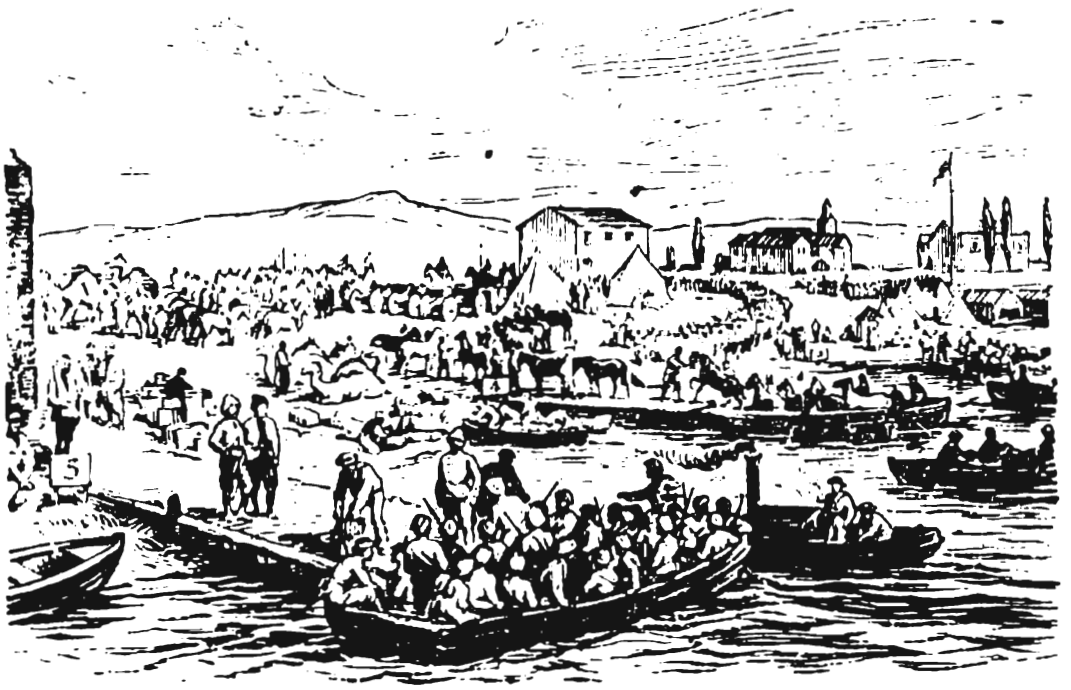

پیاده شدن سربازان اشغالگر انگلیسی در جزیرهٔ کرت. کنده‌کاری، ۱۸۷۸.

گران به‌پا خاستند وآنها راچندین‌بار شکست دادند.

دولت دیزرائیلی کوشید جمهوری کوچك ترانسوال[6] درافریقای جنوبی راکه بوئرها[7] ـ اعقاب هلندیهاکه درسدهٔ هفدهم به‌افریقای جنوبی کوچیده و مردم آنجا رابه‌انقیاد درآورده بودند ـ برپا داشته بودند به‌تصرف‌درآورند. کشور بوئرنشین دیگری به‌نام کشور آزاداورانژ[8] در همسایگی ترانسوال بود. اما سربازانی که از سوی بریتانیا برای تصرف این دو جمهوری فرستاده شده بودند شکست خوردند و به هدفشان نرسیدند.

شکستهای بریتانیا درجنگهای استعماری با افغانستان و بوئرها وضع محافظه‌کاران را متزلزل کرد ودیزرائیلی مجبور به کناره‌گیری و واگذاری قدرت به لیبرالها به‌سرکردگی گلادستون شد. لیبرالها شدیداً محافظه‌کاران را به‌دلیل «جسارتهای پرهزینه»شان درسیاست خارجی انتقادکردند ووعدهٔ صلح، صرفه‌جویی در بودجه واصلاحات اجتماعی را به‌مردم دادند. امااین وعده‌ها چیزی بیش‌از حرف نبود. واقعیت آن است‌که وقتی لیبرالهابه‌قدرت رسیدندهمان‌سیاست‌توسعه‌طلبانه رادنبال‌کردند. آنهامخالف انقیادافغانستان وتحمیل تحت‌الحمایگی بریتانیا براین‌کشور نبودند. بریتانیایی‌ها در سال

---

6. Transvaal 7. Boers 8. Orange Free State

۱۸۸۲، به هنگام وزارت گلادستون، مصر را اشغال کردند. تصرف مصر، اهمیت فراوانی برای مسلط ساختن قدرت بریتانیا برآبراه سوئز داشت.

سربازان بریتانیا پس‌از تصرف مصر به‌سوی جنوب پیش رفتند وشرق سودان را تصرف‌کردند. اما دراینجا باایستادگی شدید مردم محلی روبه‌رو شدند. سودانیها درسال ۱۸۸۵ یك دسته ازسربازان بریتانیایی را در خرطوم محاصره و نابودکردند. بعدها یعنی درسالهای ۱۸۹۶- ۱۸۹۷ که حکومت محافظه کار در بریتانیا به قدرت رسید، این کشور توانست شرق سودان را تصرف کند.

جنگ انگلیس-بوئر (۱۸۹۹ - ۱۹۰۲). بریتانیاعلاوه‌برمصر وشرق سودان، درسالهای ۱۸۸۰-۸۹ و ۱۸۹۰-۹۹ تقریباً سراسر افریقای جنوبی را به‌تصرف درآورد.

استعمارگران بریتانیایی نقشه‌هایی برای‌ساختن راه‌آهن‌سراسری‌افریقا از قاهره تا کیپ‌تاون[9] تهیه‌کردند. اگر چنین راه‌آهنی ساخته می‌شد بریتانیا را بربخش بزرگی از افریقا مسلط می‌ساخت. تصرف افریقا حلقهٔ مهمی در زنجیر توطئه‌های امپریالیستهای بریتانیا که درصدد گسترش هرچه بیشتر حکومت‌شان درسراسر جهان بودند به‌شمار می‌رفت (ن.ك. سند۱).

در سالهای ۱۸۶۰- ۶۹ ذخایر بسیار سرشار الماس در کنار رود اورانژ ودرسالهای ۱۸۸۰-۸۹ذخایر طلادرترانسوال کشف‌شد. سرمایه‌داران بریتانیایی برای‌غارت این‌ثروت یورش بردند وبه استخراج معادن‌پرداختند. میاهانی‌که زمینهاشان را ازدست داده بودند به عنوان نیروی‌کار ارزان به استخدام صاحبان معادن الماس وطلا درمی‌آمدند. سرمایه‌داران بریتانیایی سودهایی افسانه‌وار ازاین ذخایر بردند. اما اختلافات‌بسیاری میان‌سرمایه‌داران بریتانیایی وحکومت ترانسوال بروزکردکه حکومت بریتانیا تصمیم گرفت استقلال ترانسوال را ازآن‌کشور بگیرد.

در سال ۱۸۹۹ که محافظه‌کاران به‌قدرت رسیده بودند دوباره برای تصرف ترانسوال وکشور آزاداورانژ به‌بوئرها حمله‌کردند. این حمله، آغازیك جنگ غارتگرانهٔ امپریالیستی بود.

ذخایرسرشار طلای‌ترانسوال، مهم‌ترین‌عامل‌جلب توجه‌امپریالیستها بود. امپریالیستهای بریتانیایی گمان می‌کردند سربازان بریتانیا به راحتی خواهند توانست ترانسوال را به اشغال درآورند واین نه‌یك جنگ نظامی، بلکه‌بیشتریك«گردش‌گروهی»خواهدبود. اماچیزی‌نگذشت‌که‌بریتانیایی‌ها به

---

9. Capetown

سربازان بریتانیا مزارع بوئرها را به آتش کشیده‌اند.

اشتباه‌بزرگشان پی‌بردند. باوجود برتری عددی سربازان بریتانیا، جنگ تا دوسال طول کشید. بوئرها به‌جنگ مؤفقیت‌آمیز چریکی پرداختند.

حکومت بریتانیا برای مقابله باپارتیزانها بـه روشهای وحشیانه‌ای متوسل شد(ن.ك. سند۲). سربازان بریتانیایی، مزارع‌را به‌آتش می‌کشیدند واحشام وغلات را نابود می‌کردند. به‌دستور فرماندهان بریتانیایی، بیش‌از ۱۰،۰۰۰ بـوئر-به‌ویژه زنان وکودکان-به اردوگاههای‌کار اجباری انتقال داده شدند. نزدیك به‌نیمی‌ازکودکان دراثر گرسنگی وبیماری مردند.

بوئرها در سال ۱۹۰۲ مجبور به امضای قرارداد صلحی شدند که به موجب آن، ترانسوال وکشور آزاد اورانژ به‌تصرف بریتانیا درآمد. امـا بریتانیا مجبور شد به‌آنها خودمختاری بدهد. ترانسوال، کشورآزاد اورانژ ومتصرفات پیشین بریتانیا در افریقای جنوبی (ایالت‌کاپ [10] و ناتال[11]) به‌سال ۱۹۱۰ در فدراسیون واحدی که اتحادیهٔ افریقای جنوبی[12] نـام گرفت ویکی‌از دومینیون‌های بریتانیا شد بـا هم متحد شدند. پس از تصرف ترانسوال، در مقایسه بادورهٔ تسلط بوئرها براین منطقه، روز به‌روز برمقدار سودی کـه سرمایه‌داران بریتانیایی ازمعادن طلا می‌بردند افزوده شد.

10. Cape Colony 11. Natal 12. South African Union

رقابت انگلیس وآلمان. تشکیل آنتانت. در سالهـای ۱۸۹۰-۹۹ تیرگی شدیدی در روابط بریتانیا و آلمـان بروزکرد. مدتها بود که کالاهای آلمانی با کالاهای بریتانیایی در بسیاری ازکشورها رقابت کرده و آنها را از بازارها بیرون رانده‌بود (ن.ك. سند۳). آلمان می‌خواست‌برتری مستعمراتی ودریایی بریتانیا را به‌دست آورد وامپریالیستهای آلمان دست‌اندرکار توطئه‌های گوناگون برای تقسیم دوبارهٔ مستعمرات به‌نفع خودشان بودند و حتی رؤیای تسلط برجهان را درسر داشتند. بریتانیا نیز آلمان را خطرناك‌ترین دشمن خود می‌دانست وبرای جنگ باآن آماده می‌شد. چون آلمان در حال ساختمان یك نیروی دریایی بزرگ بود، حکومت بریتانیا به تقویت نیروی دریایی خودپرداخت وبه‌ترس از آلمان، گامهایی برای‌ایجاد روابط دوستانه بافرانسه وروسیه برداشت.

موافقت‌نامهٔ‌انگلیس وفرانسه‌که آنتـانت[۱۱] نامیده‌می‌شد درسال۱۹۰۴ به‌امضا رسید. به‌موجب این موافقت نامه، مشاجرات دوقدرت امپریالیستی بـرسر مستعمرات پایان گرفت: فرانسه تسلط بریتانیا برمصر را بـه رسمیت شناخت ودر عوض، بریتانیا متعهد شدکه مانع از تصرف کشور مغرب توسط فرانسه نشود.

موافقت نامهٔ دیگری درسال ۱۹۰۷ میان انگلیس و روسیه به امضا رسید. دراین موافقت‌نامه تصریح‌شده بودکه بریتانیا وروسیه به‌اختلافاتشان برسر ایران، افغانستان، تبـت پایان داده‌اند. ایـران به‌دو «منطقهٔ نفوذ» میـان بریتانیا و روسیه تقسیم شد: ادارهٔ جنوب ایران به‌امپریالیستهای بریتانیایی وادارهٔ شمال‌کشور به‌متجاوزین تزاری سپرده شد.

امضای موافقت‌نامه‌های بریتانیابافرانسه وروسیه، مرحلهٔ مهمی‌درتدارك برای جنگ اول‌جهانی بود.

اسناد و مدارك

۱. نظر سـیل‌رودس[۱۴] دربارهٔ نقشه‌های بریتانیا برای تسلط‌بر جهان

«برای تأسیس، پیشبرد وگسترش یك انجمن مخفی، که هدف و منظور

---

13. Entente

۱۴. Cecil Rhodes: سیاستمدار وسرمایه‌دار بزرگ‌بریتانیایی که‌تصرف‌مناطق وسیعی از افریقای جنوبی را رهبری‌کرد و در آن پیشگام بود.

اصلی‌اش بسط حاکمیت بریتانیا درسراسر جهان خواهد بود، تکمیل شبکهٔ مهاجرت بریتانیایی‌ها واستعمار همهٔ سرزمینهایی که درآنها امکان به‌دست آوردن وسائل زندگی به اتکای کار و تلاش خصوصی وجود دارد، و به ویژه اشغال سراسر قارهٔ افریقا، سرزمین مقدس فلسطین، درهٔ فرات، جزایر قبرس و کرت[۱۵]، سراسر جنوب آمریکا و جزایر اقیانوس آرام که تا کنون به تصرف بریتانیا درنیامده‌اند، سراسر مجمع‌الجزایر مالزی، خط ساحلی چین و ژاپن، تصرف نهایی ایالات متحدآمریکا به‌عنوان بخش جدایی ناپذیر امپراتوری بریتانیا، ایجاد دستگاه نمایندگی مستعمراتی در پارلمان پادشاهی بریتانیا که بتواند اندامهای ازهم‌گسستهٔ امپراتوری رابه‌هم متصل کند ضرورت دارد.»[۱۶]

۲. وحشیگریهای سربازان بریتانیا درجنگ بابوئرها

(از یادداشتهای کریستیان رودلف‌د وت[۱۷]، ژنرال‌بوئرها)

پیداکردن‌گاریها آسان نبود، چون بریتانیایی‌ها نه‌فقط همهٔ گاریهای مزارع غارت شده به‌دست خودشان راباخود برده‌بودند بلکه بسیاری ازگاریها رابی‌دلیل به‌آتش‌کشیده بودند. درمزارعی که سابقاً دویا سه‌جفت گاونر وجود داشت، دیگر اثری ازگاوها نمانده‌بود. و اگر چیزی برحسب‌تصادف، سالم و دست نخورده مانده بود، زنهاگاریها را آماده نگهمیداشتند، تاچنانچه دشمن به‌آنجا نزدیك شود بتوانند آن‌چیز را پنهان‌کنند وخودشان نیز ازگرفتاری به دست دشمن وافتادن به‌اردرگاههای کار اجباری‌که توسط بریتانیایی‌ها برپاشده بود برهند... لرد رابرتس[۱۸]، اعلامیه‌ای صادرکرد وگفت همهٔ خانه‌های مسکونی درفاصلهٔ ۱۵ کیلومتری هر نقطه‌ای ازراه‌آهن‌که توسط بوئرها منفجریا به‌نحوی نابود شده است باید باخاك یکسان شود. این دستور اجرا شد، آنهم نه‌فقط در منطقهٔ تعیین شده، بلکه درسراسرکشور. خانه‌ها رایابه‌آتش‌کشیدند یابا دینامیت منفجرکردند. صندلیها واثاثهٔ چوبی وهمه‌جور وسائل خانگی، حتی بذروعلوفه را به‌آتش کشیدند واحشام یعنی گوسفندها، گاوها واسبها را با خود بردند.... همچنان‌که بریتانیایی‌ها براقدامات نفرت‌انگیزشان می‌افزودند، دامنهٔ ویرانی به همه‌جاگسترش می‌یافت.[۱۹]

---

15. Crete
16. L. Michell, *The Life of the Right Honourble Cecil John Rhodes*. Vol. 1, P. 68
17. De Wet
۱۸. Lord Roberts (۱۸۳۲ - ۱۹۱۴): فرمانده‌کل نیروهای بریتانیا در افریقای‌جنوبی به‌هنگام جنگ با بوئرها.
19. «The Fight of The Boers against Britain», St. Petersburg, 1903, PP. 258-259 (Russian).

۳. رقابت صنعتی انگلیس وآلمان درپایان سدهٔ نوزدهم

(ازگزارشهای کنسولهای بریتانیا)

کنسول از اورشلیم گزارش داد: «به علت وجود بازرگانان سیار آلمانی که‌سرگرم مطالعهٔ نیازها وقیمتهای بازار این شهرند، اورشلیم کم‌کم به‌یك شهر آلمانی تبدیل می‌شود.»

کنسول ازشیکاگو نوشت: «آلمانیها برای مطالعهٔ سلیقه ونیاهای مردم، نمایندگان باتجربه به‌اینجا می‌فرستند. اکنون درنتیجهٔ همین بررسیهای علمی، دارند رقبا را از بازارها بیرون می‌کنند.»

کنسول از مکزیك نوشت: «بازرگانان سیار آلمانی، به دور افتاده‌ترین نقاط مکزیك وجاهایی‌که باراد‌آهن فاصله دارد، نفوذ می‌کنند. آنها رامی‌توان برپشت‌اسب و قاطر، در دورترین دره‌های سی‌برامادره ۲۰ همچنانکه به‌دنبال‌مشتری برای‌کالاهاشان می‌گردند، دید.

کنسول ازاشتتین۲۱ گزارش‌داد: «آلمانیهااکنون‌برای‌هرملتی، لباس‌ملی یالباس مرسوم‌شان را ازپارچه و رنگ دلخواه همان ملت تهیه می‌کنند. آنها فقط زمانی به‌مدهای آلمانی می‌چسبندکه مشتری بخواهد.»۲۲

پرسش و تمرین

۱. عللی راکه بورژوازی بریتانیا را به‌تشدید کشورگشاییهای‌استعماری در ربع آخر سدهٔ نوزدهم واداشت بیان‌کنید؟

۲. هدف امپریالیستهای بریتانیا ازجنگ علیه جمهوریهای بوئرنشین چه بود؟

۳. چندنمونه ازمقاومتهای مردم‌مستعمرات دربرابر مهاجمان‌بریتانیایی را می‌توانید بیان‌کنید؟

۴. خانه‌های موردنظر درجدول «روابط بین‌المللی درپایان سدهٔ‌نوزدهم‌و آغاز سدهٔ‌بیستم» را پرکنید.

---

۲۰. Sierra Madre: نام چند رشته کوه مکزیك که شبکهٔ عمدهٔ کوههای آن سرزمین را تشکیل می‌دهند.

۲۱. Stettin: از بنادر عمدهٔ کنار دریای بالتیك، در لهستان، برمصب رود اودر.

22. E. Lemonon, *Britan and Germany*. Moscow-Leningrad, 1925; PP. 55-57.

۵. ماهیت رقابت انگلیس و آلمان درآغاز سدهٔ بیستم چه‌بود؟
۶. پیمان آنتانت چگونه تشکیل شد؟

این تاریخها را به‌یاد بسپارید.

۱۸۹۹–۱۹۰۲	جنگ انگلیس وبوئر.
۱۹۰۴	امضای موافقت‌نامهٔ انگلیس وفرانسه (آنتانت).
۱۹۰۷	امضای موافقت‌نامهٔ انگلیس وروس.

۱۴. جنبش کارگران بریتانیا درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم. بحران سیاسی کشور در آستانهٔ جنگ اول جهانی

تشدیدمبارزهٔطبقاتی درسالهای ۱۸۸۰–۸۹. درپایان‌سدهٔنوزدهم تااندازه‌ای برفعالیتهای درون جنبش کارگری بریتانیا افزوده شد. زمانی‌که بریتانیا بزرگترین‌قدرت صنعتی‌جهان‌بود، وضع طبقهٔ کارگر بریتانیادرمقایسه باکارگران دیگرکشورها بسیار بهتر بود. کارگران بریتانیا پیش از کارگران هرکشوری، یعنی در نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم، حق تشکیل اتحادیه‌های کارگری را به‌دست آورده بودند. اشرافیت کارگری،که وضعی بس بهتر از تودهٔ کارگران داشت، دربریتانیا پردامنه‌تر ازهرکشور دیگر اروپا بود.

باپیدایش انحصارات و تشدید مبارزه برای تسلط بربازارهای جهانی درپایان سدهٔ نوزدهم، استثمارکارگران شدت یافت. این دگرگونی، در همهٔ کشورها، ازجمله دربریتانیا به‌وقوع پیوست.

سطح زندگی اشرافیت کارگری چندان تفاوتی باسطح زندگی خرده‌بورژوازی نداشت ولی اکثریت کارگران درفقر و تنگدستی به‌سر می‌بردند. جك لندن نویسندهٔ آمریکایی که مدتی‌از زندگی‌اش‌را درسال ۱۹۰۲ درمحلات فقیرنشین شرق لندن گذرانده بود درکتاب ازاعماق خود به توصیف زندگی فقیرترین قشرهای جمعیت پایتخت انگلیس پرداخته است. او دربارهٔ محلات کارگرنشین ثروتمندترین شهراروپا چنین می‌گوید:

«...محله‌ای‌که درشکه‌ام درآن پیش می‌رفت، محلهٔ فقیرنشینی بی‌پایان بود... چندین‌کیلومتر از خیابانهای آجری پراز کثافت گذشتیم...تك

و توك زن یا مرد مستی، تلو تلو خوران درگذر بودند و از هرطرف صدای جیغ‌وداد ودعوا به‌گوش می‌رسید.

«دریك بازار، زنان ومردان لرزان، لابه‌لای آشغالهایی راکه به‌میان لجنها ریخته شده بود می‌گشتند تا سیب زمینی، نخود ولوبیا وسبزیهای گندیده‌اش را درآورند وبخورند وبچه‌های کوچولو رادیدم که مثل مگس در اطراف کپه‌ای از میوه‌های گندیده حلقه زده بودند ودست‌شان را تاشانه در گندابهٔ میوه‌ها فرو می‌بردند و هرچه را که به دستشان می‌آمد درجا می‌خوردند.»

بحران صنعتی، که به طور دوره‌ای گریبان اقتصاد سرمایه‌داری را می‌گرفت، بزرگترین فشارها را بر مردم محلات فقیرنشین وارد می‌آورد. جك‌لندن در همان‌کتاب گفته است که درنوانخانه‌ها دیگر جایی برای انبوه گدایانی‌که درطلب غذا ومسکن به‌این دروآن درمی‌زدند نبود. نوانخانه‌ها وضع وحشتناکی‌داشتند. به‌گفتهٔ جك‌لندن: «برای ماوآشغالهای بیمارستان، چای‌آوردند. آشغالها رابه‌قدری‌روی‌هم ریخته بودندکه کپه‌ای‌وصف‌ناپذیر درست شده بود: خرده نان، روغنهای ماسیده وچربی خوك، پوست سوختهٔ روی مفصلهای سرخ شده وخلاصه‌همهٔ ته‌مانده‌ها ودستخورده‌های‌بیمارانی که ازهمه‌جور بیماری رنج‌می‌بردند دراینجا روی هم‌انباشته شده بود. مردها این کپه را بادستهاشان می‌کاویدند، زیرورو می‌کردند، به‌این طرف و آن طرف می‌ریختند وخوردنیهایش راجمع می‌کردند.»

درسالهای ۱۸۸۰-۸۹ مبارزهٔ طبقاتی دربریتانیا شدت تازه‌ای‌به‌خود گرفت. کارگران غیرما هربه‌جنبش سازمان یافتهٔ کارگران‌کشیده شدند. آنها مصراً خواستار بهبود وضعشان بودند وپیوسته ازاعتصابات به‌عنوان یکی‌از راهها ووسائل مبارزه استفاده می‌کردند. بزرگترین اعتصاب را باراندازان بندرلندن در سال ۱۸۸۹ به‌راه انداختند که چهار هفته طول کشید. مدت یك ماه، یکی‌از بزرگترین بندرهای جهان از حرکت بازایستاد. باراندازها پیروز شدند و بر دستمزدهاشان افزوده شد. آنها این پیروزی را مدیون شجاعت‌وهمبستگی خویش بودند. کارگران‌همهٔ شهرهای بریتانیا ازاعتصاب آنها پشتیبانی کردند. حتی کارگران دومینیونهای دور از بریتانیا، برای اعتصابیها پول می‌فرستادند. کارگری به‌نام توم‌مان[۲۳] ازرهبران اعتصاب بود که انگلس اورا شایسته‌ترین وشریف‌ترین نمایندهٔ طبقهٔ کارگر بریتانیا دانسته است.

---

23. Tom Mann

متفرق کردن گردهم ایی بیکاران
توسط پلیس لندن

انگلس از رشد جنبش طبقهٔ کارگر بریتانیا استقبال وعملا به آن کمك کرد. او کوشش فراوانی برای گسترش مارکسیسم درمیان کارگران بریتانیا به عمل آورد. این از دشوارترین کارها بود زیرا کارگران بریتانیا بیش از کارگران همهٔ کشورهای اروپا زیر نفوذ ایدهٔولوژی بورژوایی قرار داشتند.

اکثریت رهبران اتحادیه‌های کارگری یعنی جایی که اشرافیت کارگری درآنها شکل گرفته بود، خواستار مبارزه‌ای محدودعلیه سرمایه‌داری برای دست‌یابی به‌خواستهای کوچك اقتصادی بودند. این رهبران می کوشیدند مشاجرات میان کارگران و کارفرمایان را از راه توافقهای مسالمت‌آمیز حل کنند.

تشکیل حزب کارگر. سرمایه‌داران بریتانیایی، پس از رسیدن به مرحلهٔ امپریالیسم، مانند سرمایه‌داران دیگر کشورها، شدیداً به‌فشارشان بر کارگران افزودند. آنها کوشیدند اتحادیه‌های کارگری کارگران را به هر شکلی که شده تضعیف ودر صورت امکان نابودکنند. درهمان‌حال، کوشیدند از دستمزدها بکاهند وبرساعات کار بیفزایند.

دولت بورژوایی بریتانیا به‌کارفرمایان درحمله به کارگران کمك می کرد. کارگران راه‌آهن تاف‌ویل[24] در جنوب ویلز[25] در سال ۱۹۰۰ اعتصاب کردند. صاحبان خط‌آهن مزبور از اتحادیهٔ کارگری کارگران راه‌آهن برای جبران خسارتهای ناشی از اعتصاب استفاده کردند. قضیه را در مجلس‌اعیان، یعنی عالیترین دادگاه انگلیس، مطرح کردند و دادگاه نیز به نفع کارفرمایان رأی

24. Taff Vale 25. Wales

داد. اتحادیهٔ کارگری کارگران راه‌آهن مجبور شد دهها هزار پوند به شرکت تاف‌ویل بپردازد. رأی مجلس‌اعیان، ضربهٔ خرد کننده‌ای برپیکر اتحادیه‌های کارگری وارد آورد. پس ازاین رویداد، تقریباً درهر اعتصابی، قضیه به دادگاه کشیده می‌شد ودادگاه نیز معمولاً ازکارفرمایان دفاع می‌کرد. چون کارگران مجبور شده بودند که همهٔ خسارتهای ناشی از اعتصاب را جبران کنند، دست‌زدن به‌اعتصاب عملاً در بریتانیا غیر ممکن شد.

رأی دادگاه درقضیهٔ تاف‌ویل چنان خشم طبقهٔ کارگر رابرانگیخت که رهبران اپورتونیست اتحادیه‌های کارگری نیزمجبور شدند به‌احساسات‌تودهٔ کارگران توجه کنند. حتی پیش‌از رأی مجلس اعیان، در کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری، موافقت‌نامه‌ای دربارهٔ تأسیس نمایندگی طبقهٔ کارگر درپارلمان و تشکیل کمیتهٔ نمایندگان کارگران به‌این منظور به‌تصویب رسیده بود. قضیهٔ تاف‌ویل، سازمانهای کارگری را برآن داشت تاهرچه فعالانه‌تر برای تأسیس این کمیته بکوشند. کمیتهٔ مزبور درسال ۱۹۰۶ به حزب کارگر تغییر نام داد.

هدف این حزب، معرفی نامزدهای طبقهٔ کارگر برای انتخابات مجلس عوام بود. برنامهٔ حزب، ماهیتی اپورتونیستی داشت. عباراتی گنگ وکلی‌در آن به‌کار رفته بود. حزب، لزوم انقلاب رانفی وخود را به‌پذیرش راههای مسالمت‌آمیز مبارزه محدودکرد. از اعلام مبارزه برای استقرار سوسیالیسم نیز سرباز زد. بسیاری ازرهبران واعضای عادی این حزب باانواع فرقه‌های مذهبی بریتانیا ارتباط داشتند. حزب کارگر، با کمك لیبرالها یك بلوك سیاسی تشکیل داد ودر واقع، رهبری لیبرالها راپذیرفت.

باوجود اپورتونیست بودن رهبران حزب کارگر، تشکیل حزب کارگر درآن زمان، گامی مثبت در جهت منافع جنبش کارگران بریتانیا بود. این دست‌آورد تازه نشان دادکه کارگران بریتانیا، باآنکه‌از رشد و تکامل کافی برای تأسیس یك حزب مارکسیستی برخوردار نبودند، به لزوم تأسیس حزب ویژهٔ خودشان پی برده بودند. لنین تأسیس حزب کارگر را «نخستین گام سازمانهای اصیل کارگری بریتانیا در جهت سیاست آگاهانهٔ طبقاتی و ایجاد حزب سوسیالیست کارگران» می‌دانست.[۲۶]

حزب کارگر، ساخت سازمانی ویژه‌ای متناسب باماهیت اپورتونیستی خودش داشت. در این حزب، افراد به‌صورت تك‌تك یا سازمانها با همهٔ اعضاشان‌می‌توانستندعضوشوند. این‌سازمانها، عمدتاً اتحادیه‌های گوناگون کارگری بودند.

---

26. Lenin, *Works*. Vol. 15, P. 213, (Russian).

بازگشت لیبرالها به‌قدرت. محافظه‌کاران ازسال ۱۸۹۵ تا ۱۰ سال، یکسره بـر قدرت بودند. ولی در پایان سال ۱۹۰۵ مجبوربـه‌استعفا شدند. به‌جای آنها لیبرالهایی نشستندکه در برابر جنبش رشد یابندهٔ طبقهٔ کارگر، بهترمی‌توانستند به‌نمایشهای فریب‌آمیز متوسل‌شوند. دوران‌قدرت لیبرالها، دوران تدارك بریتانیا برای جنگ اول جهانی بود.

بورژوازی بریتانیا مجبور بود در اوضاعی بسیار ناگوار برای جنگ علیه آلمان آماده شود. مبارزهٔ طبقاتی میان بورژوازی وکارگران،همچنان شدت می‌گرفت. نخستین‌انقلاب روسیه، تأثیر ژرفی برجنبش‌کارگران‌داشت. ازسال ۱۹۰۶ به‌بعد، موج اعتصابها پیوسته پرتوان‌تر می‌شد. کارگران در موارد بسیار، بی‌توجه به خواستهای رهبران اتحادیه‌های کارگری مبارزه می‌کردند. جنبش اعتصابی کارگران در آخرین سالهای پیش از جنگ اول جهانی، ابعادگسترده‌ای به‌خودگرفت (ن.ك. سند۱). در اعتصاب‌کارگران زغال‌سنگ‌که درسال ۱۹۱۲ آغاز شد بیش‌از نیم‌میلیون‌کارگر شرکت‌کردند وبدین ترتیب بزرگترین اعتصاب رابه‌راه انداختند (ن.ك. سند ۲).

سیاست داخلی بریتانیا درآستانه جنگ. بورژوازی بریتانیاکه باطغیان تازهٔ جنبش طبقهٔ‌کارگر مواجه شده بود، سیاست‌واگذاری‌امتیازات جزیی به کارگران را پیش‌گرفت و امیدوار بود که با«خریدن» چند کارگر بتواند شکاف‌موجود درصفوف طبقهٔ‌کارگرراژرف‌ترکند وجلویٔ رشدآگاهی طبقاتی پرولتاریا را بگیرد. پارلمان باتوجه به‌این هدف، قانونی را در سال ۱۹۰۶ تصویب کرد که به‌موجب آن، طرح دادخواهی علیه اتحادیه‌های کارگری برای جبران خسارتهای‌کارفرمایان درمدت اعتصابها ممنوع شد. این قانون، کـه یکی از بزرگترین ابزارهای سرکوب کارگران را از میان برداشت، نشانه‌ای از همان سیاست امتیازدادن به کارگران بود. در سال ۱۹۰۸ ساعت‌کار روزانه فقط برای معدنچیانی‌که درزیر زمین‌کار می‌کردند به۸ ساعت‌کاهش یافت. درهمان زمان، برای‌کارگرانی‌که به۷۰ سالگی می‌رسیدند، حق بازنشستگی مختصری در نظرگرفته شد.

اما اندکی ازکارگران بودندکه عمرشان به۷۰ سالگی می‌رسید و به همین علت بود کـه کارگران، حق بازنشستگی مزبوررا «حق بازنشستگی مردگان» می‌نامیدند.

مسألهٔ ایرلند درآستانهٔ جنگ جهانی. لیبرالها به‌منظور تأمین یك پشت جبههٔ محکم در صورت آغاز جنگ، دادن امتیازهای کوچك بـه ایرلندی‌ها رانیزضرور می‌دانستند. گذشته ازاین، لیبرالها درانتخابات ۱۹۱۰

پارلمانی نتوانستند اکثریت به‌دست آورند و فقط درائـر پشتیبانی اعضای حزب کارگرونمایندگان پارلمانی ایرلند بودکه‌درقدرت ماندند. اعضای‌حزب کارگر، به‌طور بی‌قید و شرط از لیبرالها پشتیبانی می‌کردند. اما نمایندگان پارلمانی ایرلند، پشتیبانی خود را به‌گرفتن پاره‌ای امتیازات، ازجمله خودـ مختاری برای ایرلند مشروط کردند. لیبرالها موافقت کردند و قانون خودـ مختاری ایرلند را به‌پارلمان بردند. آنها معتقد بودندکه دادن چنین امتیاز بزرگی به‌تقویت‌سلطهٔ بریتانیابرایرلند خواهد انجامید. قانون درمجلس‌عوام تصویب شد ولی درمجلس اعیان‌که اکثریت بامحافظه‌کاران بود به‌تصویب نرسید. پس‌از آنکه مجلس عوام سه‌بار پیاپی قانون مزبور را تصویب کرد، مطابق آیین‌نامه‌های پارلمانی، خودمختاری ایرلند قانوناً تأیید شد.

محافظه‌کاران به‌زور متوسل شدند. تعداد بسیار زیادی ازانگلیسی‌ها درایرلند شمالی بودندکه نمی‌خواستند زیر فرمان یك دولت ایرلندی‌باشند. از میان همین‌ها بودکه محافظه‌کاران به تشکیل دسته‌های داوطلب نظامی پرداختند.

ایرلندی‌ها به‌نوبهٔ خود، برای مبارزه درراه استقلال‌کشورشان،دست به‌اسلحه بردند. نخستین برخورد میان ایرلندی‌ها و انگلیسی‌ها در تابستان ۱۹۱۴ درگرفت. ایرلند درآستانهٔ جنگ داخلی قرار گرفت.

چنین بـود وضع بریتانیا در زمانی که جنگ اول جهانی آغـاز شد. رشد و قدرت یابی‌جنبش اعتصابی کارگران و جنگ داخلی قریب الوقوع در ایرلند، نشان می‌دادکه بریتانیا در سال ۱۹۱۴ در چنگال یك بحران سیاسی افتاده بود.

اسناد و مدارك

۱. اعتصاب باراندازها درسال ۱۹۱۱

یکشنبه ۱۳ اوت روز باشکوهی بود وکارگران لیورپول[۲۷] برای شرکت در تظاهرات آماده می‌شدند. هزاران نفر، سرودخوانان و پرچم به‌دست، رژه‌ای طولانی رفتند.

پلیس، وحشیانه به‌وظیفه‌اش عمل‌کرد. رئیس پلیس، مقامات شهرداری،

27. Liverpool

مطبوعات سرمایه‌داری یاوینستون چرچیل (وزیر کشور وقت) هر چه بگویند، هرگز نخواهند توانست دهها هزار شاهد عینی را متقاعد کنند که کشتار همگانی مردم، نتیجهٔ کارهای تظاهرکنندگان بوده است. این کشتار، نتیجهٔ یورش جنایتکارانه، شرارت آمیز وبی‌دلیل پاسبانهای چماقدار به ۶۰,۰۰۰ تظاهر کننده‌ای بود که به‌هرسوپی می‌دویدند وفقط یك‌راه فرار داشتند وآن، راهی بود که چماقداران ازآنجاحمله می‌کردند. من این یورش وحشیانه رادیدم. پاسبانهای بلندقد رادیدم که به میان جمعیت یورش می‌بردند وبا چماقهاشان هرچه محکمتر برسرو پیکر جوانان وسالخوردگان، یعنی مردمی که گناهی نداشتند و سخنی به زبان نیاورده بودند و تنها کارشان گردآمدن دراطراف سکوها و گوش دادن به سخنرانیها بود، می‌کوبیدند. از ۵۰ سال پیش تاکنون، این چنین یورش و وحشیگری بی‌علتی درانگلیس دیده نشده است...

اما بگذار چرچیل هرچه می‌خواهد بکند، بگذار ده‌برابر این نیرورا به لیورپول بفرستد، وبگذار این پاسبانان ازهمهٔ خیابانها رژه بروند، همهٔ اسبها وسربازان پادشاه راهم که بیاورند نمی‌توانند یکی از کشتیها را از بندرگاهها راهی دریاکنند... آیا قدرتی‌بالاتر ازقدرت سازمان یافتهٔ کارگران وجوددارد؟ اگر چنین است، به‌میدانش آورید.[۲۸]

۲. اعتصاب معدنچیان درسال ۱۹۱۲

(ازمقالهٔ لنین به‌نام «جنبش کارگری بریتانیا درسال ۱۹۱۲»)

بزرگترین رویداد سال‌گذشته، اعتصاب معدنچیان بود. اگر اعتصاب کارگران راه‌آهن درسال ۱۹۱۱ «روحیهٔ تازهٔ» کارگران بریتانیا رانشان داد، تردیدی نیست که اعتصاب معدنچیان، سرآغاز عصری تازه است.

این اعتصاب باوجودهمهٔ تدارکات‌طبقات حاکم برای «جنگ» وباوجود همهٔ تلاشهای سرسختانهٔ بورژوازی برای درهم شکستن مقاومت بردگان نافرمان سرمایه، اعتصابی موفقیت‌آمیز بود. طرز سازماندهی و تشکیلات معدنچیان، نمونه بود. نشانی از اعتصاب شکنی درکار نبود. استخراج زغال‌سنگ توسط سربازان یاکارگران بی‌تجربه، اصلا مطرح نبود. دولت بورژوایی بریتانیا پس ازگذشت شش هفته از مبارزه، دریافت که زندگی اقتصادی سراسرکشور به نقطهٔ ایست کامل رسیده است وشعار «همهٔ چرخها ازچرخش خواهند ایستاد، اگر دستان توبخواهند!» که دراعتصاب کارگران به‌گوش می‌رسید، کم‌کم به‌تحقق‌می‌پیوندد.

دولت تسلیم شد.

«نخست‌وزیرنیرومندترین امپراتوری جهان درجلسهٔ نمایندگان کارگران

---

28. Tom Mann, *Memoirs*. Moscow, 1924, PP. 181-183.

اعتصابی شرکت‌کرد و خواستار موافقت با سازش شد.» چنین است نظر یکی از مارکسیستهای آگاه آن روز دربارهٔ مبارزهٔ کارگران.

دولت بریتانیاکه غالباً وعدهٔ اصلاحات در «فلان روز» را به کارگران می‌دهد، این‌بارباسرعت‌هرچه تمام‌تر عمل‌کرد. ظرف پنج روز، قانونی‌ازپارلمان گذشت که حداقل‌دستمزد درآن تعیین‌شده‌بود ودادن دستمزدکمتر ازآن‌به‌کارگران ممکن نبود.

البته این قانون نیز مانند همهٔ اصلاحات بورژوایی، نیمچه اقدامی‌بیش نبود و تا اندازه‌ای به‌فریب کارگران انجامید زیرا کارفرمایان با وجود تثبیت پایین‌ترین‌نرخ دستمزدها، همچنان به خرد کردن استخوانهای کارگران در زیر بارکارهای سنگین ادامه دادند. اماکسانی که‌باجنبش کارگری بریتانیا آشنایی دارند می‌گویند وضع‌کارگران بریتانیا از اعتصاب کارگران زغال‌سنگ بـه بعد دگرگون شده است. کارگران، باارزش مبارزه آشنا شده‌اند. آنها راه‌رسیدن‌به پیروزی را یافته‌اند وبه‌قدرت خودشان پی‌برده‌اند...۲۹

پرسش وتمرین

۱. نشانه‌های پیدایش اپورتونیسم در رهبری حزب کارگر بریتانیا در آغازسدهٔ بیستم‌کدام بود؟
۲. هدف دولت لیبرال بریتانیا از اجرای پاره‌ای اصلاحات درآغاز سدهٔ بیستم چه‌بود؟
۳. جنبش طبقهٔ کارگر آلمان وبریتانیا درپایان‌سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم رامقایسه‌کنید: تشابهات وتفاوتهای‌این جنبشها رانشان‌دهید.
۴. بامطالعهٔ متنها واسنادی که دراین‌کتاب خوانده‌اید، گزارش‌کوتاهی دربارهٔ وضع جنبش طبقهٔ کار کارگر بریتانیا در آستانهٔ جنگ اول جهانی تهیه کنید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۹۰۰ تشکیل‌کمیتهٔ نمایندگی‌کارگران(که درسال ۱۸۰۶ حزب‌کارگر نامیده شد).

---

29. Lenin, *On Britain*. Moscow, FLPH, PP. 121-152.

پرسش و تمرین برای مرور در تاریخ آلمان و بریتانیا در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم

۱. کدام یك از ویژگیهای رشد اقتصادی آلمان و بریتانیا در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم، میان این کشورها مشترك بود؟
۲. تفاوتهای رشد اقتصادی آلمان و انگلیس درهمین دوره چه بود؟
۳. ویژگیهای مشترك نظامهای سیاسی آلمان و بریتانیا چه‌بود؟
۴. ویژگیهای نظام سیاسی مشخص‌کنندهٔ هریك از این کشورها کدام است؟
۵. تشدید مبارزهٔ طبقاتی کارگران علیه بورژوازی در آلمان و بریتانیا در آغاز سدهٔ کنونی را چگونه تشریح می‌کنید؟
۶. علل تشدید اپورتونیسم درجنبش کارگران آلمان درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم چیست؟
۷. شواهدی دال‌بر وجود گرایشهای انقلابی و اپورتونیستی در جنبش کارگران آلمان و بریتانیا بیاورید.
۸. دوجدول همزمان راپر کنید. جدول نخست:

ویژگیهای پنجگانهٔ امپریالیسم

کشور	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم
آلمان.....					
بریتانیا.....					
فرانسه.....					
ایالات متحد آمریکا...					
ژاپن.....					

در ستون اول، اطلاعاتی راکه دربارهٔ اتحادیه‌های انحصاری در آلمان و بریتانیا می‌دانید بگنجانید: نام انحصارات وشاخه‌هایی از اقتصاد که درآن فعالیت می‌کردند.
ستون سوم مخصوص اطلاعات مربوط به صدور سرمایه است: سرمایه به چه‌شکلی و به کدام کشور صادر می‌شد؟ ستونهای بعدی راپس‌از مطالعهٔ

درسهای بعد، پرخواهید کرد.
جدول دوم:

جنبش طبقهٔ کارگر و جنبش سوسیالیستی درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم

دوره	آلمان	بریتانیا	فرانسه	اسلاوهای جنوبی‌وغربی	ایالات متحد آمریکا
۱۸۷۰-۱۸۹۹					
۱۹۰۰-۱۹۰۹					

هنگام پرکردن جدول، تاریخها واطلاعاتی را کـــه دربارهٔ جنبش طبقهٔ کارگر وجنبش سوسیالیستی می‌دانید درجدول بنویسید.

باشگاه ادبیات

فصل ۴

فرانسه درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم

۱۵. پیشرفتهای اقتصادی فرانسه

کندترشدن پیشرفتهای صنعتی فرانسه. تا پیش از سالهای ۱۸۷۰-۷۹، فرانسه از لحاظ حجم تولید صنعتی، مقام‌دوم را پس ازانگلیس داشت. آهنگ رشد صنعتی فرانسه پس از جنگ فرانسه-پروس کندتر شد. علل این‌کندی چنین است: نخست آنکه فرانسه ذخایر سرشار سنگ لورن‌را به‌آلمان داد و درمدتی‌کوتاه ۵۰۰۰ میلیون فرانك به عنوان غرامت جنگ به این‌کشور پرداخت؛ دوم آنکه فرانسه نیازمند زغال سنگ بود؛ دهقانان کوچك و متوسط فقیر شده، خریداران تهی‌دست کالاهای صنعتی بودند و همین باعث محدودیت بازار داخلی می‌شد.

از دیگر علتهای کندتر شدن پیشرفتهای صنعتی فرانسه آن بود که بورژوازی ترجیح می‌داد نه درتأسیسات صنعتی داخل فرانسه بلکه بیش از پیش درکشورهای عقب مانده‌ای که سود بیشتری عایدش می‌کردند سرمایه گذاری کند. نتیجهٔ آنکه درآغاز سدهٔ بیستم، محصول چدن فرانسه معادل یك سوم محصول چدن آلمان و یك ششم محصول چدن ایالات متحدآمریکا بود. درآغاز سدهٔ بیستم، تا اندازه‌ای‌برسرعت رشدصنایع سنگین افزوده‌شد.

خصلت رباخورانهٔ امپریالیسم فرانسه. فرانسه درپایان سدهٔ نوزدهم، مانندیگر کشورهای اروپایی، واردمرحلهٔ امپریالیسم شد.سرمایه‌داری فرانسه، همانند سرمایه داری آلمان و انگلیس، ذره ذره، ماهیتی انحصاری به خود گرفت. نخستین انحصارات، درصنایع سنگین تشکیل‌شد.

کارخانهٔ شنایدر-کروزو از بزرگترین تأسیسات صنعتی و دارای کارگاههای ذوب‌آهن و فولادسازی و اسلحه‌سازی بود.

لنین در بارهٔ امپریالیسم فرانسه چنین گفته است: «امپریالیسم فرانسه (برخلاف امپریالیسم استعماری انگلیس، می‌توان امپریالیسم (باخواد نامید.»[1]

فرانسه در آغاز سدهٔ کنونی، از لحاظ صدور سرمایه، پس از انگلیس درمقام دوم قرار داشت.

بخشی از سرمایهٔ فرانسه به مستعمرات این کشور و بخش عمده‌اش به روسیه، کشورهای بالکان، ترکیه و اسپانیا صادر می‌شد. عادی‌ترین راه به کار انداختن سرمایهٔ فرانسه دراین کشورها قرض دادن پول به حکومتها از طریق بانك فرانسه، برطبق موافقت‌نامه‌های یکجانبه و بهره‌های گزاف بود. روسیهٔ تزاری، بزرگترین سهمیهٔ وامها را دریافت می‌کرد. دولت فرانسه از این وامها به‌عنوان وسیله‌ای برای تأمین متحدان نظامی برای درگیریهای آتی‌اش استفاده می‌کرد.

سرمایه‌داران فرانسوی به بزرگترین وام دهندهٔ جهان مبدل می‌شدند. سرمایهٔ بانکی درفرانسه به بالاترین درجهٔ تمرکز رسید. هفتاد درصد ازکل سرمایه‌گذاریهای کشور درسه بانك بزرگ پاریس مُتمرکز شده بود.

دامنهٔ نفوذ بانکها تدریجاً به صنایع کشیده شد. روابط محکمی‌میان بانکها و شرکتهای بزرگ صنعتی و حمل و نقل ایجاد شد. درمیان رؤسای بانکهای فرانسه علاوه بربانکداران، سلاطین راه‌آهن و سرمایه‌داران‌آهن و فولاد و دیگر شاخه‌های صنعتی نیز دیده می‌شدند.

بسیاری از بورژواها هزینهٔ زندگی‌شان را از بهرهٔ پولی که در صنایع داخل‌فرانسه یاکشورهای دیگر سرمایه گذاری‌کرده بودند تأمین می‌کردند. این‌گونه سرمایه‌دار، که پولش را دربرابر بهره به بانکها می‌دهد یا اوراق بهادار (سهام، اوراق قرضه) می‌خرد، سرمایه گذار نامیده می‌شود. تعداد سرمایه‌گذاران، به ویژه‌در فرانسه بی‌شمار است. اینان هیچ نقش تشکیلاتی یافنی درصنعت ندارد وزندگی‌شان، سراسر، انگل‌وار است.

در کنار کارخانه‌های بزرگ فرانسه، کارخانه‌های کوچك بسیاری فعالیت‌می‌کردند وتعدادشان به مراتب بیش ازکارخانه‌های مشابه درآلمان یا بریتانیا بود. خرده مالکان، درمقایسه بادیگر کشورهای اروپای غربی، قشر بزرگی از جمعیت فرانسه را تشکیل می‌دادند. در پایان سدهٔ نوزدهم

---

1. Lenin, *Collected Works*. Vol. 22, P. 231. (In Russian.)

۹۵ درصد کل تأسیسات صنعتی فرانسه از نوع کارخانه‌های کوچک بود و در آنها از ۱ تا ۱۰ کارگر کار می‌کردند. این کارخانه‌ها غالباً کارگاههای صنایع دستی بودند و کالاهایی چون انواع لباس و کلاه، جواهر، اثاثیه درجه یك چوبی و انواع زینت‌آلات برای ثروتمندان تولید می‌کردند.

فرانسه در آستانهٔ جنگ اول جهانی، همچون گذشته، از لحاظ سطح پیشرفت صنعتی، از دیگر کشورهای سرمایه‌داری عقب‌تر مانده بود.

بدینسان، ویژگیهای اصلی اقتصاد فرانسه در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم را باعبارات زیر می‌توان بیان کرد: پیشرفتهای صنعتی، کند شده بود؛ صدور سرمایه، روز به روز بیشتر می‌شد؛ قدرت سرمایهٔ بانکی، روز به‌روز بیشتر می‌شد؛ تعداد سرمایه‌گذاران بی‌شمار بود؛ و کشاورزی، در مقایسه، تا اندازه‌ای عقب مانده بود.

وضعیت کشاورزی. اکثریت مردم فرانسه در پایان سدهٔ نوزدهم به کارهای کشاورزی مشغول بودند. تعداد مزارع کوچك، بیش از تعداد مزارع بزرگ و متوسط بود. اما ۷۵ درصد زمینهای قابل کشت به دهقانان ثروتمند و زمینداران بزرگ تعلق داشت. دهقانان کوچك، که صاحب قطعه زمینهای کوچك بودند، نمی‌توانستند از ماشین‌آلات جدید استفاده کنند و به‌همین علت از ابزارهای ابتدایی کشاورزی استفاده می‌کردند. این وضع باعث پایین بودن سطح تولیدات کشاورزی شده بود، به طوری که این تولیدات، برای رفع نیازهای خود دهقانان نیز کافی نبود. دهقانان درزیر بار مالیاتهای سنگین از پای درمی‌آمدند و دایماً به رباخوران و واسطه‌ها بدهکار بودند. واگر یکی از دهقانهای فرانسوی می‌خواست «استقلالش» را حفظ کند، می‌بایست همهٔ اعضای خانواده‌اش را شدیداً به کار می‌گرفت و درمصرف غذا و پوشاك و رفع نیازهای فرهنگی خانواده‌اش صرفه‌جویی شدید می‌کرد.

پرسش وتمرین

۱. علل کندتر شدن پیشرفتهای صنعتی فرانسه چه‌بود؟
۲. آنچه راکه دربارهٔ وضعیت کشاورزی فرانسه می‌دانید بیان کنید.
۳. نشانه‌های ورود سرمایه‌داری فرانسه به‌مرحلهٔ امپریالیسم چه بود؟ ستونهای مربوط رادرجدول «ویژگیهای پنجگانهٔ امپریالیسم» پر کنید.
۴. پیشرفتهای اقتصادی بریتانیا وفرانسه درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم را مقایسه کنید.
۵. چرا امپریالیسم بریتانیا را استعماری و امپریالیسم فرانسه را

رباخوار نامیده‌اند؟

۶. با استفاده از اطلاعاتی که در جدول زیرین گنجانده شده است، این نتیجه‌گیری لنین را تأیید کنید که در امپریالیسم، «صدور سرمایه، برخلاف صدور کالا، اهمیت ویژه‌ای به‌دست می‌آورد».[۲]

صدور کالا و سرمایه از فرانسه

سال	صدور کالا (به‌هزار میلیون فرانک)	سال	صدور سرمایه (به‌هزار میلیون فرانک)
۱۸۸۱	۳/۶	۱۷۸۰	۱۵
۱۸۹۱	۳/۶	۱۸۹۰	۲۰
۱۹۰۰	۴/۱	۱۹۰۲	۳۷-۲۷
۱۹۱۳	۶/۹	۱۹۱۴	۶۰

۱۶. پیشرفتها سیاسی جمهوری سوم

تقویت جمهوری ونقش طبقهٔ کارگر در دفاع از آن. پس از شکست کمون پاریس، ارتجاع بر فرانسه حاکم شد. اکثریت سلطنت طلب در مجلس ملی، در صدد بازگرداندن سلطنت بود. کلیسای کاتولیك ازنیروهای ارتجاع پشتیبانی می‌کرد. مارشال مك‌ماهون[۳]، هوادارسرسخت بازگشت‌سلطنت ویکی ازگناهکاران فاجعهٔ‌شکست‌ارتش فرانسه‌در سدان، درسالهای ۱۸۷۰-۷۹ به ریاست جمهوری برگزیده‌شد. محافل سلطنت طلب ودینی، امیدوار بودند که باکمك این مارشال به نقشه‌هاشان جامهٔ عمل بپوشانند.

باآنکه جنبش کارگران دراثر شکست‌کمون پاریس تضعیف شده‌بود، مردم یعنی طبقهٔ کارگر، دهقانان، روشنفکران، خرده بورژوازی و تودهٔ عظیم بورژوازی متوسط، مخالف سلطنت بودند. تلاشهای سلطنت طلبان با مخالفت شدید رو به روشد. از میان مرتجعان، آنهایی که تا اندازه‌ای می‌توانستندآینده‌را ببینند، دریافته بودندکه‌تلاش برای بازگرداندن‌سلطنت،

2. Idid., P. 253.

3. Marshal Macmahon

ممکن است به تکرار انقلاب کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱ پاریس منجر شود وآینده‌ای وحشتناك برای بورژوازی پدید آورد. به‌همین علت بود که اینان ترجیح می‌دادند حکومت جمهوری ظاهراً درکشور برقرار شود ولی‌دراصل، مشابه حکومت سلطنتی باشد.

در مجلس ملی ، حزب جمهوریخواهان بورژوایی‌که گامبتا [4] وکلمانسو [5] ازرهبرانش‌بودند، باسلطنت‌طلبان‌مخالفت‌می‌کردند. سرانجام درسال۱۸۷۵، مجلس ملی پس از بحثهای طولانی، قانون اساسی فرانسه‌را تصویب‌کرد. فرانسه را کشوری جمهوری‌اعلام‌کرد. این قانون اساسی‌تا سال ۱۹۴۰ یعنی تاتسلیم فرانسه به‌هیتلراجرا می‌شد. مردم وبه ویژه‌طبقهٔ کارگر از بازگشت‌سلطنت به فرانسه‌جلوگیری می‌کردند.

درقانون اساسی ۱۸۷۵ تشکیل دومجلس نمایندگان وسنا پیش بینی‌شده بود. درقانون اساسی گفته شده بودکه اعضای مجلس نمایندگان بایدبارأی عمومی انتخاب شوند. امادرواقع چنین‌نشد. زنان حق‌رأی نداشتند. ملتهای مستعمرات فرانسه نیز حق رأی نداشتند. فقط‌کسانی واجد شرایط‌انتخاباتی بودندکه بیش از شش ماه دریك محل زندگی کرده بودند. کارگران‌فقیرکه پیوسته درجستجوی‌کار از نقطه‌ای به نقطه‌ای‌دیگر می‌رفتند، درواقع ازحق رأی محروم بودند.

انتخابات درشرایط مساوی برگذار نمی‌شد. مثلاً یکی‌از حوزه‌های بورژوانشین انتخاباتی پاریس باکمتر از ۸۰۰۰ انتخاب‌کننده‌وحوزه دیگری درحومهٔ پاریس بابیش از۵۰،۰۰۰ انتخاب‌کننده، که عموماً از طبقهٔ کارگر بودند، هردو یك‌نماینده به مجلس می‌فرستادند. بدینسان، یك‌رأی بورژواها برابر شش رأی کارگران بود.

سناتورها توسط‌ادارات دولتی هرمحل انتخاب‌می‌شدند؛ دراین‌ادارات سرمایه‌داران ودهقانان ثروتمند ودین‌پیشگان پردرآمد، صاحب نفوذبودند. معمولاً اعضای مجلس سنا مرتجع‌تر از اعضای مجلس نمایندگان بودند، اما نقش مجلس سنا در زندگی سیاسی فرانسه بسیار زیاد بود زیرا هرقانونی که درمجلس نمایندگان تصویب می‌شد می‌بایست به تأیید مجلس سنا می‌رسید.

رئیس جمهور، وزرا را برمی‌گزید. اما وزرا دربرابر پارلمان مسئول بودند نه‌دربرابر رئیس‌جمهور. رئیس جمهوردرجلسهٔ مشترك‌دومجلس‌انتخاب می‌شد.

---

4. Gambetta 5. Clemenceau

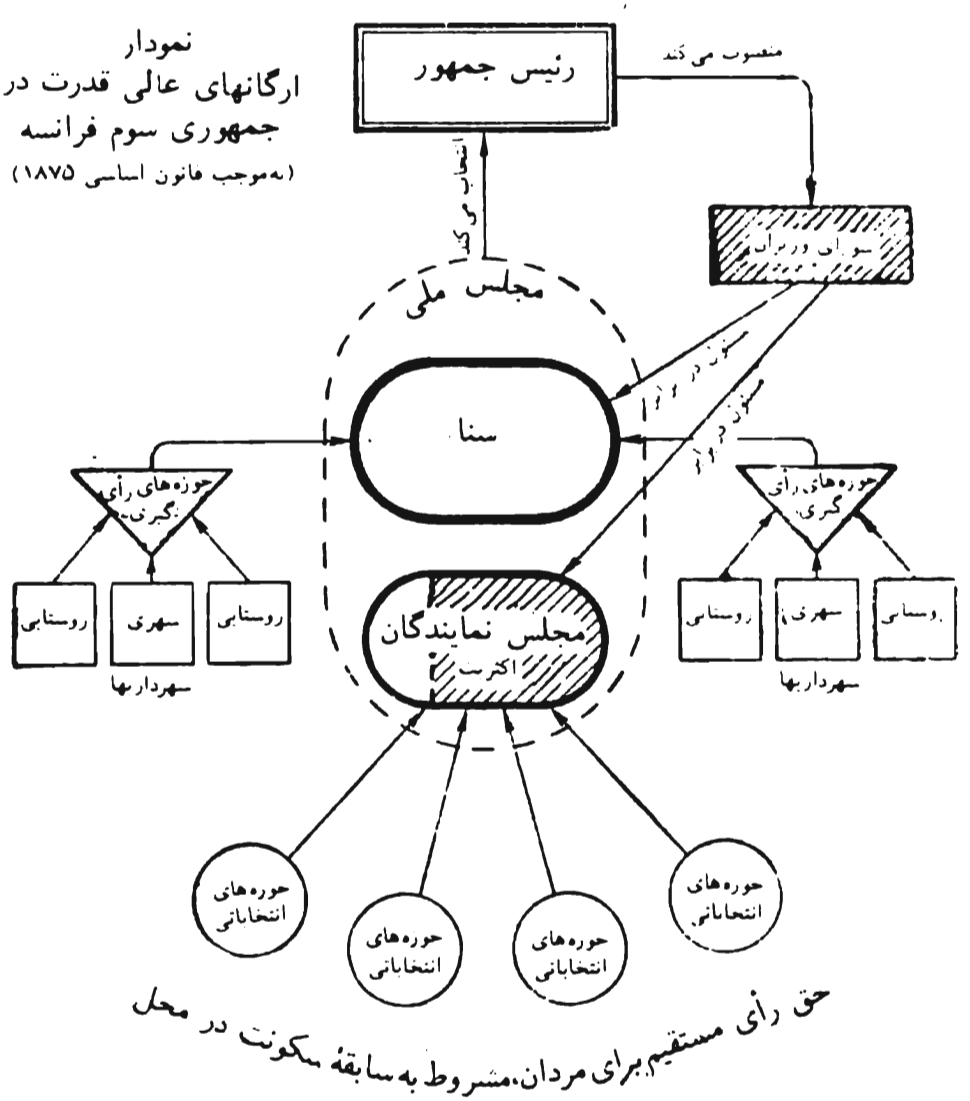

انتخاب اعضای مجلس سنا برخلاف مجلس نمایندگان، دو مرحله‌ای بود. در جلسهٔ انتخاب کنندگان عمدتاً نمایندگان شهرداریها شهرها و روستاها حضور می‌یافتند. همین، علت ترکیب ارتجاعی سنا را نسان می‌دهد. ترکیب سورای وزیران‌را حزب یاائتلاف احزابی که اکثریت مجلس نمایندگان را تشکیل می‌دادند تعیین می‌کرد.

کارمندان کشوری، نقش مهمی در فرانسه داشتند. ادارات تابع شهرداریها که توسط مردم بر گزیده می‌شدند تحت نظارت دقیق کارمندان کشوری انجام وظیفه می‌کردند. رئیس ارشد هراداره که توسط وزیرکشور منصوب می‌شد، می‌توانست تصمیمهای شهرداری را لغو کند.

بنابراین، باقانون اساسی ۱۸۷۵، حکومت جمهوری پارلمانی در فرانسه

برقرار شد. این حکومت «جمهوری سوم» نامیدند.[۶] با آنکه قانون اساسی ۱۸۷۵ ماهیتی ضددموکراتیک داشت، اعلام حکومت جمهوری و شکست نقشهٔ سلطنت طلبان برای بازگرداندن سلطنت، دو پیروزی بزرگ برای طبقهٔ کارگر بود.

حکومت جمهوری، امکان «دستیابی به درجه‌ای از آزادی شخصی و اجتماعی را که لازمهٔ تأسیس مطبوعات کارگری، روشنگری توده‌ها درمیتینگها و تشکیل یک حزب مستقل سیاسی بود به آنان داد؛ گذشته از اینها، ابقای حکومت جمهوری* آنان را از آغاز مبارزه‌ای دیگر برای استقرار جمهوری در کشور نجات داد.»[۷]

سرود مارسی‌یز[۸] که در آن پیکار فرانسوی‌ها برای رسیدن به آزادی در روزهای انقلاب بورژوایی سدهٔ هجدهم باشعر وموسیقی هماهنگ می‌شد، به عنوان سرود ملی فرانسه برگزیده شد.

چهاردهم ژوئیه، روزی که زندان باستیل ویران شد، به‌عنوان روزملی فرانسه، تعطیل رسمی اعلام شد.

تشکیل امپراتوری استعماری. جمهوریخواهان بورژوایی، در جریان مبارزه علیه سلطنت، قولهای بسیار به توده‌های مردم دادند. اما به‌محض آنکه قدرت را در دست گرفتند علاقه‌ای به عملی کردن قولهاشان نشان ندادند. آنها انحلال مجلس سنارا نپذیرفتند و ازاجرای قانون مترقی مالیات بردرآمد خود داری کردند. بقیهٔ اصلاحاتی که قولش را داده بودند نیز تا «فرصت مناسبی» به تعویق افتاد. بدینسان، جمهوریخواهان بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، ماهیت طبقاتی خودرا نشان دادند ومردم دریافتند که آنان نمایندهٔ منافع بورژوازی بزرگ بوده‌اند. حکومت جمهوریخواه فرانسه درجستجوی مناطق تازه‌ای برای به‌کارانداختن سرمایهٔ اضافی بورژواها و کسب سودهای بیشتر، سیاست متصرفات استعماری را پیش گرفت. تونس درسال ۱۸۸۱ به تصرف فرانسه درآمد. سربازان فرانسه در سال ۱۸۸۳ ناحیه آنام[۹] (مرکز ویتنام) را تصرف و به تونکن[۱۰] (شمال ویتنام) حمله کردند. جنگ با چین

---

۶. جمهوری اول از ۱۷۹۲ تا ۱۸۰۴ وجمهوری دوم از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ در فرانسه برقرار بود.

7. Marx-Engels, *Cllected Works*. Vol. 19, P. 140. (2nd Russ. ed.).

۸. Marseillaise: سرود ملی فرانسه که به‌سال ۱۷۹۲ درجریان انقلاب بوروژایی فرانسه توسط کلود ژوزف روژه دولیل سروده شد و چون نخستین‌بار در شهر مارسی اجرا شد، آن را سرودمارسی‌یز می‌نامند.

9. Annam 10. Tongking

که ویتنام را دست نشاندهٔ خود می‌دانست آغازشد. این جنگ، برای فرانسه بسیار طولانی و دشوار ومستلزم هزینه‌های کلان و تقویت پیوستهٔ نیروهای نظامی بود. نیروهای اعزامی فرانسه دربهار ۱۸۸۵ به‌سختی درویتنام شمالی شکست خورد

بااین حال ارتش فرانسه توانست چین را به‌قبول قیمومت فرانسه بر تونکن وا دارد. اما این کار به معنای پایان عملیات نظامی نبود زیرا میهن پرستان ویتنامی همچنان به جنگ ادامه می‌دادند. فقط درپایان سالهای ۱۸۹۰-۹۹، پس از یك جنگ استعماری وحشیانه بود که سراسر ویتنام به تصرف فرانسه درآمد.

متصرفات فرانسه در هندوچین

درسال ۱۸۹۴ جنگ دو ساله‌ای علیه ماداگاسکار آغاز شد. درسال ۱۸۹۶ این جزیره به تصرف فرانسه درآمد. اما مردم بومی ماداگاسکار تا سالها بعد، مقاومت سرسختانه‌ای از خود نشان دادند. فرانسه درغرب افریقا نیز سرزمینهای وسیعی را متصرف شد.

فرانسه تاآغازسدهٔ بیستم، سرزمینهای وسیعی را در افریقا و هندوچین و چندین جزیره را دراقیانوس آرام و جزایرهند غربی متصرف شده بود. بدینسان، یك امپراتوری عظیم مستعمراتی پدیدآمد. سرزمینهای افریقایی فرانسه، به‌تنهایی، هفده‌برابرسرزمین اصلی فرانسه دراروپا بود.

اتحاد فرانسه ـ روسیه. متصرفات استعماری فرانسه در آسیا وافریقا به پیدایش روابطی بسیارتیره باغارتگر

دیگر یعنی بریتانیا انجامید. منافع این دو قدرت استعماری در مصر و سودان تعارض پیدا کرد. جنوب شرق آسیا به مرکز تازهٔ رقابتهای بریتانیا ـ فرانسه تبدیل شد. تصرف ویتنام توسط فرانسه و تصرف برمه توسط بریتانیا در سال ۱۸۸۵ سرآغاز پیکار برای تصرف سیام (تایلند) و استانهای جنوبی چین بود

میلیتاریست‌های آلمانی درصدد استفاده از انزوای سیاسی فرانسه بودند و برای برانگیختن جنگی تازه علیه جمهوری سوم، آمادگی داشتند. فقط موضعگیری دوستانهٔ روسیه در برابر فرانسه بود که این کشور را از چنین خطری نجات داد. در همین دوره بود که سرمایه‌داری فرانسه، به کمک مالی دولت تزاری آمد و نیازهای پولی اش را برطرف کرد. اتحاد فرانسه ـ روسیه در سال ۱۸۹۳ به عنوان پاسخی به اتحاد مثلث امضاشد (ن.ك. سند).

اتحاد فرانسه ـ روسیه، در اروپا، موضع فرانسه را در برابر آلمان تقویت کرد. درهمان زمان، امپریالیستهای فرانسوی که درپی اتحاد با روسیهٔ تزاری قدرتی تازه گرفته بودند سیاست متصرفات استعماری تازه‌ای را پیش گرفتند.

تشدید اختلافات فرانسه ـ آلمان. تدارك فرانسه برای جنگ علیه آلمان. امپریالیستهای فرانسوی درپایان سدهٔ بیستم، ازلحاظ سیاستهای استعماری، نه فقط با بریتانیا بلکه باآلمان نیز درگیر شدند. سرمایه‌داری انحصاری آلمان، علاقهٔ فراوانی به تصرف کشور مغرب داشت. استعمارگران فرانسوی نیز به ثروتهای مغرب چشم دوخته بودند. آنها مغرب را ادامهٔ طبیعی سرزمین الجزایر که سالها پیش به تصرف فرانسوی‌ها درآمده بود می‌دانستند.

امپریالیستهای فرانسوی پس از توافق با امپریالیستهای بریتانیایی بر سر مناطق نفوذ درکشورهای مستعمره و وابسته، به تقویت موضع شان درمغرب پرداختند وشدیداً برای جنگ علیه آلمان آماده شدند. آنها سربازان ارتش فرانسه را شتابان تجدید سلاح کردند و استحکامات لازم را برپاداشتند. تدارك برای جنگ، زیر شعار تلافی شکست ۱۷۷۰ و بازستانی سرزمینهای آلزاس ولورن صورت می گرفت.

اسناد ومدارك

اتحـاد فرانسه ـ روسیـه

(پیمان‌نامهٔ نظامی پنجم [هفدهم] اوت ۱۸۹۲)

دوکشور فرانسه و روسیه، باالهام از هـدف مشترك حفظ صلح و تدارك برای برآوردن نیازهای یك جنگ دفاعی‌که ممکن است باحملهٔ یکی‌ازارتشهای کشورهای عضو اتحاد مثلث بریکی ازاین دوکشور تحمیل شود، موافقت‌شان‌را درموارد زیر اعلام می‌دارند:

۱. چنانچه‌آلمان یاایتالیا باپشتیبانی‌آلمان به‌فرانسه حمله‌کند،روسیه متعهد می‌شود که همهٔ سربازانش را بـرای حمله به‌آلمان به کارگیرد. چنانچه آلمان یااتریش باپشتیبانی آلمان به‌روسیه حمله‌کند، فرانسه متعهد می‌شود که همهٔ سربازانش را برای حمله به‌آلمان به‌کارگیرد.

۲. درصورت آماده‌باش وتجهیز ارتشهای‌کشورهای عضو اتحاد مثلث‌یا ارتشهای یکـی از اعضای این اتحاد، فرانسـه وروسیه به محض دریافت چنین خبری، بی‌آنکه در اندیشهٔ توافقی از پیش یـاشند، بـی‌درنگ وهمزمان، همـهٔ نیروهاشان راتجهیز وبه‌نزدیکترین نقاط مرزی خود اعزام خواهند کرد.

۳. ازارتشهای ثابت دوکشور، نفرات زیر بـه‌کارگرفته خواهند شد: از فرانسه ۱,۳۰۰,۰۰۰ سرباز و از روسیه ۷۰۰,۰۰۰ تـا ۸۰۰,۰۰۰ سرباز. این سربازان به‌طورکامل و با سرعت هرچه تمام‌تر، چنان به کار گرفته خواهند شدکه آلمان رادر یك زمان، درشرق وغرب، وادار بـه‌جنگیدن‌کنند.

۴. ستادهای ارتشهای هردوکشور پیوسته باهم درارتباط خواهند بود تا برای اجرای عملیات فوق، تدارك ببینند.

آنها درزمان صلح، همهٔاطلاعات مربوط به‌ارتشهای‌کشورهای عضواتحاد مثلث‌را، اعم‌از آنچه دردست دارند یابه‌دست خواهندآورد، باهم مبادله‌خواهند کرد. راهها و وسائل برقراری ارتباط در زمان جنگ، از پیش بررسی و آماده خواهد شد.

۵. فرانسه وروسیه، قرارداد جداگانهٔ صلح را امضا نخواهندکرد.

۶. پیمان‌نامهٔ‌کنونی، تازمانی‌که اتحاد مثلث برجا باشد به‌اعتبار خود باقی خواهد بود.

۷. همهٔ مواد یاد شدهٔ بالا، دراختفای‌کامل نگهداری خواهد شد...[11]

---

11. «Collection of treaties between Russia and other states (1856-1917)», Moscow, 1952, PP281-282. (Russ.ed.)

پرسش وتمرین

۱. چراطبقات ثروتمند فرانسه استقرار جمهوری بورژوایی رابه‌حکومت سلطنتی ترجیح می‌دادند؟
۲. ویژگیهای مترقیانه ومرتجعانهٔ قانون اساسی ۱۸۷۵ چه بود؟
۳. تعهدات فرانسه وروسیه به‌موجب پیمان نامهٔ نظامی ۱۸۹۲ (ن.ك. سند) درصورت حملهٔ ارتشهای کشورهای عضو اتحاد مثلث به‌یکی‌از آنها چه‌بـود؟
۴. شواهدی دال بروجود مبارزهٔ رهایی بخش ملی در مستعمرات فرانسه بیاورید.
۵. ستون مربوط درجدول «روابط بین‌المللی درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم» راپرکنید.

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

۱۸۷۵ تصویب قانون اساسی جمهوری سوم.
۱۸۹۳ امضای موافقت‌نامهٔ اتحاد فرانسه‌ـروسیه.

۱۷. جنبش‌کارگران فرانسه درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم

تشکیل حزب‌کارگران. کارگران‌درجریان مبارزه‌برای استقرار جمهوری، تدریجاً از جمهوریخواهان بورژوایی جدا شدند و در زیر پرچم سوسیالیسم متحد شدند. جنبش طبقهٔ‌کارگر فرانسه با آنکـه ضربهٔ سختی از شکست کمونارهاخورده بود، ولی سریعتر از آنچه عاملان‌کشتار کمون گمان می‌کردند، به‌خودآمد وسامان‌یافت. ژول گد [12] (۱۸۵۴-۱۹۲۲) وپل‌لافارگ [13] (۱۸۲۴-۱۹۱۱) از پیشتازان خستگی ناپذیـر اشاعهٔ عقایـد مارکسیستی درفرانسهٔ آن زمان بودند.

ژول گد فرزند یك معلم بود. فعالیتهای سیاسی‌اش را در دورهٔ حکومت ناپلئون سوم، به عنوان یك جمهوریخواه انقلابی و دشمن امپراتوری، آغاز کرد. او پس‌از شکست کمون به سویس‌مهاجرت‌کرد. درآنجابه انترناسیونال اول پیوست، اماتحت‌تأثیر باکونینیستها قرارگرفت. گد درسال ۱۸۷۶ به فرانسه

12. Jules Guesde 13. Paul Lafargue

ژول گد

پل لافارگ

بازگشت. او توانست نظرات آنارشیستی‌اش‌را به زودی‌کنار بگذارد وپیرو مارکس‌شود. گروهی ازمردم‌که باوی همعقیده بودند به‌دورش حلقه زدند.

او از جان ودل در راه منافع طبقهٔ کارگر پیکار می‌کرد و از به‌خطر انداختن سلامت ونیروی‌جسمی وروحی‌اش مضایقه نداشت. اوکه روزنامه‌نگاری چیره‌دست و ناطقی پرتوان بود باسخنانش،که همچون «شیپورجنگ» به‌صدا درمی‌آمد، به مبارزان راه طبقهٔ‌کارگر الهام می‌بخشید.

پل لافارگ عضو فعال انترناسیونال اول، داماد مارکس و نظریه‌پرداز برجستهٔ سوسیالیسم، صمیمی‌ترین دوست ژول‌گد بود. لنین، او را یکی از بزرگترین مبلغان عقاید مارکسیستی‌می‌دانست.

گد و لافارگ، انتشار روزنامهٔ کارگری «اگالیته» («برابری») رابرای تبلیغ‌عقاید سوسیالیستی به‌عهده گرفتندو کارگران رابه‌تشکیل حزب مستقل طبقهٔ کارگر دعوت کردند.

درسال ۱۸۷۹ کنگرهٔ سازمانهای کارگران درمارسی تشکیل شد، که درآن،اکثریت باسوسیالیست‌هابود. کنگره تصمیم گرفت‌یك حزب‌سوسیالیست کارگری‌تأسیس‌کند،که بعدها حزب کارگران نام گرفت. گد و لافارگ‌به‌رهبری این‌حزب‌برگزیده شدند. یك‌سال بعد یعنی در ۱۸۸۰، درکنگرهٔ هاور،تشکیل حزب کارگران اعلام‌شد وبرنامه‌اش به‌تصویب رسید.بخش مقدماتی برنامه‌را کارل مارکس شخصاً نوشته بود. دراین برنامه گفته شده بودکه هدف‌نهایی مبارزهٔ سوسیالیستها... «خلع سلطهٔ سیاسی و اقتصادی طبقهٔ سرمایه‌دار و سپردن مالکیت همهٔ وسائل تولیدی به کل جامعه است...»

اعتصاب در پاریس. کارگران در خیابانها سنگر و مانع می‌سازند.

بدینسان، درپایان سالهای ۱۸۷۰-۷۹، کمی پس ازآلمان، درفرانسه نیز یك حزب کارگری تشکیل شد. تشکیل حزب کارگران موجب تقویت جنبش طبقهٔ کارگر شد.

ژان ژورس. درآخرین سالهای سدهٔ نوزدهم، ژان لئون ژورس[14] (۱۸۵۹-۱۹۱۴) به‌عنوان عضوفعال جنبش‌سوسیالیستی فرانسه، پابه‌میدان گذاشت. استعداد بی‌کرانش در سخنگویی و روحیهٔ رزمندهٔ سیاسی‌اش بر محبوبیتش در میان سوسیالیستها افزود. به ژورس نیز مانند روبسپیر، عنوان «فساد ناپذیر» داده شد. او سرسختانه علیه بی‌عدالتیهای اجتماعی، غارت مستعمراتی و جنگ پیکار می‌کرد. به‌گفتهٔ او، پیکار در راه صلح، «پیکاری پیوسته»است‌نه‌نبردی‌کوتاه. ژورس به‌یکی‌از رهبران‌برجستهٔ جنبش‌سوسیالیستی فرانسه مبدل شد ولی معتقد بودکه ازراه آشتی وهمکاری طبقاتی می‌توان به‌سوسیالیسم رسید، نه‌از راه مبارزهٔ طبقاتی. ژورس، مارکسیست نبود. اوکه دولت را دستگاهی بالاتر از طبقات می‌دانست، معتقد بود که ملی‌کردن مالکیتهای سرمایه‌داری، تحت فشار توده‌های دموکراتیك و از راه «خرید»

14. Jean Leon Jaures

قانونی، تدریجاً عملی خواهد شد. اومدعی بودکه پیروزی کارگران باکمك دموکراسی بورژوایی ممکن می‌شود، ولزوم انقلاب کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا را رد می‌کرد (ن. ك. سند ۱).

تشدید مبارزهٔ طبقاتی درآغاز سدهٔ بیستم. بورژوازی فرانسه، مانند بورژوازی کشورهای دیگر، بـه «نخبهٔ» طبقهٔ کارگر رشوه می‌داد و آنها را «می‌خرید». این قشرکوچك یعنی اشرافیت کارگری، که دستمزدی بیش‌از همهٔ کارگران می‌گرفت، از سازشکاری دفاع می‌کرد، اعتصاب‌شکنی می‌کرد و مبارزه درراه منافع مشترك طبقهٔ کارگر را ضروری نمی‌دانست. اکثریت کارگران فرانسه از وضع زندگی‌شان راضی نبودند.

درآغاز سدهٔ بیستم، دستمزدهای کارگران فرانسوی، خیلی کمتر از دستمزدهای کارگران بریتانیایی بود. کارگران و دهقانان در زیر بارسنگین مالیاتهای فزایندهٔ ناشی از هزینه‌های نظامی‌له می‌شدند. احساسات‌انقلابی درمیان‌کارگران گسترش یافت وجنبش اعتصابی، اوج تازه‌ای گرفت.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه باهمدلی صمیمانهٔ کارگران وروشنفکران‌مترقی فرانسه (ن. ك. سند۲) روبه‌رو شد. آنهـا بارها برای اعلام همبستگی بـا کارگران روسیه، میتینگ دادند. جنبش اعتصابی روسیه، اشتیاق کارگران فرانسه به‌برگذاری اعتصابات عمومی‌را صد چندان‌کرد. مثلا درسال۱۹۰۱، بیش‌از ۱۰۰،۰۰۰ کارگر فرانسوی اعتصاب کردند ولی همین رقم در سال ۱۹۰۶ به۵۰۷،۰۰۰ نفر رسید. بزرگترین اعتصاب را معدنچیان کوری‌بر[15] بخش پادوکاله[16] درسال ۱۹۰۶ به‌راه انداختند. اعتصاب به دنبال حادثه‌ای دریکی‌ازمعادن‌فاقد وسائل وپیش‌بینی‌های‌ایمنی‌آغازشد. دراین حادثه ۱۲۰ کارگرکشته شدندوفقط دویست نفرجان سالم به‌در بردند. کارگران‌خواستار ۸ساعت‌کار روزانه، افزایش دستمزدها، وپیش‌بینی اقدامات ایمنی درمعادن بودند. دولت، بیست هزار سرباز به‌ناحیهٔ بالا فرستاد و حکومت نظامی در آنجااعلام‌کرد. متأسفانه، اعتصاب‌معدنچیان، مانندجنبش‌اوج گیرندهٔ‌عمومی کارگران، به‌درستی از جانب سوسیالیستهای فرانسه رهبری نشد. اکثریت رهبران‌این اعتصاب، اپورتونیست بودند. گذشته ازاین، جنبش سوسیالیستی درفرانسه‌به‌چندین گروه‌تقسیم‌شده بود، که گروههای ژان‌ژورس و ژول‌گد ازهمه بزرگتر بودند.

---

15. Courrieres
16. Pas de Calais

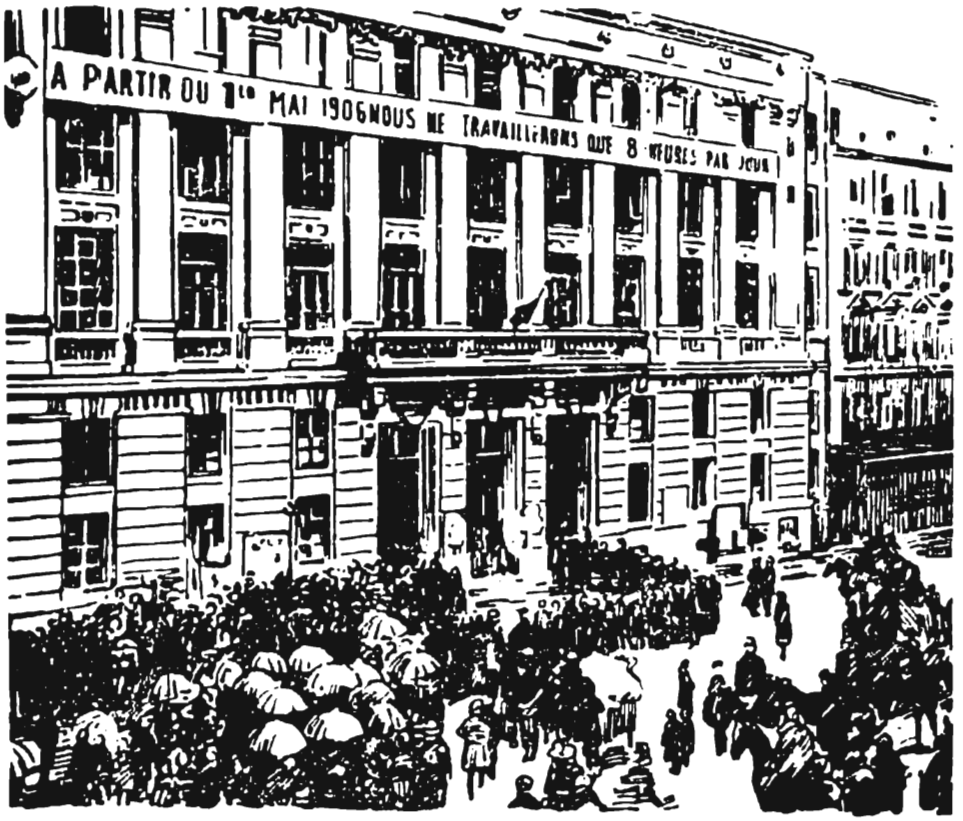

تظاهرات زحمتکشان پاریس برای ۸ ساعت کار روزانه. مضمون شعاری که برسردر ادارهٔ کار زده‌اند چنین‌است: «از روز اول مه ۱۹۰۶ ما فقط روزانه ۸ ساعت کار خواهیم کرد.»

سلطهٔ اپورتونیسم برر هبران حزب متحدسوسیالیستی. درسال ۱۹۰۵، گروههای جداگانهٔ سوسیالیستهای فرانسوی به‌هم دیگر پیوستند تایك حزب متحد سوسیالیستی تشکیل دهند. بسیاری از مبارزان اردوی بورژوایی که در گفتار از سوسیالیسم دفـاع می‌کردند به‌این حزب پیوستند. چون تعداد آرای نامزدهای انتخاباتی سوسیالیستها روزبه‌روز بیشتر مـی‌شد، پیروزی پارلمانی سوسیالیستها را به‌دنبال آورد و گروههای مزبور را به‌سوسیالیسم جلب کرد.

بسیاری ازکسانی که ازاردوی بورژواها به‌صفوف سوسیالیستهاپیوسته بودنـد عوامل و جاسوسان بورژوازی در جنبش کارگران ازآب درآمدند. بدینسان، رهبری حزب متحد سوسیالیستی به دست اپورتونیستها افتاد.

در سالهای پیش از جنگ اول جهانی، یعنی زمانی که موج انقلابها هـردم نیرومندتر می‌شد، جناح چپ حزب سوسیالیست فرانسه شکـل گرفت. بزرگترین نمایندهٔ جناح چپ حزب سوسیالیست فرانسه، مارسل کاشن[۱۷] بودکه

17 .Marcel Cachin

دریکی از کنگره‌های حزبی، رهبران حزب را به‌علت اعتقادشان به‌مبارزهٔ پارلمانی شدیداً به‌انتقاد گرفت. کائن مدافع سیاست «مشتهای برافراشته» و مخالف «دست گدایی به‌پیش دشمن دراز کردن» بود. بااین‌حال، جناح چپ حزب سوسیالیست فرانسه از جناح چپ سوسیال‌ـدموکراتهای آلمان نیز ضعیف‌تر بود.

درآستانهٔ جنگ اول جهانی، در فرانسه نیز همچون دیگر کشورهای اروپای غـربی، مبارزهٔ طبقاتی شدیدتر شد. اعتصابها پشت سر هم درمی‌گرفت.

درسال ۱۹۰۷ جنبش بزرگ دهقانان جنوب فرانسه تقریباً نیم‌میلیون دهقان را به‌میدان مبارزات طبقاتی کشاند. سربازانی که ازسوی دولت برای سرکوبی جنبش دهقانان اعـزام شده بودند از تیراندازی به‌آنها خودداری کردند. آنها اعلام کردند که ازدهقانان باید حمایت کنیم نه‌آنکه به رویشان تیراندازی کنیم و بکشیمشان.

درهمان زمان، بر دامنهٔ فعالیت مرتجعان در روستاها افزوده می‌شد. اینان به‌میهن‌پرستان راستین ومدافعان منافع مردم فرانسه یورش می‌بردند. ژان‌ژورس در ۳۱ ژوئیهٔ ۱۹۱۴ به‌علت اعتراضهای سرسختانه‌اش علیه جنگ قریب‌الوقوع جهانی، کشته شد. قتل وحشیانهٔ ژورس، توفانی ازخشم‌درمیان توده‌های زحمتکشان به‌پا کرد. کارگران، خواستار انتقام‌گیری از قاتلان ژورس شدند. دهها هزار کارگرپاریسی برای‌احترام، به‌پای تابوت ژورس‌رفتند.

همان‌سان کـه ژورس پیش‌بینی کرده بـود، امپریالیستهای فرانسوی، فرانسه را درتوطئهٔ تقسیم دوبارهٔ جهان، به‌کام جنگ جهانی انداختند.

اسناد و مدارک

۱. نظر ژورس دربارهٔ گذار به سوسیالیسم

(از سخنرانی ژورس درکنگرهٔ حزب سوسیالیست که‌از ۱۲ تا ۱۴ آوریل ۱۹۰۳ در بوردو تشکیل شده بود)

گه برخطاست.... که می‌گویددولت، یك دولت صرفاً طبقاتی است‌ودست ضعیف کارگران نمی‌تواند حتی بخش کوچکی ازخواستها وآرزوها و ارادهٔ طبقهٔ کارگر را برآن تحمیل کند. در حکومت دموکراسی، و در حکومت جمهوری با حق رأی عمومی، دولت از نظر طبقهٔ کارگر، دیگر دژی عظیم و تسخیرناپذیر نیست. نفوذ سوسیالیستها وکارگران صنعتی در شهرداریها، درپارلمان و در حکومت مرکزی، روزبه‌روز محسوس‌تر می‌شود...

اگر این نیروی دموکراتیک توده‌ای وسوسیالیستی تاکنون توانسته‌باشد ذره‌ای در دولت نفوذکند، وما به دلایل محکمی می‌توانیم امیدوار باشیم که... طبقهٔ کارگر بـه اتکای سازمان، آموزش وتبلیغاتش، چنان نفوذی دراین دولت کرده‌است که‌یك‌دولت کارگری وسوسیالیستی، به‌موقع‌ودر نتیجهٔ کوشش‌متمرکزش جای دولت سلسله مراتبی و بورژوایی را بگیرد بـاز، گمان نمی‌کنم کـه این جایگزینی، همچون جهشی ناگهانی وپریدن ازروی یك‌گودال عمیق باشد. شاید ماطوری‌به‌دولت سوسیالیستی پابگذاریم که ملوانان درپهنهٔ دریاها ازنیمکره‌ای به‌نیمکرهٔ دیگر می‌رسند، یعنی تدریجاً دراثر پیشروی کشتی‌شان ازمرز دونیمکره می‌گذرند. احتمالا مانیزبه‌همین طریق به‌حوزهٔ دولت جدید سوسیالیستی‌پاخواهیم گذاشت.۱۸

۲. واکنشهای فرانسویان در برابر نخستین انقلاب روسیه ۱۹۰۵-۱۹۰۷

(از سخنرانی آناتول‌فرانس، نویسنده، درگردهم‌آیی‌گروهی از مردم پاریس در۱۶ دسامبر ۱۹۰۵)

انقلاب روسیه، یك انقلاب جهانی است. این انقلاب، راهها و هدفها، قدرت وسرنوشت کارگران جهان را به ایشان نشان داده است. این انقلاب، هر-گونه استبداد، ستم واستثمار انسان از انسان راتهدید می‌کند. تاج‌امپراتوررا به‌لرزه انداخته است. تندر انقلاب دراتریش‌کهن غریدن‌گرفته است. درآلمان، حزب سازمان یافته اما خوش‌خلق سوسیال دموکرات، به‌سن پترزبورگ ومسکو می‌نگرد و به لرزه می‌افتد. ببل صریحاً باصدر اعظم و نمایندگان مجلس آلمان صحبت‌کرد. اخطاری‌که‌این سوسیالیست پیربه‌مشاوران قیصر داد، چندان‌خوش-آیند نبود: «صدای انفجاری‌که در روسیه رخ داده است، درمغزکارگران آلمان می‌پیچد؛ کمی دراین‌باره بیندیشید.»

اکنون‌سرنوشت اروپای جدیدوآیندهٔ بشریت درکنارهٔ رودهای نوا،ویستولا و ولگا تعیین می‌شود...

... اگر حکمروایان وطبقات حاکم جامعهٔ ما بکوشند درجنگ تزاریسم علیه انقلاب، به‌طریق نظامی، دیپلماتیك یا مالی به‌کمکش بشتابند، کارگران فرانسه باید به اقدام قاطعی دست بزنند... بیایید دراینجا احساس همبستگی و احترام‌مان به‌مردم روسیه را به‌زبان آوریم وشعار بزرگ تازه‌ای را اعلام‌کنیم: «کارگران همهٔ‌کشورها، درراه تدارك برای‌استقرار عدل وصلح اجتماعی‌درسراسر جهان، متحد شوید!»۱۹

18. R. Enzor, *Modern Socialism*. Moscow, PP. 224-226.
19. Anatole France, *Short Stories and Articles*. Moscow, 1950, PP. 138-138 (In Russ.).

پرسش وتمرین

۱. حـــزب کارگران فرانسه درچه زمانی تشکیل شد؟ و هدفهای نهایی سوسیالیستها درآن چگونه تنظیم وبیان شده بود؟
۲. نظرات‌سیاسی ژان‌ژورس راتحلیل‌کنید.
۳. چه‌رویدادهایی‌نشانهٔ تشدید مبارزهٔ طبقاتی درفرانسه، درآستانهٔ‌جنگ اول جهانی است؟
۴. ستون مناسب درجدول «جنبش‌طبقهٔ کارگر وجنبش سوسیالیستی در پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم» را پرکنید.

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

۱۸۸۰ تشکیل حزب‌کارگران.

فصل ۵

اسلاوهای جنوبی وغربی درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم

۱۸. وضع اسلاوهای جنوبی درپایان سدهٔ نوزدهم

ستمگریهای ترکیه واتریش-هنگری براسلاوهای جنوبی. در دههٔ ۱۸۷۰-۷۹، بخش بزرگی از اسلاوهای جنوبی ـ بلغارها، مقدونیها و بخشی از صربها ـ در زیر ستم ترکها به‌سر می‌بردند. کرواتها[1] ، اسلوونها[2] و بخشی ازصربها زیـر حاکمیت پادشاهی اتریش ـ هنگری زندگی می‌کردند. فقط سرزمین کوچك مونته نگرو [3] کشوری مستقل به‌شمار می‌رفت. امیرنشین صربستان، همچنان دست‌نشاندهٔ ترکیه بود. بخشی از سرزمین صربستان به تصرف اتریش-هنگری وبخش دیگرش به‌تصرف ترکیه درآمده بود.

اسلاوهای تحت حاکمیت‌ترکیه، در ربع آخر سدهٔ نوزدهم، دربدترین وضع بودند. اربابان فئودال‌ترکیه، اسلاوها راغارت می‌کردند و می‌کشتند، زبان ترکی ودین ورسوم خودشان رابرآنها تحمیل می‌کردند. اما نتوانستند خلقهای اسلاو رابه‌خلقهای ترك شده تبدیل‌کنند زیرا اسلاوها سرسختانه‌و دلیرانه علیه ستمگران خویش می‌جنگیدند.

اکثریت اسلاوهای خارج از روسیه باآنکه زیر ستم بیگانه به‌سرمی‌بردند، توانستند پیوندهای خود رابا اسلاوهای روسیه حفظ و تقویت‌کنند. وجود زبانهای مشابه، از عوامل تسهیل‌کنندهٔ این رابطه بود. روابط‌بسیار تنگاتنگی میان اسلاوهای غربی وجنوبی ازیك طرف و اسلاوهای شرقی ـ

---

1. Croats 2. Slovens 3. Montenegro

روسها، اوکراینیها و بلاروسها[۴] یاروسهای سفید» وجود داشت. اسلاوهای خارج از روسیه، طبقهٔ کارگر روسیه را که مرکز بین‌المللی جنبش انقلابی شده بود متحدان خود درپیکار برای رسیدن به‌آزادی اجتماعی وملی می‌دانستند.

پیکار خلقهای اسلاو علیه‌ستمگریهای ترکیه درپایان سدهٔ نوزدهم. خلقهای اسلاو، به‌علت فشار تحمل ناپذیر حاکمیت ترکیه، بارها سر به شورش برداشتند. طغیان جنبش رهایی‌بخش خلق ستمدیدهٔ شبه جزیرهٔ بالکان، تاحد زیادی‌دراثرجنگهای پیروزمند روسیه‌علیه‌ترکیه درسده‌های هجدهم‌ونوزدهم تقویت شد. درجریان‌همین جنگها بودکه قدرت ترکیهٔ عقب‌مانده وفئودالی، ازاساس متزلزل شد.

درتابستان ۱۸۷۵ جنبشهای‌توده‌ای علیه حاکمیت ترکها دردومنطقهٔ اسلاونشین هرزگووین[۵] و بوسنی[۶] آغازشد. هزاران داوطلب ازکشورهای اسلاونشین همسایه‌ـصربستان،مونته‌نگرو و بعدها روسیه‌ـ برای کمك به شورشیان شتافتند.

قیام‌مردم بوسنی و هرزگووین، همچون محرکی بودکه مردم‌بلغارستان رانیز به میدان مبارزات آزادیخواهی آورد، زیرا آنها ازمدتها پیش برای چنین مبارزه‌ای آماده می‌شدند.

ازسالهای ۱۷۶۰-۶۹ به‌بعد، چندین سازمان انقلابی‌ـ دموکراتیك‌در بلغارستان به‌فعالیت پرداخته ودر راه استقلال ملی ومنافع مردم مبارزه می‌ـ کردند. بسیاری از دموکراتها و میهن‌پرستان بزرگ بلغارستان تحت تأثیر عقاید دموکراتهای انقلابی روس قرار گرفته بودند. واسیل‌لفسکی[۷] ، انقلابی شجاع بلغار، نقشه‌هایی برای تأسیس جمهوری مستقل بلغارستان، که قدرت سیاسی رادرآن به‌مردم سپرده‌باشند، تهیه‌کرده بود. اوهمهٔ خلقهای‌ستمدیدهٔ شبه‌جزیرهٔ‌بالکان، ازجمله‌زحمتکشان ترکیه‌رابه‌مبارزهٔ مشترك علیه‌ستمگران فرا خواند. لفسکی مبارزهٔ مسلحانهٔ ستمدیدگان علیه ستمگران را تنها راه دستیابی به‌آزادی واستقلال می‌دانست. اوضمن دعوت مردم به‌قیام عمومی، نوشت: «تیغ رابابد به‌کار گرفت ـ قلم دیگر به کار نمی‌آید!» لفسکی که سازماندهنده‌ای‌خستگی‌ناپذیر بودشبکهٔ گسترده‌ای‌ازکمیته‌های مخفی‌انقلابی تشکیل داد. اما لفسکی‌درسال ۱۸۷۲ توسط ترکها دستگیر وبلافاصله‌اعدام شد.

---

4. Byelorussians 5. Herzegovina
6. Bosnia 7. Vasil Levsky

خریستو بوتف

فعالیتهای لفسکی وهمفکرانش به‌بالارفتن شعور ملی مردم بلغارستان کمك کـرد. در سال ۱۸۷۶ یك قیام توده‌ای در بلغارستان آغاز شد. روی پرچمهـای شورشیان، شعـار «آزادی یـا مـرگ!» نوشته شده بـود. دهقانان، پشتیبانان اصلی این قیام بودند.

یکی از رهبران جنبش رهایی بخش بلغار، خریستوبوتف[8]، شاعروروزنامه‌نگاری بودکه‌پیکار در راه سعادت مردم را وظیفهٔ هر انسان شریف می‌دانست. اواشعاربسیار دربارهٔ افتخارجاودانهٔ کسانی‌که درپیکارعلیه دشمنان آزادی به‌شهادت می‌رسند سرود:

آنکه درپیکار برای آزادی خلقها شهید می‌شود
ازیاد نخواهد رفت: چون ازبرایش
زمین وآسمان، جانورها وگلها خواهندگریست،
ویادش درسرودها وترانه‌ها زنده خواهد ماند.

بوتف‌که فرمانده یك‌دستهٔ انقلابی- رهایی‌بخش بود درنخستین‌لحظات قیام‌کشته شد. این قیام، نبردی میان نیروهای نابرابر بود. ترکها نزدیك‌به ۳۰،۰۰۰ بلغار[9] راکشتند وبه‌زنان، کودکان یاسالخوردگان نیز رحمی‌نکردند و بسیاری از روستاهای بلغارستان را باخاك یکسان کردند. وحشیگریهای ترکها خشم جهانیان را برانگیخت.

نقش روسیه درآزادی خلقهای بالکان ازیوغ ترکها. هزاران روسی به‌دفاع ازاسلاوهایی آمدند که زیر پیگرد اربابهای ترك قرار گرفته بودند. حکومت روسیه‌که به‌امید نفوذ درکشورهای بالکان بـود برآن شد که‌از رویدادهای این‌کشورها درجهت منافع خود بهره‌برداری‌کند. روسیه‌با چنین هدفی، به‌دفاع از اسلاوها برخاست. ترکها که زیر فشار بریتانیایی‌ها بـودند نمی‌خواستند هیچ‌گونه امتیازی بـه نفع اسلاوها بدهند. روسیه در آوریل ۱۸۷۷ به ترکیه اعلان جنگ داد.

درجریان این جنگ، سربازان روسیه، قهرمانانه جنگیدند. داوطلبان بلغار نیز دلاورانه، دوشادوش ارتش روسیه جنگیدند. آنها باکمك سربازان

8. Khristo Botev

سربازان ترك، احشام دهقانان صربستان را به‌غارت می‌برند. نقاشی، ۱۸۷۶.

روسیه، تا چهارماه ازگردنهٔ شیپکا[9] در کوههای بلغارستان مرکزی دفاع کردند ودر چندین نبرد بزرگ‌وکوچك شرکت جستند.رومانی نیز علیه‌ترکیه وارد جنگ شد.

اسلاوها درهمه‌جا باشادمانی‌از سربازان روسیه استقبال می‌کردند(ن. ك.سند۲). ترکیه شکست خورد و در ژانویهٔ ۱۸۷۸ خواستار امضای‌پیمان

9. Shipka

صلح شد.

به‌موجب پیمان صلحی که در۴مارس ۱۸۷۸ در دهکدهٔ سان‌ستفانو[10] (یشیل‌کوی کنونی) نزدیك استانبول امضا شد وابستگی رومانی وصربستان‌به ترکیه، به طور کامل پایان یافت. ترکیه استقلال مونته‌نگرو را به رسمیت شناخت‌وبا تشکیل کشوربلغارستان‌موافقت‌کرد، اماناگفته نماندکه‌بلغارستان بازکشوری دست‌نشانده و وابستهٔ ترکیه بود. روز امضای پیمان‌سان‌ستفانو را زادروز بلغارستان نامیدند و مردم بلغارستان امروز نیز روز ۳ مارس را به‌عنوان روز ملی خویش جشن می‌گیرند. آنها یاد سربازان روس راکه در راه آزادی بلغارستان به‌شهادت رسیدندگرامی می‌دارند (ن.ك. سند۳).

پنجاه سالی که خلقهای اسلاو در زیر سیطرهٔ ترکیه به‌سر برده بودند آنان راتا پرتگاه‌ورشکستگی پیش برده بود. بااین‌حال، حکومتهای بریتانیا و آلمان و اتریش- هنگری، نمی‌خواستند آزادی اسلاوهای جنوبی از یوغ ترکیه وتقویت مواضع روسیه درشبه جزیرهٔ بالکان را قبول‌کنند.

نمایندگان بریتانیا وآلمان‌درکنگرهٔ بین‌المللی برلین ده درسال۱۸۷۸ دربرلین تشکیل شد، چنان در پیمان‌سان ستفانو تجدید نظرکردند که کشور جدید التأسیس بلغارستان، برخلاف خواستهای ملتش به‌سه بخش تقسیم شد. بلغارستان‌عملاً به سرزمین شمالی‌کوههای بالکان محدود شد. جنوب کشور به‌اضافهٔ تراکیا[11] همچنان زیر نفوذ سلطان ترکیه باقی ماند. اتریش- هنگری، حق‌اشغال دوناحیهٔ اسلاونشین بوسنی‌و هرزگوین راکه رسماً-زیر سلطهٔ‌ترکیه باقی ماندندبه‌دست آورد (اتریش-هنگری‌درسال ۱۹۰۸ بوسنی وهرزگووین را جزو متصرفات خود اعلام کردم. با این حال، کنگرهٔ برلین نتوانست مهمترین نتایج پیروزی روسیه بر ترکیه در جنگ ۱۸۷۷- ۱۸۷۸ را نابود کند. مردم بلغار،دولتی‌ملی تشکیل‌دادند، که البته‌سراسر سرزمین بلغارستان را در اختیارنداشت، واستقلال‌صربستان ومونته‌نگروویونان تحکیم‌وتقویت شد. رومانی به استقلال رسید. قلمرو همهٔ این کشورها بیشتر شد و نتایج جنگ‌ترکیه-روسیه به‌طرزچشمگیری پیشرفت‌ملتهای بالکان را تسهیل‌کرد.)

درسال ۱۸۸۵، در بلغارستان جنوبی که به موجب تصمیمات کنگرهٔ برلین زیر سلطهٔ ترکیه مانده بود، قیام مسلحانه درگرفت. ترکها از آنجا بیرون رانده شدند وبلغارستان جنوبی به‌سرزمین اصلی امیرنشین بلغارستان پیوست. بدینسان، اکثریت مردم بلغار، د ریك کشور واحد با هم متحد شدند.

---

10. San Stefano 11. Thrace

مردم بلغارستان به‌سربازان روسیه در ادریانوپل خوش امد می‌گویند. ۱۸۷۷.

اما تراکیا ومقدونیه، چندین منطقهٔ صرب‌نشین و جزایر یونانی نشین دریای اژه‌همچنان درحاکمیت ترکیه ماندند. اسلاوهای بوسنی وهرزگووین زیر سلطهٔ اتریش‌ـهنگری قرارگرفتند. بدینسان، پایان دادن به‌ستمگریها و یوغ بیگانه، به‌عنوان وظیفه‌ای برای خلقهای شبه جزیرهٔ بالکان، یونان و آلبانی درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم به‌ارث رسید.

پیشرفتهای اجتماعی، اقتصادی وسیاسی بلغارستان. پیش از آزادی بلغارستان، تقریباً همهٔ زمینهای کشور به‌اربابهای فئودال ترك تعلق داشت. در جریان جنگ ترکیه ـ روسیه، فئودالها زمینهاشان رایا شتابان فروختند، یاآنهارا رهاکردند ودراثر ترسی که‌ازخشم مردم بلغارستان‌داشتند، مردمی‌که چندین سده درزیر ستم وشکنجهٔ آنان بوده‌اند، به‌خارج گریختند. بدینسان، آزادی بلغارستان از یوغ ترکیه، زمینها را از تصرف زمینداران بزرگ نیز بیرون‌کرد. بخشی اززمینهای این زمینداران راکارگران‌کشاورز وبخش عمده‌اش رادهقانان ثروتمند و بورژوازی شهری متصرف شدند.

بلغارستان، زمانی‌که آزادیش رابه‌دست آورد، کشوری کشاورزی‌بود. صنعت، اساساً بر صنایع دستی تکیه داشت و بزرگترین کارخانه‌ها، آنهایی بودندکه مواد خام‌کشاورزی را به‌مواد مصرفی دیگری تبدیل می‌کردند.

چیزی‌که به‌زیان مردم بلغارستان تمام شد، آن بودکه امیران‌آلمانی

برسرزمینشان فرمانروایی می‌کردند. فرمانروایان بلغارستان، راه را برای نفوذ سرمایهٔ اتریشی و آلمانی در این کشور باز کردند و ضمن همگامی با زمینداران وبازرگانان بزرگ، بلغارستان را در نخستین جنگ امپریالیستی جهان با اتریش‌ـهنگری و آلمان متحد کردند.

پیشرفتهای اجتماعی، اقتصادی وسیاسی صربستان. همسایهٔ غربی بلغارستان یعنی صربستان نیز کشوری کشاورزی بود وپیشرفت و گسترش روابط سرمایه‌داری درآنجا حتی کندتر ازبلغارستان صورت می‌گرفت.

در ربع آخر سدهٔ نوزدهم، وابستگی اقتصادی وسیاسی صربستان به همسایه‌اش اتریش‌ـهنگری بیشتر شد. حکومت صربستان که اساساً درجهت منافع چوبداران بزرگ یعنی فروشندگان اصلی گاو و گوسفند به‌اتریش‌ـهنگری عمل می‌کرد، هیچ قراردادی را بدون موافقت این کشور باکشورهای دیگر امضانمی‌کرد. وابستگی به‌اتریش‌ـ هنگری باعث کندشدن پیشرفتهای اقتصادی و فرهنگی صربستان شد واجرای نقشه‌های میهن‌پرستانه‌ای راکه صربهای تحت حاکمیت اتریش‌ـهنگری تدارك می‌دیدند غیر ممکن ساخت. اتریش ـ هنگری، اصولاً سیاستهای حکومت صربستان راتعیین می‌کرد. این وضع، خشم صربها را برانگیخت وبه پدید آمدن وضعی بی‌نهایت ناپایداردرکشور انجامید.

درپی یك‌انقلاب‌کاخی که درماه‌مه ۱۹۰۳ صورت گرفت سلسلهٔ ضدملی حاکم برصربستان سرنگون شد. از این پس، استقلال سیاسی صربستان از اتریش‌ـ هنگری تأمین شد وبورژوازی صربستان روابط نزدیکتری باروسیه برقرار کرد.

اسناد و مدارك

۱. از مقالهٔ خریستوبوتف به‌نام «مردم دیروز، امروز و فردا»، که از ۱۰ تا ۱۵ ژوئن ۱۸۷۱ در روزنامه «پیام مهاجران بلغاری» انتشار یافت

تاریخ کشورما از زمان غلبهٔ ترکها تاکنون، تاریخی سیاه وغم‌انگیز و زندگی مردم بلغار که درگذشته آزاد بوده‌اند سیاه و وحشت‌آورشده است. صدها سال است که بلغاریها زیر یوغی سنگین گرفتار شده‌اند، یوغی که تا امروز برگردنشان مانده است ولبه‌اش همچون شمشیر، آمادهٔ بریدن سرشان است!

چه‌زنجیرهای سنگینی که از خون واشك مردم زنگ‌زده‌اند ولی دست‌وپای مردم را بسته‌اند، زنجیرهایی که جان پدران و مادران، برادران و خواهران، پدربزرگان و نوه‌های مارا گرفته‌اند...

راه‌رهایی ازاین وضع وحشت‌آور وکشنده، تن دادن به یوغهای تازه‌تر و تقسیم تازهٔ کار میان جباران نیست، بلکه‌انقلابی توده‌ای و جهشی بنیادی‌است. این، راه پیروزی هرملت، به ویژه ملت ماست که گذشته و حال ندارد وفقط به آینده می‌نگرد ـ آینده‌ای درخشان‌که درآن ملت‌ما ودیگر خلقهای اسلاو، چیزی برای‌گفتن وتقدیم کردن به جهانیان دارند.۱۲

۲. دیدار پیروزمندانهٔ سربازان روسیه بابلغاریها ویونانیهای آدریانوپل

(از خاطرات و.و. ورشچاگین، هنرمندی که شاهد رویداد بود)

وقتی به‌آدریانوپل رسیدیم، هواآفتابی و دل انگیز بود... بیرون‌شهر، انبوهی‌ازمردم برای‌دیدارما پیش می‌آمدند وبانزدیکترشدن‌ما هردم‌براحساساتشان افزوده می‌شد؛ سرانجام، آنهایی که جلوی همه بودند نتوانستند خودشان را نگهدارند وهمچون سیلی از جمعیت، به سوی‌ما سرازیرشدند! توصیف شوروحال آنان‌ومنظره‌ای که‌دربرابرمان گسترده‌شده‌بود غیرممکن‌است:خودشان‌رابازانوجلوی مابه زمین می‌انداختند، فریاد می‌زدند ومی‌گریستند، بررمین بوسه می‌زدند، از لابه‌لای هم می‌گذشتند و ماراسخت درآغوش می‌گرفتند، توگویی پیکرهٔ قدیسان را درآغوش گرفته باشند، و ازدست وپا وچکمه و رکاب اسبهامان می‌گرفتند. ما به هیچ وجه نمی‌توانستیم آنهارا ازخودمان دورکنیم.۱۳

۳. از سخنرانی کولاروف۱۴، یکی‌ازرهبران جمهوری بلغارستان که درسال ۱۹۴۸ به مناسبت هفتادمین سالگرد آزادی بلغارستان درصوفیه‌ایرادشد

ما آزادی بلغارستان را ازدست‌آوردهای بزرگ مردم ورویدادی می‌دانیم که باخط زرین درتاریخ ثبت خواهدشد.

---

12. Khristo Botev, *Political Journalism. Articles, Features, Letters*. Moscow, 1952.
13. «On War. Reminiscences of the Russo - Turkish War by Artist V. V. Vereshchagin», Moscow, 1902.
14. V. Kolarov

پس سپاس مردم بلغار ازکمکهای برادرانهٔ ملت روسیه که ۲۰۰,۰۰۰ نفر از فرزندانش جانشان را در راه آزادی‌ما از دست دادند، حد ومرزی ندارد و جاودانی است... ما در اینجا، هم بـه ملت شریف روسیه که بارسنگین جنگ رهایی‌بخش‌مارا به دوش‌کشیده، وهم به انقلابیون شریف بلغار که راه‌را برای پیروزی روسیه هموار و پیروزی آنهارا ممکن کردند، احترام می‌گذاریم...

پرسش وتمرین

۱. اسلاوهای جنوبی درسالهای ۱۸۷۰-۷۹ درچه‌وضعی به سرمی‌بردند؟
۲. نقش روسیه‌را درمبارزهٔ رهایی‌بخش‌ملی اسلاوهای جنوبی درسالهای ۷۰-۷۹ سدهٔ گذشته توصیف کنید.
۳. پس ازآزادی بلغارستان از یـوغ ستمگریهای ترکیه، چه تغییـرات اجتماعی و اقتصادی دراین‌کشور روی‌داد؟
۴. وضع اقتصادی صربستان در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم چگونه بود؟
۵. این نقاط را درروی نقشه پیدا کنید: الف) سر زمینی که اسلاوهای جنوبی درآن سکونت داشتند؛ ب) مرزهای بلغارستان پس ازکنگرهٔ برلین درسال ۱۸۷۸ و رویدادهای سال ۱۸۸۵.
۶. بخشی راکه ازسخنرانی‌کولاروف(سند۳) استخراج‌شده است بخوانید ونتیجه‌گیری‌کنید: نیروهای‌دوگانه‌ای که‌تشکیل‌کشور مستقل‌بلغارستان را ممکن ساختند کدام نیروهابودند؟

این تاریخهارا به یاد بسپارید

۱۸۷۸ شکست ترکیه درجنگ با روسیه. تشکیل کشور بلغـارستان. پایان قطعی وابستگی صربستان، مونته‌نگرو، یونان و رومانی به ترکیه.

۱۹. جنگهای بالکان. پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی چك و لهستان در پایان سدهٔ نوزدهم و آغازسدهٔ بیستم

جنگهای بالکان. درآغاز سدهٔ بیستم، موج تازه‌ای ازقیامهای توده‌ای علیه سلطهٔ بیگانه درمقدونیه ودیگر سرزمینهای‌تحت‌حاکمیت ترکیه به‌راه‌افتاد. کشورهای‌بلغارستان، صربستان،مونته‌نگرو ویونان که‌می‌خواستند

به‌جنبشهای رهایی‌بخش کمک کنند ولی نمی‌خواستند خود را با اقدام‌انفرادی به‌خطر بیندازند، با همدیگر علیه ترکیه متحد شدند. محافل حاکم‌درکشورهای بالکان نیز می‌خواستند از جنگ علیه ترکیه به‌نفع خودشان استفاده کنند وسرزمینهای تازه‌ای را متصرف شوند.

دراکتبر ۱۹۱۲، بلغارستان، صربستان، مونته‌نگرو ویونان‌برای‌آزادسازی اسلاوها ویونانیهایی که تحت حاکمیت ترکیه به‌سرمی‌بردند به‌ترکیه اعلان‌جنگ دادند. این، آغازنخستین جنگ‌بالکان بود. تاآنجاکه‌به‌دولتهای بالکان مربوط می‌شد این جنگ، جنگی عادلانه بود.

متحدین سریعاً سربازان ترکیه را تارومارکردند و ترکها مجبورشدند به‌مقدونیه، تراکیا ومنطقهٔ آدریانوپل عقب‌نشینی کنند. ترکیه، جزایر دریای اژه را نیز ازدست داد. با این پیروزی، آزادی اسلاوها ویونانیها از سلطهٔ ترکیه کامل شد.

نخستین‌جنگ بالکان به‌آزادی‌آلبانی ازحاکمیت ترکیه نیزکمک‌کرد ـ زیرا آلبانیاییها دهها‌سال‌بودکه‌علیه ستمگران‌ترک می‌جنگیدند. آلبانیاییها در سال ۱۹۱۲ کشور مستقلی برای خودشان تشکیل دادند.

درجریان جنگ، اختلافهای شدیدی برسرتقسیم سرزمینهای‌آزادشده میان دشمنان ترکیه درگرفت.

پادشاه بلغار(فردیناندکوبورگ[15]، شاهزادهٔ آلمانی) به تحریک حامیان اتریشی ـ هنگری وآلمانی‌اش، در ژوئن ۱۹۱۳ به‌آخرین متحدانش یعنی صربستان ویونان حمله‌کرد. این آغاز دومین‌جنگ بالکان بود.

مونته‌نگرو و رومانی به‌پشتیبانی‌ازصربستان و یونان علیه بلغارستان به‌جنگ پیوستند. ترکها از فرصتی‌که پیش‌آمده بود برای ازسرگرفتن‌عملیات نظامی علیه‌بلغارستان استفاده‌کردند. هردوطرفی‌که بابلغارستان‌می‌جنگیدند، درپی هدفهایی غارتگرانه بودند.

چیزی نگذشت‌که بلغارستان شکست‌سختی خورد ومجبور شد بخشی از سرزمینهایی را که‌پس از نخستین جنگ بالکان به دست آورده بود به دشمنانش واگذارد. دومین جنگ بالکان به‌تشدید تضادهای میان‌کشورهای بالکان وقدرتهای امپریالیستی پشتیبان آنها انجامید.

جنگهای بالکان، مبارزهٔ رهایی‌بخش اسلاوهای شبه‌جزیرهٔ بالکان را که زیرحاکمیت ترکها بودند تکمیل‌کرد. اما آزادی این کشورها نه‌از راه انقلاب بلکه درنتیجهٔ جنگ حکومتهای بورژوایی وزمیندار و سلطنت‌طلب

15. Ferdinand Coburg

کشورهای بالکان که وابستهٔ قدرتهای مختلف امپریالیستی بـودند به‌دست آمـــد.

آزادی از یوغ ستم‌ترکها به‌یـوغ ستم فئودالهای ترك در کشورهای بالکان نیز پایان داد. اما این آزادی به‌حل کامل مسألهٔ ملی نیانجامیدزیرا با تقسیم خودسرانهٔ کشورهای بالکان وابقای حکومتهای مرتجع پادشاهی دراین‌کشورها همراه بود.

پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی چك. پیشرفتهای اقتصـادی سرزمینهای متعلق‌به‌اسلاوهای غربی‌به‌مراتب‌سریعتر‌ازپیشرفتهای‌اسلاوهای جنوبی وحتی بسیاری از کشورهای اروپای غربی صورت گـرفت. سرزمین چك[16]، که زیر حکومت اتریش ـ هنگری بود، به‌یکی‌از پیشرفته‌ترین کشور ـ های صنعتی اروپا و پیشرفته‌ترین بخش امپراتوری اتـریش ـ هنگری تبدیل شد. تولید زغال‌سنگ ومقدار فلزات مذاب، سریعاً درچـك افـزایش یافت. دهها کارخانه، راههای آهن ونیروگاههای گوناگون ساخته شد.

بخش عمدهٔ بزرگترین تأسیسات صنعتی و بانکهای چك به‌اتریشیها و آلمانیها تعلق داشت. اما بورژوازی چك نیز سریعاً رشد می‌کردومی‌کوشید بورژوازی ومأموران اتریشی را از کشور بیرون‌کند وبرحوزه‌های‌گوناگون فعالیتهای اقتصادی وسیاسی مسلط شود. در همان‌حال، بـورژوازی چـك، نمی‌خواست همهٔ روابطش را از خانوادهٔ پادشاهی هابسبورگ بگسلد زیرا می‌ـ ترسیدکـه بازار بزرگ اتریش ـ هنگـری را از دست بدهـد. در همان‌حال، آنها حکومت پادشاهی را نیروی متحد خودشان درمبارزه علیه‌طبقهٔ کارگر چك می‌دانستند، طبقه‌ای‌که روز به‌روز نیرومندتر می‌شد. تنها هـدف آنها تأمین‌خودمختاری برای سرزمینهای چك به‌عنوان بخشی از اتریش‌ـهنگری بود. بورژوازی چك‌نمی‌خواست هیچ‌گونه حقوق سیاسی به‌زحمتکشان‌بدهد.

بورژوازی چك با زمینداران‌بزرگ‌که‌کشاورزی به‌شیوهٔ سرمایه‌داری را آغازکرده بودند، روابـط نزدیك داشت. بسیاری از زمینداران، صاحب کارخانه‌های قندسازی، آبجو سازی و مانند اینها بودند و در صنایع بزرگ سرمایه‌گذاری می‌کردند.

همزمان با تقویت مواضع بورژوازی و زمینداران بزرگ چك، وضع زحمتکشان بدتر وبدتر می‌شد.

دهقانانی‌که قطعه زمین‌کوچکی داشتند ورشکست می‌شدند زیرانمی‌ـ

16. Chekia 17. Habsburg

توانستند با دهقانان بزرگ و ثروتمند رقابت کنند. تشدید استثمار، گرانی مواد غذایی و بالا رفتن مالیاتها به‌بدتر شدن وضع طبقهٔ کارگر انجامید. زحمتکشان چك، گذشته از این، از ستم ملی نیز رنج می‌بردند. مقامات اتریشی، از به‌کارگرفتن زبان چك جلوگیری می‌کردند و امکان تحصیل به‌زبان مادری برای کودکان را محدود می‌کردند.

پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی لهستان. لهستان، همچون چك، درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم، شاهد گسترش سریع روابط سرمایه‌داری بود. سرمایه‌داری لهستان نیزدر دورهٔ سلطهٔ بیگانگان بر کشور، به‌این پیشرفتها دست یافت. سراسر چك در زیر حاکمیت یك کشور بود ولی لهستان میان کشورهای پروس (آلمان)، اتریش ـ هنگری و روسیه تقسیم شده بود. مردم لهستان، زیر ستمی وحشیانه بودند. بزرگ زمینداری و بقایای فئودالیسم، هنوز درسراسر خاك لهستان دیده می‌شد. اماپیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی لهستان در دیگر حوزه‌ها، در دورهٔ حاکمیت سه کشور مزبور، در مسیرهای گوناگون صورت گرفت.

بخشی از سرزمین لهستان که زیر حاکمیت اتریش ولهستان بود، به‌استثنای صربستان، همچنان کشاورزی ماند. سرزمین زیرحاکمیت‌روسیه ـ که‌پادشاهی لهستان نامیده می‌شد ـ به‌منطقه‌ای باصنایع پیشرفته مبدل شد. در داخل وحومهٔ شهر لودز[18]، نزدیك ورشو و در بلوستوك، چندین کارخانهٔ بافندگی ساخته شده بود که محصولاتشان یا به‌بازار بزرگ روسیه و یا از طریق‌روسیه به‌کشورهای شرقی‌فروخته‌می‌شد. استخراج زغال‌سنگ‌درحوضهٔ دامبروفسکی توسعه یافت. صنعت ذوب فلزات در ورشو و چندین شهر دیگر پیشرفت چشمگیری داشت.

کار روزانهٔ کارگران درلهستان ۱۲ تا ۱۳ ساعت بود. کارگران در محلهای بسیار پرجمعیت زندگی می‌کردند، حقوقی بخورونمیر می‌گرفتند و توسط بورژوازی داخلی ومقامات بیگانه استثمار می‌شدند. زمینداران و سرمایه‌داران لهستانی، تجزیه‌شدن واز دست رفتن استقلال کشورشان را عملاً پذیرفته بودند. فقط زحمتکشان لهستان بودندکه به‌رهبری‌طبقهٔ کارگر علیه‌ستمگران بیگانه‌وخدمتگذاران داخلی‌شان یعنی زمینداران‌وسرمایه‌داران لهستانی وبرای آزادی اجتماعی وملی‌کشورشان به‌پیکار ادامه می‌دادند. متحدان طبقهٔ کارگر لهستان درمبارزهٔ مشترك علیه یوغ ارتجاع وحکومت غاصبان، زحمتکشان کشورهای آلمان، اتریش، مجارستان و به‌ویژه روسیه

18. Lodz

بودند زیرا روسیه در آغاز سدهٔ بیستم به‌مرکز جنبش انقلابی جهان مبدل شده بود.

پرسش و تمرین

۱. علل نخستین ودومین جنگ بالکان چه بود وکدام کشورها در آنها شرکت جستند؟ چه تفاوتی میان نخستین ودومین جنگ بود؟
۲. پیشرفتهای اجتماعی-اقتصادی چك ولهستان چه‌ویژگیهایی‌داشت؟
۳. ویژگیهای مشخص‌کنندهٔ جنبشهای رهایی‌بخش ملی‌چك ولهستان‌در پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم چه بود؟
۴. به‌یك نقشهٔ رنگی اروپاکه سرزمینهای صربستان، بلغارستان‌ودیگر کشورهای بالکان را تا سال ۱۹۱۲ نشان می‌دهد نگاه کنید و به دگرگونیهایی که در اثر دو جنگ بالکان درمرزهای این‌کشورها رخ داد توجه کنید.
۵. ستونهای مناسب در جدول «روابط بین‌المللی درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم» را پرکنید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۹۱۲–۱۹۱۳ نخستین و دومین جنگ بالکان.

۲۰. جنبش کارگران درکشورهای اسلاو

تشکیل حزب سوسیال دموکرات بلغارستان. با گسترش ورشد روابط سرمایه‌داری در بلغارستان، طبقهٔ کارگر در این‌کشور شکل گرفت. در سالهای ۱۸۸۰-۸۹، نخستین اعتصاب در بلغارستان آغازشد. گروههای سوسیالیستی سازمان یافتند. دیمیتری بلاگویف [19] (۱۸۵۶-۱۹۲۴) یکی از سازماندهندگان اصلی کارگران بلغارستان بود. فعالیتهای انقلابی‌بلاگویف از روسیه آغازشد؛ او برای تحصیل به‌این‌کشور رفته بودولی پس‌ازآنکه‌در

19. Dimitri Blagoyev

سال ۱۸۸۵ از روسیه تبعید شد بـه‌تبلیغات گستردهٔ مارکسیسم در سرزمین مادری خودش پرداخت ومقدمات تشکیل یك حزب سوسیال دمـوکرات را فراهم‌کرد. این حزب درسال ۱۸۹۱ تشکیل شد.

بلافاصله پس‌از تشکیل حزب، دوجریـان عمده، یکـی مارکسیستی و انقلابی ودیگری اپورتونیست واصلاح‌طلب درصفوف‌آن تشکیل‌شد. جریان مارکسیستی وانقلابی حزب، تحت تأثیر عقاید انقلابی لنین، قاطعانـه علیه اپورتونیستهابه‌مبارزه‌برخاست (ن.ك. سند۱). رهبران‌جریان انقلابی‌معتقد بودندکه حزب باید پیشاهنگ یکپارچهٔ طبقهٔ کارگرباشد وتودهٔ زحمتکشان‌را درمسیر مبارزهٔ انقلابی به سوی‌سوسیالیسم رهبری کند. جریان انقلابی حزب سوسیال دموکـرات بلغـارستان را به‌کنایه «سوسیالیستهای بسته» می گفتند.

جریان اپـورتـونیستی، کـه دشمن «سوسیالیستهـای بستـه» بـود به «سوسیالیستهای باز» معروف‌شد: «سوسیالیستهای باز» می‌خواستند درهای حزب‌را به‌روی همهٔ کسانی‌که نارضایی از طبقهٔ حاکم را به زبان می‌آوردند باز کنند. آنها ضرورت مبارزهٔ انقلابی بـرای استقرار سوسیالیسم را نفی می کردند.

درسال ۱۹۰۳، درحزب سوسیال دموکرات بلغـارستان انشعاب شد. «سوسیالیستهای بسته» به رهبری دیمیتری بلاگویف، حزب مستقل سوسیال دموکرات کارگری بلغارستان را تشکیل دادند.

سوسیالیستهای‌بسته، تحت‌تأثیر ایده‌ئولوژیك لنین‌وبلشویکهای‌روسیه بودند ولی خودشان، بلشویکهایی پایدار نشدند. آنها به امکانات انقلابی دهقانان‌کم ارزش می‌دادند و لزوم اتحـاد میان طبقهٔ کارگر و دهقانان را درنمی‌یافتند.

دیمیتری بلاگویف.

تأثیـر انقـلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیـه در بلغارستان. طبقهٔ کارگربلغارستان تحت تأثیـر انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه به پاره‌ای کارهای بزرگ دست زد. کارگران برای گرفتن حقوق‌دموکراتیك،دستمزد بیشتر، ساعات‌کار کمتر واز میان برداشتن جریمهٔ کارگری مبارزه‌کردند. گردهم‌آییها و تظاهـرات درسراسرکشور برگذار می‌شد. کارگران بلغارستـان، درهمهٔ مـوارد، همبستگی خود را با طبقهٔ کارگـر روسیه اعلام می‌کردند. مبارزهٔ گروهی ازپیشرفته‌ترین‌کارگران

یعنی معدنچیان پرنیک[۲۰]، به‌ویژه موثر بود. گئورگی دیمیتروف[۲۱] (۱۸۸۲-۱۹۴۹) به‌دستور حزب، اعتصاب ۳۵ روزهٔ کارگران پرنیک را رهبری کرد. دیمیتروف که از جوانان انقلابی آن زمان بود به چهره‌ای برجسته در جنبش بین‌المللی طبقهٔ کارگر مبدل شد.

جنبش کارگران در صربستان. با آنکه پیشرفت سرمایه‌داری و رشد طبقهٔ کارگر صربستان کندتر از دگرگونیهای مشابه در بلغارستان صورت می‌گرفت، تعداد کارگران صربستان بیشتر و بر دامنهٔ فعالیتهایشان افزوده شد. در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۹ چندین گروه سوسیالیستی از صفوف کارگران تشکیل شد. در مارس ۱۹۰۳ تظاهرات ضددولتی بزرگی در بلگراد به راه افتاد و برخورد مسلحانه‌ای با ژاندارمها رخ داد.

گئورگی دیمیتروف.

در همان سال، حزب سوسیال دموکرات صربستان تشکیل شد. این حزب در جریان نخستین انقلاب روسیه، جنبش گستردهٔ همبستگی با کارگران انقلابی روسیه را سازمان داد.

جنبش کارگران در چک. جنبش مستقل کارگران چک در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ آغاز شد. در سال ۱۸۷۸ حزب سوسیال دموکرات چک تشکیل شد. لادیسلاو زاپوتوکی[۲۲]، رزمندهٔ خستگی‌ناپذیر طبقهٔ کارگر، از رهبران این حزب بود. در روز اول ماه مه ۱۸۹۰ در چک نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر، تظاهرات گستردهٔ توده‌ای به راه افتاد (ن.ك. سند۲).

اکثریت رهبران حزب سوسیال دموکرات چک که تحت تأثیر ایده‌ئولوژی بورژوایی و فضای مبارزات تلخ ملی در پهنهٔ سیاسی «پادشاهی چهل‌تکه» (عنوان امپراتوری اتریش-هنگری که در همه‌جایش اختلافات ملی موج می‌زد) بودند، یك خط مشی اپورتونیستی و ناسیونالیستی در پیش گرفتند. آنها با دیدی آشتی جویانه به سرمایه‌داران چك می‌نگریستند و به کارگران چك اطمینان می‌دادند که دشمن اصلی‌شان سرمایه‌داران اتریشی و آلمانی‌اند. اپورتونیستها کارگران ملیتهای دیگر را همرزمان متحد طبقهٔ کارگر چك نمی‌دانستند بلکه می‌گفتند آنها با کارگران چك رقابت می‌کنند.

---

20. Pernik 21. Georgi Dimitrov
22. Ladislav Zapotocky

رهبران اپورتونیست حزب سوسیال دموکرات می کوشیدند جنبش انقلابی توده‌های مردم را محدود کنند و از آن فقط برای گرفتن حق رأی عمومی و استقلال ملی استفاده کنند. اما افکار انقلابی در صفوف کارگران چك، روز به‌روز ریشه‌دارتر می‌شد. به محض آنکه خبرهای مربوط بـه رویدادهای ۹ ژانویهٔ ۱۹۰۵ پترزبورگ به کارگران چك رسید، تظاهرات همگانی برای اعلام همبستگی با طبقهٔ کارگر روسیه سازمان داده شد.

کارگران چك که از مبارزات انقلابی طبقهٔ کارگر روسیه سرمشق گرفته بودند اعتصابات و تظاهرات پیکارجویانهٔ بسیاری به راه انداختند که در ماههای اکتبر و نوامبر ۱۹۰۵ سراسر چك را فرا گرفت. در پراگ و چنـد شهر دیگر، کارگران با پلیس درگیر شدند. مقامات کشور که زیر فشار کارگران قرار گرفته بودند، در سال ۱۹۰۷ انتخابات عمومی را برگذار کردند.

کنفرانس حزب بلشویك که در سال ۱۹۱۲ به رهبری لنین در پراگ تشکیل شد نقطهٔ عطفی در جنبش انقلابی چك بود.

جنبش کارگران در لهستان. نخستین اقدام مستقل طبقهٔ کارگر لهستان در سالهای ۱۸۶۰-۶۹ آغاز شد. لودویگ وارینسکی [۲۳]، انقلابی برجستهٔ لهستانی، حزب کارگری «پرولتاریا» را در سال ۱۸۸۲ تشکیل داد. هدف نهایی این حزب، استقرار جامعهٔ سوسیالیستی بود. این حزب در سال ۱۸۸۶ توسط مقامات دولتی لهستان درهم کوبیده شد.

اما این شکست، روحیهٔ کارگران لهستان را متزلزل نساخت و شهر ورشو در سال ۱۸۹۰ شاهد نخستین گردهم‌آیی غیرقانونی در روز اول ماه مه شد. در سال ۱۸۹۳ یك حزب تازهٔ کارگری در پـادشاهی لهستان و لیتوانی تشکیل شد (فعالیتهای این حزب، لیتوانی را نیز در بر می گرفت). روزالوگزامبورگ که نقش عمده‌ای در جنبش کارگران آلمان ایفا کرده بود و یولیان مارچلفسکی [۲۴] (۱۸۶۸-۱۹۲۵)، از سازمان‌دهندگان اصلی این حزب بودند. دهها انقلابی وفادار به طبقات زحمتکش در صفـوف حزب سوسیال دموکرات لهستان و لیتوانی پرورش یافتند، که از جملهٔ آنها می‌توان فلیکس دزرژینسکی [۲۵] (۱۸۷۷-۱۹۲۶) شخصیت برجستهٔ حزب بلشویك و دولت شوروی را نام برد.

حزب سوسیال دموکرات لهستان و لیتوانی، حزبی انقلابی و طـرفدار منافع جهانی طبقات زحمتکش بود. لنین و حزب بلشویك از نزدیك با انقلابیون

---

23. Ludwig Warynski
24. Julian Marchlewski
25. Felix Dzerzhinsky

فلیکس دزرژینسکی

برجستهٔ لهستان تماس داشتند و آنها را یاری می‌کردند. لنین ازسال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ درخاك لهستان ـ درداخل وحومهٔ شهر کراکو ـ زندگی میکرد

حزب سوسیال دموکرات لهستان با وجود همکاری نزدیك با بلشویکها، درپاره‌ای ازمسائل، موضع مارکسیستی محکمی نداشت. رهبران حزب سوسیال دموکرات لهستان که دشمنان آشتی ناپذیر ناسیونالیسم بودند، به‌اشتباه، چنین گمان می کردند که به‌رسمیت شناختن حق استقلال ملی خلقهای ستمدیده ممکن است از اتحاد کارگران جهان جلوگیری و نیروهای انقلاب را تضعیف کند. حزب سوسیالیست لهستان که ناسیونالیست و اصلاح طلب بود ازاین نگرش اشتباه‌آمیز برای تبلیغ هدفهای خودش استفاده کرد. رهبران این حزب، ودر رأس‌شان پیلسودسکی[۲۶]، سیاست ملت پرستی، معامله بابورژوازی ونفی اتحاد انقلابی باطبقهٔ کارگر روسیه‌را به‌طبقهٔ کارگر لهستان تحمیل کردند

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ درپادشاهی لهستان. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، سریعاً درقلمرو پادشاهی لهستان گسترش یافت. طبقهٔ کارگر نیم میلیونی لهستان، فعالانهٔ درپیکار سراسری روسیه علیه استبداد تزاری شرکت کرد.

کارگران لودز در ژوئن ۱۹۰۵ قیام کردند. زد وخورد خیابانی تاسه روزبه‌درازاکشید وپس ازآن، سربازان تزاری توانستند قیام را سرکوب کنند. دراکتبر ونوامبرهمان‌سال، تقریباًهمهٔ کارگران لهستان‌دست‌به اعتصاب‌زدند. درماه دسامبر نیز اعتصاب بزرگ دیگری درگرفت.

درجریان‌مبارزه‌علیه‌استبدادتزاری‌وزمینداران‌وسرمایه‌داران‌درانقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷، اتحاد میان‌کارگران لهستان و روسیه محکمتر شد (ن.ك. سند ۳).

رویدادهای‌آن سالها، همبستگی وارتباط متقابل درپیشرفتهای‌لهستان وروسیه را نشان داد. لنین نوشت: «...لهستان آزاد بدون روسیهٔ آزاد، ممکن نیست.» [۲۷]

---

26. Pilsudski
27. Lenin, *Selected Works*. Vol. 15, P. 241 (Russ. ed.).

درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم، طبقهٔ کارگر درمیان همهٔ اسلاوهای جنوبی وغربی تشکیل شدوتحکیم یافت‌واحزاب کارگری نیزتشکیل شد. بسیاری از این احزاب تحت تأثیر عقاید لنین و بلشویکها بودند، علیه بیداد اجتماعی وملی پیکار می‌کردند ومبارزات طبقاتی وکارگری و جنبش گستردهٔ رهایی‌بخش ملی خلقهای خود را رهبری می‌کردند.

اسناد ومدارك

۱. تأثیر کتاب چه باید کرد؟ (۱۹۰۲) لنین بر مارکسیستهای انقلابی بلغارستان

(از خاطرات باکالوف، عضو حزب سوسیال دموکرات لهستان)

نخستین نشر کتاب چه بایدکرد؟ که وسیعاً توسط سوسیالیستهای روسی‌دان بلغارستان مطالعه می‌شد- تأثیر عمیقی برجا گذاشت. دربحثهایی که «باسوسیالیستهای باز» داشتیم غالباً از چه بایدکرد؟ استفاده می‌کردیم و از استدلالهایش کمك می‌گرفتیم. حالامی‌شود علت نفرت سازشکاران بلغار را ازلنین، حتی زمانی‌که آخرین کتابش به تقویت مارکسیسم انقلابی دربلغارستان کمك می‌کرد، پی‌برد.[۲۸]

۲. تظاهرات روز اول ماه مه درپراگ، سال ۱۸۹۰

(ازمقاله‌ای به‌قلم یان‌نرودا نویسندهٔ دموکرات چك باعنوان «مه ۱۸۹۰»)

در روزاول ماه‌مه ۱۸۹۰ گردانهای بیشماری ازکارگران درصفوف‌منظم رژه رفتند. باگامهایی شمرده ومطمئن پیش رفتند و ستونهای رزمندگان راه آزادی‌را در آن روز به هم پیوستند وبه سوی هدف‌شریف پیکار برای استقرار عدالت وغلبه برمشکلات بشریت راه سپردند.

تظاهرات آن‌روز، پرتوان وشکست‌ناپذیر، همچون‌اقیانوسی خروشان‌بود. هرکسی که در آن روز به توده‌های مردم نگاه می‌کرد به معنای «یك نیروی ابتدایی» که از اعتقاد به مبارزه به‌حرکت درآمده بود پی‌می‌برد.

---

28. «Questions of History», 1949, No. 1, P. 52.

منظرهٔ خیابانها تماماً عوض شده‌بود. از کلاههای دوکی شکل دانشجویان آلمانی درخیابانها اثری نبود. از درشکه‌ها و خانمهای آراسته یامردان شیك پوش نیز خبری نبود.

ناگهان انبوه مردم دسته دسته به‌سوی دروازه‌های پوروخ به راه افتادند؛ کارگران از گردهم‌آیی کارلین به اردوگاهشان درپراگ برمی‌گشتند.

شال‌گردنهای سرخ و کراواتهای سرخ... خاطرات کمون و پرچمهای سرخ سوسیالیستها را درذهن‌آدمی زنده می‌کرد! این نخستین بار بود که رنگ سرخ جنبش سوسیالیستی جهان‌را برگردن وسینهٔ مردم می‌دیدم...

جای سوزن انداختن نبود... مردم، بهترین لباسهاشان را پوشیده بودند وحال وهوای جشن وشادمانی داشتند...

پایان صف رژه روندگان معلوم نبود، اما سروصدای زیاد هم به گوش نمی‌رسید. کارگران همچون روزهای گذشته‌که به‌هنگام غروب وبرگشتن به‌خانه بی‌سروصدا ازدحام می‌کردند، آرام رژه می‌رفتند. آرام وبی‌سخن‌بودند امااراده‌ای محکم ازچهره‌شان می‌بارید. امروز، ارادهٔ‌آهنین‌شان‌را نشان می‌دادند!...وآدمی ناگهان، چنانکه‌گویی معجزه‌ای رخ داده بـاشد به‌معنای این «روز اول مادمه» پی‌می‌بردومی‌دید که‌چگونه اوضاع‌اجتماعی‌ـسیاسی‌کشور درآن‌روز، دراثرنیروی محرك واحدی، برای همیشه دگرگون شده بود.

سیل مردم‌به‌راهش ادامه‌داد وبه سوی جزیرهٔ استره شلکی[29] یعنی اردوگاه آنها پیش رفت. درآنجانیز گردهم‌آیی مختصری‌شد. بیشتر صحبتهای کارگران دربارهٔ کوتاه کردن ساعات کاربود...

آن‌روز، هرگز ازیادها نخواهد رفت! وطبیعت نیز از قانون همیشگی‌اش پیروی‌می‌کرد: بامدادان، هوامه‌آلود وگرفته‌وسنگین بود، ولی ناگهان‌خورشید سربرآورد وروزی روشن وشادی بخش باخودآورد.

آن روز، روز اول ماه مه ۱۸۹۰ بود.[30]

۳. از سخنرانی نمایندگـان لهستانـی درشورای نمایندگان کارگران پترزبورگ‌در۱۴ نوامبر ۱۹۰۵

وقتی‌کارگران روسیه وهمهٔ زحمتکشان اعلام اعتصاب سیاسی‌کردند، همهٔ کارگران لهستان به‌آنهاپیوستند... بیانیهٔ ۱۷ اکتبرچیزی به‌کارگران‌لهستان نداد وطبقهٔ کارگر لهستان دست ازپیکار برنمی‌دارد ونمی‌تـواند بردارد... من به اینجا آمده‌ام تا بامردم روسیه و فقط بامردم روسیه حرف بزنم نه با دولت.

---

29. Streshelecky
30. «Modern History Reader. 1870 - 1918», Chapter II, PP. 813-184.

به اینجاآمده‌ام تابگویم که لهستانیها دراین‌مبارزه، توقع خاصی برای‌خودشان ندارند. خواست آنها خواست مردم روسیه است و آنها می‌خواهند دست دردست مردم روسیه وبرای تحقق این خواستها به‌راه خود ادامه دهند.۳۱

پرسش وتمرین

۱. جنبش کارگران دربلغارستان وصربستان را مقایسه‌کنید. این‌جنبش درکدام یك از این کشورها نیرومندتر بود؟ چرا چنین بود؟
۲. «سوسیالیستهای بسته» چه‌کسانی‌بودند؟چه ارتباطهایی بابلشویکها داشتند؟
۳. چه زمانی سازمانهای انقلابی کارگران درلهستان تشکیل‌شد؟ اسامی این‌سازمانها واسامی‌رهبران‌شان‌رابگویید‌ومشخص‌کنید درچه‌زمینه‌ای فعالیت می‌کردند.
۴. تأثیر انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه برجنبش‌کارگران بلغارستان و چك، به‌طور مشخص، چه‌بود؟
۵. نقش کارگران لهستان در انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ امپراتوری روسیه چه بود؟

این تاریخهارا به‌یاد بسپارید

۱۸۹۳ تشکیل حزب سوسیال دموکرات لهستان ولیتوانی.
۱۹۰۳ انشعاب درحزب سوسیال دموکرات بلغارستان. تشکیل حزب‌سوسیال دموکرات کارگری بلغارستان («سوسیالیستهای بسته»).

31. «History Notes», 1947, No. 22, P. 297.

فصل ۶

ایالات متحدآمریکا در پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم

۲۱. پیشرفتهای اقتصادی ایالات‌متحدآمریکا

علل پیشرفت سریع سرمایه‌داری درایالات‌متحد آمریکا. شکست ایالتهای برده‌دار جنوب ایالات‌متحد درجنگ داخلی ۱۸۶۱-۱۸۶۵، راه را برای تکامل سریع سرمایه‌داری درایالات‌متحدآمریکا باز کرد. پایان برده‌داری، واگذاری مزارع رعیتی توسط دولت واسکان سریع مردم در مناطق وسیعی از غرب کشور، همراه با قلع‌وقمع وحشیانهٔ قبایل سرخ پوست این مناطق، وهمچنین تلاشهای همه‌جانبه برای ساختن راههای آهن، بـه گسترش همه جانبهٔ بازار داخلی منجرشد. این پدیده، شرایطی را فراهم آوردکه در آن، سرمـایه‌داری ایالات متحدآمریکا سریعتر از سرمایه‌داری دیگر کشورهـای جهان به‌پیش رفت وتکامل یافت.

وجود ذخـایر سرشار طبیعی به‌ویژه ذغال سنگ، آهن، نفت، مس و چوب نیز رشد سریع سرمایه‌داری در ایالات متحدآمریکا را تسریع کـرد. تکامل وپیشرفتهای اقتصادی ایالات‌متحدآمریکا همچنین بابه کارگرفته‌شدن سرمایه‌های اروپایی واستثمار وحشیانهٔ بردگان‌سیاهپوست پیشین ومهاجران اروپایی وآسیایی‌که در اثرفقر، کشور خودشان را ترک‌کرده ودرجستجوی کاربه‌ایالات‌متحد آمریکا آمده بودند، تسریع شد.

در پرتو وجود زمینهای تصرف نشده، کارگران تا پایان سدهٔ گذشته، تقریباً به‌سادگی می‌توانستند در ایـالات‌متحد آمریکا صاحب زمین شوند. این پدیده درنخستین روزها به‌کمبود کارگر وبالارفتن دستمزدها انجامید و

کارخانه‌داران ایالات‌متحده را بر آن داشت که فنون و روشهای استثمار کارگران را تکمیل و پیشرفته‌تر کنند.

اختراعات ادیسون ، بل و دیگران در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ صورت گرفت. ادیسون در سال ۱۸۷۹ چراغ برق را که دو دانشمند روس به نامهای یابلوچکوف[1] و لودیگین[2] ساخته بودند کامل و قابل استفاده کرد. ادیسون در فاصلهٔ یك سال، نخستین نیروگاه را ساخت. تلفنی که بل تکمیل کرد، مورد استفادهٔ عمومی قرار گرفت. درسال ۱۸۹۳ فورد نخستین اتومبیل طرح‌ریزی شده توسط خودش را آزمایش کرد و در آغاز سدهٔ بیستم، کارخانه‌ای ساخت که در آن از نوار نقاله استفاده شده بود. تجهیزات فنی کارخانه‌های آمریکایی به‌مراتب پیشرفته‌تر از تجهیزات کارخانه‌های اروپایی بود.

رشد صنعت و کشاورزی پس از جنگ داخلی. ایالات متحد آمریکا در جریان سی سال پس از جنگ داخلی از کشوری کشاورزی به یك قدرت بسیار پیشرفتهٔ صنعتی و کشاورزی تبدیل شد. ایالتهای شرقی و شمال شرقی کشور، مراکز پیشرفت صنعتی بودند.

ایالات‌متحد آمریکا ازلحاظ حجم تولیدات صنعتی در سال ۱۸۴۰ در مقام پنجم و در سال ۱۸۶۵ در مقام چهارم جهانی بود اما در آغاز سالهای ۱۸۹۰-۹۹ به‌مقام نخست رسید. تولیدات صنعتی ایالات‌متحد درسال ۱۸۹۴ به‌یك دوم کل تولیدات صنعتی کشورهای اروپای غربی و به‌بیش از دو برابر تولیدات صنعتی بریتانیا رسید. ایالات‌متحد آمریکا در سال ۱۹۰۰ بیش از ۲۷۰.۰۰۰ کیلومتر راه آهن داشت، که از مقدار راه‌آهن سراسر اروپا نیز بیشتر بود.

ایالتهای کشاورزی حوضهٔ می‌سی‌سی‌پی به‌انبار غلهٔ کشور مبدل شدند. روز به‌روز بر مساحت زمینهای زیرکشت افزوده می‌شد.

ایالات‌متحد آمریکا باچنین وضعی، به‌یکی از تولید کنندگان و صادر کنندگان اصلی مواد خام، حبوب و دیگر مواد غذایی به‌اروپای غربی تبدیل شد. واردات حبوب ارزان ازخارج، کشاورزی کشورهای اروپارا ورشکست کرد. در داخل ایالات‌متحد آمریکا و به‌ویژه در ایالتهای کشاورزی، که سریعاً به‌پیش می‌تاختند، تقاضای کالاهای ساخته شده هرروز بیشتر می‌شد و این به نوبهٔ خود، سرعت بیشتری به‌تکامل صنعتی کشور می‌بخشید.

در دورهٔ صنعتی شدن ایالات‌متحد آمریکا، بروسعت شهرهای بزرگ

---

1. Yablochkov 2. Lodygin

افزوده شد. جمعیت بعضی از این شهرها درسی سال پس از جنگ داخلی تاسی برابر افزایش یافت.

امپریالیسم آمریکا. سرمایه‌داری ایالات‌متحد آمریکا در پایان سدهٔ‌نوزدهم‌واردمرحلهٔ امپریالیسم شد. تمرکزسریع‌تولیدوسرمایه‌ادامه‌یافت. رایج‌ترین شکل اتحادیه‌های انحصاری درایالات‌متحد آمریکا تراستها بود که درهمهٔ شاخه‌های تولید تشکیل شده بود. رقابت شدید، ورشکست‌شدن برخی شرکتها وبلعیده شدن برخی توسط برخی دیگر به‌تشکیل شرکتهای غول‌آسای فولادسازی، استخراج نفت، برق وراه‌آهن انجامید. این‌شرکتها، هرکدام مانندیك سلسلهٔ پادشاهی بود (ن.ك.سند۱). ایالات متحدآمریکا به نمونهٔ تثبیت شدهٔ سرزمیٹ تراستها وسرمایه‌داری انحصاری تبدیل شد.

شرکت نفتی استاندارد اویل ، « پدرتراستها » که در سال ۱۸۷۰ توسط راکفلر تأسیس شده بود، تقریباً، مالکیت ادارهٔ همهٔ شرکتهای نفتی ایالات متحدآمریکا را به‌چنگ‌آورد. این شرکت، گذشته‌ازمیدانهای نفتی، صاحب دهها هزارکیلومترلولهٔ‌انتقال نفت، دهها کشتی اقیانوس‌پیما، انبارهای‌ذخیره واسکله‌های‌بارگیری نفت درآمریکا ودیگرکشورهای‌جهان بود. این‌تراست بزرگ پس از تصرف صنایع نفتی، به‌صنایع گاز وبرق دست‌اندازی کرد و شرکتهای استخراج وتولید مس وسرب ومانند اینها نیز تأسیس‌کرد.

مورگان [3] بانکدارآمریکایی، در آغاز سدهٔ بیستم تراست فولاد را تأسیس کرد. این تراست، گذشته از چندین‌کارخانهٔ بزرگ ذوب فلزات، بخش‌عمدهٔ منابع سنگ‌آهن منطقهٔ دریاچه‌های بزرگ پنجگانه درشمال‌کشور، راههای‌آهن، شرکتهای‌کشتیرانی، معادن ذغال سنگ ومانند اینها را نیزدرتصرف‌داشت. فقط ۱۷۰،۰۰۰ کارگردرمعادن زیر زمینی وزمینی وکارخانه‌های این تراست استثمار می‌شدند.

گسترش ورشد تراستها پیوند تنگاتنگی بارشد قدرت بانکها داشت. تمرکز سرمایه درصنایع، باتمرکزسرمایهٔ بانکی همراه بود.

در ایالات‌متحد آمریکا، همچون بریتانیا وفرانسه، بانکها از نزدیك باصنایع جوش خوردند و وامهای درازمدت به‌کارخانه‌داران دادند وبخش عمده‌ای از سرمایه‌شان را درتولید به‌کار گرفتند.

درنیمهٔ دوم سدهٔ گذشته، شرکتهای سهامی بامسئولیت نامحدود در همهٔ‌کشورهای سرمایه‌داری تشکیل‌شد. صدورسهام قابل‌خرید برای مالکان کوچك ومتوسط بدان‌معنا بود که اینان پس‌اندازهاشان را دراختیار رؤسای

---

3. Morgan

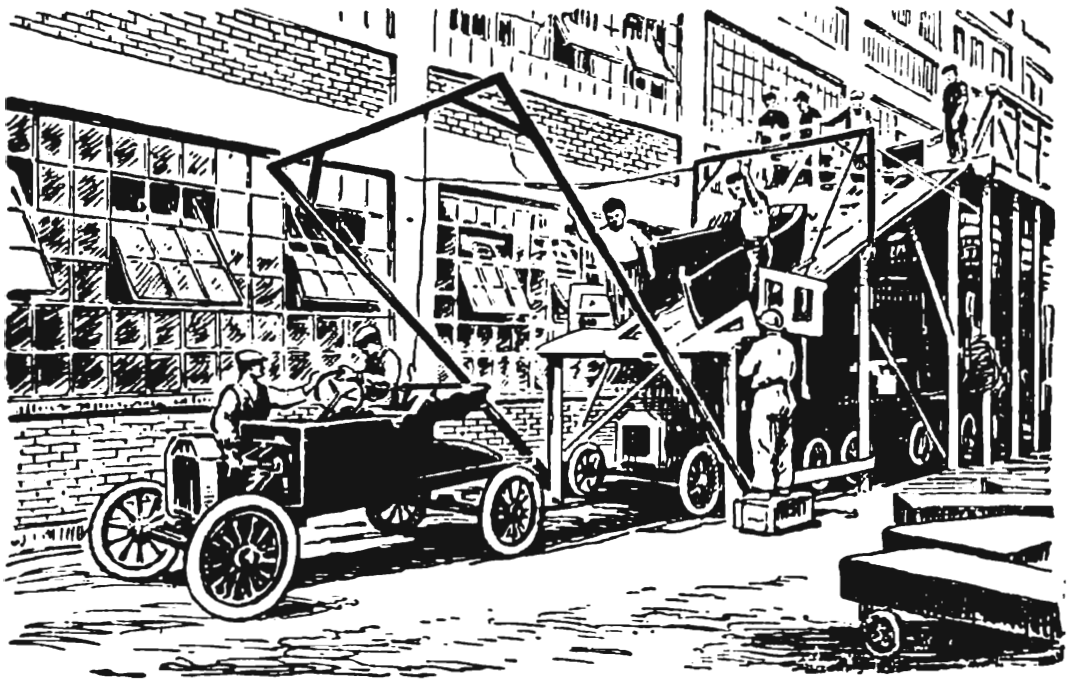

سوار کردن قطعات اتومبیل در کارخانهٔ فورد. ۱۹۱۳

بانکهای بزرگ یعنی سرمایه‌داران بزرگ می‌گذاشتند. خریداران سهمها رسماً درمالکیت کارخانه‌ها شریك مـی‌شدند ودراختیار داشتن سهمها حق استفاده ازسودهای کارخانه‌ها رابه‌ایشان می‌داد. جلسهٔ عمومی سهامداران، رسماً مالك شرکت سهامی بامسئولیت‌نامحدود شناخته می‌شد ولی همهٔامور راگروه کوچکی از سهامداران کوچك اداره می‌کـرد زیرا تعداد آرایی کـه هرسهامدار درجلسات بـه‌دست می‌آورد بستگی داشت به‌تعداد سهامی کـه خریده بود.

بسیاری از بانکها در تشکیل شرکتهای سهامی بامسئولیت نامحدود شرکت کردند. آنها سهمها راازطریق شعبه‌ها وکارگزاران خودمی‌فروختند. هربانك، غالباً بخشی از سهام را نزد خودش نگهمیداشت: و ازهمین‌جابود که‌می‌توانست فعالانه‌درمدیریت کارخانه دخالت کندوغالباً همهٔامورکارخانه رابه‌دست بگیرد. گسترش‌دامنهٔ فعالیت‌شرکتهای سهامی‌بامسئولیت نامحدود به‌عنوان شکل تازه‌ای از سازمان‌دهی کارخانه‌ها و مؤسسات، نفوذ بانکها درصنایع را تسهیل کرد. دو بانك بزرگ مورگان و راکفلر در آستانـهٔ جنگ اول جهانی، مدیریت و ادارهٔ امور ۱۱۲ بانك، شرکتهای راه‌آهن وبیمه و مانند اینها را که سرمایـه‌شان به‌بیش از ۲۲۰۰۰ میلیون دلار می‌رسید در دست داشتند.

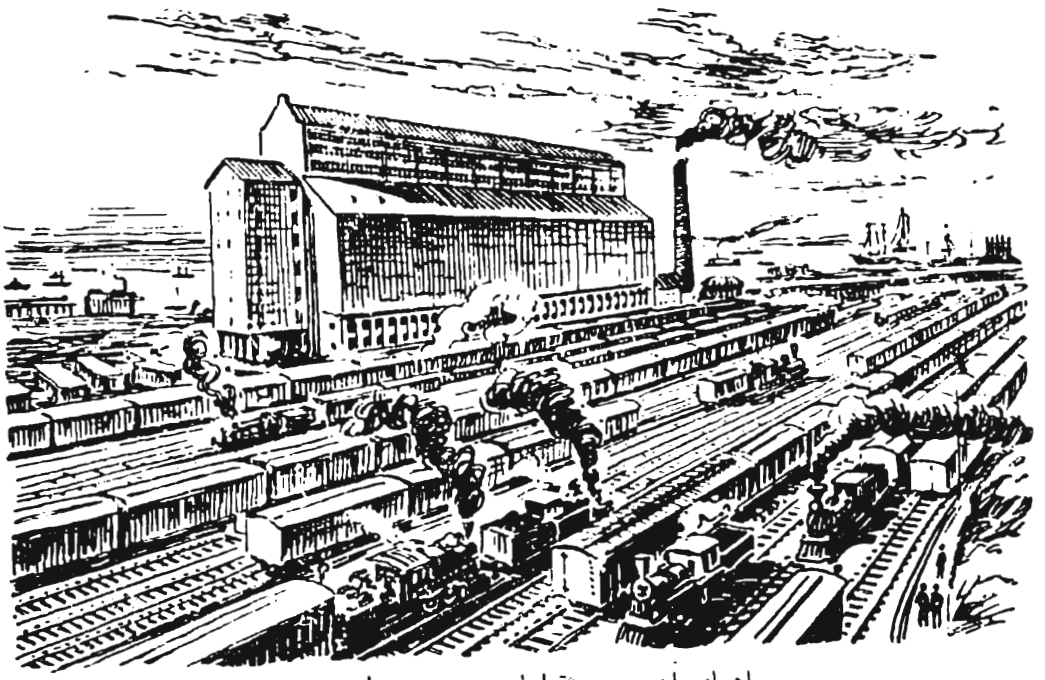

راههای آهن و جرثقیلهای بندر نیویورک. ۱۸۷۷

بانکها مدیریت و ادارهٔ امور بسیاری از مؤسسات صنعتی وحمل‌ونقل را به‌دست گرفتند و عوامل خودشان را در هیأتهای مدیرهٔ این شرکتها گماشتند. سرمایهٔ بانکی باسرمایهٔ صنعتی درهم بافته‌شد. لنین این‌گونه سرمایه راسرمایهٔ مالی نامیده است. گذشته از ایالات‌متحدآمریکا، سرمایهٔ مالی‌درکشورهای آلمان، بریتانیا، روسیه وفرانسه نیز تشکیل شد. لنین دربارهٔ امپریالیسم آمریکانوشت: «قدرت‌سرمایه‌وقدرت مشتی‌میلیاردر، درهیچ کشوری، همچون آمریکا، آشکارا خودنمایی نکرده است.»[۴]

رشد سرمایه‌داری درایالات متحدآمریکا، مانند دیگر کشورها، با بحرانهای حاد دوره‌ای در صنایع همراه بود.

بزرگترین‌بحرانها درسالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۳ به‌وقوع پیوست. بیشترین فشار این‌بحرانها بردوش‌کارگران‌وکشاورزان بود. میلیونهاآمریکایی بیکار ومحکوم به‌فقر شدند.

رشدصنعت وپیشرفت‌فنون، باتشدیدآهنگ استثمارکارگران، بیکاری دستجمعی وفقر زحمتکشان همراه بود. وضع مهاجرانی‌که مدت‌کوتاهی در ایالات‌متحدآمریکا زندگی‌کرده بودند بسیارناگوارتر شد. کارگران «رنگین پوست» ـ سیاهان، ژاپنیها و چینیها ـ وحشیانه تحت پیگردقرار می‌گرفتند.

4. Lenin, *Works*. Vol. 29, P. 449 (Russ. ed.).

ایالات متحدآمریکا... «از لحاظ فاصلهٔ میان مشتی میلیونر که در فساد و تجمل غوطه‌ورند ومیلیونهازحمتکش‌که درآستانهٔفقرو گرسنگی‌به‌سرمی‌برند، نخستین کشور جهان است.»[۵]

اسناد ومدارك

۱. تشکیل‌تراست نفت در ایالات‌متحدآمریکا

خوانندگان می‌توانند باآگاهی از نمونهٔ برجستهٔ تراست‌نفتی استاندارد اویل، با گوشه‌ای ازحیله‌های بورژوازی در یك جمهوری‌آزاد و دموکراتیك در سازماندهی تراستها آشنا شوند...

عصر نفت، به‌گفتهٔ بانکیها، حدود سال ۱۸۶۰ آغازشد. کشف‌نفت، آرزوی کمال مطلوب بورژوازی آمریکاشد. دهها‌هزار بورژوا به‌میدانهای نفتی یورش بردند. پنسیلوانیاییها به حفر چاه و استخراج و تصفیهٔ این مادهٔ گرانقیمت پرداختند. دلار، همچون باران براینان‌می‌بارید. زندگی‌شان، چه‌باشکوه‌شده‌بود! اما ناگهان در اوج تب سودجویی، بحران ۱۸۷۲، این پادشاهی نفت را درهم کوبید. بعدها معلوم شد که شرکت عمران جنوب، باعث ورشکستگی چندین شرکت دیگرشده وخود درگرماگرم بحران‌عمومی‌کشور رونق‌یافته‌است. دوازده‌ماجراجو به‌رهبری جان‌راکفلر، این‌شرکت را تأسیس کرده بودند. این مردان نفتخوار، در سراسر عمرشان، حتی یك لیتر نفت به‌دست خودشان استخراج نکردند و نفت را فقط تاآنجا می‌شناختندکه مایعی برای سوختن درچراغهابود. درمیان‌ایشان‌یك صاحب‌امتیاز روزنامه، چندین حقوقدان، یك کارمند بانك، یك دلال پنبه، و یك تصفیه‌کنندهٔشکردیده‌می‌شدند. سرمایهٔشرکت درسال ۱۸۷۰ بیش‌ازپنج‌میلیون فرانك بود...

شرکت ماجراجوی عمران جنوب، یا جنین‌شرکت استاندارد اویل، سرسختانه علیه تولیدکنندگان مستقل می‌جنگید و در این جنگ، از هیچ جنایتی کوتاهی نمی‌کرد. حملهٔ مسلحانه، منفجرکردن‌کارخانه‌ها وکارگاهها وآتش‌زدن‌برجهای حفاری، از شیوه‌های این شرکت بود. تحقیقات نشان داد که شرکت راه‌آهن پنسیلوانیا با نرخهای ارزانی که برای شرکت عمران‌جنوب تعیین کرده بود، به اجرای این‌عملیات‌کمك می‌کرده است. از شرکتهای‌کوچك، دوبرابر نرخ معمول کرایه‌می‌گرفت و ۵۰درصداضافی‌را به‌راهزنان می‌داد. اما این‌کافی‌نبود؛ شرکت راه‌آهن، واگنهای تانکردارش را دراختیار شرکتهای‌کوچك نمی‌گذاشت وآنها مجبور می‌شدند نفت‌را در بشکه حمل‌کنند. اما این کار به نتیجه‌ای نرسید زیرا مدیریت راه‌آهن از دادن‌کامیونهای معمولی به‌آنها برای حمل بشکه‌ها خودداری

5. Ibid., Vol. 28, P. 45.

کرد... پس ازکشیدن لوله‌های‌زیرزمینی برای انتقال‌نفت به‌کامیونها وتانکرها نیز، چنین رفتاری‌از شرکت راه‌آهن سرزد. این لوله‌ها به دست تراست افتاد؛ شرکتهای‌کوچك، برای‌آنکه خط لولهٔ تازه‌ای بکشند، یك‌سندیکا تشکیل‌دادند. شرکت عمران‌جنوب، دسته‌هایی از راهزنان را به‌تپانچه وتفنگ مسلح‌کرد و علیه کارگران لوله‌کش به‌کار گرفت. دراین دسته‌هاعده‌ای به‌قلابهای مخصوص‌بیرون کشیدن لوله‌های‌کارگذاری شده مجهزبودند. از توپ‌هم استفاده‌می‌کردند...

تراست‌نفت، پس از به‌دست‌گرفتن تولیدنفت، به‌بازار خرده‌فروشی نفت دست انداخت. تراست برای‌آنکه دلالهای نفتی‌را فقط به‌انبارکردن نفت شرکت استاندارد اویل وادارد نفت‌را به‌قیمتهای ارزانتر می‌فروخت. اگر از این‌راه به هدف مطلوب نمی‌رسید دکه‌ای درکنار فروشندهٔ سرکش باز می‌کرد وهمهٔ‌تولیدات نفتی‌راچندان به‌قیمتهای ارزان می‌فروخت‌که اورا کاملا ورشکست کند.[۶]

•

۲. ثروت فیلد سرمایه‌دار وفقرکارگرانش

فیلد همهٔ داراییهایش‌را دربیست‌سال‌آخر عمرش روی‌هم‌انباشت. سرعت‌گردآوری این ثروت، دراثرگوناگونی شرکتهایی بود که دراختیار داشت. برای آنکه به سرعت سرازیرشدن ثروت به‌سوی فیلد پی ببریم باید میلیونها مرد و زن وکودك را درنظرآوریم‌که برده‌وار، روزبه‌روز و سال به‌سال دربرابر دستمزدی کمتر از یك‌یازدهم ارزشی‌که تولید می‌کردندجان می‌کنند؛ نه یازدهم همان ارزش، کلا یا جزئاً به‌جیب فیلد ریخته‌می‌شد... فیلد نمی‌توانست روزانه بیش از سه وعده غذا بخورد اما درآمد روزانه‌اش برای تهیهٔ ۹هزار وعده غذای لذیذ کفایت می‌کرد، وکسانی‌که برایش‌کارمی‌کردند هروقت چیزی برای خوردن‌گیرشان می‌آمد خودشان‌را خوشبخت می‌پنداشتند. فقط مزد چندتا ازکارگران فیلد به ۲دلار در روز می‌رسید در حالی که خودش ساعتی ۵۰۰ تا ۷۰۰ دلار دریافت می‌کرد...

درکارگاههای فیلد، حداقل ۱۰هزار زن و مرد و کودك کار می‌کردند. پولی‌که به‌اینهامی‌داد برای تهیهٔ یك‌زندگی بخورونمیرهم‌کافی نبود ودربیشتر موارد، دستمزدکارگران درهفته ۱۲ دلار یاکمتر بود... زنان که مجبور بودند تمام روزهای هفته‌را روی ماشینهای خیاطی خم‌شوند و دوزندگی کنند، دستمزد ناچیزی مانند ۶/۷۵دلار درهفته‌می‌گرفتند...

زندگی فقرآلود این‌کارگران درگذشته وحال، توصیف‌ناپذیر است.

وقتی‌کارگر پس ازکار روزانه به‌کلبهٔ محقرش برمی‌گشت، برای جبران نیروی ازدست‌رفته‌اش‌غذایی‌می‌خوردکه ارزانترین نوع، ومعمولا نان‌خشك بود. خوردن‌کره، به گمانش، ولخرجی‌کردن بود. صبحانه‌اش تکه‌نان خشکی بود که در قهوه یعنی مایعی‌که رنگش به قهوه می‌مانست خیس می‌کرد. ناهار، نان و

---

6. Lafargue, *Works*. Vol. II, PP. 229-233 (In Russ.).

پیاز، یك تكه شاه‌ماهی یا پنیر ارزان می‌خورد وبه‌جای میوهٔ پس ازشام، یك تكه شیرینی خشك‌را می‌جوید. شام، یك‌تكه‌گوشت ارزان قیمت خوك یا گوشت بو دادهٔ‌گاو یا سبزیهای خشك‌می‌خورد وبعدهم مایعی‌را به‌اسم چای سرمی‌كشید. فقط یکی‌دوتا از این‌كارگرها بیش ازیك‌دست لباس‌داشتند. نمی‌توانستند به‌فكر سرگرم‌كردن خودشان باشند وغالباً هشت تا ده‌نفر دریك اتاق می‌خوابیدند زیرا همگی می‌خواستند در اجاره‌شان صرفه‌جویی كنند...[۷]

پرسش و تمرین

۱. ویژگیهای پیشرفت‌اقتصادی ایالات‌متحدآمریکا درپایان سدهٔ‌نوزدهم چه‌بود؟
۲. آنچه را كه دربارهٔ اتحادیه‌های انحصاری در ایالات متحد آمریکا می‌دانید شرح دهید.
۳. راكفلر وشركایش به‌چه‌شیوه‌هایی با رقبای خود می‌جنگیدند؟(ن.ك. سند ۱).
۴. سرمایهٔ مالی چیست وچگونه تشكیل‌شد؟ (ازمطالبی‌كه دربارهٔ‌تاریخ ایالات‌متحدامریکا گفته‌شد استفاده‌كنید.)
۵. ارقام مربوط به‌ایالات متحدآمریکا را درجدول «ویژگیهای‌پنجگانهٔ امپریالیسم» پركنید. نخست از ستون «ویژگی‌دوم» آغاز كنید.

۲۲. نظام سیاسی آمریکا

حزبهای جمهوریخواه و دموكرات. پس از جنگ داخلی، دو حزب بورژوایی در آمریکا تشكیل شد: جمهوریخواهان و دموكراتها. حزب جمهوریخواه اساساً توسط كارخانه‌داران و سرمایه‌داران پشتیبانی می‌شد. این حزب از وضع تعرفه‌های سنگین گمركی دفاع می‌كرد. حزب دموكرات نیز طرفدارومدافع منافع‌ثروتمندان، زمینداران بزرگ، كشاورزان ثروتمند، بورژوازی جنوب، وبخشی از سرمایه‌داران وكارخانه‌داران شمال بودكه علاقه‌ای به‌وضع تعرفه‌های گمركی نداشتند. این‌دوحزب برای نفوذدرصفوف رأی دهندگان به ویژه كارگران بایكدیگر مبارزه می‌كردند.

---

7. G. Myers, *History of the American Multimillionaires*. Vol.I, Moscow - Leningrad,1924, PP.131-147 (In Russ.).

همچنان‌که سرمایه‌داری گسترده‌تر می‌شد، از دامنهٔ اختلاف نظرهای دوحزب نیز کاسته‌می‌شد. هردوحزب، تدریجاً نمایندهٔ منافع سرمایهٔ انحصاری شدند. انحصارات، به‌هردوحزب‌رشوه می‌دادند. مثلاً راکفلر غالباً کمکهای کلانی به بودجهٔ جمهوریخواهان می‌کرد و شریکش سخاوتمندانه کیسهٔ دموکراتهارا پرمی‌کرد. این کاری‌بودکه ۷۰-۸۰ سال پیش انجام می‌گرفت، و تا امروز، تغییری درآن پدید نیامده است.

آزادیهای دموکراتیك اعلام‌شده درپایان سدهٔ هجدهم، همچنان روی کاغذ ماند. حقوق سیاسی مردم، به هرشکلی که ممکن بود محدود می‌شد. سالها بود که زنان، مهاجران (درپنج سال نخست اقامتشان درایالت متحد آمریکا) وکارگران‌فصلی، ازحق‌رأی‌محروم بودند. امروز، همچون گذشته، مالیات حق رأی درایالتهای جنوبی، ازمردم گرفته می‌شود. میلیونهاکارگر فقیر ـ به ویژه سیاهان ـ نمی‌توانند حتی به‌دکه‌های رأی‌گیری راه‌یابند.

تبعیت دستگاه دولت از انحصارات. بورژوازی آمریکا، همچون بورژوازی بریتانیا، حداکثر استفاده‌را ازنظام دوحزبی، دوحزبی‌که یکی پس از دیگری به قدرت می‌رسیدند، به‌عمل آورد. اگر قدرت به دست جمهوریخواهان می‌افتاد، دموکراتها از دولت «انتقاد» می‌کردند وخود را مدافعان منافع مردم جلوه می‌دادند وبسیاری ازناراضیان را به صفوف خود جلب می‌کردند.

چنانچه‌دموکراتها درانتخابات به‌پیروزی می‌رسیدند، جمهوریخواهان نقش‌حزب مخالف را به خود می‌گرفتند. احزاب‌بورژوازی بدینسان،نوبتی، مرکز عناصر ناراضی می‌شدند وهمین، مانعی جدی درراه ایجاد حزب سوم بود. نظام دوحزبی بادامن زدن به توهم دموکراسی، جلوی تشکیل حزب واقعی مردم درایالات متحدآمریکارا گرفت.

رواج ارتشاء واختلاس در دستگاه دولت، فرصتهای بزرگی برای ثروتمند شدن مأموران دولت ونمایندگان مجالس قانون‌گذاری ایالات‌متحد آمریکا به‌حساب مردم فراهم‌آورد. مبارزه برای اشغال مقامهای پرمنفعت، میان دموکراتها وجمهوریخواهان ادامه‌داشت. حزبی‌که درانتخابات‌پیروز می‌شد، «شکار» رامیان پشتیبانانش تقسیم می‌کرد، و حاصل این تقسیم، مقامهای متنفذ و پرمنفعت بودکه نصیب یاران می‌شد. این «تقسیم سهم» به‌صورت یك کار سنتی درحیات سیاسی ایالات متحد آمریکا درآمد (ن.ك. سند ۱). انگلس نوشت، «آمریکاییها سالهاپیش به اروپاییها ثابت‌کردند که جمهوری بورژوایی، همان جمهوری بازرگانان سرمایه‌دار است و در آن،

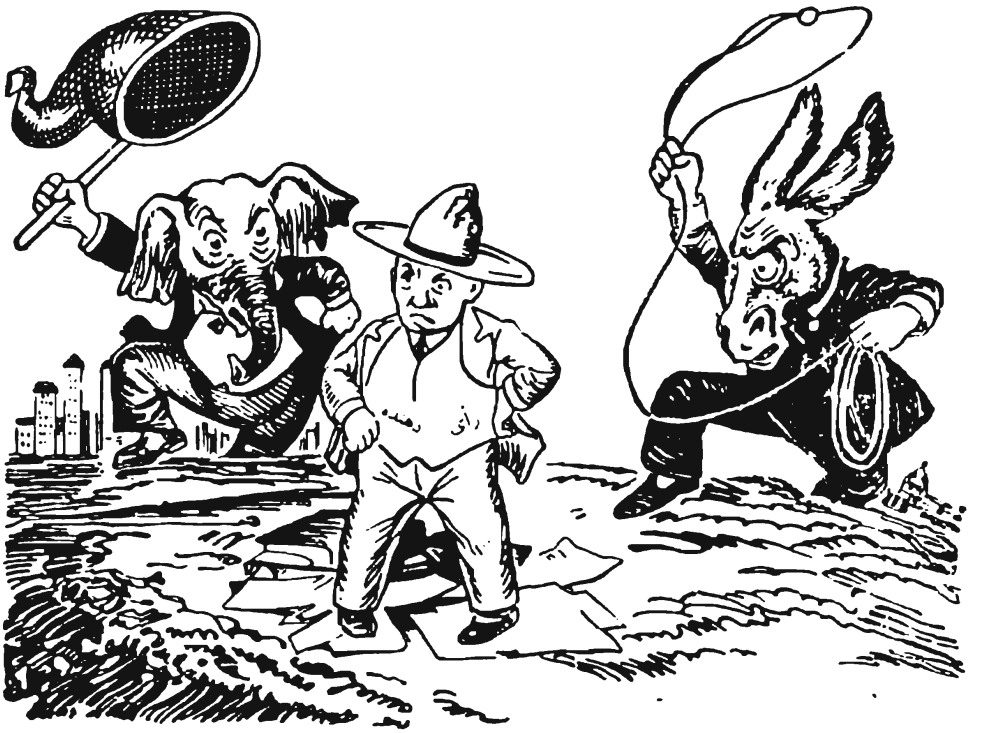

یك کارتون امریکایی به‌نام «سکار رأی دهندگان.»
(الاغ، نمایندهٔ حزب دموکرات و فیل، نمایندهٔ حزب جمهوریخواه است.)

سیاست‌بازی، چیزی است مانند فعالیت در هررشتهٔ بازرگانی دیگر...»[۸]

حزب جمهوریخواه تا بیست سال پس از جنگ داخلی برسر قدرت بود. رشدفساد درتشکیلات جمهوریخواهان، حیثیت‌شان‌را اساساً متزلزل ساخت. دموکراتهادرانتخابات سال۱۸۸۴ پیروزشدند. کلولند ۹ به ریاست‌جمهوری (۱۸۸۵-۱۸۸۹)برگزیده‌شد. بیش‌ازیکصدهزارمأمور وکارمند جمهوریخواه برکنار شدند ودموکراتها به جایشان نشستند. کلولند کـه سابقاً فـرماندار ایالت نیویورك‌بود به‌ارتشاء ودیگرمواردسوء استفاده ازقدرت دولتی حمله کرده‌بود. درست به همین‌علت‌بودکه حزب‌دموکرات برای‌آنکه به قدرت‌برسد او را به عنوان نامـزد ریاست جمهوری معرفی کرده بـود. توده‌های رأی دهندگان به ادعاهای دموکراتها باور کردند و امیدهای زیادی به کلولند بستند. اما خیلی زود رؤیاهاشان پوچ از آب درآمد. کلولند به محض‌آنکه قدرت را به دست‌گرفت نشان‌دادکه در دفاع ازمنافع سرمایه‌داران بزرگ، چیزی از سلف‌خود یعنی جمهوریخواهان‌کم ندارد. دولت‌کلولند، وحشیانه

8. Marx - Eugels, *Works*. First ed; Vol. 29, P. 179 (In Russ.).
9. Cleveland

همهٔ اعتصابهارا سرکوب می‌کرد.

حزب جمهوریخواه درانتخابات ریاست جمهوری سال۱۸۸۸ دوباره به پیروزی رسید. این حزب به خواستهای سرمایه‌داری‌بزرگ پاسخ مثبت دادوتعرفهٔ گمرکی تازه‌ای وضع کرد وعوارض گمرکی را افزایش‌داد. درهمان زمان، قانون شرمن[10] که ظاهراً علیه تراستها بود تصویب شد. اما به زودی روشن‌شدکه این‌قانون به هیچ‌وجه‌نمی‌تواند جلوی گسترش وتقویت‌تراستها را بگیرد. ازاین قانون درهمه‌جاعلیه جنبش کارگری استفاده می‌شد. درقانون شرمن، عبارتی بودکه می‌گفت هرشخص یا سازمانی که‌به دارایی‌های‌شخص یا سازمان دیگری صدمه بزند تحت تعقیب قرار خواهدگرفت و جریمه خواهد شد. دادگاههای بورژوایی، همین عبارت را علیه سازمانهای کارگری، به ویژه اتحادیه‌های کارگری به‌کار گرفتند ومدعی شدند که این سازمانها به داراییهای کارفرمایان صدمه می‌زنند.

درسالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۹ پنج‌دعوی علیه تراستها درداد گاههامطرح شدکه درچهار مورد به نفع تراستها رأی داده شد. ازهمین تعداد اقدامات قانونی علیه اتحادیه‌های کارگری، فقط دریك مورد به نفع کارگران رأی داده شد.

درسال۱۸۹۳ کلولند دموکرات، دوباره به‌ریاست جمهوری برگزیده شد و تا سال ۱۸۹۷ دراین مقام‌باقی ماند. درسالهای ۱۸۹۷-۱۹۱۲قدرت به دست حزب جمهوریخواه افتاد.

فساد دستگاه‌دولت. تمرکز ثروت وقدرت در دست عده‌ای سرمایه‌دار بزرگ باعث شد که ایالات متحد آمریکا ازلحاظ ارتشاء وفساد، کشوری نمونه‌درتاریخ شود. دزدی، سودجویی ویورشهای ارتجاعی، بیش ازپیش ومحکمتر ازهرزمان، جزییازحیات سیاسی آمریکاشد (ن.ك.سند۲). مقامات وسازمانهای محلی دربسیاری ازشهرهای بزرگ به‌دست بازرگانان کلاه‌بردار افتاد. مثلاً شورای شهرنیویورك زیر نفوذیك‌دستهٔ فاسد به‌سرکردگی یکی از رهبران حزب دموکرات بود. این دسته درطی‌دوسال واندی، میلیونها دلار از ثروت عمومی را اختلاس‌کرد.

یکی‌ازبزرگترین‌راههای‌سودجویی‌وجیب‌پرکنی،دست‌داشتن‌درکارهای ساختمانی راه‌آهن بود. سرمایه‌داران درجریان ساختمان راه‌آهن سراسری آمریکا بارشوه‌دادن به‌مقامات‌ونمایندگان‌کنگره، میلیونهادلار ازدرآمدهای عمومی را به جیب زدند. دولت به بهانهٔ تشویق ساختمان راه‌آهن، قطعه

10. Sherman Act

زمینهای بزرگی را در دوسوی خط ثابت راه‌آهن به اضافهٔ پاداشی برای هر کیلومتر راه‌آهنی که ساخته می‌شد به شرکتهای خصوصی می‌داد.

سازندگان راههای‌آهن برروی هم ۲۵۰،۰۰۰ کیلومتر مربع زمین ازدولت گرفتند، که ازمساحت‌فرانسه وآلمان‌برروی‌هم بیشتر بود. شرکتهای راه‌آهن، زمین را به قیمتهای گزاف می‌فروختند و سودهای کلان به جیب می‌زدند.

مارك تواین درکتاب عصرطلا، توصیف طنز آمیز جالبی از اخلاقیات سیاستمداران ایالت متحد آمریکا درپایان سدهٔ نوزدهم کرده است. یکی از شخصیتهای اصلی داستان به شرح زیر حساب می‌کند که یکی از اعضای کنگره، خودش را به چه قیمتی فروخته است:

«دزدی از راه کنگره، خرج برمی‌دارد. یك‌لحظه بیندیشید. اکثریت کمیتهٔ مسکن، هرکدام حدود ۱۰۰۰۰ دلار که می‌شود ۴۰۰۰۰ دلار؛ اکثریت کمیتهٔ سنا همان مبلغ که می‌شود حدود ۴۰۰۰۰ دلار؛ کمی بیش از این به یك یا دوتا از رؤسای این کمیته‌ها، هرکدام ۱۰۰،۰۰۰ دلار که‌می‌شود حدود ۲۰۰،۰۰۰دلار؛ و تازه می‌شود ۱۰۰،۰۰۰ دلار ...»

انگلس دربارهٔ فساد وبی‌مبالاتی سیاستمداران حزبهای جمهوریخواه و دموکرات چنین نوشته است: «... دراینجا با دو دستهٔ بزرگ سودجویان سیاسی مواجهیم، که یکی درپی دیگر به‌قدرت می‌رسد و از امکانات دولت برای‌فاسدترین منظورها و هدفها بهره می‌گیرد ومردم دربرابر این‌دو کارتل سیاستمدارانی که ظاهراً خدمتگزار مردمند ولی عملاً برآنها مسلطند و غارتشان می‌کنند هیچ قدرتی ندارند.»[۱۱]

وضع سیاهان پس از جنگ داخلی. الغای بردگی، برابری واقعی را برای سیاهان به ارمغان نیاورد. چون زمینی به‌سیاهان داده‌نشده بودآنها مجبوربودند زمین‌را یا ازکشتکاران یاازکسانی که زمینهای‌مصادره شده دراختیارشان گذارده شده بود اجاره کنند. اکثریت سیاهان به صورت رعایایی‌درآمده بودندکه پیوسته‌به‌علت بدهکاری، وابستهٔ اربابشان بودند.

سیاهان پیش از آنکه بتوانند درانتخابات شرکت کنند می‌بایست در امتحان خواندن ونوشتن وتفسیردرست متن قانون اساسی شرکت‌کنند. راضی کردن مسئولان این امتحانها بسیار دشوار بود.

---

11. Marx-Engels, *Selected Works*. Moscow, FLPH, 1955, Vol. I., P. 484.

شورشیان پیشین در جنوب کشور برای آنکه با سیاهان بجنگند یك سازمان تروریستی مخفی به نام کوکلوکس‌کلان تشکیل دادند. اعضای این سازمان که ردا و کلاه سفید می‌پوشیدند، قانون را خودسرانه در اختیار گرفتند و سیاهان را کشتار کردند. آنها افراد مترقی را نیز از دم تیغ شان گذراندند. درپاره‌ای ازشهرهای جنوب، کشتار همگانی سیاهان آغازشد.

قانون لینچ ـ کشتن بی‌محاکمه یازجرکش کردن هرسیاهپوست ـ درهمه‌جا اجرا می‌شد وتا امروزنیز به‌شکلهای گوناگون اجرامی‌شود.»

گروهی از سفید پوستها، یك سیاهپوست را به هربهانه‌ای که شده، دستگیر می‌کنند و می‌کشند. این وحشگیری که بخشی از «شیوهٔ زندگی آمریکایی»است به مارك تواین حق‌داد که ایالات متحد آمریکارا «ایالات متحد لینچگری» یا «ایالات متحد زجرکشی» بنامد.

دربسیاری از این ایالات جنوبی، «قوانین ولگردی» به تصویب‌رسید وبرطبق این قوانین، همهٔ سیاهپوستانی را که شغل ثابتی نداشتند ولگرد به شمار می‌آوردند و مجبور می‌کردند به محل‌کار سابقشان بازگردند و برای اربابهای سابقشان یعنی کشتگران وزمینداران کارکنند.

سیاهان بدهکار یا جریمه شده را دستگیر می‌کردند و به کارفرمای دیگری می‌سپردند تاآنقدر کارکندکه بدهی یا جریمه اش تصفیه شود. درایالات جنوبی، روش زنجیرکردن سیاهان رواج داشت. زندانیان را به همدیگر زنجیر می‌کردند تا به راهسازی یا کارهای طاقت فرسای دیگر ادامه دهند.

اسناد ومدارك

۱. نظر سناتور پتیگرو در بارهٔ «نظام دو حزبی»

...اختلاف میان دوحزب سیاسی قدیمی، یك اختلاف سیاسی نبود... من به‌روشنی می‌دیدم‌که هردوشان هوادار منافع استثمارگران بودند ومبارزهٔ‌این دو حزب فقط برای دست‌یافتن به‌مقامات عالی، جلب حمایت سرمایه‌داران و به جیب زدن میلیونها دلار برای مبارزات انتخاباتی بود. ازآن زمان تا کنون، این دو حزب مانند سیبی بوده‌اند که دونیم شده باشد. در برنامه‌های آنها هرگز چیزی بیش‌از تفاوت لفظی دیده نشده است...[۱۲]

12. R. F. Pettigrew, *Triumphant Plutocracy*. New York, 1922, P. 258.

۲. از نوشتهٔ گورکی به‌نام «یکی از سلاطین جمهوری»

لحظه‌ای دراندیشه فرورفتم وسپس، جدی پرسیدم:
«و پول راچگونه به‌دست می‌آورید؟»
درحالی‌که سرش را تکان می‌داد گفت: «ها! این‌هم مثل اونه! خیلی‌ساده است. من صاحب راه‌آهنم، کشاورزان محصول‌را تولید می‌کنند. من‌این‌محصول رابه بازارها می‌رسانم. بایك‌حساب ساده می‌فهمم‌که چه‌مبلغی باید برای‌کشاورز بگذارم تاازگرسنگی نمیرد وبتواند به‌کارش ادامه‌دهد، وبقیه رابه عنوان‌کرایه برمی‌دارم. به همین سادگی.»
«وکشاورزان راضی‌اند؟»
باسادگی بچگانه‌ای‌گفت: «نه، گمان نمی‌کنم همه‌شان راضی باشند. مردم هیچ وقت راضی نیستند. همیشه‌کسانی را خواهی دیدکه غر می‌زنند...»
به دشواری، سخنش را بسریدم وگفتم: «آیا دولت درکارت دخالت نمی‌کند؟»
برگشت ودر حالی که انگشتانش را اندیشمندانه به پیشانی‌اش می‌مالید گفت: «دولت؟» وسپس، چنانکه‌گویی چیزی را به‌یاد آورده است، سرش‌رابالا انداخت وگفت: «آه... شما... منظورتان‌آن دوستان... واشینگتونی است؟نه، آنها دردسری برایم ایجاد نمی‌کنند. آنها دوستان خوبی‌اند... بعضی از آنها به همان باشگاهی می‌روندکه من‌می‌روم. اما بیشترشان کمتر به‌آنجا می‌آیند... به‌همین علت ممکن است‌گاهی اسمشان به یاد آدم نیاید. نه‌آنها دخالتی درکارم نمی‌کنند.» دوباره این حرف را زد وکنجکاوانه به‌من نگاه‌کرد وپرسید:
«آیا منظورتان این است کـه دولتهایی هستند که جلوی پول درآوردن مردم رامی‌گیرند؟»
ازسادگی خودم ودانایی اویکه خوردم...
کمی جان‌گرفت وچهره‌اش ازحالت‌گذرگاهی میان یك‌پیرمرد و یك‌کودك بیرون آمد. انگشتهای نازك وسیاهش لرزیدوهمچنان‌که به‌سخنانش ادامه‌میداد، صدای خشکش درگوشم شکست:
«دولت؟ چه‌سوال جالبی. دولت خوب، خیلی مهم است. دولت‌می‌کوشد به اندازهٔ احتیاج من، کارگر در کشور فراهم آورد و هرآنچه را که می‌خواهم بفروشم از من بخرد؛ دولت باید مواظب باشدکه من برای کارهایم دچار کمبود کارگر نشوم. همین! در این صورت، دیگر از سوسیالیستها اثری نخواهد بود. اعتصابی هم در کار نخواهد بود. دولت نباید مالیاتهای سنگین وضع کند. من دستم برای‌گرفتن هرآنچه مردم بدهند باز است. این است نظرم دربارهٔ یك‌دولت خوب.»
سپس باصدایی محکم ومطمئن ادامه داد: «آنچه من‌بدان نیاز دارم، نظم در داخل‌کشور است. دولت باپرداخت حقوقی ناچیز، همه‌جور اندیشمندراا‌جیر

می‌کند تادر روزهای یکشنبه، حداقل۸ساعت، اطاعت‌ازقوانین رابه‌مردم‌موعظه کنند. اگر این موعظه‌گران دین‌پیشه نتوانند مردم را مطیع‌کنند، آن وقت باید سربازها را به‌میدان آورد. روش، مهم نیست بلکه نتیجه مهم است...»

اعضای دولت، همگی باید از سهامداران موسسات صنعتی باشندتازودتر ازهرکسی منافع ومصالح‌کشور را دریابند. درحال حاضربرای‌آنکه سناتورها را متقاعدکنم‌که من باید... سودکی به‌جیب بزنم، مجبورم بخرمشان. درآن‌صورت این‌کار هم ضرورتی نخواهد داشت...»

آهی‌کشید، کیفش را برداشت وافزود:

«منظرهٔ واقعی زندگی رافقط ازفرازکوهی ازطلا می‌توان دید.»۱۳

پرسش و تمرین

۱. ریشهٔ طبقاتی نظام دوحزبی درایالات متحد آمریکا چگونه است؟
۲. شواهدی دال بر تبعیت دستگاه دولت در ایالات متحد آمریکا از انحصارات بیاورید.
۳. شواهدی دال بر مزدور بودن سیاستمداران ایالات متحد آمریکا بیاورید.
۴. گزارشی دربارهٔ وضع سیاهان آمریکا درسدهٔ بیستم تهیه کنید.

۲۳. جنبش کارگری درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم

رشد جنبش کارگری در ایالات متحد آمریکا. ویژگیهای رشد سرمایه‌داری درایالات متحد آمریکا تأثیر خود را درجنبش کارگری برجاگذاشت. مارکس وانگلس وجود «زمینهای اشغال نشدهٔ» بزرگ‌را مانع مهمی درراه رشد وتکامل این جنبش می‌دانستند. این زمینها که عمدتاً در سالهای ۱۸۹۰-۹۹ به پایان رسید، اضافه جمعیت شهری را به خود جذب کرد. کارگران آمریکا برخلاف کارگران اروپا که چنین امکانی نداشتند، می‌توانستند به‌غرب‌کشور بروندوکشاورز بشوند. به‌همین علت بودکه‌طبقهٔ کارگر ثابت درآمریکا فقط درپایان سدهٔ نوزدهم شکل گرفت. کمبودنیروی کار درایالات‌متحدآمریکا باعث شدکه دستمزدکارگران به ویژه درقشربالای طبقهٔ کارگر، از دستمزد کارگران اروپایی بیشتر شود.

13. M. Gorky: *In America*. Moscow, FLPH, 1949,PP. 81-82

اعتصاب کنندگان را در بالتیمور به‌آتش بسته‌اند.

ازدیگر عوامل بازدارندهٔ رشد جنبش کارگری، ترکیب‌چند ملیتی طبقهٔ کارگر بود. دراین طبقهٔ، کارگران سفید پوست وسیاهپوست، کارگرانی که نیاکانشان از چندین نسل پیش در آمریکا می‌زیستند و کارگرانی که از کشورهای گوناگون به آمریکا کوچیده بودند دیده می‌شدند. بورژوازی ایالات متحد ازاین تنوع ملیتها برای تفرقه افکنی درجنبش کارگری استفاده می‌کرد و کارگران یك ملیت را باکارگران ملیت دیگر دشمن می‌کرد. مثلا سفیدها را با سیاهان وچینی‌ها دشمن می‌کرد. کارگران بومی («صددرصد») آمریکایی گمان می‌کردند که از کارگران «رنگین» پوست وغیر آمریکایی برترند. بورژوازی، کارگران‌بومی‌راباشاعهٔ این‌فکرکه سرازیرشدن کارگران مهاجر به آمریکا باعث‌کمترشدن دستمزدشان خواهد شد می‌ترسانید وازاین ترسشان بهره‌برداری می‌کرد. درهمان حال، بورژوازی، باتکیه براستثمار وحشیانهٔ مهاجران و سیاهان، به قشر بالای کارگران آمریکا که اشرافیت کارگری را تشکیل می‌دادند رشوه می‌داد. شکافهایی از این نوع، طبیعتاً به تضعیف جنبش کارگری انجامید.

جنبش اعتصابی دردههٔ هشتم و نهم سدهٔ نوزدهم. سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹ نقطهٔ عطفی درتاریخ جنبش کارگری آمریکابود. کارگران دراین‌سالها علیه‌طولانی بودن ساعات‌کار روزانه، کمی دستمزدها ونبود مطلق قوانین پشتیبان کارگران به اعتراض برخاستند.

درسالهای ۱۸۷۰-۷۹ چندین‌اعتصاب‌بزرگ توسط کارگران راه‌آهن و زغال‌سنگ‌انجام‌شد. این‌اعتصابها بسیارمصممانه‌بود وغالباً بازدوخوردهای مسلحانه پایان می‌گرفت. بورژوازی آمریکا، کارگران را وحشیانه سرکوب می‌کرد. مثلاً درسال ۱۸۷۷، سربازان و داوطلبانی ازصفوف بورژوازی، درجریان‌نخستین اعتصاب ملی‌کارگران راه‌آهن درتاریخ ایالات متحدآمریکا علیه اعتصابگران به‌میدان‌آورده شدند. مطبوعات بورژوایی، این اعتصاب را یك توطئهٔ‌کمونیستی جلوه‌دادند وخواستار گلوله‌باران‌کردن اعتصابگران شدند. سربازان به‌اعتصابیهایی که‌می‌کوشیدند قطارهارامتوقف کنند تیراندازی می‌کردند.

کارگران دیگر بخشهای صنعتی وکشاورزان، به پشتیبانی ازاعتصاب کارگران راه‌آهن برخاستند. در پیتسبورگ، بالتیمور، شیکاگو ودیگر شهرهای بزرگ، برخوردهای خونینی میان اعتصابیها وسربازان روی می‌داد. بیش از ۳۰۰ کارگر درجریان پیکار برای دست یافتن به خواستهای عادلانهٔ کارگران راه‌آهن کشته شدند. پس از آنکه اعتصابیها را درپیتسبورگ به گلوله می‌بستند خیابانها ازجنازه‌های کشتگان پوشیده می‌شد. دریك‌روزنامهٔ وابسته به سرمایه‌داران گفته شده بود که «زنان که هق‌هق گریه می‌کردند به مسببین کشتار شوهرانشان نفرین می‌فرستادند.»

اعتصاب کارگران راه‌آهن، باوجود پایداری‌کارگران، شکست‌خورد اما همین نخستین اعتصابها طبقهٔ‌کارگررا درسراسر ایالات متحدآمریکاتکان داد ودرسالهای ۱۸۸۰-۸۹ یك جنبش گستردهٔ توده‌ای برای رساندن کار روزانه به هشت ساعت‌آغاز شد. تظاهرات به پشتیبانی از هشت ساعت‌کار روزانه درهمهٔ شهرهای بزرگ صنعتی به راه افتاد.

سربازان و پلیس، وحشیانه ازکارگران اعتصابی انتقام می‌گرفتند. خون‌کارگران از جنوب تاشمال‌کشور به دست آدمکشان ریخته می‌شد.

کارگران ایالات متحد آمریکا فعالانه به‌فراهم آوردن مقدمات یك اعتصاب‌عمومی‌درروز اول ماه مه ۱۸۸۰ برای‌هشت ساعت‌کار روزانه‌پرداختند. بورژوازی، این روز راروز «قیام کمونیستی» اعلام کرد. در روزنامه‌ها از دولت خواسته شده بود انبوه‌کارگرانی را که خواستار افزایش دستمزدها و

کاهش ساعت کار روزانه بـودند بمباران و رهبران کارگران را نابود کند تا سرمشقی برای آیندگان نشوند. امابورژوازی نتوانست کارگران رابهراساند. اعتصاب عمومی روز اول مـاه مه بـا شرکت هزاران کارگر آغـاز شد. در شیکاگو، پیکار برای هشت ساعت کار روزانه، بـه‌ویژه شدیدتر ازهر شهر دیگر بـود. صاحبـان محلی صنایع گوشت، صنـایع ماشینهای کشاورزی و «مطبوعات دستگاهی» برای سرکوبی کارگران به روشهای وحشیانه آماده شدند. شهر را ازسربازان، پاسبانان و گانگسترها پرکرده بودند. روزنامه‌ها از مردم می‌خواستند که «هرتیرچراغ برق را با جسد آویختهٔ یك کمونیست تزئین کنند» و«سینهٔ یاغیان رابه گلوله ببندند و گردن رهبران آنهارابا طناب اعدام بالا بکشند». روز اول ماه‌مه، ۴۰۰۰۰ کارگر اعتصاب کردند. درطی چندروز، تعدادداعتصابیها دوبرابر شد. دردو روز نخست، تظاهرات‌باآرامش انجام شد. اما در روز سوم ماه مه، فتنه‌ای که ازمدتها پیش تدارك دیده‌شده بود، به‌وقوع پیوست: پلیس، کارگران بی‌سلاح را به گلوله بست، پنج کارگر راکشت وپنجاه کارگر را زخمی کرد. روز۴مه، کارگران، به‌اعتراض‌دستجمعی بزرگی دست زدند. در جریان تظاهرات، بمبی توسط یك فتنه‌انگیز به میان دسته‌ای ازپلیسها پرتاب شدوهفت پلیس‌راکشت. پلیس، کارگران رابه گلوله بست وکارگران بیشتری راکشت وزخمی کرد. مقامات دولتی، رهبران جنبش اعتصابی را دستگیر کردند.

محاکمهٔ ایـن رهبران، نمونه‌ای از ریاکاری و زیرپـا گذاشتن اصول اولیهٔ عدالت بود. «مدارك» را جاسوسان و فتنه‌انگیزانی که توسط مقامات «اجیر» شده بودند به‌دادگاه دادند. رفتار و ایستادگی قهرمانانهٔ اعتصابیها در دادگاه، پشتیبانی نیروهای مترقی همهٔ کشورها رابه‌دنبال آورد. متهمان، بـه طرز قاطعی نظام سرمایه‌داری آمریکا را متهم ومحکوم کردند. یکی از متهمان گفت: «اگر گمان می‌کنید با اعدام من می‌توانید جنبشی رامتوقف سازیدکه میلیونها زحمتکش ستمدیده وفقیر وبدبخت بدان چشم دوخته‌اند و راه‌نجاتشان رادر آن می‌بینند، پس همهٔ مارا اعدام کنید! اما بدانید که فقط روی جرقهٔ کوچکی پاخواهید گذاشت و پشت‌سرتان، شعله‌ها از همه‌جا زبانه خواهندکشید. این‌شعله‌ها هم‌اکنون ازمیان‌مردم زبانه می‌کشند وشمانیروی خاموش‌کردنشان را ندارید...»

به‌رأی دادگاه بورژوایی، چهار رهبر اعتصابیها اعدام شدند. هفت سال پس‌از اعـدام آنان، مقامات دولتی اعلام کردند که در قضیهٔ مزبور، «عدالت به‌درستی اجرا نشده بود» و افرادبی‌گناهی به‌چوبهٔ دار سپرده شده

بوده‌اند.

اما مبارزات کارگران ایالات متحد آمریکا بی‌ثمر نماند. نزدیك به ۵۰۰،۰۰۰ کارگر، حق هشت ساعت کار روزانه را به‌دست آوردند وبقیه‌نیز توانستند چند ساعتی ازکار هفتگی‌شان بکاهند.

روز اول ماه مه، ازآن روزتاکنون همه ساله‌به‌عنوان روز مبارزهٔ‌طبقهٔ کارگر برای هشت ساعت کار روزانه وروز همبستگی بین‌المللی طبقهٔ‌کارگر جشن گرفته می‌شود. درسال ۱۸۸۶

فدراسیون‌کارگری آمریکا. درجریان طغیان جنبش کارگران، فدراسیون‌کارگری آمریکا تشکیل شد تاچند اتحادیهٔ‌کارگری موجود در آن کشور رامتحد سازد. فدراسیون‌کارگری آمریکا درسال۱۸۸۶ توسط سمیوئل گامپرز[14] (۱۸۵۰ - ۱۹۲۴) تأسیس شد و همین شخص تا ۴۲ سال ریاست آن را به‌عهده داشت (ن. ك. سند ۱). چیزی نگذشت که فدراسیون کارگری‌آمریکا به‌سازمانی ارتجاعی و ضد سوسیالیستی تبدیل شد که عمدتاً توسط اشرافیت پشتیبانی می‌شد. رهبران فدراسیون، میلیونها کارگر غیر متخصص رانادیده می‌گرفتند و اتحادیه‌های وابسته به‌آن، سیاهپوستان رابه عضویت نمی‌پذیرفتند. گامپرز وپیروانش برابری منافع کارگران و کارفرمایان را موعظه می‌کردند. آنها به هرکاری دست می‌زدند تا از تشکیل حزب سیاسی‌توده‌ای‌طبقهٔ‌کارگر جلوگیری‌کنند، وخود، عمیقاً ازسوسیالیسم متنفر بودند: درانتخابات، فدراسیون‌کارگری‌آمریکاکسی را ازمیان‌اعضایش به‌نامزدی معرفی نمی‌کرد وشعار «به دوستانتان پاداش دهید و دشمنانتان را تنبیه‌کنید» را تبلیغ می‌کرد. این شعار بدان‌معنا بودکه کارگران باید از آن عده ازنامزدهای انتخاباتی احزاب بورژوایی‌که وعده‌هایی به‌نفع فدراسیون کارگری آمریکا می‌دادند پشتیبانی‌کنند.

درحال‌حاضرنیز بوروکراتهای اتحادیه‌ای فدراسیون‌کارگری آمریکا، عوامل سرمایه‌داری انحصاری در جنبش کارگرانند. رهبری اپورتونیستی اتحادیه‌های صنفی، اذهان‌کارگران‌را باتبلیغ «نظریه‌های» همکاری‌طبقاتی، آشفته ساخته و آشکارا از سیاست خارجی تجاوزکارانهٔ امپریالیسم آمریکا پشتیبانی می‌کند.

تشدید مبارزهٔ طبقاتی درآغاز سدهٔ بیستم. استثمار کارگران، با گذار سرمایه‌داری به‌مرحلهٔ امپریالیسم، تشدید شد. در کارخانه‌ها

14. S. Gampers

انواع روشهای کارکشیدن از کارگران، که آنها را خسته و وامانده می‌کرد واز عمرشان می‌کاست، اجرا می‌شد (ن.ك. سند۲). این‌گونه تشدیدآهنگ کار، بدون پیش‌بینی‌های ایمنی، غالباً موجب بروز حوادثی در جریان کار می‌شد. تعدادکل کارگران آمریکا درسال ۱۹۱۴ بیش‌از ۱۴ میلیون بودودر جریان همان سال، بیش‌از دومیلیون حادثه درمحیطهای کارگری رخ‌داد که یك چهارمش از حوادث خطرناك بود. به طور متوسط سالانه ۷۵۰۰۰ نفر می‌مردند، ازجمله ۳۵۰۰۰ کارگر، جانشان رادر جریان‌کار ازدست می‌دادند. درآغاز سدهٔ بیستم، سطح‌زندگی کارگران پایین آمد. البته‌درسالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۹ متوسط حقوقشان ۲۱درصد افزایش یافت. اما افزایش هزینهٔ زندگی ۵۱ درصد بود. کاهش ناچیز ساعات‌کار روزانه و دستمزدهای کلانی که‌به تعدادی ازکارگران، به‌ویژه درصنایع ذوب‌آهن واتومبیل‌سازی، داده می‌شد منظرهٔعمومی شرایط ناگوار زندگی زحمتکشان‌آمریکا را تغییرنداد. نبود حقوق مدنی وعدم اطمینان ازفردا، دو ویژگی بزرگ زندگی‌کارگران آمریکا بود.

اندیشه‌های‌مبارزاتی، درمیان‌هزاران کارگرمتخصص وغیرمتخصص، ریشه‌می‌گرفت. قدرت رزمندگی وسازمان‌یابی این‌کارگران روزبه‌روز بیشتر می‌شد.

در درون فدراسیون‌کارگری آمریکا برنفوذعناصر چپ، که‌علیه‌اپورتونیسم در رهبری اتحادیه‌های کارگری مبارزه می‌کردند، افزوده می‌شد. در بیرون از فدراسیون نیز چندین اتحادیهٔ کارگری تشکیل شدکه همگی با سیاست همکاری طبقاتی مخالف بودند. برجسته‌ترین شخصیتهای جنبش کارگری آمریکا اینان بودند: بیل‌هی‌وود[15] (۱۸۶۹-۱۹۲۸) ، یوجین‌دبز[16] (۱۸۵۵ - ۱۹۲۶)، و ویلیام‌فاستر[17] (۱۸۸۱-۱۹۶۱).

بیل‌هی‌وود، که سابقاً درمعادن‌کوههای راکی کار می‌کرد، در پیشاپیش جنبش اعتصابی معدنچیان وکارگران دیگر شاخه‌های صنعتی بود. کارگران به‌او لقب «بیل بزرگ» داده‌بودند. بیل و یوجین‌دبز، که سخنور وسازمان دهنده‌ای شایسته بود و ویلیام فاستر که به‌طور خستگی‌ناپذیری برای دفاع ازمنافع طبقهٔ کارگر مبارزه می‌کرد، جناح چپ انقلابی جنبش اتحادیه‌ای و سوسیالیستی آمریکا راتشکیل می‌دادند.

---

15. Bill Haywood 16. Eugene Debs
17. William Foster

یوجین‌دبز اتحادیهٔ رزمنده‌ای از کارگران راه‌آهن تشکیل داد، در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۹ رهبری اعتصابهای بزرگی‌را برعهده گرفت‌ومحبوبیت فراوانی درمیان‌کارگران آمریکا به‌دست آورد.

تحت‌تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، موج تازه‌ای از جنبش کارگری به راه افتاد.

جنبش اعتصابی در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۴ به‌مهم‌ترین شاخه‌های صنعتی‌کشانده شد. درسالهای ۱۹۰۰ - ۱۹۰۴ سالانه بیش از ۵۰۰۰۰۰ نفر دراعتصابات شرکت می‌کردند، ولی این تعداد درسال ۱۹۱۴ به‌بیش از یك‌میلیون نفر رسید.

کارفرمایان و دولت، با برخورداری از پشتیبانی رهبران فدراسیون کارگری آمریکا به مؤثرترین اقدامات برای سرکوبی فعالیتهای کارگران دست‌زدند.

آنها ازبرنامه های دقیق جاسوسی درصفوف کارگران،«فهرستهای سیاه»، آدمکشان مزدور، پلیس، سرباز و اعتصاب‌شکنان برای مبارزه با کارگران‌استفاده می‌کردند. آنها مزدوران فتنه‌انگیز رابه درون‌اتحادیه‌های رزمندهٔ‌کارگری‌فرستادند وبه‌محاکمهٔ‌رهبران انقلابی جنبش‌کارگران‌پرداختند که غالباً به زندانی شدن یا حتی اعدام رزمندگان علیه سرمایه‌داری منجر می‌شد.

نمونهٔ برجستهٔ انتقامهای وحشیانه‌ای که‌ازکارگران‌گرفته‌می‌شد،قضیهٔ اعتصاب معدنچیان کلورادو بود. درسپتامبر ۱۹۱۳ بیش‌از بیست‌هزار کارگر معدن دراعتراض به‌شرایط غیرانسانی‌حاکم برمحیط‌کارشان دست به اعتصاب زدند. آنها خواستار برقراری هشت ساعت کار روزانه و ۱۰ درصدافزایش دستمزد بودند. باآنکه برف سنگینی می‌بارید و زمین را لایه‌ای‌از یخ پوشانده بود، اعتصابیها وافراد خانواده‌شان‌را از خانه‌های دوزخ مانندشان‌که‌در اختیار شرکت راکفلر بود بیرون ریختند. اعتصابیها مجبور شدند سریعاً چادر بزنند و به‌آنها بکوچند.

بیل هی وود

یوجین د بز

دسته‌های مزدوران مسلح علیه اعتصابیها به کار گرفته شدند وسپس سربازان به‌میدان آمدنـد. معدنچیان در برابر این یورش مسلحانه ایستادگی کردند و چندین تفنگ به‌دست آوردند.

در بهـار ۱۹۱۴ در سراسر آن منطقه حکومت نظامی برقرار شد. در ۲۰ آوریل، تیـراندازی در اردوی اعتصابیهـا آغاز شد. پلیس، روی چادرهانفت‌ریخت وسپس آنها رابه‌آتش‌کشید. بسیاری ازکارگران کشته وزخمی شدند. جسد یازده کودك و دو زن که خفه شده یا زنده زنده سوخته بودند در یك چال معدن پیدا شد. مقامات دولتی، رهبران اعتصاب رادستگیر واعدام‌کردند. معدنچیان که در اثر یك‌ونیم سال پیکارشان خسته شده بودند مجبور شدند به‌کار برگردند.

آن‌زمان، طبقهٔ کارگرآمریکا به‌بلوغ ایده‌ئولوژیك نرسیده بود. جنبش سوسیالیستی در ایالات متحد آمریکا بـه طرز چشمگیری ضعیفتر از جنبش سوسیالیستی در اروپا بود. طبقهٔ کارگر آمریکا برخلاف کارگران آلمان و فرانسه، نتوانسته بـود حزب مارکسیستی توده‌ای درآمریکا تشکیل دهد. رهبری کارگران آمریکایی دردست مرتجع‌ترین اتحادیه‌های کارگری بود. سوسیالیستهای انقلابی، که‌ازلحاظ تشکیلاتی‌وتئوریك‌ضعیف بودندنتوانستند گامپرز وهوادارانش‌را شکست دهند. تادهها سال بعد، اپورتونیسم‌برجنبش کارگری آمریکا حاکم بود.

اسناد و مـدارك

۱. گامپرز ـ دشمن طبقهٔ کارگر

... دیدن مردان چهارشانه و بزرگ غرب که این آدم کوچولوی‌غیرعادی ومدعی رهبری طبقهٔ‌کارگر را اندازه می‌گرفتند، تماشایی بود.

مطمئناً این نمونهٔ خپلهٔ بشریت، تجسمی از اعضای فدراسیون کـارگری آمریکا نبود. گامپرز قامتی‌کوتاه وخپله وسری بزرگ وگر داشت... چشمهایی کوچك و تیز، دهانی خشك و بی‌رحم، لبانی نازك و آویزان، فکهـا وغبغبی

سنگین داشت. شخصیتی بی‌فایده، خودبین، کج‌خلق و کینه‌جو داشت. وقتی به چهره‌اش می‌نگریستم، شقاوت آدمی سنگدل و تشنهٔ قدرت‌را در خطوط صورتش می‌دیدم. به سادگی می‌شد دریافت که چگونه گامپرز می‌توانست برای کسانی که کمند جلادرا بالای سرشان می‌دیدند، طلب بخشش کند ـ دراین حالت، زبانش را درپس گونه‌هایش پنهان می‌کرد وقلبش سرشار از ریاکاری می‌شد. حتی می‌شود دریافت که او ممکن بود شوخی‌کنان به شکست یکی از مبارزات کارگران، به‌ویژه آنکه اگر این مبارزه درمسیری برخلاف نظرات وی وتوسط سازمانی دیگر رهبری می‌شد، اشاره کند. آدمی با نگریستن به چهرهٔ او می‌توانست دریابد که او هرلحظه ممکن است علیه کاهش دشواریهای زنان وکودکان درمحیط کار اعتراض کند. ۱۸

۲. درکشتارگاه شیکاگو

کارگران، تندتند کار می‌کردند، یعنی می‌دویدند ـ آن هم طوری که فقط بامسابقهٔ فوتبال قابل‌مقایسه است. همه‌شان کارهای تخصصی‌داشتند وهرکارگری کار مخصوص خودش را انجام می‌داد. این کار معمولاً شامل دویاسه ضربه درجاهای خاصی ازهرلاشه بود که کارگر، ازکنار صف پانزده یابیست لاشه می‌گذشت واین‌ضربه‌هارا به تك‌تك‌شان می‌زد. اول «سلاخ»، گاوهارا رگ‌می‌زد، یعنی یك ضربهٔ تند به هرکدام می‌زد، چنان تندکه حرکت ساطوررا نمی‌شد دید ـ فقط جرقهٔ ساطور دیده می‌شد؛ و پیش از آنکه لحظه‌ای ازبرخاستن جرقه بگذرد، سلاخ به‌صف بعدی رفته بود وجویی ازخون سرخ‌روشن به راه افتاده بود...

سرعتی که برای کار تعیین شده‌بودمستلزم به‌کارگرفتن همهٔ نیروهای آدمی بود ـ ازلحظه‌ای که نخستین گاو به‌زمین می‌افتاد تابه صدا درآمدن سوت‌ناهار، ودوباره از ساعت دوازده ونیم تاغروب، حتی فرصت یك‌لحظه استراحت برای هیچ کارگری وجود نداشت، حتی‌دست وچشم ومغزش نمی‌توانستند لحظه‌ای آرام بگیرند. یورگیس برمدیریت کارها نظارت می‌کرد، بخشهایی از کار، سرعت کاررا دربخشهای دیگر تعیین می‌کرد وبرای اینگونه بخشها کارگرانی را با دستمزدهای زیاد استخدام کرده بودند و زود زود عوضشان می‌کردند. این جور کارگرها را زودمی‌شد تشخیص داد چون همه‌شان جلوی چشم رؤساکارمی‌کردند، درست‌مانندآدمهای‌جن‌زده. این‌روش‌را «تسریع کار» می‌نامیدو اگریکی‌ازکارگران ازبقیه عقب می‌افتادصدها کارگر بیکارمی‌شدند... یورگیس وقتی فهمیدکه همهٔ کارگران از کارشان متنفرند، سخت نومیدشد. موضوع وقتی وحشتناك و باور نکردنی می‌شدکه‌آدمی به‌عمومیت این‌نفرت‌پی‌می‌برد؛ اماواقعیت‌همین‌بودکه‌آنها

18. Bill Haywood, *The Autobiography of William D. Haywood.* New York, 1958, P. 73.

ازکارشان متنفر بودند. کارگران ازروسا وصاحبان کشتارگاه‌متنفر بودند، آنها ازکشتارگاه، از اطراف کشتارگاه‌وحتی ازشهرشیکاگو متنفربودند؛ نفرتی تلخ، جانگزاوهمه‌جانبه‌داشتند. زنها وبچه‌ها به‌این شغل نفرین می‌کردند؛ کشتارگاه، جایی گندیده وپوسیده، همچون‌جهنم‌بود. وقتی‌یورگیس ازکارگران می‌پرسید که چه‌می‌خواهند، آنها بدگمان‌می‌شدند وخودشان را راضی نشان‌می‌دادند ومی‌گفتند: «چیزی نیست، بایستی دوبه‌کارها نگاه‌کنید».۱۹

پرسش وتمرین

۱. ترکیب طبقهٔ کارگر درایالات متحد آمریکا چه ویژگیهایی داشت و وجوه مشخص کنندهٔ جنبش کارگری این کشور در پایان سدهٔ نوزدهم چه بود؟
۲. اوج گیری جنبش کارگری ایالات متحد آمریکا درسالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹ چگونه خودنمایی کرد؟
۳. نقش فدراسیون کارگری آمریکا درتاریخ جنبش کارگری این کشور را شرح دهید.
۴. شرایط کار کارگران در کارخانه‌های آمریکایی در آغاز سده بیستم چگونه بود؟
۵. اوج گیری جنبش کارگری ایالت‌متحدآمریکادرآغازسده بیستم چگونه خودنمایی کرد؟
۶. ستون‌مناسب‌را درجدول«جنبش کارگری وجنبش سوسیالیستی‌درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم» پرکنید.

این تاریخهارا به یاد بسپارید

۱ مه ۱۸۸۶ اعتصاب‌عمومی درایالات متحدآمریکا باشعار هشت ساعت‌کار روزانه.
۳-۴ مه ۱۸۸۶ رویدادهای خونین شیکاگو.
۱۹۱۳-۱۹۱۴ اعتصاب معدنچیان درکلورادو.

19. Upton Sinclair, *The Jungle*. New York, PP. 45, 67-68.

۲۴. سیاست خارجی تجاوزکارانهٔ ایالات متحد آمریکا

آغاز تصرفات استعماری ایالات متحد آمریکا. ایالات متحد آمریکا درسالهای ۱۸۹۰-۹۹ به تصرف مستعمرات در خارج از قارهٔ آمریکا دست زد. اتحادیه‌های انحصاری، مصرانه ازدولت می‌خواستندکه سرزمین‌های تازه‌ای‌را متصرف شود. نخستین گام درراه پی‌ریزی‌امپراتوری استعماری آمریکا تصرف جزایرهاوایی[20] (۱۸۹۸) بودکه اهمیت‌سوق‌الجیشی بسیاری برای ایالات متحد آمریکا داشتند.

جنگ اسپانیا ـ آمریکا. ایالات متحد آمریکا دیرتر از همهٔ کشورها به‌تقسیم‌کنندگان سرزمینهای جهان پیوست (ن. ك. نمودار صفحهٔ ۲۶۴). در آغاز سدهٔ بیستم، تقریباً هیچ سرزمینی در روی کرهٔ زمین نمانده بودکه به‌تصرف یکی‌از کشورهای استعمارگر در نیامده باشد. ایالات متحد آمریکا ـ جانور درندهٔ جوان ـ دراندیشهٔ قاپیدن‌شکار از دهان‌جانور درندهٔ پیر یعنی حکومت پادشاهی اسپانیا بود. امپریالیستهای آمریکایی به‌ویژه به جزیرهٔ کوبا که مستعمرهٔ اسپانیا بود وخودشان مقادیرکلانی در آن سرمایه‌گذاری‌کرده بودند علاقه داشتند.

ایالات متحد آمریکا برای جنگ بااسپانیا آماده می‌شد. آمریکابرآن شدکه‌از قیام رهایی‌بخش ملی‌کوبا ومبارزهٔ فیلیپینیها علیه سلطهٔ اسپانیا بر جزایر فیلیپین بهره‌برداری‌کند. دولت‌آمریکا برای‌آنکه مردم را آمادهٔ‌آغاز جنگ کند، بارها علیه اقدامات تجاوزآمیز اسپانیاییها در کوبا، یادداشت‌های اعتراض آمیز به‌دولت‌اسپانیا فرستاد. درهمین زمان، یك‌کشتی جنگی‌آمریکایی به‌سواحل‌کوبا فرستاده شد ودولت آمریکا چنین وانمودکردکه می‌خواهد از منافع آمریکاییها دراین جزیره دفاع‌کند. این‌کشتی جنگی، به‌علت‌مرموزی، درلنگرگاه هاوانا منفجر شد. باآنکه تحقیقات دربارهٔ علت یاعامل انفجار به نتیجه‌ای نرسید، دولت آمریکا اسپانیاییها را مقصر دانست.

کنگرهٔ ایالات متحد آمریکا در آوریل ۱۸۹۸ به‌اسپانیا اعلان جنگ داد. این جنگ فقط سه‌ماه طـول‌کشید و ضعف و پوسیدگی درونی سلطنت اسپانیا راکه زود شکست خورد و تقاضای صلح‌کرد، نشان داد. به موجب پیمان صلحی که‌درپایان‌سال ۱۸۹۸ درپاریس‌امضاشد جزایرفیلیپین، پورتوریکو

---

20. Hawaiian Islands

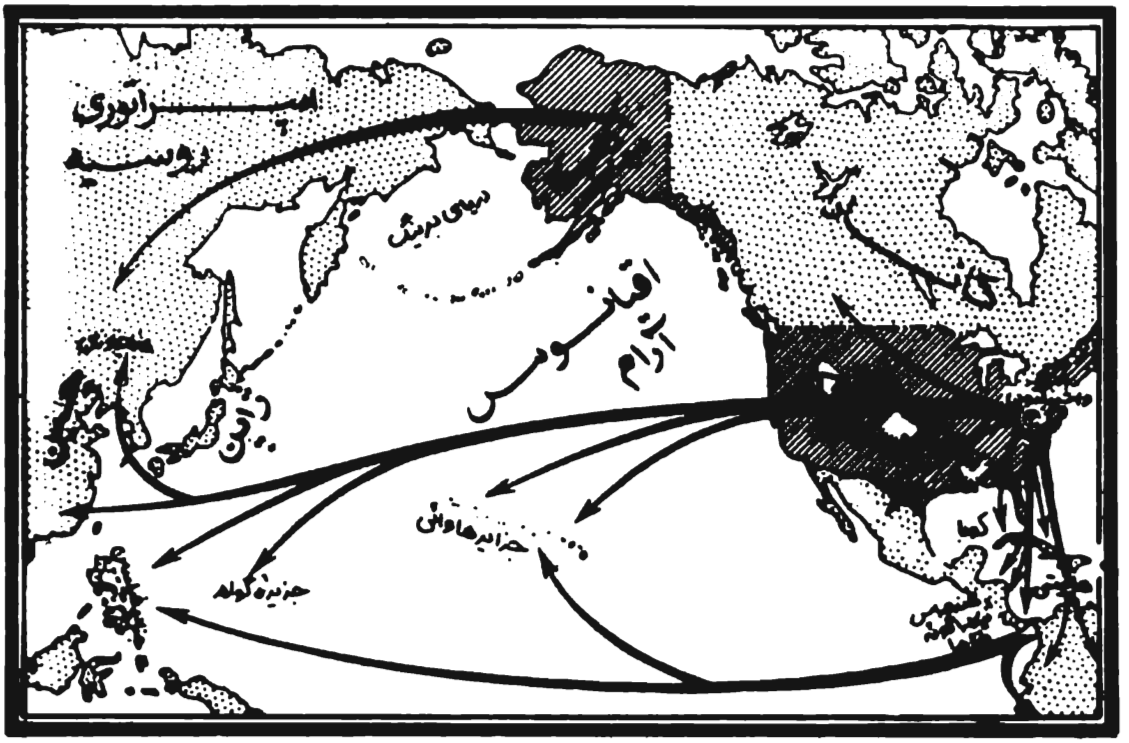

جهت اصلی دست اندازیهای ایالات متحد امریکا در پایان سدهٔ نوزدهم و اغاز سدهٔ بیستم. این دست اندازی عمدتاً متوجه منطقهٔ کارائیب و اقیانوس آرام بود و هدف از آن، تحقق بخشیدن به نقشه‌های تجاوز کارانهٔ انحصارات آمریکای شمالی برای تصرف بازارهای آمریکای لاتین بود. لنین در این باره گفته است که تصرف جزایر کوبا، فیلیپین و هاوایی، نقش مادهٔ استهاآوری برای خوردن غذایی لذیذتر را داشت.

و گوام به‌ایالات متحد آمریکا واگذار شد. اسپانیا ازسلطهٔ خود برکوباچشم پوشید. این جزیره که سنتهای انقلابی بسیاری در مبارزه رهایی بخش ملی داشت، ظاهراً جمهوری مستقل اعلام شد. اما در اصل، امپریالیستهای آمریکایی، کوبا را مستعمرهٔ ایالات متحد آمریکاکردند.

اسپانیاییها در جزایر فیلیپین، سنگین‌ترین شکستها را نه‌از سربازان آمریکایی بلکه از مبارزهٔ قهرمانانه و فداکارانهٔ مردم فیلیپین که آمریکاییها وعدهٔ استقلال به ایشان داده بودند خوردند. مردم، تشکیل جمهوری فیلیپین را اعلام‌کردند. اما دولت ایالات متحد آمریکا قصد آزادی دادن به‌جزایر فیلیپین رانداشت وبه‌همین علت، به میهن‌پرستان فیلیپینی حمله‌کرد (ن. ك. سند۱). مبارزهٔ شدیدی آغاز شد. مقاومت فیلیپینیها به‌وحشیانه‌ترین شکل ممکن سرکوب شد. دهها هزار جنگجوی مستقل توسط سربازان اعزامی آمریکا منهدم شدند. جزایر فیلیپین به‌انقیاد آمریکا درآمدند ومستعمرهٔاین کشور شدند.

سیاست ایالت متحد آمریکا درچین. امپریالیستهای آمریکایی، جزایر فیلیپین را پایگاه بزرگ ومحکمی برای نفوذ هرچه بیشتر درچین و کشورهای جنوب اقیانوس آرام می‌دانستند. ایالات متحد آمریکا به زور اسلحه، یك پیمان ظالمانه رابرکشور کره تحمیل‌کرد.

هدف اصلی طرحهای تجاوز کارانهٔ ایالات متحد آمریکا در سالهای ۱۸۹۰-۹۹ دست یافتن به‌کشور چین بود. دولت آمریکا درسال ۱۸۹۹ از دیگر دولتها خواست کـه سیاست «درهای باز» را در رابطه با چین در پیش بگیرند. امپریالیستهای آمریکایی می‌گفتند درهای چین بـاید به روی همهٔ سرمایه‌داران خارجی «باز» شود. این خواست، درعمل، به‌معنای‌اعتراض ایالات متحد آمریکا به‌بریتانیا، ژاپن و دیگرکشورهایی بودکه امتیازاتی در بخشهای گوناگون چین بـه دست آورده بودند. دولت آمریکا این گـونه امتیازات رامانعی در راه نفوذ سرمایهٔ آمریکایی به چین می‌دانست. نظریهٔ «درهای‌باز» وسیله‌ای برای اجرای سیاست امپریالیستی ایالات متحدآمریکا بود.

ایالات متحد آمریکا، همگام بادیگر قدرتهای امپریالیستی،فعالانه در سرکوبی وحشیانهٔ قیام مردم چین درسال ۱۹۰۰ شرکت کرد.

مك‌کینلی[21] رئیس‌جمهور آمریکا درسال ۱۹۰۱ به‌دست یك‌آنارشیست کشته شد. تئودور روزولت معاون ریاست جمهوری، بـر طبق قانون اساسی، وظایف رئیس‌جمهور راتابرگذاری انتخابات بعدی به‌عهده‌گرفت. روزولت نمایندهٔ تجاوزکارترین گروههای امپریالیسم آمریکا بود. اونه فقط رؤیای تسلط آمریکا برنیمکرهٔ غربی رادر سرداشت بلکه دراندیشهٔ روزی بود کـه آمریکا بتواند برسراسر جهان‌فرمان روایی‌کند.

ایالات متحد آمریکا به‌منظور اجرای نقشه‌های تجاوزکارانه‌اش بـه ساختمان‌یك‌نیروی‌دریایی‌عظیم دست‌زد. این‌کارباشعار«نیروی دریایی‌آمریکا نباید از نیروی دریایی‌هیچ‌کشوری بجز بریتانیا ضعیف‌ترباشد» انجام‌گرفت.

ایالات متحد آمریکا می‌بایست می‌توانست راهی برای انتقال سریع کشتیهای جنگی‌اش ازاقیانوس اطلس به‌اقیانوس‌آرام پیداکند. این‌راه باحفر آبراهی از برزخ پاناما که‌به کلمبیا متعلق بود پیدا شد. ایالات متحد آمریکا بادراختیار داشتن چنین آبراهی می‌توانست موضعش رادر آمریکای مرکزی وجنوبی‌نیز تحکیم‌کند. به‌همین علت، دولت‌آمریکا تصمیم‌گرفت برزخ پاناما را تصرف‌کند.

---

21. Mckinley

انقلابیون کوبا

آبراه پاناما ازکلمبیا خواسته شد کـه برزخ پاناما رابه‌ایالات متحد آمریکا بفروشد ولی مجلس سنای جمهوری‌کلمبیا بـا این درخواست مخالفت‌کرد. آنگاه دولت‌روزولت، قیامی علیه‌کلمبیا درپاناما به‌راه‌انداخت ویك رزمناو رابرای پشتیبانی ازیاغیان به‌ساحل پاناما فرستاد. این قیام در پائیز سال ۱۹۰۳ درگرفت. ایالات متحد آمریکا بی‌درنگ استقلال‌جمهوری پاناما را به رسمیت شناخت. حکومت جدید پاناما موافقت‌نامه‌ای با ایالات متحد آمریکا امضاکردکه به‌موجب آن، حق انحصاری حفر آبراهی‌ازمیان برزخ پاناما، ساختن راه‌آهن وایجاد دژهای مستحکم درامتداد این آبراه به ایالات متحد آمریکا واگذار شد. ساختمان آبراه پاناما ۱۰ سال طول‌کشید و در سال ۱۹۱۴ پایان یافت. آبراه پاناما اهمیت سوق‌الجیشی و اقتصادی بسیاری برای ایالات متحد آمریکا دارد زیرا به مقدار قابل ملاحظه‌ای از فاصلهٔ میان سواحل این‌کشور دراقیانوس اطلس واقیانوس آرام می‌کاهد.

انقیادکشورهای آمریکای لاتین. سیاست توسعه طلبی امپر- یالیسم آمریکا درکشورهای آمریکای جنوبی ومرکزی بامنافع بریتانیا،واز آغاز سدهٔ نوزدهم بامنافع امپریالیسم آلمان برخورد پیداکرد.

ایالات متحد آمریکا به‌ویژه در منطقهٔ دریای کارائیب سیاستی تجاوز-کارانه پیش گرفت. کوبا درسال ۱۹۰۳ مجبور به‌امضای قراردادی شدکه‌به موجب آن حق اتحاد باهرکشور دیگر یاتغییر درسیاست داخلی‌کشور بدون موافقت ایالات متحد آمریکا از این کشور گرفته شد. ایالات متحد آمریکا کوبا را واداشت تابا ساختمان یك پایگاه دریایی در سرزمین کوبا موافقت کند. این پایگاه در خلیج گوانتانامو، بـه آمریکا متعلق است. ایالات متحد آمریکاتابه‌امروز، آزادی مردم‌کوبا را از این پایگاه تهدید می‌کند (ن.ك. سند۲). ایالات متحد آمریکا بادادن وامهای چندی به کشورهای آمریکای لاتین، سلطهٔ اقتصادی و سیاسی‌اش رادر این کشورها برقرار ساخت. ایـن سیاست را «دیپلماسی دلار» نامیده‌اند.

از دلارهاکاری ساخته نبود و ایالات متحد آمریکا به‌سیاست چماق و مداخلهٔ مسلحانهٔ آشکار درامور داخلی ملتهای ضعیف وکوچك متوسل شد.

ایالات متحد آمریکا درآستانهٔ جنگ. در سال ۱۹۱۲ وودرو ویلسون [۲۲] نمایندهٔ حزب دموکرات به‌ریاست جمهوری برگزیده شد. ویلسون نیز مـانند اسلافش نمایندهٔ میلیاردرهای آمریکا بـود و رؤیای مسلط ساختن آمریکا برسراسر جهان رادرسرداشت. اومی‌گفت دورانی تازه درپیش‌است، که‌درآن، ایالات متحد آمریکا برجهان حکمروایی خواهد کرد.

ویلسون مجبور شد تشدید مبارزهٔ طبقاتی در درون‌کشور را بپذیرد. اوبرای آنکه تا اندازه‌ای از هزینهٔ زندگی زحمتکشان بکاهد، قانونی برای کاهش عوارض‌کمرگی به‌تصویب رسانید.

دولت ویلسون، قانون ضدتراست شرمن را طوری اصلاح کردکه علیه اتحادیه‌های کارگری به‌کارگرفته نشود.

هدف‌همهٔ اقدامات ویلسون، جلوگیری‌ازرشد احساسات انقلابی‌مردم درکشور ازطریق‌اصلاحات وایجادعقب جبههٔ‌محکمی‌برای جنگ‌امپریالیستی قریب‌الوقوع بود.

---

22. Woodrow Wlison

اسناد و مدارک

۱. اعلامیهٔ ریاکارانهٔ مک‌کینلی دربارهٔ الحاق جزایر فیلیپین

هرروز غروب، درست تا نیمه شب، در اطراف کاخ سفید قدم می‌زنم و می‌خواهم بی‌هیچ شرمی به‌شما آقایان اعتراف کنم که بارها به‌زانو افتاده‌وخدای قادر متعال راسپاس گزارده‌ام تامرا ازتاریکی بیرون‌آورد وراهنمایی کند. یك شب، این فکر درذهنم زنده شد، خودم‌هم نمی‌دانم چطور:

۱) مانبایدجزایر فیلیپین‌رابه اسپانیا بازگردانیم ـ این‌کارنشانهٔ‌بزدلی ومایهٔ سرافکندگی ماخواهد بود؛

۲) مانمی‌توانیم جزایر فیلیپین را به‌رقبای بازرگانی خودمان درخاور زمین، یعنی فرانسه یاآلمان پس بدهیم ـ این‌کار، ناخوش‌آیند و برای سیاست اقتصادی مازیانبخش خواهد بود؛

۳) مانمی‌توانیم‌جزایر فیلیپین رابه‌خود فیلیپینیها واگذاریم زیراآنها آمادهٔ‌خودمختاری نیستند واستقلال درمیان‌آنها به‌هرج‌ومرج وسوء استفاده‌هایی منجر خواهد شدکه ازجنگ بااسپانیا نیز بدتر خواهد بود؛

۴) ماهیچ راهی بجز تصرف همهٔ جزایر فیلیپین وآموزش دادن‌وتربیت کردن ومتمدن‌کردن فیلیپینیها وترویج اصول دین‌مسیحی درمیان ایشان‌نداریم زیرا اینان درجمع انسانها برادران ما به‌شمار می‌روند و مسیح در راه آنان نیز مرده است.

پس‌از پایان این استدلالها بود که در رختخوابم درازکشیدم و راحت خوابیدم.[۲۳]

۲. انقیادکوبا توسط ایالات متحد آمریکا

(از معاهده‌ای‌که روز ۲۲ مه ۱۹۰۳ امضا شد)

مادهٔ ۳. دولت کوبا به‌دولت آمریکا اجازه می‌دهد که درصورت لزوم و برای حفظ استقلال‌کوبا، وپشتیبانی ازدولتی‌که بتواند ازجان و مال و حیثیت افراد نگهداری‌کند، وبه‌منظور برداشتن تعهدات ناشی از معاهدهٔ پاریس[۲۴] ازدوش ایالات متحد آمریکا وسپردن آن به دولت‌کوبا، می‌تواند در امورکوبا مداخله کند.

---

23. Olcott, *Life of Mckinley*. Vol. II, P. 109.

۲۴. جنگ اسپانیا ـ آمریکا به موجب معاهدهٔ پاریس، پایان یافت.

مادهٔ ۴. تمام اقدامات ایالات متحدآمریکا درجریان اشغال نظامی کوبا، قانونی ومعتبر خواهد بود وهمهٔ حقوق قانونی ناشی ازاین اقدامات، نگهداری و حمایت خواهد شد.

مادهٔ۵. برای آنکه ایالات متحد آمریکا بتواند استقلال سرزمین و مردم کوبا را تأمین واز سرزمین آمریکا دفاع کند، کوبا سواحل یا سرزمینهای لازم برای زغال‌سنگ‌گیری کشتیها یاتأسیس پایگاههای دریایی درپاره‌ای نقاط معین راکه با توافق رئیس جمهور آمریکا اعلام خواهد شد، به ایالات متحد آمریکا می‌فروشد یااجاره می‌دهد.۲۵

۳. انقیاد جمهوری دومینیکن توسط ایالات متحد آمریکا

(از موافقت‌نامه‌ای که در ۸ فوریهٔ ۱۹۰۷ به‌امضا رسید)

۱.... رئیس جمهور آمریکا سرپرست کل گمرک دومینیکن را منصوب خواهدکرد...

۲. دولت دومینیکن، قانوناً همهٔ عوارض گمرکی را به سرپرست کل و دستیارانش خواهد پرداخت ودر حدتوانایی‌اش همهٔ کمکها وحمایت لازم رادرحق آنها به‌عمل خواهد آورد. دولت ایالات متحد آمریکا چنان از سرپرست کل گمرک و دستیارانش حمایت خواهد کرد که بتوانند وظایف‌شان را به راحتی انجام دهند.

۳. تازمانی‌که جمهوری دومینیکن‌همهٔ‌بدهیهای‌تضمین شده‌اش‌رانپرداخته است، بدهیهای عمومی‌اش افزایش نخواهد یافت مگر باتوافق قبلی جمهوری دومینیکن وایالات متحد آمریکا. برای تغییر دادن درعوارض گمرگی واردات نیز موافقت‌نامهٔ مشابهی امضا خواهد شد...۲۶

پرسش و تمرین

۱. علل تشدید سیاست تجاوز کارانهٔ ایالات متحد آمریکا در پایان سدهٔ نوزدهم چه‌بود؟

۲. آنچه راکه دربارهٔ جنگ اسپانیا ـ آمریکا می‌دانید بگویید وماهیت این جنگ را تعیین‌کنید.

---

25. «Treaties, Conventions, International Acts, Protocols and Agreements Between the U.S.A. and Other Powers», Washington, 1910, Vol. I. PP. 363-364.

26. Ibid., PP. 419-420.

۳. مضمون معاهدهٔ ایالات متحد آمریکا و جمهوری کوبا (ن.ك. سند۲) راتحلیل کنید وبگویید وضع کوباپس‌ازتحمیل این‌معاهده برآن‌کشور، چگونه بود.
۴. براساس شواهد واطلاعات فصل پیش و سند۳، روشهایی راکه‌ایالات متحد آمریکا برای به‌انقیاد درآوردن‌کشورهای آمریکای مرکزی به کار می‌گرفت بیان‌کنید.
۵. نمودار «جهت اصلی دست‌اندازیهای ایالات متحد آمریکا» رابررسی کنید. وهدفهای اصلی سیاست خارجی امپریالیسم آمریکا رادرآغاز سدهٔ بیستم فرمول‌وار بنویسید.
۶. ستون مناسب رادر جدول «روابط بین‌المللی درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم» پرکنید.

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

۱۸۹۸ ایالات متحد آمریکا جزایر هاوایی را اشغال‌کرد.
جنگ اسپانیا ـ آمریکا.
۱۹۱۴ عبورکشتیها ازآبراه پاناما آغاز شد.

پرسشهایی برای مرور در تاریخ فرانسه، اسلاوهای جنوبی وغربی، و ایالات متحد آمریکا درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم

۱. ویژگیهای مشترك پیشرفتهای اقتصادی آلمان، بریتانیا، فرانسه‌و ایالات متحدآمریکا درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم چه‌بود؟
۲. کشورهای آلمان، بریتانیا، فرانسه وایالات متحد آمریکا ازلحاظ تولید جهانی درآغاز سالهای ۱۸۷۰-۷۹ چه مقامهایی داشتند و در آستانهٔ جنگ اول جهانی به‌چه مقامهایی رسیدند؟
۳. ویژگیهای مشترك پیشرفتهای اقتصادی بلغارستان و صربستان چه بود؟
۴. ویژگیهای عام وخاص نظامهای سیاسی آلمان، بریتانیا، فرانسه و ایالات متحد آمریکا چه‌بود؟
۵. ویژگیهای جنبش طبقهٔ کارگر و جنبش سوسیالیستی در کشورهای اسلاونشین اروپای مرکزی وجنوب شرقی چه بود؟

فصل ۷

کشورهای آمریکای لاتین

۲۵. آمریکای لاتین از ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۷

عقب‌ماندگی اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین. سلطهٔ سرمایهٔ خارجی. کشورهای آمریکای لاتین، که خلقهایش صدها سال زیر یوغ استعمارگران اسپانیایی یا پرتغالی گرفتار شده بودند، از لحاظ اقتصادی، نتوانستند به پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای دست یابند. سرمایه‌داری در این کشورها بسیار ضعیف بود وروابط فئودالی، نقش اصلی راداشت. در برخی از کشورهای آمریکای لاتین، بردگی یابقایای آن دیده می‌شد و در برخی دیگر، اجتماعات قبیله‌ای سرخ‌پوستان از میان نرفته بود. اما کشورهای آمریکای لاتین، وضعی همانند یکدیگر نداشتند ومدارج پیشرفتشان متفاوت بود. کوبا و پورتوریکو [1] تاسال ۱۸۹۸ مستعمرهٔ اسپانیا بودند وپس‌از جنگ اسپانیا ـ آمریکا، کوبا کشوری نیمه‌مستعمره وپورتوریکومستعمرهٔ ایالات‌متحد آمریکا شد. سطح پیشرفتهای اقتصادی وسیاسی آرژانتین [2] و شیلی [3] به‌مراتب بالاتر از کشورهای عقب‌مانده‌تری چون اکوادور، [4] هوندوراس [5] بولیوی [6] و پاراگوئه [7] بود.

روابط نیمه فئودالی بر کشاورزی کشورهای آمریکای لاتین مسلط بود. زمینهای بزرگ، که لاتیفوندیا [8] نامیده‌می‌شد، درتصرف زمینداران بزرگ

---

1. Puerto Rico 2. Argentina 3. Chile
4. Ecuador 5. Honduras 6. Bolivia
7. Paraguay 8. Latifundia

بود. کلیسای کاتولیك، مالك قطعه زمینهای بسیار بزرگ بود. دهقانان بی‌زمین، کارگران کشاورزی، اجاره‌داران و کارگران روزمزد، که اسیر چنگال فقر و خشونت بودند، در کشتزارهای زمینداران و مقامات کلیسا کار می‌کردند.

بر بیشتر کشورهای آمریکای لاتین، دیکتاتورها، بی‌چون و چرا حکمروایی می‌کردند و بیشترشان از میان زمینداران بزرگ، دامپروران یا کشت‌داران بزرگ به‌این مقام می‌رسیدند.

بورژوازی بریتانیا، ایالات متحد آمریکا و دیگر قدرتهای بزرگ، از ضعف اقتصادی و سیاسی کشورهای آمریکای لاتین بهره‌برداری کردند. سرمایه‌داران خارجی با کمك و پشتیبانی زمینداران و کلیسای بسیار متنفذ کاتولیك، دست‌اندازی به‌اقتصاد آمریکای لاتین را آغاز کردند.

نفوذ سرمایهٔ خارجی به‌کشورهای آمریکای لاتین، اقتصاد این کشورها را فلج کرد ومانع رشد وتکامل نیروهای تولیدی آنها شد. امپریالیستها و زیردستانشان در طبقات حاکم محلی، علاقه‌ای به‌صنعتی شدن این کشورها نداشتندواقتصاد رامطابق‌منافع خودشان‌وبی‌توجه به‌منافع ملتهای آمریکای لاتین سامان می‌دادند. آنها همهٔ فعالیتهای اقتصادی رادر تولید یك‌یادو محصول صادراتی متمرکز می‌کردند. مثلاً دربرزیل قهوه و پنبه، در کوبا نیشکر و درکشورهای آمریکای مرکزی موز و قهوه‌کشت می‌شد. بدینسان کشورهای آمریکای لاتین تدریجاً به‌پایگاه تولید مواد خام‌کشاورزی برای اروپاوایالات‌متحد آمریکاتبدیل‌می‌شدند. رشد یك‌جانبهٔ فعالیتهای‌اقتصادی در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، آنها راوابستهٔ واردات کالاهای ضروری ازجمله واردات مواد غذایی‌کرد. وابستگی به سرمایهٔ خارجی، به ویژه باگذار این کشورها به‌مرحلهٔ سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم، بیشتر شد.

صدور سرمایه به آمریکای لاتین از کشورهای بریتانیا، ایالات متحد آمریکا و آلمان فزونی گرفت. امپریالیستها سودهای کلانی از کشورهای آمریکای لاتین به جیب می‌زدند و انحصارات خارجی نیز پیوسته در امور داخلی این‌کشورها دخالت می‌کردند. امپریالیستها، به ویژه امپریالیستهای ایالات متحدآمریکا، جنبش رهایی بخش ملی رادرهمه‌جا سرکوب‌می‌کردند. امپریالیستهای ایالات متحد از قدرت دیکتاتورهای مرتجع که دست‌اندرکار سرکوبی وپایمالی آزادیهای مردم بودند پشتیبانی می‌کردند.

کشورهای آمریکای‌لاتین درسدهٔ نوزدهم، درچنگال سرمایهٔ‌بریتانیایی

دست‌وپامی‌زدندولی درآغاز سده بیستم بیش‌ازپیش وابستهٔ امپریالیسم‌آمریکا شدند.

ایالات‌متحدآمریکا، به‌نفع انحصارات خود، بی‌شرمانه درامورداخلی کشورهای آمریکای لاتین دخالت می‌کرد. انحصارات آمریکایی در آغاز سدهٔ بیستم تقریباً در همهٔ کشورهای منطقهٔ دریای‌کارائیب، بر فعالیتهای اقتصادی دست‌انداخته وموضع مسلط رابه‌دست آورده بودند.

مردم‌کوبا پس‌از آنکه توانستند یوغ اسپانیا رادر پی‌مبارزهٔ طولانی‌و سرسختانهٔ رهایی‌بخش ملی خویش براندازند، به انقیاد ایالات متحد آمریکا درآمدند. جنبش رهایی‌بخش ملی ازآن پس علیه امپریالیسم آمریکا تغییر جهت داد. امپریالیستهای آمریکایی بارها نیروی دریایی‌شان را برای‌کمك به دست‌نشاندگانشان درکوباگسیل داشتند. آنها گرایشهای آزادیخواهانهٔ مردم‌کوبا را وحشیانه سرکوب‌کردند (ن.ك.سند۲).

ایالات متحد آمریکا در نخستین سالهای سدهٔ بیستم دست‌اندرکار ساختمان آبراه‌پاناما شد (ن.ك. سند ۳). برزخ پاناما با کمك ایالات متحد آمریکا از کلمبیا جدا شد. جمهوری پاناما تاسالها بعد همچون یك ایالت استعماری‌برای امپریالیسم آمریکا بود (ن.ك. سند ۴). باگشایش آبراه در برزخ پاناما (درسال ۱۹۱۴) تسلط ایالات متحد آمریکا برکشورهای‌منطقهٔ دریای‌کارائیب، محکم‌تر ازهر زمان شد.

ایالات متحد آمریکا درسال ۱۹۰۷ بابهره‌برداری ازدشواریهای‌مالی جمهوری دومینیکن، این‌کشوررا تحت‌الحمایهٔ خودساخت. امپریالیستهای آمریکایی باتحمیل وامهای سنگین به جمهوری، دومینیکن، بر امور مالی و سیاسی‌کشور مسلط‌شدند. دراینجانیز همچون‌کوبا، زمینه‌را فقط برای‌تشکیل دولتهای دست‌نشانده‌آماده‌کردند. فعالیتهای مردم، اعم‌ازسیاسی واقتصادی به وحشیانه‌ترین شکل ممکن سرکوب می‌شد. سربازان ایالات متحد آمریکا درسال۱۹۱۶ درجمهوری‌دومینیکن پیاده‌شدند وبدین‌ترتیب،یك دیکتاتوری نظامی که از پشتیبانی سرنیزه‌های آمریکایی بر خوردار بود دراین کشور تشکیل شد.

ایالات متحد، همچنین بارها درامور داخلی جمهوری سیاهپوست‌نشین هائیتی[9] دخالت کرد واستقلال‌آن را به‌خطرانداخت. نیروی دریایی ایالت متحد آمریکا درسال ۱۹۱۵ جزیرهٔ هائیتی را اشغال کرد. جمهوری هائیتی مجبور به پذیرفتن موافقت‌نامه‌ای شدکه به‌موجب‌آن‌رژیم نظامی اشغالی

9. Haiti

درکشور برقرارشد. سرمایه‌داران آمریکا به‌ثروتهای کشور دست انداختند. اهالی بومی این سرزمین، درسخت‌ترین شرایط برای سرمایه‌داران کارمی کردند واستثمار می‌شدند.

در نیکاراگوئه [۱۰]، بانکداران آمریکایی بادادن وامهای سنگین، مداخلهٔ دایمی وتحمیل موافقت‌نامه‌های یك جانبه، برزندگی اقتصادی کشور مسلط شدند ومقامات نیروی دریایی نیز امور حکومت را دردست گرفتند.

تدریجاً سراسرآمریکای مرکزی به‌قلمرو خصوصی امپریالیسم آمریکای شمالی تبدیل شد. جمعیت کشورهای آمریکای مرکزی عمدتاً به‌تولیدموز، مرکبات وقهوه اشتغال داشتند. انحصار میوهٔ ایالات متحد آمریکا که «یونایتد فروت کمپانی» [۱۱] نامیده می‌شد مالك بخش اعظم کشتزارها وباغها بود وبه‌همین علت کشورهای آمریکای مرکزی را غالباً «امپراتوری موز پروری» یونایتدفروت می‌نامیدند.

تسلط انحصارات امپریالیستی و وجود زمینهای بزرگ کشاورزی با روابط اقتصادی فئودالی، پیشرفت سرمایه‌داری در کشورهای آمریکای لاتین را به تأخیر انداخت و نتوانست جلوی این پیشرفت را بگیرد.

وضع کارگران. جنبش کارگران. کشورهای آمریکای لاتین درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم به مدار اقتصاد سرمایه‌داری جهان کشانده‌شدند. راههای آهن وبندرگاهها درسواحل دریاها ساخته‌شد وبازرگانی خارجی گسترش یافت. صنایع استخراج منابع طبیعی پیش رفت. صنعت نفت، نخست‌در مکزیك وسپس در ونزوئلا واستخراج مس وشورهٔ قلمی یانیترات طبیعی پتاسیوم درشیلی، قلع دربولیوی، وفلزات غیرآهنی درمکزیك و پرو آغازشد و گسترش یافت.

درپاره‌ای کشورها (ازجمله درآرژانتین، برزیل ومکزیك) چندکارخانهٔ صنعتی، به‌ویژه‌برای تولیدات کشاورزی، مانند صنایع شیرو گوشت وتولید غذاهای بسته‌بندی شده ومانند اینها تأسیس شد.

تکامل صنعتی، به‌پیدایش بورژوازی صنعتی یعنی طبقه‌ای منجرشدکه درتلاش به دست‌آوردن مقام نخست در زندگی کشور بود، و درکنارش، طبقهٔ کارگر نیز تشکیل شد.

طبقهٔ کارگر ازلحاظ ترکیب اجتماعی، بی‌نهایت ناهمگن‌بود: درمیان کارگران، بومیان آمریکا یعنی سرخپوستان، سیاهپوستان، دورگه‌های اروپایی وسرخپوست، دورگه‌های اروپایی وسیاهپوست دیده می‌شدند اما

10. Nicaragua 11. United Fruit Company

پس از پایان سدهٔ نوزدهم، مهاجران اروپایی باعث افزایش قابل ملاحظهٔ کارگران سفیدپوست شدند.

کارگران آمریکای لاتین از پایان سدهٔ نوزدهم به‌بعد، به مبارزهٔ فعالانه‌ای برای به‌دست‌آوردن حقوقشان دست‌زدند. آنها اعتصابات گوناگون به راه‌انداختند، اتحادیه‌های کارگری و گروهها واحزاب سوسیالیستی تشکیل دادند. عقاید مارکسیستی، آرام آرام درمیان کارگران و روشنفکران پیشرو گسترش یافت.

درآغاز سدهٔ نوزدهم، بخشهای انترناسیونال اول درآرژانتین تشکیل شد. این بخشها بعداً به‌هستهٔ اصلی گروههای سوسیالیستی و(درسال۱۸۹۶) حزب سوسیالیست کارگران تبدیل‌شدند. درکوبا نیز گروههای سوسیالیست انقلابی تشکیل شد.

درآستانهٔ جنگ اول جهانی، گروههای مارکسیستی کارگران پیشرو دربسیاری ازکشورهای آمریکای لاتین تشکیل‌شده‌بود.

مبارزهٔ طبقهٔ کارگر ودهقان‌برای دست‌یافتن به‌حقوق‌شان نه فقط‌علیه بورژوازی و زمینداران محلی بلکه علیه انحصارات خارجی نیز بود. این مبارزه، به‌مبارزه‌ای ضد امپریالیستی ورهایی‌بخش ملی تبدیل‌شد.

وضع و مبارزات سرخ‌پوستان. رشد و تکامل سرمایه داری درفاصلهٔ سالهای ۱۸۷۰-۱۸۹۹ باغارت وانهدام سرخ‌پوستان یعنی ساکنان بومی آمریکای جنوبی و مرکزی همراه بود. زمینداران محلی و شرکتهای بریتانیایی‌وآمریکایی‌ضمن تلاش‌برای‌افزودن بردامنهٔ متصرفاتشان،دسته‌های مسلح تشکیل دادند وبه جان سرخپوستها انداختند،آنها را ازسرزمینهاشان بیرون راندند و به قلع وقمع توده‌ای آنها پرداختند. سرخ‌پوستها که غالباً به تیر وکمان وکمند مسلح بودند، نمی توانستند دربرابر نظامیان‌مجهز به توپخانه و دیگر سلاحهای جدید ایستادگی کنند. امابا این‌حال، سرسختانه دربرابر متجاوزان جنگیدند. مثلاً درسرزمین امروزی آرژانتین، یك اتحاد جنگی درمیان قبایل سرخ پوست به وجود آمد و درسالهای ۱۸۷۰-۱۸۸۹ سرسختانه‌دربرابر تجاوزکاران ایستادگی کرد. دسته‌های سرخ‌پوستان،شبانه به‌مهاجمان یورش می‌بردند وبه این ترتیب بارها توانستند بردشمنی‌که از خودشان قوی‌تر بود پیروز شوند. مهاجمان با درندگی هرچه تمام‌تر، همهٔ قبایل، مردان و زنان و کودکان را قلع وقمع کردند وخانه‌ها و کلبه‌های سرخ‌پوستان را به آتش کشیدند و تلهایی ازخاکستر برجا گذاشتند.

وضع دهقانان. شورشهای دهقانی. سلطهٔ زمینداران، دین-

پیشگان و انحصارات خارجی، باعث‌شدکه‌اکثریت روستائیان آمریکای‌لاتین به‌کارگران کشاورزی یا دهقانان بی‌زمین، کارگران روزمزد ومزارعه‌کاری تبدیل شوند که عمرشان را با بدهکاری به سر می‌آوردند وبدهی‌هاشان از پدر به‌پسر منتقل می‌شد ودرفقری کشنده و پایدار زندگی می‌کردند (ن.ك. سند ۵).

دربولیوی ، پرو و اکوادور نیزکه درپایان‌سدهٔ نوزدهم‌وآغاز سدهٔ‌بیستم چندین‌صومعهٔ بزرگ صاحب زمینهای پهناور بودند، کارگران وکشاورزانی که روی «زمینهای مقدس» کار می‌کردند غالباً تنبیه جسمی می‌شدند. مثلاً درمیان‌کارگران کشاورزی رسم بودکه هرگاه از مباشرشان کتك می‌خوردند دربرابرش زانو بزنند و از رفتار ملاطفت‌آمیز اوسپاس‌گذاری کنند.

درپاره‌ای از کشورهای آمریکای لاتین، بردگی سیاهان تا سالهای طولانی دوام آورد. ارباب بی‌آنکه در اندیشهٔ مجازات باشد، می‌توانست برده‌اش را بکشد.

دهقانان‌بارها درکشورهای‌آمریکای لاتین شورش‌کردند. این‌شورشها به‌ویژه درسالهای ۱۸۸۰-۸۹ دربرزیل شدت داشت زیرا باقیامهای‌بردگان سیاه همزمان می‌شد.

برزیل پس از آنکه درآغاز سدهٔ نوزدهم از وابستگی استعماری آزاد شد برخلاف دیگر کشورهای آمریکا لاتین، به‌کشوری پادشاهی تبدیل‌شد.

دهقانان شورشی وبردگان درسال ۱۸۸۹ زمینداران و بورژوازی برزیل را به الغای حکومت سلطنتی و اعلام جمهوری درکشور وا داشتند، امااین دگرگونی موجب بهبود وضع دهقانان‌نشد. شورشهای دهقانی‌برزیل درسالهای ۱۸۹۰-۹۹ و درنخستین سالهای سدهٔ بیستم نیز ادامه‌یافت.

درآغاز سدهٔ بیستم شورشهای پردامنهٔ دهقانی، درآرژانتین نیزآغاز شد. دهقانان این کشور خواستار اصلاحات ارضی، و کاهش مالیاتها وبهرهٔ مالکانه بودند

اما بزرگترین جنبش‌دهقانی ورهایی‌بخش ملی، درکشورمکزیك روی داد که درسالهای ۱۹۱۰-۱۹۱۷ صحنهٔ یك انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك شده بود.

انقلاب ۱۹۱۰- ۱۹۱۷ مکزیك. در سالهای ۱۸۷۶- ۱۹۱۱ قدرت دیکتاتوری درمکزیك، دردست رئیس جمهوری این‌کشور یعنی‌ژنرال پورفیریودیاز[12] بود. اودولتی نظامی ـ پلیسی‌درمکزیك روی‌کارآورد وکشور

12. Porfirio Diaz

را به‌سرزمین نیمه مستعمرهٔ امپریالیستهای آمریکا تبدیل‌کرد. سیاست‌ارضی دیاز، ستمگرانه‌ترین سیاستش بود. او مایملك دهقانان و زمینهای مشاع را به‌زور تصرف کرد. میلیونها سرخ‌پوست مجبور بودند در چالهای معادن و میدانهای نفتی، کشتزارهای متعلق به زمینداران و انحصارات خارجی‌کار کنند. زمینهای دهقانان، جنگلها و زمینهـای حاصل‌خیز، همگی به تصرف انحصارات خارجی، زمینداران ودین پیشگان مکزیکی درآمد.

کارگران و دهقانان مکزیـك در آغاز سدهٔ بیستم، فعـالیت انقلابی علیه دیکتاتوری دیاز را آغاز کردند. کارگران درشهرها و معادن مکزیك دست بـه اعتصاب زدند. در جنوب کشور، دسته‌های پارتیزان بـه رهبری امیلیوزاپاتا[13] ودرشمال، دسته‌های پارتیزان به‌رهبری پانچوویلا[14] تشکیل‌شد. دیاز به‌کمك شمشیر وسلاح آتشین، فعالیتهای‌کارگران ودهقانان راسرکوب کرد. فعالیتهای پراکنده و خود انگیختهٔ کارگران، دهقانان و روشنفکران مترقی در سالهای ۱۹۱۰- ۱۹۱۱ بـه جنبش انقلابی نیرومندی علیه رژیم سراپا فاسد دیاز تبدیـل شده بود. انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك پیـروزشد. دیاز دیکتاتور مجبور به‌فرار ازکشور شد.

بااینحال، طبقهٔ کارگر مکزیك هنوز بسیار ضعیف بـود. اتحادیه‌های کارگری واحزاب سیاسی کارگری هنوز تشکیل نشده بود وطبقهٔ‌کارگرنمی‌توانست نقش رهبری‌کننده داشته باشد. اتحادی میـان جنبش کارگران و جنبش دهقانان پدید نیامده بود. نتیجه آن‌شدکه قدرت سیاسی درمکزیك به دست بورژوازی افتاد.

توده‌های دهقانان بی‌زمین برای به دست آوردن زمین می‌جنگیدند. آنها دسته‌های انقلابی‌تشکیل می‌دادندوباهمدیگر متحد می‌شدندوشعارهای زاپاتا رابه‌خوبی درك می‌کردند: «زمین وآزادی»، «مرگ برروی پاها بهتر از زندگی بر روی زانوان است». بورژوازی لیبرال که رهبری انقلاب را به‌دست‌گرفته بود علاقه‌ای به‌زمیندار شدن دهقانان و کارگران کشاورزی نداشت. خودداری مقامات جدید از واگذاری زمین بـه دهقانان بی زمین، موجب رشد و گسترش جنبش انقلابی شد. دسته‌های پـارتیزان، در ارتش بزرگ دهقانان و به رهبری مشترك زاپاتا و ویلا بـا هم متحد شدند. ستون فقرات این ارتش را دهقانان سرخ‌پوستی تشکیل می‌دادند که شجاعانه علیه ستمگران می‌جنگیدند. امپـریالیستهای آمـریکایی از کشاکشهای داخلـی مکزیك بهره‌برداری‌کردندودر سالهای ۱۹۱۴ و۱۹۱۶ به‌مداخلهٔ مسلحانه

---

13. Emilio Zapata 14. Pancho Villa

علیه انقلاب مکزیک دست زدند. اما ایستادگی قهرمانهٔ مردم در برابر مداخله‌گران، ایالات متحد آمریکا را به‌عقب کشیدن سربازانش واداشت.

پیکار قهرمانانهٔ زحمتکشان مکزیک علیه ارتجاع داخلی وامپریالیسم خارجی، به تصویب یك قانون اساسی بورژوا ـ دموکراتیك در سال ۱۹۱۷ منجرشد. دراین قانون، آزادی بیان و مطبوعات وحق رأی عمومی تضمین شده بود. حقوق بیگانگان برای بهره‌برداری از منابع ملی کشور، محدود شد. حق تأسیس وادارهٔ مدارس ابتدایی ازکلیساها گرفته شد. کشیشان‌ودیگر دین پیشگان از حق انتخاب محروم و مجبور شدند فعالیت سیاسی را کنار بگذارند. گذشته از این، کلیسا حق تصرف هرگونه ملکی را از دست داد. برنامه‌ای برای تقسیم املاك بزرگ، کمك به‌زمینداران کوچك، اجرای ۸ ساعت‌کار روزانه، قانونی کردن حق‌اعتصاب وتشکیل اتحادیه‌های کارگری تهیه شد.

اما قانون اساسی ۱۹۱۷ که زیرفشارکارگران و دهقانان به تصویب رسیده بود به‌اجرا گذاشته نشد. بورژوازی، زمینداران ودین‌پیشگان‌مرتجع که بارها به‌کودتاهای ضد انقلابی دست زدند با این قانون مخالف بودند. آنها زاپاتا و ویلا، رهبران جنبش دهقانی را به طرز خائنانه‌ای به قتل رساندند.

بدینسان بزرگترین جنبش انقلابی کشورهای آمریکای لاتین در آغاز سدهٔ بیستم یعنی انقلاب مکزیك، به‌آزادی مردم از استثمارفئودالی‌یاوابستگی به‌امپریالیستهای بیگانه نیانجامید.

اما در پی این جنبش، بیداری نیروهای جنبش رهایی‌بخش ملی در سراسر آمریکای لاتین آغاز شد.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، نیروی محرك بزرگی در رشد جنبشهای رهایی‌بخش ملی وطبقهٔ کارگر درکشورهای آمریکای لاتین بود.

اسناد و مدارك

۱. علاقهٔ ایالات متحد آمریکا به‌انقیاد آمریکای لاتین

(از روزنامه آمریکایی «بالتیمورسان» به تاریخ ۱۹مه ۱۸۸۹)

مامی‌خواهیم بازرگانی آمریکای مرکزی وجنوبی را به‌انحصارخودمان درآوریم، امّا نه‌با پایین‌آوردن قیمت وکیفیت کالاهامان بلکه باگنجاندن این

کشورها درنظام حمایت گمرکی خودمان. مامی‌خواهم به‌بندرهای کشورهایی که‌با مادادوستد می‌کنند دسترسی داشته باشیم، ولی اروپاییهاکه باما رقابت‌می‌کنند باید ازاین حق محروم شوند.۱۵

۲. سیاست آمریکا درکوبا درسال ۱۸۹۸

(از سخنرانی اوسوالدو دورتیکوس۱۶ رئیس جمهور، در۲۶ مه ۱۹۶۰ در بوئنوس‌آیرس)

پس‌از رهایی‌کشور ماازسلطهٔ بیگانه، سربازان مامی یعنی سربازانی که درنبرد بـــرای رهایی میهن‌مان جنگیدند حتی اجازهٔ ورود بـه شهرهای کوبا را نیافتند. فرماندهی ارتش اشغالگر ایالات متحد آمریکا نمی‌خواست به سربازان میهن‌پرست‌کوبایی اجازهٔاشغال شهرهایی رابدهدکه خودشان آزاد ساخته بودند. به‌این‌ترتیب، این‌ارتش‌امکانات فراوانی برای تحمیل شرایط یك‌جانبه‌وانداختن یوغی تازه برگردن مردم‌کوبا دراختیار داشت؛ عمر این‌وضع تاروزی بودکه ما سرانجام توانستیم... به‌رهبری مردی که نامش در خاطر همهٔ نسلهای خلقهای آمریکا زنده خواهد ماند یعنی فیدل‌کاسترو به‌آزادی واستقلال واقعی برسیم.

۳. تصرف پاناماتوسط امپریالیسم ایالات متحد آمریکا

نظر روزولت، معاون ریاست‌جمهوری، دربارهٔ اهمیت ساختمان آبراه پاناما برای ایالات متحد آمریکا

مانمی‌توانیم درداخل مرزهای‌کشورمان آرام بنشینیم و اعتراف‌کنیم‌که بازرگانان‌خوشبختی‌هستیم‌که به‌آنچه‌درجهان می‌گذرد علاقه‌ای نداریم. درپیکار برای دست یافتن به‌برتری دریایی و بازرگانی، باید پایگاههای قدرتمان را در خـارج از آمریکا برپا داریم. باید آبراهی میان دو اقیانوس بسازیم و از همهٔ امتیازاتی‌که امکان اظهار نظر درسرنوشت اقیانوسهای شرق وغرب رابه‌مامی‌دهد برخوردار شویم.۱۷

---

15. *The Peoples of Latin America in The Struggle Against American Imperialism*. Moscow, 1941, P. 121.
16. Osvaldo Dorticos
17. S. A. Gonionsky, *History of The Panamanian «Revolution»*. Moscow, 1958, P. 37.

۴. نظر جورجه‌تورپر[۱۸] روزنامه نگار و سیاستمدار برجستهٔ پانامایی دربارهٔ انقیاد پاناما توسط ایالات متحد آمریکا

آبراه پاناما، رؤیای نسلهای پیاپی، اکنون زیر سلطهٔ بیگانگان، یعنی زیر سلطهٔ امپریالیستهای آمریکایی، وسیله‌ای برای سرکوبی و غارت و جنگ علیه همهٔ خلقهای جهان‌وبه‌ویژه خلق پاناما شده است. چیزی‌که می‌بایست‌راهی روشن وصاف شود، اکنون زخمی خونین درقلب پاناما شده است. ایالات متحد آمریکا ازحق مالکیت این آبراه بهره‌برداری می‌کند وآن‌را چنان به کار می‌گیردکه بهتر است شعار شریف «برای رفاه جهانیان» را که درنشان ملی پاناما نقش بسته است باشعار «برای رفاه آمریکاییان» عوض‌کنیم.[۱۹]

۵. وضع کارگران کشاورزی و سرخ‌پوستان

الف. نظرکارل مارکس دربارهٔ کارگران کشاورزی آمریکا

در برخی‌کشورها به ویژه در مکزیك... بردگی در زیر پوشش کارگران روزمزدکشاورزی پنهان شده است. بامساعده‌هایی‌که باکار بازپرداختنی است و ازنسلی به‌نسل دیگر منتقل‌می‌شود، نه‌فقط خودکارگر بلکه خانواده‌اش نیزعملا به‌مایملك اشخاص وخانواده‌های دیگر تبدیل می‌شوند.[۲۰]

مارکس این موضوع رادر سالهای ۱۸۶۰- ۶۹ نوشته است ولی وضع کارگران کشاورزی درنخستین سالهای سدهٔ بیستم تفاوتی‌باآن‌زمان نکرده‌بود.

ب. نظر روزنامهٔ «تایمز»، شماره ۸ دسامبر ۱۹۱۳ دربارهٔ کارگران کشاورزی

هزاران دهقان برای‌کارفرماهاشان ــ هاسی‌ینداوسبا[۲۱]- بردگی می‌کنند. آنها مجبورند اجناس ضرورشان را از فروشگاه هاسی‌ینداوس بخرند. نسیه‌گرفتن، آسان است. اماکارفرماها درموعد مقرر، صورت حسابی تحویل‌کارگران می‌دهند که امیدی به پرداختش ندارند. بعضی‌هاشان مخارج عروسی راقرض می‌کنند. یا

---

18. Jorje Torper 19. Ibid; P. 5.
20. Karl Marx, *Capital*. Moscow, FLPH, 1954, Vol. 1, P. 168.
۲۱. Haciendados (مفردش: Haciendos): مالکان قطعه زمینهای بزرگ نیمه فئودالی، نیمه‌سرمایه‌داری.

مخارج تشییع جنازه را. کارگر کشاورزی، به‌نحوی، درچنگال کارفرما می‌افتدو تازمانی‌که بدهکار است نمی‌تواند از کارش دست بکشد. گذشته از این، وقتی بمیرد، بدهی‌اش را بچه‌هایش بدارث می‌برند.۲۲

ج. نظر ج. ترنر ۲۳ روزنامه‌نگار آمریکایی در بارهٔ سرخ‌پوستان یوکاتان (۱۹۱۰)

بـا آنها همچون گاو و گوسفند رفتار می‌شد؛ از دستمزد خبری نبود، خوراکشان باقلا، تورتیلا[نوعی‌نان ذرت] وماهی‌کهنه‌بود؛ تنبیه همیشه‌برقرار بود وگاه تادم مرگ‌کتك می‌خوردند؛ ازطلوع آفتاب تاسیاهی شب در زیر نور سوزان خورشیدکار می‌کردند.

مردها را شبها پشت درهای بسته نگاه می‌داشتند... اگـر یکی از آنها می‌گریخت، به‌چنگ سربازان می‌افتاد وبه‌جای خودش بازگشت داده می‌شد.۲۴

۶. از قانون اساسی ۱۹۱۷مکزیك

مادهٔ ۲۷. مالکیت زمینها وآبهای درون محدودهٔ کشور، حقاً متعلق به ملت است...که همچون‌گذشته، می‌تواند وحق دارد مالکیت آنها را به اشخاص واگذارد...

فقط مکزیکی‌ها... ومؤسسات مکزیکی حق تملك زمین وآب یادسترسی به‌آنها یاگرفتن امتیاز بهره‌برداری ازثروتهای‌کافی، آبها وسوخت زیرزمینی جمهوری مکزیك را دارند.۲۵

پرسش وتمرین.

۱. ویژگی مشخص کنندهٔ تکامل اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین در پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم چه‌بود؟
۲. وضع‌کارگران‌ودهقانان، به‌ویژه سرخ‌پوستان بومی‌کشورهای‌آمریکای لاتین را شرح‌دهید. مبارزهٔ زحمتکشان آمریکای لاتین علیه‌ستمگران واستثمارگران راشرح دهید.
۳. گزارشی دربارهٔ رویدادهای عمدهٔ انقلاب ۱۹۱۰-۱۹۱۷ مکزیك‌تهیه کنید وماهیت ونتایج این انقلاب را شرح دهید.

---

22. M. Alperovich and B. Rudenko, *Mexican Revolution of 1910 - 1917 and US Policy*. Moscow, 1958, PP. 27-28.
23. J. Turner 24. Tbid; P. 29.
25. S. Volsky, *Mexican Revolution*. Moscow, 1928.

فصل ۸

بیداری آسیا

۲۶. چین در پایان سدهٔ نوزدهم

اوضاع کشور. در پایان سدهٔ نوزدهم، هنوز روابط فئودالی بر جامعهٔ چین حاکم بود. بیشترین بخش زمینهای کشور به‌اربابان فئودال‌تعلق داشت. اکثریت دهقانان، بی‌زمیق بودند وزمین را از زمینداران اجاره می‌کردند واجاره رانقدی یاجنسی ـ ازنصف تادوسوم محصول ـ می‌پرداختند. دهقانان زمیندار نیز وجود داشتند اما بیشترشان صاحب قطعه زمینهای کوچك بودند و مجبور بودند مقداری از زمین مورد نیازشان را با شرایط سنگین اجاره‌کنند. دهقانان، گذشته از پرداخت اجاره به زمینداران، مجبور بودند مالیات و خراج سنگینی هم به‌دولت بپردازند.

دهقانان، روستاها را رها می‌کردند وبه‌شهرها می‌رفتند ولی در آنجا نیز غالباً بی‌کار می‌ماندند زیرا رشد صنعت به‌کندی صورت می‌گرفت. علل کندی پیشرفتهای چین از این قرار بود: تسلط روابط فئودالی در روستا، بازار محدود داخلی در اثر قدرت خرید ناچیز دهقانان و صنعتگران چین، رقابت اجناس خارجی وسلطهٔ سرمایهٔ خارجی.

صنایع دستی داخلی چین‌که تااندازه‌ای پیشرفته و تکامل یافته بود، برکار جسمی متکی بود ونمی‌توانست باکالاهای ماشینی خارج که همچون سیل به‌چین سرازیر شده بودند رقابت کند. صنعتگران ورشکسته، کم‌کم از چین مهاجرت کردند.

باآنکه بقایای فئودالیسم وسرمایهٔ خارجی ازپیشرفت صنایع ملی‌چین

جلوگیری می‌کرد، در ربع‌آخرسدهٔ نوزدهم، نخستین بنگاههای‌سرمایه‌داری مانند معادن زغال سنگ و کارخانه‌های بافندگی درچین آغاز به‌کارکردند. نخستین راههای آهن ساخته شد. دامنهٔ روابط اقتصادی باکشورهای دیگر گسترش یافت، برتعداد شهرهای بزرگ وقدرت وجمعیت طبقهٔ کارگرافزوده شد.

همزمان با پیشرفت صنایع، بورژوازی ملی درچین تشکیل شد و پابه میدان گذاشت.

بخش عمده‌ای ازبوژروازی چین‌را کمپرادورها[1] یعنی واسطه‌های میان سرمایهٔ خارجی وبازار داخلی چین، تشکیل می‌دادند. کمپرادورها به‌عنوان کارگزاران شرکتهای بیگانه، همراه بابیگانگان، کشور را استثمار می‌کردند و روز به‌روز از طریق فروش کالاهای وارداتی و خرید مواد خام ارزان از مردم چین برثروت‌شان می‌افزودند. بورژوازی کمپرادور وارباباں فئودال، نیروی ارتجاعی جامعهٔ چین بودند وهردو از نظام پادشاهی، که سخت‌مورد تنفر مردم بود پشتیبانی می‌کردند.

گذشته ازتحکیم یافتن روابط سرمایه‌داری در کشور، آگاهی ملی چینی‌ها بالا رفت وبر نفرت‌شان ازامپریالیستهای ستمگر ویوغ سنگین روابط فئودالی افزوده شد.

چین از لحاظ اقتصادی، وابستهٔ دولتهای امپریالیستی می‌شود. سرمایه‌داری‌ملی‌چین، زمانی به‌مسیر تکامل افتادکه‌این‌کشور مرحلهٔ‌وابسته شدن به‌سرمایهٔ خارجی راپیش گرفته بود. سلسلهٔ چینگ[2] (یا منچو[3]) که‌بر کشور حکومت می‌کرد و نیاز شدیدی به پول داشت، قرار دادهای اسارت‌آوری با کشورهای دیگر بست و امتیازات بزرگی به‌آنان داد و بدینسان لطمه‌های بزرگی به‌منافع ملی چینی‌ها زد. درنخستین سالهای دههٔ ۱۸۷۰-۷۹، بیگانگان‌می‌توانستند آزادانه از۲۶بندرگاه چین استفاده‌کنند. بیگانگان در این بندرگاهها همچون اربابان رفتار می‌کردند و تابع هیچ مقرراتی نبودند.

ساختمان راههای‌آهن، یکسره دردست بیگانگان بود. بخش بزرگی‌از معادن زغال‌سنگ ومعادن دیگر نیز در تصرف بیگانگان بود. در شهرهای بزرگ چین، محلهای مخصوص بیگانگان ساخته شد. خارجیها دراین‌محلها حکومتهای مستقل داشتند واز مقامات چینی پیروی نمی‌کردند.

---

1. Compradors 2. Ching 3. Manchu

روز به‌روز بردامنهٔ نفوذ سرمایه‌داران بیگانه درچین افزوده می‌شدو بدینسان، وابستگی چین به‌آنها بیشتر می‌شد. چین تدریجاً به‌صورت‌زائده‌ای برای تولید مواد اولیهٔ کشاورزی مورد نیازکشورهای بیگانه درمی‌آمد.

جنگ چین و ژاپن درپایان سدهٔ‌نوزدهم، غارتگری‌نورسیده‌ـ امپریالیسم ژاپن‌ـ به‌عنوان سرسخت‌ترین وفعال‌ترین‌دشمن خارجی چین، به میدان آمد. ژاپن در ژوئیهٔ ۱۸۹۴ بدون اعلام جنگ، به‌چین حمله کرد. سربازان مسلح ژاپنی، چینی‌ها را درخشکی ودریا شکست دادند و چین را مجبور به‌واگذاری جزیرهٔ تایوان[4] وجزایر پنگهو[5] به‌ژاپن کردند. چین مجبور شدغرامت سنگینی به‌ژاپن بپردازد وچهار بندرگاه تازه را به‌روی بازرگانی بین‌المللی بگشاید.

چین به‌کشوری نیمه مستعمره تبدیل می‌شود. شکست چین درجنگ باژاپن، به‌امپریالیستها جرأت داد تا به‌غارت و انقیاد هرچه بیشتر این‌کشور بپردازند. امپریالیستهای آلمانی در سال ۱۸۹۷ خلیج کیانوچو[6] را متصرف شدند ومنطقهٔ نفوذشان رادر ایالت شانتونگ[7] تأسیس‌کردند. فرانسه خلیج کوانگچوان[8] رامتصرف‌شدومنطقهٔ نفوذش‌رادر ایالت یونیانگ[9] تأسیس کرد. بریتانیا بندر ویهاوی[10] را تصرف‌کرد. منطقهٔ نفوذ بریتانیا یعنی‌حوضهٔ رود یانگ‌تسه[11] ثروتمندترین بخش چین بود. امپریالیستهای ژاپنی، منطقهٔ نفوذشان رادر ایالت فوکین[12] تعیین کردند. بدینسان، چین به چندین منطقهٔ نفوذ قدرتهای امپریالیستی تبدیل ومیان آنها تقسیم شد. این قدرتها، چین را بـه اعطای امتیازات گوناگون بـه ویژه برای ساختمان راههای آهن، واداشتند. چین بیش از پیش بـه نیمه مستعمرهٔ امپریالیسم بیگـانه تبدیل می‌شد.

مبارزهٔ مردم برای رهایی ملی. غارت چین‌به‌دست‌کشورهای امپریالیستی، موجب اعتراضهای بیشمار توده‌های مردم چین شد. در سال ۱۸۹۷ قیامهای پراکندهٔ وخودانگیختهٔ دهقانی‌آغاز شد ودرسالهای ۱۸۹۸ و ۱۸۹۹ بخش بزرگی از کشور را در بـرگرفت. مبارزهٔ زحمتکشان علیه استثمارگران وارباب فئودال، ناگزیر به‌مبارزه علیه امپریالیستهای بیگانه تبدیل شد. ماهیت ضد امپریالیستی جنبش مردم، به‌ویژه درایالت‌شانتونگ‌که درچنگال استثمار وحشیانهٔ امپریالیستهای آلمانی افتاده بود، به‌روشنی‌دیده

---

4. Taiwan 5. Penghu 6. Kiao - Chau Bay
7. Shantung 8. Kwangchowan 9. Yunyang
10. Weihaiwei 11. Yangtze 12. Fukien

می‌شد. خشونتها وترورهایی که امپریالیستهای آلمانی به‌راه انداخته بودند توده‌های مردم شانتونگ را به‌مبارزه برانگیخت. دراین ایالت، انجمنهای پنهانی، فعالیت می‌کردند و دسته‌های رزمنده‌ای به‌نام دسته‌های «مبارزه در راه صلح وعدالت» تشکیل داده بودند. آنها مبارزهٔ مسلحانه علیه مهاجمان بیگانه را آغاز کردند.

قیام مردم درسال ۱۹۰۰ میلادی. جنبش مردم بلافاصله در بخش بزرگی ازکشور گسترده شد وخصلت یك مبارزهٔ رهایی‌بخش ملی رابه خود گرفت. سلسلهٔ چینگ به‌سرکردگی ملکه تسوشی[۱۳] (۱۸۳۴ - ۱۹۰۸)، به مقامات ایالتهای کشور دستور داد که هیچ مانعی در راه جنبش مردم پدید نیاورند زیرا هدف جنبش، بیرون راندن بیگانگان است. سلسلهٔ چینگ می‌کوشید (بامختصر موفقیتی) تااز این‌جنبش بهره‌برداری‌وآن راطوری رهبری کند که لطمه‌ای به خودش نخورد. درهمان زمان، حکومت سلطنتی چینگ خائنانه برای سربه‌نیست کردن قیام کنندگان تدارك می‌دید. در این ضمن، جنبش مردم روز به‌روز دامنه‌دارتر می‌شد.

درژوئن سال ۱۹۰۰ قیام‌کنندگان به پکن رسیدند. آنها دست‌اندرکار تصرف «محلهٔ خارجیها» یعنی محل اقامت هیأتهای نمایندگی کشورهای دیگر درپکن شدند.

قدرتهای امپریالیستی که می‌کوشیدند چین را همچنان در وابستگی نگهدارند باهم متحد شدند و علیه مردم چین به‌پیکار مسلحانه پرداختند. آنهاسربازان خودرا نزدیك تین‌تسین[۱۴] پیاده‌کردند تا به‌پایتخت یورش‌ببرند. این اقدام باعث به راه افتادن سیل خروشانی از خشم مردم علیه مهاجمان گردید. قدرت ودامنهٔ مبارزات مردم چین، بسیار زیاد و گسترده بود. ملکه تسوشی برای آنکه ظاهر سازیهایش را منطقی جلوه دهد می‌گفت بهتر است علیه قدرتهایی که درامور داخلی چین دخالت می‌کنند اعلام جنگ داده شود. به‌گمان او، این‌کار به‌تقویت سلطنت می‌انجامید. اما حقیقت آن‌است که تسوشی و حکومتش قصد آغاز مبارزه‌ای واقعی علیه قدرتهای بیگانه را نداشتند. این جنگ، جنبهٔ نمایشی داشت و هدف ازآن فریفتن مردمی‌بودکه علیه بیگانگان به‌پاخاسته بودند ولی درهمان حال، خطرشان، سلسلهٔ منفور چینگ را نیز تهدید می‌کرد.

قدرتهای امپریالیستی به منظور سرکوبی قیام توده‌های مردم، بر سر دخالت مشترك درچین به توافق رسیدند. سربازان بریتانیا، ژاپن، ایالات

---

13. Tzu Hsi 14. Tientsin

متحد آمریکا، آلمان، فرانسه وچندکشور دیگر به‌چین گسیل شدند. سربازان اعزامی به‌کمك اسلحهٔ سرد و گرم، جنبش‌رهایی‌بخش ملی‌مردم چین‌راسرکوب کردند. آنها روستاها را به‌توپ بستند وبا خاك یکسان‌کردند و وحشیانه به کشتار زنان، کودکان وسالخوردگان پرداختند.

حکومت سلطنتی چین که‌به‌مردم خیانت‌کرده بود، از پایتخت گریخت. ارتشهای بیگانه در اواسط ماه اوت ۱۹۰۰ میلادی، پکن را اشغال‌کردند. آنها از هیچ گونه دزدی و غارتگری رویگردان نبودند و شرارتهایی که مرتکب شدند درتصور آدمی نمی‌گنجد.

امپریالیستها پس‌از سرکوب قیام مردم، قراردادهای اسارت‌آورتازه‌ای رابر چین تحمیل‌کردند. به موجب مقاوله‌نامهٔ ۱۹۰۱، چین مجبور شد غرامت جنگی سنگینی به‌قدرتهای بیگانه‌بپردازد. این قدرتها اجازه یافتند نیروهای مسلح‌شان را به منظور حفاظت از هیأتهای نمایندگی سیاسی خویش در پایتخت چین نگهدارند. چین‌حق واردکردن هرگونه سلاحی را ازدست‌داد. انتقام‌گیری از شرکت‌کنندگان در جنبش ملی آغاز شد. امضای این مقاوله نامه، چین‌رادربرابر امپریالیسم‌جهانی درمانده‌ترکرد وبرامتیازات‌بیگانگان درچین افزود.

اما قیام‌ضدامپریالیستی«مبارزه در راه صلح وعدالت»، بی‌نتیجه‌نبود، ازجمله استعمارگران را برآن داشت تادر چین بااحتیاط بیشتری عمل‌کنند. این قیام، تبدیل چین نیمه مستعمره به مستعمره‌ای واقعی را به تأخیر انداخت.

اسناد و مدارك

قیام مردم درسال ۱۹۰۰ میلادی

(ازیك اعلامیهٔ انقلابی‌که درسال ۱۹۰۰ درمیان اهالی شمال چین‌پخش شد)

...درطی ۵ یاء نسل‌گذشته، مأموران ومقامات جنایتکار از اعتماد بی‌پایان مردم برخوردار بوده‌اند؛ دفتر مخصوص فروش مقام باز شده بود و فقط کسانی‌که پولی درکیسه داشتند می‌توانستند به مقامی درتشکیلات مملکتی برسند... اکنون مقام اداری رافقط باپول نقره می‌توان به‌دست آورد. امپراتور با چشمی حسادت بار به ثروتهای وزرایش می‌نگرد، وآنها به نوبهٔ خود، این ثروتها را به زور از مأموران پایین دست می‌گیرند، واینان ضرورتاً باید در-

آمدهای مردم رابه جیب بزنند. جمعیت چین، درفقر غوطه می‌خورد زیرا ثروت و در آمدش توسط این مأموران به‌یغما می‌رود. وضع مؤسسات دولتی راکه نمی‌شود به‌زبان آورد. بازار یاحرفه‌ای نمانده است که بدون احتیاج به‌پول، کاری در آن پیش برود ــ حتماً باید به مأموران رشوه داده شود. رشوه بــه بهانه‌های گوناگون گرفته می‌شود... عدالت ازجهان رخت بربسته است. به‌هرجاکه‌بنگری جنگ و دزدی و مرافعات بی‌پایان است. در دادگاهها، دانستن اینکه حق بــا شماست به‌دردی نمی‌خورد چون اگر نتوانید به‌مأمور دادگاه رشوه بدهید، حتماً محکوم خواهید شد. هیچ‌کس یا مرجعی نیست که طرف مظلوم بتواند ازآن‌کمك بگیرد؛ مردم عادی درزیر ستمها له می‌شوند...

جنایتکاران بیگانه، دینشان را همراه خود آوردند و تعدادکسانی‌که به مسیحیت ــ آیین‌کاتولیك رومی وآیین پروتستان ــ می‌گروند روزبه‌روز بیشتر می‌شود. این دستگاههای دینی، هیچ‌وجه مشترکی باآیین ماندارند ولی‌آنها به اتکای‌زیرکی‌شان توانسته‌اند همهٔافراد حریص وپولکی رابه‌سوی خود جلب‌کنند واز هراقدام‌سرکوبگرانه‌ای‌به‌مقیاس‌گسترده استفاده‌کنند، تاجایی‌که‌همهٔمأموران شریف را بارشوه خریدند وغلام حلقه به‌گوش خودکردند وامیدشان را به ثروت بیگانگان بستند. بدین طریق بودکه خطوط تلگراف و راههای آهن ساخته شد، تولید توپ وتفنگ خارجی آغازشد وکارگاههای‌گوناگون صنعتی برای‌شادمانی ارواح تباه‌شدهٔ آنان به‌کار پرداختند. جنایتکاران بیگانه، لوکوموتیووبالون وچراغ برق را از وسائل یك زندگی پرشکوه می‌دانند.

گرچه آنان رادر تختهای روان حمل می‌کنند، واین تختها هیچ تناسبی بامقامشان ندارد، اما ملت چین، آنهــا را مردمی وحشی و محکوم شده توسط خداوندی می‌داندکه ارواح و اجنه رابرای‌فناکردن ایشان‌به‌زمین فرومی‌فرستد... همهٔکالاهای بیگانه نابود خواهد شد... خواست خداوند، روشن است... همه‌چیز باید تطهیر شود.[۱۵]

پرسش و تمرین

۱. وضع چین درپایان سدهٔ نوزدهم راشرح دهید.
۲. شواهدی دال بــر آغاز تقسیم چین توسط امپریالیستها در آغاز دههٔ ۱۸۹۰-۹۹ بیاورید.
۳. براساس مطالب این‌فصل وآنچه درسندآمده است بگویید قیام ۱۹۰۰ میلادی چه‌ماهیتی داشت.
۴. اهمیت قیام مردم درسال ۱۹۰۰ میلادی چه‌بود؟
۵. به‌پرکردن جدول «روابط بین‌المللی درپایان سدهٔ نوزدهم و آغازسدهٔ

15. «News of Institute of The East», Vol.II, Excerpt I,Vladivostok, 1900, PP. 23-24 (In Russ.).

بیستم» ادامه دهید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۸۹۴- ۱۸۹۵ جنگ چین وژاپن.
۱۹۰۰ قیام ضد امپریالیستی مردم چین.

۲۷. چین در آغاز سدهٔ بیستم

پیشرفتهای اقتصادی چین درآغاز سدهٔ بیستم. امپریالیستها با اجازهٔ ضمنی سلسلهٔ مرتجع چینگ مواضعشان رادر چین تحکیم کردند. سرمایه‌گذاری خارجیها درچین، روزبه‌روز بیشترشد. انحصارگران‌اروپایی وآمریکایی، سودهای‌کلانی ازچین به‌جیب می‌زدند. تسلط سرمایهٔ‌خارجی برکشور، جلوی رشد صنایع وبازرگانی ملی چین راگرفت وآن‌را به عقب انداخت. بازارهای داخلی چین، پراز پارچه‌ها و بافته‌های خارجی بود.

اما سرمایه‌داری چین، باوجود همهٔ موانعی که درپیش داشت، راه تکامل را می‌پیمود. طبقهٔ کارگر به قدرکافی رشد نیافته بود ولی تعداد کارگران، رو به فزونی بود ودر روستاها، کشاورزان همچنان در زیر یوغ روابط فئودالی به‌سر می‌بردند. ستیز میان نیروهای تولیدی جدید و روابط تولیدی‌کهنهٔ فئودالی، هردم حادتر می‌شد.

تأثیر انقلاب ۱۹۰۵- ۱۹۰۷ روسیه بر اوج‌گیری جنبش انقلابی چین. درآغاز سدهٔ بیستم، تدریجاً یك‌بحران انقلابی درچین پدیدآمد وبه‌اوج رسید. شورشهای دهقانان فزونی‌گرفت: درسال ۱۹۰۳ تعداد این شورشها به۱۹ودرسال ۱۹۰۴ به۵۲رسید. سازمانهای زیرزمینی‌روشنفکران انقلابی- دموکرات چین، فعال‌تر شدند.

انقلاب ۱۹۰۵- ۱۹۰۷ روسیه‌که آسیارا بیدارکرد، اهمیت عظیمی‌در تکامل اجتماعی چین داشت. صدها میلیون‌انسان ستمدیدهٔ قارهٔ آسیا باچهرهٔ زندگی تازه آشنا شدند وبرای به‌دست آوردن حقوق خویش، آزادی ملی‌و دموکراسی به‌مبارزه برخاستند. شعار سرنگون‌سازی سلسلهٔ چینگ،درمحافل روشنفکران‌انقلابی‌که به‌طرق‌گوناگون ازانقلاب روسیه آگاهی یافته‌بودند

(ن.ك. سند۱) باشدت وقاطعیت بیشتری مطرح می‌شد. آنها بـا مهاجران انقلابی روسیه در اروپا تماس گرفتند وبا عقاید انقلابی ایشان آشنا شدند. فعالیتهای سازمان بلشویکی هاربین نیـز تأثیری انقلابی بـر کارگران چین گذاشت.

محافل روشنفکران مترقی و انقلابی، تحت تأثیر رویدادهای روسیه به‌این نتیجه رسیدند که ایجاد یك سازمان واحد انقلابی در چین آن زمان، ضرورت داشت. در آغاز سال ۱۹۰۵ مقدمات چنیـن کاری بـرای انتشار روزنامه‌های زیرزمینی واشاعهٔ عقاید دموکراتیك و دعوت مردم به مبارزه علیه حکومت پادشاهی فئودالی و امپریالیسم بیگانه، فراهم آمده بود.

سون‌یات‌سن وعقایدش. سون‌یات‌سن[۱۶]، دموکرات‌انقلابی‌ورهبر برجستهٔ جنبش رهایی‌بخش ملی چین بود. اودر سال ۱۸۶۶ در یك خانوادهٔ روستایی، نزدیك کوانگچو (کانتون) چشم بـه جهان گشود. سون‌یات‌سن در نخستین سالهای دههٔ ۱۸۹۰-۹۹ ازکالج پزشکی بریتانیایی‌هادر هنگ ـ کنگ فارغ‌التحصیل شد وبلافاصله پس‌از پایان تحصیلات، وارد فعالیتهای‌سیاسی شد. در هاوایی اقامت گزید وسازمان‌انقلابی‌موسوم به اتحادیهٔ تجدید حیات‌چین[۱۷] را در میان مهاجران چینـی تشکیل داد. هدف این سازمان، سرنگون کردن حکومت پادشاهی درچین بود. نخستین‌کوشش اتحادیهٔ تجدید حیات چین برای سازمان دهی قیام در کوانگچو شکست خورد. بسیاری از اعضای این‌اتحادیه دستگیر و برخی از آنـان اعدام شدند. سون‌یات‌سن به‌ایالات متحد آمریکا مهاجرت‌کرد وسپس تامدتی دراروپا به‌سربرد وآنگاه به‌ژاپن رفت. درژاپن، درماه اوت ۱۹۰۵ یك سازمان سیاسی به‌نام سازمان وحدت چین[۱۸] تشکیل داد. شاخه‌های مخفی این سازمان درشهرهای بزرگ چین تشکیل شد. سازمان‌وحدت چین در نوامبر ۱۹۰۵ روزنامه‌ای به نام مین‌پائو (روزنامهٔ مردم) انتشار داد که بیشتر مقالاتش بـه تجربه‌ها و روشهای مبـارزاتی انقلابیون روسیه مربوط می‌شد واز مردم چین می‌خواست کـه کارگران و دهقانان روسیه راسرمشق خویش قرار دهند.

سازمان وحدت چین، بـه صورت پایگاهی بـرای جنـاح چپ بورژوازی ملی و به‌ویژه روشنفکران انقلابی ـ دموکراتی درآمد کـه از

---

16. Sun Yat-sen
17. Association of China's Renascence
18. Union League of China

سون‌یات سن

پشتیبانی دهقانان برخوردار بودند و می‌توانستند در راه دموکراسی به مبارزه پردازند.

سازمان وحدت‌چین به‌رهبری سون‌یات‌سن، برنامهٔ انقلابی همه‌جانبه‌ای را تصویب کرد که در آن سرنگون سازی حکومت سلطنتی سلسلهٔ چینگ، استقرار جمهوری درچین و حق مساوی در استفاده از زمینها خواسته شده بود (ن. ك. سند۲). سون‌یات‌سن، حق مساوی در استفاده از زمینهارا تحقق«اصل بهروزی مردم»می‌دانست. برنامهٔ ارضی سون‌یات‌سن، بیان‌کنندهٔ خواستهای دهقانان بی‌زمین بود.

لنین ضمن ارزش دادن به‌برنامهٔ اصلاحات ارضی کـه توسط «سازمان وحدت چین» مطرح شده بود گفت که چنان برنامه‌ای به‌معنای شکست کامل نظام فئودالی و گشوده شدن راه برای پیشرفتهای اجتماعی درچین بود.

سون‌یات‌سن پس‌از دیدن طرز زندگی مردم در اروپا و آمریکا معتقد شدکه اساس نظام سرمایه‌داری، استثمار زحمتکشان است. او به این نتیجه رسیدکه درکشور عقب‌ماندهٔ چین، که سرمایه‌داری‌اش هنوز ضعیف بود، با برقراری حقوق مساوی دراستفاده از زمینها می‌شد جلوی پیروزشدن نظام سرمایه‌داری راگرفت.

در اوضاع آن روزگار، امیدهـای سون‌یات‌سن بـرای رهایی چین از شر نظام سرمایه‌داری، برنامه و آرزوهای سوسیالیستی برای ایـن کشور، رؤیای محض بود. امیدها وبرنامـهٔ او همانند «سوسیالیسم» نارودنیکهای انقلابی روسیه بود. رؤیایی بودن، نقطهٔ ضعف برنامهٔ سون‌یات‌سن بود.اما به‌گفتهٔ لنین، اوبا پیش‌کشیدن... «برنامهٔ انقلابی اصلاحات ارضی بورژوا-دموکراتیك»کار بسیار ارزنده‌ای‌انجام داد. لنین اظهاراطمینان‌کردکه رشد طبقهٔ کارگر درچین به‌تشکیل حزب‌کارگران چین خواهد انجامید، حزبی که ضمن انتقاد ازنظرات سون‌یات‌سن، «مطمئناً بادقت بیشتری، هستهٔ انقلابی-دموکراتیك برنامهٔ سیاسی و ارضی اورا برخواهد گزید، از آن دفاع خواهد کرد وتکاملش خواهد داد.»[۱۹]

19. Lenin, *Works*. Vol. 18, P. 149 (Russ. ed).

اسناد و مدارك

۱. پاسخ بـه انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ روسیه در چین

(از مقاله‌ای که در روزنامهٔ «مین‌پائو» منتشر شده بود)

انقلاب روسیه، ازانقلابهای همهٔ کشورهای دیگر بسی فراتر رفته‌است... باآنکه سازمان سیاسی دولت استبدادی روسیه بـه مراتب قوی‌تر و کامل‌تر از دولت منچو است، انقلابیون روسیه که‌خونشان همه‌جا را رنگین‌کرده است ازپا-درنمی‌آیند و دست ازمبارزه برنمی‌دارند. انقلابیون چیـن، اینـان را صمیمانه می‌ستایند.۲۰

۲. خواستهای سازمان وحدت‌چین

الف. ازجزوهٔ چنتان‌هوا عضو سازمان وحدت چین (۱۹۰۶)

آقایان، ممکن است بگویید در حـال حاضر، مـا چگونه دولتی داریم؟ چینی؟ منچو؟ نه، دولت ماخدمتکار همهٔ قدرتهای بیگانه شده است. این‌دولت، اختیار امورمالی، راههای‌آهن وبه‌کارگرفتن مردم را دودستی به‌بیگانگان‌تقدیم کرده است. وبیگانگان برای‌به‌دست‌آوردن این‌همه اختیارات، حتی‌یکی‌انگشت-شان را تکان ندادند. اگر آنها چیزی احتیاج داشته باشند کافی است دستورش راصادرکنند تابلافاصله، منچوریها آن‌را اجراکنند...

بگویید دولت چین درسالهای اخیر چه‌کاری انجام داده است‌که‌به‌دستور خارجیها نبوده باشد؟ مابه روشنی وقاطعانه می‌گوییم: «بیگانگان، گورتان را گم‌کنید!» ولی‌دولت، مارادشمن بیگانگان نمی‌داند بلکه دشمن حکومت‌پادشاهی کنونی می‌داند ومی‌خواهد مارا به‌عنوان یاغیان توطئه‌گر اعدام‌کند. آقایان، این نکته رابابد متوجه شوید، وما درهیچ موردی نمی‌توانیم به‌دولت اطمینان‌کنیم؛ هیچ مهم نیست‌که ماچندبار اعلام‌کنیم‌که دیگر نمی‌خواهیم بردهٔ دیگران‌باشیم، زیرا سالها پیش‌از این، هرچند نخواهیم باورکنیم، بردهٔ بیگانگان‌شده‌ایم.۲۱

---

20. Questions of History, 1955, No. 6, PP. 100-101 (In Russ.).
21. Hu Shen, *Aggression of The Imperialist Powers in China*. Moscow, 1951, PP. 172-173 (In Russ.).

ب. از بیانیهٔ‌سازمان وحدت‌چین (۱۹۰۵)

مامردم چین، از ۲۶۰ سال پیش، زیردست دولتی‌گم شده بوده‌ایم. اکنون که جنایتها و وحشیگریهای دولت منچو از حدگذشته است، باید نیروهای عدالتخواهان را برای سرنگون‌کردن این‌دولت وبازگرداندن حاکمیت ملی به‌این سرزمین به‌حرکت درآوریم... چین، سرزمینی است متعلق به‌خود چینی‌ها. بنا براین، خود چینی‌هاباید برچین حکومت‌کنند. پس‌از سرنگونی حاکمیت‌منچو، دولت ملی چین باید استقرار یابد.۲۲

ج. ازسند برنامه‌ای سازمان وحدت چین به‌نام «نقشهٔ انقلابی»

هدف انقلاب‌کنونی، استقرار حکومت جمهوری است. همهٔ شهروندان‌این جمهوری باید حقوق برابر داشته باشند؛ همه باید فعالانه درقدرت سیاسی کشور شرکت کنند. رئیس جمهوری توسط همهٔ شهروندان برگزیده می‌شود. پارلمان، یك نهاد مردمی است‌که نمایندگان برگزیدهٔ مردم در آن شرکت می‌کنند. قانون اساسی جمهوری چین‌که به‌اجراگذاشته شده است باید توسط همهٔ شهروندان‌رعایت شود.۲۳

پرسش و تمرین

۱. براساس متن بخشهای ۲۶ و ۲۷، نشان دهید که تضادمیان نیروهای تولیدی جدید و روابط تولیدی‌کهنهٔ فئودالی هرروز شدیدتر می‌شد.
۲. سازمان وحدت چین، چه‌اتهاماتی را برحکومت چینگ وارد آورد؟ (ن. ك. سند ۲.)
۳. حکومتی را که‌سازمان وحدت چین می‌خواست در این کشور برقرار سازد چگونه می‌توانید تعریف‌کنید؟ (ن. ك. سند۲.)
۴. لنین‌کدام جنبه‌های برنامهٔ سون‌یات‌سن را مترقی نامید وکدام جنبه‌هایش را انتقادکرد؟

---

22. N. G. Senin, *Socio-Politica, and Philosophical Views of Sun Yat- sen*. Mosco, 1956 (In Russ.).
23. Ibid, P. 79.

۲۸. انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۱۳ چین

آغاز انقلاب. اعلام جمهوری. تحت تأثیر انقلاب روسیه و فعالیتهای سازمان وحدت، موج‌عظیمی ازقیامهای توده‌ای درسالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۸ سراسر چین را درنوردید. در این دوره بیش از ده قیام مسلحانه درگرفت. همهٔ این قیامها سرکوب شدند. یکی ازاین قیامها قیام مسلحانهٔ مردم کوانگچو درسال ۱۹۱۱ بودکه گرچه شکست خورد ولی مبارزه‌قهرمانهٔ شورشیان کوانگچو باعث به‌حرکت درآمدن امواج انقلابی تازه‌ای در کشور شد. امضای قرارداد اسارت‌آور دیگری با دولتهای امپریالیستی به منظور وام‌گرفتن ازبانکهای خارجی درسال ۱۹۱۱ به‌انفجار خشم مردم انجامید. دربرخی ازشهرهای‌چین، به‌ویژه‌درجنوب ومرکزکشور، میتینگهای‌اعتراض‌آمیز تشکیل می‌شد. اعتصابات دانشجویی‌آغاز شد ودر سپتامبر ۱۹۱۱مردم ایالت سچوان[۲۴] دست به‌قیام زدند. کارگران، دهقانان و سربازان در مبارزه مسلحانه شرکت‌کردند. قیام سچوان، ابعاد بزرگتری به خودگرفت. سربازان حکومت چینگ، این قیام را سرکوب‌کردند. اما به زودی، فعالیتهای زحمتکشان ایالات مجاور بانیرو و شدت بیشتری آغاز شد. انقلاب، در راه بود. نیروی پیشبرندهٔ اصلی این انقلاب، میلیونها دهقان بودند.

شب ۱۰اکتبر ۱۹۱۱، تحت رهبری سازمان وحدت، قیام درشهربزرگ ووچانگ[۲۵] آغاز شد. این قیام به نواحی اطراف سرایت کرد. قیام کنندگان توانستند شهر هانیانگ[۲۶] را در مجاورت ووچانگ، و هانکو[۲۷] مرکز بزرگ بازرگانی وصنعتی‌کشور را اشغال‌کنند. کارگران اسلحه‌سازی هانکوفعالانه درقیام شرکت‌کردند. دهقانان روستاهای مجاور به‌کمك کارگران شتافتند. به‌زودی دوایالت هوپه[۲۸] و هونان[۲۹] (چین مرکزی) به دست قیام کنندگان افتادند. پس‌از این، محافل بورژوایی که موضعی اعتدالی ولیبرال داشتند نیز به جنبش پیوستند. تا مدت‌کوتاهی، میان بورژوازی لیبرال و توده‌های انقلابی مردم، اتحاد برقرار شد. لیبرالها توانستند مهمترین مقامها را در حکومت موقتی ووچانگ اشغال کنند.

انقلاب، هرروزنیروی بیشتری می‌گرفت. درپایان سال ۱۹۱۱سراسر جنوب‌ومرکز چین‌درشعله‌های‌انقلاب می‌سوخت. دسته‌های مسلح‌داوطلبانه، نقش بزرگی در جنبش انقلابی بازی می‌کردند. این دسته‌ها از دهقانان،

---

24. Szechuan 25. Wuchang 26. Hanyang
27. Hankow 28. Hnpeh 29. Hunan

کارگران، پیشه‌وران‌ودانشجویان تشکیل‌می‌شدند. این دسته‌ها نیروی‌مسلح اصلی انقلاب چین در سال ۱۹۱۱ بودند.

امابورژوازی، همچنان‌که درووچانگ عمل‌کرد، دراینجا نیزپیروزی انقلاب رادر جهت هدفهای‌خودش به‌کارگرفت ودر بیشتر سازمانهای‌محلی دولت‌رخنه‌کرد. شاخه‌های سازمان‌وحدت جداازیکدیگرعمل می‌کردندورهبری متمرکزی‌نداشتند. درآغاز انقلاب، بسیاری‌از لیبرالهایی‌که خودرابه‌عنوان پشتیبانان جمهوری جازده بودند وارد سازمان وحدت شدند. حقیقت آن بود که آنها علاقه‌ای به ژرف‌تر شدن انقلاب نداشتند. دموکراتهای انقلابی، نظر بسیار نامشخصی دربارهٔ گسترش انقلاب داشتند. اما علت اصلی ضعف انقلاب چین، نبود پیوندهای‌محکم میان بخشهای سازمان وحدت‌وتوده‌های مردمی بودکه به‌خودی خود به مبارزه انقلابی می‌پیوستند.

ترس از انقلاب دموکراتیک، اشتیاق بورژوازی لیبرال بـه ایجاد «آرامش» و«نظم» را از طریق توافق با حکومت پکن، بیشترکرد. حکومت چینگ، همچنین حاضر بود چنانچه تـاج و تخت نجات پیدا کند، امتیازاتی بدهـد.

در اواسط دسامبر ۱۹۱۱ مذاکرات میـان نمایندگان رئیس حکومت امپراتوری، یعنی یوانشی‌کای [۳۰] و هیـأت نمایندگی انقلابیون جنوب کشور در شانگهای آغاز شد. حکومت پکن قول عفوانقلابیون واستقرار نظام‌قانونی درکشور را داد. نمایندگان انقلابیون جنـوب، مصرانه خواستار برافتادن سلسلهٔ چینگ واعلام حکومت جمهوری در کشور بودند. روز ۲۰ دسامبر، دولتهای اروپا وایالات متحد آمریکا به نمایندگان مذاکره‌کننده در شانگهای پیشنهادکردندکه بی‌درنگ آشتی‌کنند و به جنگ داخلی پایان دهند. بهانهٔ امپریالیستها برای توجیه پیشنهادشان، علاقه به‌منافع مادی وتأمین جانی خارجیها درچین بود. دولتهای امپریالیست، همزمان بامداخلهٔ دیپلماتیک، کشتیهای جنگی‌شان رابه‌رود یانگ‌تسه فرستادند وشهرهای انقلابی ووچانگ‌و هانکو رانشانه گرفتند. امپریالیستهابرای سرکوبی‌مسلحانهٔ انقلاب چین‌تدارک می‌دیدند.

در جریان مذاکرات شانگهای، کنگره ملـی نمایندگان ایالات انقلابی در نانکینگ تشکیل شد. کنگره، تشکیل حکومت جمهوری را اعلام کرد و روز ۲۹ دسامبر، سون‌یات‌سن‌که از مهاجرت بازگشته بود، به‌ریاست موقت جمهوری برگزیده شد.

---

30. Yuan Shih-Kai

درقانون اساسی موقتی‌که به‌تصویب کنگرهٔ ملی رسید برابری‌وحقوق دموکراتیك همهٔ شهروندان اعلام و تأکید شد. اما یکی‌از شعارهای اصلی سازمان وحدت یعنی شعار «حق مساوی‌دراستفاده از زمین»که مبین‌خواستها وآرزوهای میلیونها دهقان چینی بود، نه‌در قانون اساسی منعکس شد ونه در مصوبات بعدی‌کنگرهٔ ملی. اما دهقانان، به‌ابتکار خود ازپرداختن‌بهرهٔ مالکانه به اربابها سرباز زدند. درشهرها، کارگران به تشکیل اتحادیه‌های کارگری پرداختند. پشتیبانی دولتهای امپریالیستی از حکومت پکن، میتینگهای توده‌ای برای اعتراض علیه دخالت بیگانگان‌درامور داخلی‌چین را به‌دنبال آورد. دراین میتینگها بودکه مردم برای تحریم مصرف یاخرید اجناس خارجی تصمیم می‌گرفتند.

شکست انقلاب چین. یوان شی‌کای، رئیس حکومت پکن، زیر فشار توده‌های مردم مجبور شد درروز ۱۲ فوریهٔ ۱۹۱۲ با کناره‌گیری سلسلهٔ چینگ واستقرار حکومت جمهوری درچین موافقت کند.

امپریالیستها به‌هرکاری دست‌زدندتا یوانشی‌کای به‌عنوان رئیس‌جمهور برگزیده شود. لیبرالهاکه ازگسترش انقلاب می‌ترسیدند به‌مخالفت باسون‌یات‌سن برخاستند (ن. ك. سند۱). سوت‌یات‌سن، زیرفشار لیبرالها و تهدید مداخلهٔ قدرتهای امپریالیستی، به نفع یوانشی‌کای ازریاست جمهوری استعفا داد. این استعفا به‌معنای شکست انقلاب بود.

درآن زمان، یك حزب‌کارگری‌که بتواند انقلاب را رهبری‌کند و به پیروزی‌برساند درچین‌وجود نداشت. بورژوازی لیبرال چین به‌مردم‌انقلابی خیانت‌کرد وبا مرتجعان فئودال به‌توافق رسید (ن.ك. سند۲).

باانتقال قدرت به‌یوانشی‌کای، خلع سلاح ارتش انقلابی آغاز شد، اتحادیه‌های‌کارگری تعطیل‌شد ودسته‌های‌ویژهٔ سرکوب، درروستاهابه‌حرکت درآمد.

همزمان بااین دگرگونیها، در تشکیلات‌سازمان وحدت چین نیزتغییراتی داده شد. سازمان وحدت، همراه بـا چند سازمان کوچك وابسته به بورژوازی لیبرال، در سال ۱۹۱۲ حزب تازه‌ای بـه‌نام کومین‌تانگ [۳۱] (حزب ملی) تشکیل داد. دربرنامهٔ کومین‌تانگ بسیاری از خواستهای دموکراتیك پیشین به‌ویژه خواست «حقوق مساوی دراستفاده از زمین»که‌دربرنامهٔ سازمان‌وحدت گنجانده شده بود، پیش‌بینی نشده بود.

پیروزی ضد انقلاب، راه رابرای دیکتاتوری نظامی یوانشی‌کای‌باز-

---

31. Kuomintang

کرد. این ژنرال، کنگرهٔ ملی را واداشت که اورا برای یک‌دورهٔ پنج ساله به ریاست جمهوری کشور برگزیند. پس‌از این اقدام، دولتهای امپریالیستی، جمهوری چین‌را به‌رسمیت شناختند. یوان‌شی‌کای، کنگرهٔ ملی رامنحل کرد. سپس قانون اساسی ارتجاعی تازه‌ای را اعلام کرد که به‌موجب آن، قدرت مطلق به رئیس جمهوری داده شده بود.

اهمیت انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۱۳ چین. انقلاب ۱۹۱۱ چین، قشرهای گوناگون جامعه را به عرصهٔ زندگی پرتلاش سیاسی کشاند. این انقلاب، در اصل یك انقلاب بورژوا-دموکراتیك بود. در جریان انقلاب، حکومت پادشاهی سرنگون شد وحکومت جمهوری‌اعلام‌شد. دراثرانقلاب، فکر جمهوری دموکراتیك، عمیقاً دراذهان مردم راه یافت.

ژرف‌تر شدن انقلاب مستلزم تجهیز همه جانبهٔ توده‌های مردم برای مبارزه براساس برنامه‌ای ضدامپریالیستی و ضد فئودالی بود. اما انقلابیون آن زمان چین، نمی‌توانستند از عهدهٔ چنین کاری برآیند. آنها نتوانستند فئودالیسم رابه‌طورکامل براندازند.

درجریان انقلاب ۱۹۱۱ معلوم شدکه بورژوازی ضعیف چین، که در صفوفش بسیاری افراد وابسته به امپریالیستهای خارجی دیده می‌شدند، نمی‌توانست از استقلال‌کشور نگهداری‌کند. وطبقهٔ کارگر چین، درآن‌زمان به قدری‌کوچك بودکه نمی‌توانست رهبری توده‌های دهقانان را درمبارزهٔ انقلابی به‌عهده بگیرد.

مبارزهٔ توده‌های مردم چین، اهمیت بسیار زیادی برای جنبش رهایی‌بخش خلقهای ستمدیده داشت.

اسناد و مدارك

۱. نظر سون‌یات‌سن دربارهٔ کنارگذاشتن برنامهٔ انقلابی‌توسط برخی‌از اعضای سازمان وحدت

... درآغازکار، برای من به‌عنوان رهبر، چنین می‌نمودکه اجرای‌برنامهٔ حزب انقلابی یعنی ناسیونالیسم۳۲، دموکراسی، سوسیالیسم۳۳... و وظایفی

---

۳۲. رهایی ملی چین از سلطهٔ بیگانه.

۳۳. اگرواژه‌ای راکه سون‌یات‌سن در زبان چینی‌به‌کاربرده‌است‌به «سوسیالیسم» ترجمه‌کنیم، کمی از حقیقت دور شده‌ایم. معنای درست‌این واژه «بهروزی مردم» است.

که انقلاب درپیش پایمان‌گذاشته بود آسان خواهد بود. اگر اجرای این برنامه ممکن می‌شد، چین جای خود را در خانوادهٔ ملتها پیدا می‌کرد و درمسیر رفاه وبهروزی گام می‌نهاد.» اما متأسفانه به‌محض پیروزی انقلاب، معلوم شدکه‌عقاید من باعقاید اعضای حزب متفاوت‌است وبه‌گمان آنها آرمانهای من‌برای‌نوسازی چین، خیلی بلند پروازانه وناشدنی است.

اما این تردیدها را ثابت شده تلقی کردند وحتی برخی از رفقا در عملی بودن برنامهٔ من نیز بنای تردید راگذاشتند.

به‌این ترتیب معلوم شدکه امکان عملی شدن برنامهٔ من در دورهٔ ریاست جمهوری‌ام به‌مراتب کمتراز دوره‌ای بودکه من رهبری حزب تدارك بینندهٔ انقلاب رابه‌عهده داشتم. به‌همین علت‌بودکه برنامهٔ نوسازی چین شکست خوردووظایفی که من برای ملت تعیین‌کرده بودم، پس‌از انقلاب، درنیمه‌راه از یادها رفت.[۳۴]

۲. نظر لنین دربارهٔ بورژوازی مترقی ولیبرال در آسیا

... درآسیا هنوزیك طبقهٔ بورژوازی وجوددارد‌که می‌تواند ازدموکراسی اصیل، رزمنده و پایدار دفاع کند؛ [این بورژوازی] رفیق پرارزش بزرگمردان عصر روشنگری فرانسه ورهبران بزرگ اواخر سدهٔ هجدهم است.

نمایندهٔ اصلی‌یاپایگاه اصلی این‌بورژوازی آسیایی، که هنوز هم‌می‌تواند ازآرمانهای مترقی تاریخی پشتیبانی کند، دهقـــان است. درکنار این دهقان، یك بورژوازی لیبرال نیز وجود دارد که رهبرانش، مردانی چون یوان‌شی‌کای، بهتراز همه می‌توانند خیانت‌کنند: آنان تا دیروز از امپراتور می‌ترسیدند و در برابرش چاپلوسانه‌کرنش می‌کردند؛ امروز، وقتی قدرت دموکراسی انقلابی را دیدند وپیروزیش‌را احساس‌کردند به‌امپراتور خیانت‌کردند؛ وفردا به‌دموکراتها خیانت خواهندکرد تابا یك امپراتور «قانونی» کهنه یاتازه معامله‌کنند.[۳۵]

پرسش و تمرین

۱. وظایفی که در برابر انقلاب ۱۹۱۱ - ۱۹۱۳ چین وجود داشت چه بود؟

۲. نیروهای پیشبرندهٔ انقلاب، کدام‌گروهها یاطبقات بودند؟

---

34. Sun yat-sen, *Notes of a Chinese Revolutionary*. . *Moscow*, 1926, P. 13 (In Russ.).

35. Lenin, *Collected Works*. Moscow, FLPH, 1963, Vol. 18, P. 165.

۳. علل شکست انقلاب چه‌بود؟
۴. اهمیت انقلاب ۱۹۱۱- ۱۹۱۳ چه‌بود؟

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

۱۹۱۱ - ۱۹۱۳ انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین.

۲۹. مبارزهٔ رهایی‌بخش ملی خلقهای هند درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم

وضع اقتصادی هند در پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم. درپایان سدهٔ‌نوزدهم‌وآغازسدهٔ بیستم‌که سرمایه‌داری‌وارد مرحلهٔ‌امپریالیستی خود می‌شد، سرمایه‌داری انحصاری بریتانیا استثمار مستعمراتی هند را تشدید کرد. استعمارگران بریتانیا به منظور تضمین صدور آسان و سریع مواد خام و مواد غذایی، و واردکردن کالاهای ساخت بریتانیا، ساختمان راههای‌آهن وبندرگاههای هند را سرعت بخشیدند. البته‌آنها دراین‌کارشان به‌مسائل نظامی- استراتژیك نیز توجه داشتند. ازجملهٔ این مسائل، لزوم انتقال سریع‌سربازان‌برای اشغال‌مستعمرات تازه‌درآسیا وسرکوبی جنبشهای رهایی‌بخش ملی بود. درفاصلهٔ سالهای ۱۸۸۶-۱۸۹۰، طول خطوط‌راه‌آهن بریتانیا تقریباً دوبرابر شد. استعمارگران بریتانیا از رشد صنایع سنگین در این کشور جلوگیری کردند. صنایع سبك، بیشتر درزمینهٔ تبدیل مواد خام کشاورزی، پیشرفت چشمگیری کرد.

کشاورزی هند، بسیار ابتدایی بود. مالکیت فئودالی زمین وشکلهای استثمار نیمه سرفی دهقانان رواج داشت. اکثر دهقانان، مستأجران‌کوچکی برای زمینداران وامیران بودند و۵۰ تا۷۰ درصد محصولشان را به عنوان بهرهٔ مالکانه به ایشان می‌پرداختند. دهقانان زیربار سنگین مالیاتها له می‌شدند (ن.ك. سند۱). دهقانان، درچنگال فقری‌کشنده دست‌وپا می‌زدند.هر سال، میلیونها نفر از گرسنگی می‌مردند. مثلاً در سالهای ۱۸۹۰-۹۹ در این‌کشور، هجده میلیون نفر ازگرسنگی جان سپردند.

صنایع عمدهٔ هند دردست استعمارگران بریتانیایی بود وهمین از رشد

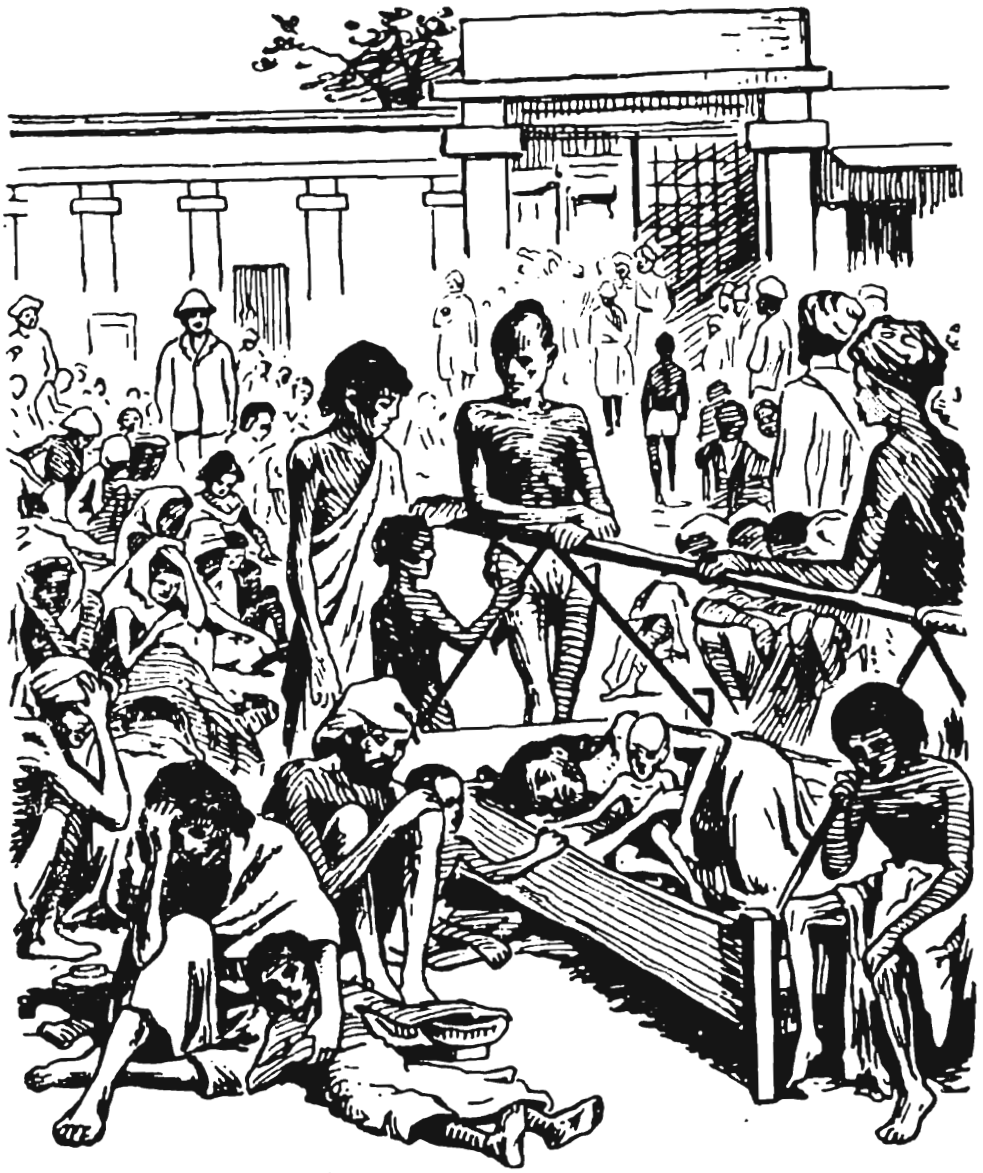

معطی در بنگالور (هند، ۱۸۷۷)

بورژوازی ملی هند جلوگیری می‌کرد (ن.ك. سند۲). قشری‌از بورژوازی هند بااستعمارگران جوش خورده بود وبه آنان خدمت می‌کرد. این قشر،از کارگزاران شرکتهای بریتانیایی یا رباخوارانی تشکیل می‌شدکه صنعتگران ودهقانان را استثمار می‌کردند.

تشکیل و وضع طبقهٔکارگر درهند. طبقهٔ کارگـر هند در درجهٔ اول از بارانداران، کارگران‌کارخانه‌های راه‌آهن وکارخانه‌های متعلق بـه سرمایه‌داران بریتانیایی تشکیل می‌شد. کارگـران هندی در شرایطی بسیار ناگوارکار می‌کردند: دستمزدشان بخور ونمیر بود وکار روزانه‌شان از ۱۵

تا۱۶ ساعت وگاه تا ۱۸ ساعت می‌رسید. جریمه کارگری در همه‌جا برقرار بود. جمعیت در محلات کارگرنشین درهم می‌لولید ـ خانواده‌های کارگران غالباً درسربازخانه‌های متروك وکلبه‌های گلین، بی‌آنکه‌اثری ازرعایت‌اصول بهداشت درآنها باشد، به‌سر می‌بردند. اقتصاددانان محاسبه کرده بودندکه نگهداری یك زندانی، سه برابر دستمزد یك‌کارگر هندی هزینه برمی‌دارد. مرگ‌ومیر زحمتکشان، بسیار زیاد بود. تشدید استثمار زحمتکشان، آنان‌را به‌اعتراض واداشت، امااعتراضاتشان، خودانگیخته وبی‌سازمان بود.

تشکیل کنگرهٔ ملی سراسری هند. استعمارگران بریتانیایی از شورشهای پیاپی دهقانان هندی نگران بودند. آنها ازبورژوازی جوان هند نیز کـه خواستـار اصلاحاتی در تشکیـلات اداری کشور بود می‌ترسیدند. استعمارگران بریتانیایی مصلحت رادر آن دیدندکه امتیازاتی به بورژوازی بدهند. آنها برای آنکه همچنان به‌سلطهٔ استعماری‌شان برهند ادامه دهند، تصمیم گرفتندکه بورژوازی هند رابه همکاری بخوانند.

به‌همین علت، حکومت بریتانیا درسال ۱۸۸۵ تصمیم گرفت کنگره‌ای ازنمایندگان بورژوازی و زمینداران لیبرال را در بمبئی دعوت‌کند. در این کنگره، نخستین حـزب سیاسی سراسر هند که کنگرهٔ ملی سراسری هند [۳۶] نامیده می‌شد تشکیل شد. مقامات بریتانیایی می‌خواستند این‌کنگرهٔ ملی بورژوایی به‌سدی در برابر جنبش روبه رشد رهایی‌بخش ملی تبدیل شود. لرد دافرین[۳۷]، نایب‌السلطنهٔ‌هند، با گفتن‌اینکه «کنگره، ارزان‌ترازانقلاب است»، همین‌واقعیت را به‌زبان آورد.

نایب‌السلطنه اشتباه‌نکرده بود. نخستین‌خواستهای کنگرهٔ ملی سراسری هند، بی‌نهایت اعتدالی بود. این خواستها به‌پاره‌ای اصلاحات درتشکیلات‌اداری کشورخلاصه می‌شدوکوچکترین خدشه‌ای برحاکمیت‌بریتانیا واردنمی‌آورد. خواستهای‌کنگره، عبارت بوداز: بستن عوارض‌کمرگی برواردات پارچه‌های نخی، بالا بـردن اختیارات مؤسسات محلی، استخدام هندیها در تشکیلات اداری، سازماندهی وتربیت افراد فنی، و مانند اینها.

درپایان‌سدهٔ‌نوزدهم، باپیوستن روشنفکران خرده‌بورژوا به کنگرهٔ ملی سراسری هند، گروهی به‌سرکردگی تیلك [۳۸] در درون‌کنگره پیدا شدکه باسیاست رهبران‌کنگره دایره‌برتلاش‌برای به‌توافق رسیدن‌باامپریالیسم آمریکامخالف بود. تیلك وهوادارانش، ازمبارزهٔ رهایی‌بخش مردم هند علیه حاکمیت‌بریتانیا

---

36. All - Indian National Congress
37. Lord Dufferin 38. Tilak

اردوگاه انگلیسی‌ها در زیر آتش انقلابیون هند ۱۸۹۸.

پشتیبانی می‌کردند. تبلیغات این گروه به‌آغاز تظاهرات ضد امپریالیستی توسط کارگران بمبئی در سال ۱۸۹۹ انجامید. این نخستین اقدام سیاسی کارگران بمبئی بود.

اوج‌گیری جنبش انقلابی درسالهای ۱۹۰۵- ۱۹۰۸. مردم هند، روز به‌روز، بیشتر به‌میدان مبارزه علیه استعمارگران بریتانیایی کشیده می‌شدند. شعور ملی مردم، درحال رشد بود. لردکرزون[39] نایب‌السلطنهٔ هند درسال ۱۹۰۴ «اعلامیه‌ای دربارهٔ دانشگاهها» صادرکرد که به‌موجب آن، نظارت پلیس برفعالیتهای آموزشی در دانشگاههای هند تأمین وحتمی شد. برای آنکه جلوی ورود اعضای دموکرات اجتماع به دانشگاهها گرفته شود، شهریه را دو برابر کردند. محدود کردن سازمانهای ملی و مطبوعات آنها تشدید شد. امپریالیستهای بریتانیایی می‌خواستند مراکز فرهنگ ملی هندرا تضعیف و فعالیتهای روشنفکران دموکرات هند را فلج کنند واز نفوذش در مبارزهٔ رهایی‌بخش ملی جلوگیری کنند.

محافل دموکرات هند، پاسخی دندان‌شکن به سیاست کرزون دادند. اعتراضات آغاز شد. تقسیم بنگال ـ ناحیه‌ای که بزرگترین مخالفتها علیه

39. Lord Curzon

استعمارگران درآن صورت می‌گرفت ـ به‌دو ایالت جداگانه توسط حکومت بریتانیا، خشم مردم را برانگیخت. منظور از این‌کار، پراکنده کردن جنبش رهایی‌بخش ملی بود.

اما پیکار علیه استعمارگران بریتانیایی، توده‌های بزرگی از مردم را درشهرها وروستاها به‌خود جلب کرد.

بنابراین، درآغاز سدهٔ بیستم، شرایط برای پیدایش جنبش ملی مبارزه علیه استعمارگران آماده شده‌بود. انقلاب ۱۹۰۵روسیه نیروی حرکت‌تازه‌ای به‌جنبش انقلابی هند داد. اخبار مربوط به‌این انقلاب سریعاً درسراسرکشور پراکنده‌می‌شد. تك‌تك نمایندگان «افراطیها» درکنگرهٔ سراسری هند، بانمایندگان سازمانهای انقلابی روسیه تماس داشتند. برخی ازمیهن‌پرستان هندبا ماکسیم گورکی مکاتبه می‌کردند.

روزنامهٔ تیلك خواستار به کارگرفتن روشهای «روسی» مبارزه علیه حکومت خودسرانهٔ استعمارگران بریتانیایی شد. کارگران راه‌آهن بنگال به پیروی ازکارگران راه‌آهن روسیه، درسال ۱۹۰۶ دعوت به‌اعتصاب عمومی کردند. درسال ۱۹۰۷ کارگران‌کلکته وبمبئی اعتصاب‌کردند. تحریم‌کالاهای بریتانیایی، به‌خودی‌خود آغاز شد. کارگران ودسته‌های داوطلب، به‌غارت مغازه‌های بریتانیایی‌ها پرداختند. جمعیت درحال مسلح شدن بود. داوطلبان ملی، کـه همگی عمامهٔ زرد به‌سر می‌گذاشتند و پیراهن سرخ می‌پوشیدند و شال‌گردنی باخطوط دوخته شدهٔ سرود ملی برحاشیهٔ آن به‌گردن می‌بستند، غالباً درحال زد وخورد مسلحانه باپلیس و سربازان بودند. شورش در پنجاب آغازشد. شورشیان، مؤسسات‌دولتی و ایستگاههای‌راه‌آهن را اشغال‌کردند. استعمارگران بریتانیایی بـرای سرکـوبی شورش، سربازان را بـه میـدان آوردند.

اوج‌گیری مبارزهٔ رهایی‌بخش ملی درهند، عناصر دست راستی‌کنگـرهٔ ملی سراسری هند راکه همهٔ کوشش‌شان را به‌تقاضای خودمختاری در چارچوب امپراتوری بریتانیا محدود کرده بودند نگران کرد. تیلك و پیروانش اصرار می‌کردند کـه مبارزهٔ توده‌های مـردم بـرای استقلال هند باید ادامه یابد. کنگرهٔ ملی سراسری هند آنها را اخراج کرد ومقامات بریتانیایی به انتقام‌گیری علیه تیلك پرداختند. تیلك در سال ۱۹۰۸ دستگیر وبه‌چندین سال زندان با اعمال شاقه وتبعید محکوم شد. دستگیری و آزار تیلك، موج نیرومندی از تظاهرات مردم هند رابه‌دنبال‌آورد وموجب اعتصاب عمومی صدهزارنفری کارگران در بمبئی شد. اعتصاب بمبئی، وحشیانه تـوسط سربازان سرکوبی

شد. استعمارگران بریتانیایی باتکیه برترور و خشونت و با برخورداری از پشتیبانی‌عناصر سازشکار بورژوازی وزمینداران هند، حاکمیت‌شان برهندرا حفظ کردند (ن.ك. سند۳). آنها اختلافات دینی وملی را تشدید می‌کردندو برای به‌جان هم‌انداختن هندوها و مسلمانان به‌هرکاری دست می‌زدند.

اسناد و مدارك

۱. ازسندی‌که جوشی[۴۰]، بورژوای سرشناس، درسال ۱۸۷۸ به‌کمیسیون دولت برای رسیدگی به گرسنگی تقدیم کرد

علت اصلی بدهکاری ریوتها[۴۱] آن است کـه دولت، خواستار مالیاتهای نقدی است. چون در مزارع اینها فقط ذرت و دیگر غلات کشت می‌شود، ریوت مجبور است باوثیقه‌گذاشتن اموالش یافروختن ذرتها پولی به‌دست بیاورد وبه خواستهای دولت جـواب دهد. درگـذشته، مالیاتهای دولتی را در چهار مرحله دریافت می‌کردند اما این روش راکنارگذاشتند واکنون مالیاتها رادر دومرحله دریافت می‌کنند. وتاریخ پرداخت مالیاتها درست به‌روزهایی می‌افتدکه‌محصول یا نرسیده‌است یاتازه به خرمنگاه آورده شده است. در چنین روزهایی است که ریوت مجبورمی‌شود از رباخواران قرض بگیرد وقول می‌دهدکه محصولش را به هرقیمتی‌که‌رباخواران تعیین کنندبه‌آنها بفروشد. بدین‌ترتیب، همهٔ محصول‌ریوتها صرف پرداخت مالیات بـــه‌دولت می‌شود. و وقتـی مالیاتها دو یا چهار برابر می‌شود، محصولات مزرعهٔ ریوتها برای پرداخت همهٔ مالیاتهاکفایت نمی‌کند و آنها مجبور به‌قرض‌گرفتن پول از رباخواران می‌شوند.[۴۲]

۲. امپریالیسم بریتانیا هند را از تکامل اقتصادی باز می‌دارد

ساختمان راههای آهن درهند، آغاز عصر صنعت به‌شکل مثبت بود؛ تاآن زمان، فقط جنبهٔ منفی عصر صنعت به‌شکل کالاهای ساخت بریتانیا دیده می‌شد. درسال ۱۸۶۰ عوارض ماشین‌آلات وارداتی، که برای جلوگیری از صنعتی شدن

---

40. Joshi

۴۱. Ryots: دهقانانی‌که زمین را اجاره می‌کردند.

42. A.A.Benediktov, *Indian Peasantry in the Eighteen Seventies*. Moscow, 1653, P. 69 (In Russ.).

هند بسته شده بود برداشته شد وساختمان صنایع بزرگ، به ویژه با استفاده از سرمایهٔ بریتانیایی، آغازشد. صنایع کنف، دربنگال به‌راه افتاد ومرکزاداریش درشهر دندی اسکاتلند بود. کمی بعد، کارخانه‌های پنبه‌پاك کنی در احمدآباد و بمبئی ساخته شدند، که عمدتاً به‌سرمایه‌داران هندی متعلق بودند. سپس استخراج معدنها آغاز شد. کارشکنی حکومت بریتانیا درهند ادامه یافت وبرکالاهای نخی ساخت هند، مالیّات بسته شد تااز امکان رقابت آنها بامنسوجات لانکشایر، حتی درهند، جلوگیری شود...

... رشد صنعت، عمداً محدود شد واز تکامل اقتصادی هند به‌شکل‌طبیعی، جلوگیری به‌عمل آمد.۴۳

۳. سیاست ارتجاعی حکومت بریتانیا در هند

بورژوازی‌لیبرال بریتانیاکه ازرشدجنبش کارگری درداخل کشوربه هراس افتاده بود و از اوج گیری مبارزهٔ انقلابی در هند می‌ترسید، هر روز آشکارتر و قاطعانه‌تر از روز پیش نشان می‌دهدکه «سیاستمداران» متمدن اروپا ـ اگرچه از عالی‌ترین مدارس حکومت قانونی‌نیز گذشته باشند ـ به‌ویژه درمواقعی که‌توده‌های مردم علیه سرمایه ونظام استعماری سرمایه‌داری، که نظام بردگی وغارت وچپاول است به‌پا می‌خیزند، تاچه اندازه می‌توانند وحشیگری کنند.۴۴

پرسش و تمرین

۱. وضع هند درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم چگونه بود؟
۲. با مطالعهٔ متن فصل پیش وسند شماره ۱، به‌این پرسش پاسخ دهید:
استعمارگران بریتانیایی، فرمانروایان و رباخوران فئودال هندی، برای غارت‌کردن دهقانان هندی به‌چه روشهایی متوسل می‌شدند؟
۳. گروه جناح چپ به‌رهبری تیلك، چه‌تفاوتهایی بااکثریت کنگرهٔ‌ملی سراسری هند داشت؟
۴. مبارزهٔ رهایی‌بخش ملی مردم هند در آغاز سدهٔ بیستم بـه چه شکلی نمایان شد؟

43. J. Nehru, *The Discovery of India*. Calcutta, Siquet Press, 1946, PP. 392-393.
44. Lenin, *Collected Works*. Vol. 15, PP. 159-160 (Russ. ed.).

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

۱۸۸۵ تشکیل حزب کنگرهٔ ملی سراسری هند.
۱۹۰۵– ۱۹۰۸ اوج‌گیری جنبش انقلابی در هند.

۳۰. انقلابهای ایران وترکیه

انقلاب ۱۹۰۵– ۱۹۱۱ ایران. ایران در آغاز سدهٔ بیستم، کشوری کشاورزی بود. نظام فئودالی برروستاها حکمرانی می‌کرد. صنعت، درنخستین مراحل پیدایشش بود. کشور درشبکهٔ وابستگی نیمه مستعمراتی به‌دولتهای امپریالیستی افتاده بود. امپریالیسم بریتانیا و تزاریسم روسیه، باوجود اختلافهای شدیدشان بایکدیگر، بیش‌از هرقدرتی دراین کشور نفوذ کرده بودند. شاه و حکومتش ابزاری دردست دولتهای امپریالیستی بودند. مردم ازیوغی دوگانه رنج‌می‌بردند: یکی اربابهای زمیندار ایرانی،دیگری امپریالیستهای بیگانه. تسلط امپریالیستها، نیروی‌پیشرفت را ازصنایع‌ایران گرفت. بدین‌ترتیب، نارضایی فزایندهٔ دهقانان، فقرای شهرها وطبقهٔ کارگر نوخاسته، با نارضایی بازرگانان، بورژوازی ملی جوان وحتی دین پیشگان توأم گردید. بعضی از دهقانان و پیشه‌وران ورشکسته، در جستجوی کار و زندگی، به‌روسیه و به ویژه باکو می‌رفتند. اینان در آنجا با عقاید انقلابی آشنا می‌شدند.

انقلاب ۱۹۰۵– ۱۹۰۷ روسیه، دربرانگیختن توده‌های مردم‌به‌فعالیت علنی علیه حاکمیت خودسرانه و ستمگریهای عوامل شاه بسیار موثر بود. شاه به‌سرکوبی مردم‌برخاست ولی‌نتیجه‌ای نگرفت. درتابستان ۱۹۰۶ جنبش انقلابی مردم از تهران و شهرهای دیگر برای تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس، آغاز شد.

شاه پذیرفت‌که امتیازاتی به‌مردم بدهد. دراکتبر ۱۹۰۶ مجلس آغاز به‌کارکرد وقانون اساسی راکه تااندازه‌ای ازقدرت خودسرانهٔ شاه می‌کاست به‌تصویب رساند. دین پیشگان، زمینداران و بازرگانان بزرگ، ازآنچه به دست آورده بودند راضی بودند ونمی‌خواستند انقلاب ریشه‌دارتر شود. در همان زمان، محافل دموکراتیک، روشنفکران وکارگران گمان نمی‌کردندکه مبارزهٔ انقلابی باتصویب قانون اساسی پایان یافته باشد.

امضای موافقت‌نامهٔ تقسیم ایران به دومنطقهٔ نفوذ انگلیس و روسیه

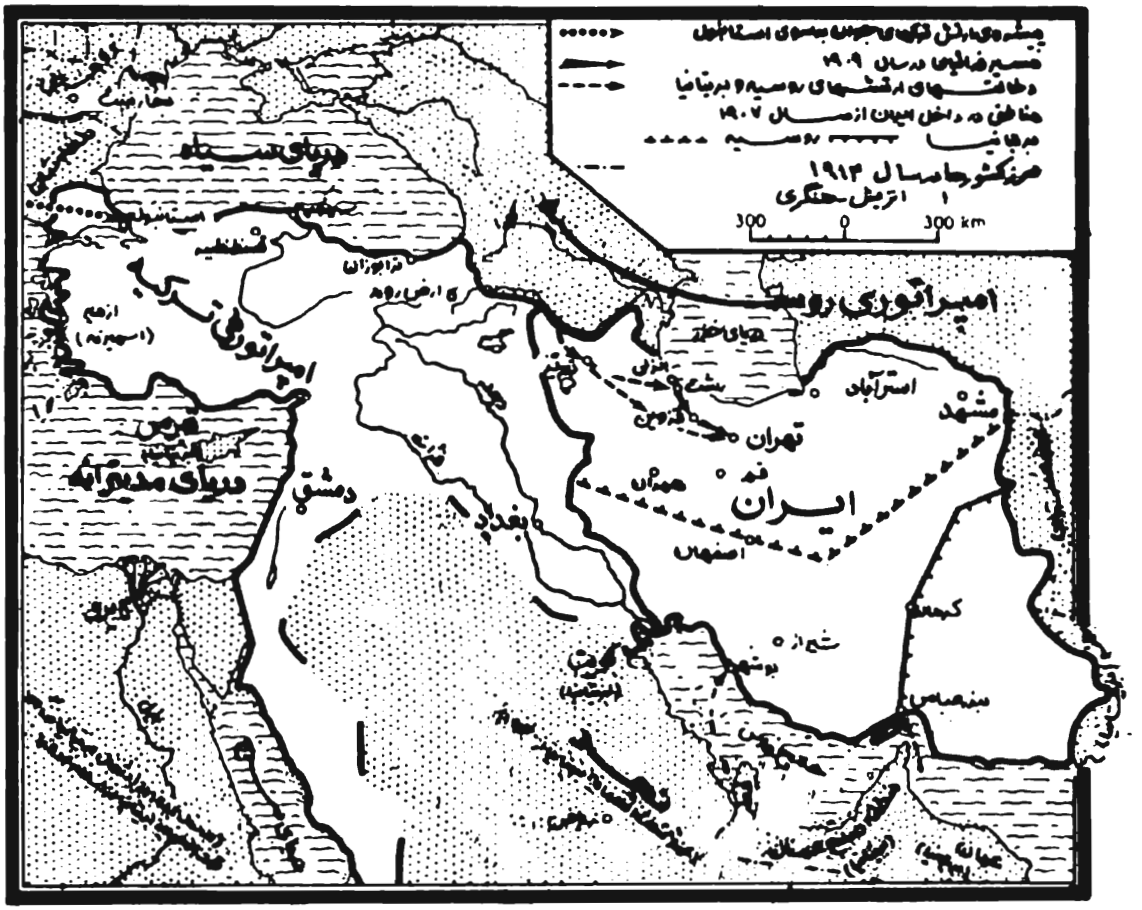

ایران و ترکیه در پایان سدهٔ نوزدهم و اغاز سدهٔ بیستم.

در اوت ۱۹۰۷ (ن.ك. بخش۱۳) خشم عمومی مردم ایران را برانگیخت. کارگران، دهقانان، وخرده‌بورژوازی شهری بردامنهٔ فعالیت‌شان افزودند. دسته‌های انقلابی فدائیان تشکیل شد.

شاه درتابستان ۱۹۰۸ دست به‌یك‌کودتای ضدانقلابی زد ومشروطیت را تعطیل‌کرد. شاه‌که ازپیروزی درتهران سرمست‌شده بود، یورش ضدانقلابی به تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان را آغازکرد. فدائیان، قهرمانانه علیه سربازان ضدانقلابی شاه می‌جنگیدند. در شمال، انقلابیون قفقاز، به ویژه باشویکهایی چون سرگو اورژنیکیدزه،[45] به‌فدائیان‌کمك می‌کردند. فرماندهی توپخانهٔ تبریز رایکی‌از ملوانان روسی‌که در رزمناو پوتمکین خدمت‌کرده‌بود به‌عهده داشت.

شاه به‌سختی، وبا برخورداری ازپشتیبانی حکومت روسیهٔ تزاری در

45. Sergo Ordzhonikidze

شمال‌وامپریالیسم بریتانیا درجنوب، توانست‌مراکز انقلاب را سرکوب‌کند. بااین حال، این به معنای شکست انقلاب نبود.

بلافاصله دسته‌های سازمان یافتهٔ فدائیان به تهران حمله‌کردند و با کمك مردم شهر وبختیاریها، تهران را در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ تسخیرکردند. شاه سرنگون شد و فرزند خردسالش به‌جای وی برتخت سلطنت نشست.

مجلس‌دوم درنوامبر ۱۹۰۵، عمدتاً باشرکت بازرگانان و زمینداران و مأموران عالی‌رتبه آغاز به کار کرد. دولت جدید، اقدامات لازم را برای جلوگیری ازگسترش انقلاب به‌عمل‌آورد. به‌دستور دولت، فدائیان دتهران خلع سلاح وبسیاری از آنان کشته شدند. مرتجعان باکمك سربازان‌بریتانیاو روسیهٔ تزاری، دردسامبر ۱۹۱۱ دست به‌یك‌کودتای‌ضدانقلابی زدند.مبارزهٔ قهرمانانهٔ مـردم ایران برای رسیدن به دموکراسی و استقلال ملی شکست خورد، ولـی در همان زمان، نخستین ضربه را برپیکر رژیم قرون وسطایی کشور وارد آورد.

انقلاب۱۹۰۸ ترکیه. در آغاز سدهٔ بیستم، ترکیه کشوری چند ملیتی بود و رژیمی‌استبدادی و در رأس آن سلطان‌عبدالحمیددوم برآن حکومت می‌کرد. اسلاوها(بلغارها،صربها، مقدونیها)، ارمنی‌ها،یونانیها،آلبانیایی‌ها، عربها،کردها وملیتهای دیگر، درزیر یوغ‌جبارانهٔ این‌سلطان مستبد،جانشان به‌لب می‌رسید. سلطان حمید دوم درهمهٔ سرزمینهای زیردستش ملتها را به‌جان هم می‌انداخت وسیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» را به‌کار می‌گرفت. ارمنی‌ها به‌ویژه دروضع ناگواری بودند: هر چند وقت یکبار، مقامات ترك به‌کشتار دستجمعی ارمنی‌هادست می‌زدند. نام عبدالحمید دوم به‌عنوان«سلطان خونخوار» درتاریخ ثبت شده است.

درسال ۱۸۸۹ گروهی‌از روشنفکران، مخصوصاً دانشجویان‌ونظامیان، یك انجمن مخفی برای مبارزه بارژیم سلطان تشکیل داده بودند که در سال ۱۸۹۴ به‌شکل‌سازمانی سیاسی‌بانام وحدت وترقی به‌میدان آمد. شرکت‌کنندگان در این جنبش بورژوایی، ترکهای‌جوان نامیده می‌شدند.

حزب ترکهای جوان، از لحـاظ ترکیب اجتماعی، از صفوف بورژوازی نوخاسته، زمینداران لیبرال وروشنفکران بورژوایی تشکیل شده بود. آنها هیچ اقـدام قاطعی بـرای ریشه‌کن سازی فئودالیسم و برانداختن حکومت پادشاهی به‌عمل نیاوردند. ترکهای‌جوان می‌خواستند قدرت استبدادی سلطان را از راه تأسیس پارلمان و اجرای پاره‌ای اصلاحات به منظور کاهش سلطهٔ سرمایهٔ خارجی وتسهیل پیشرفت سرمایه‌داری ترکیه، محدود کنند.

درسال ۱۹۰۶ تحت تأثیر مستقیم انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، شورشهای متعددی درنیروی زمینی ودریایی ترکیه آغاز شد. این شورشها تاچند سال بعد نیـز ادامه یـافت. درپایان سال ۱۹۰۶ کمیتهٔ مرکزی حزب وحدت وترقی از خارجه به‌شهر سالونیکا[46] درمقدونیه منتقل شدتا بهتر به‌کارهای مربوط به رهبری جنبش‌برسد. نمایندگان حزب به آناتولی[47] (آسیای صغیر) نیزفرستاده شدند.

کنگرهٔ حزب وحدت وترقی درسال ۱۹۰۷ در پاریس تشکیل شد. این کنگره باطرح موضوع خلع عبدالحمید دوم و استقرار حکومت پارلمانی در ترکیه موافقت‌کرد. در داخل کشور، روز به‌روز برتعداد کارگران وفقیران شرکت‌کننده درجنبش افزوده می‌شد وجنبش رهایی‌بخش ملی کشورهای‌عرب، آلبانی ومقدونیه شدت بیشتری می‌گرفت.

درسال ۱۹۰۸ شورش سربازان در مقدونیه آغاز شد. این شورش را دوافسر به نامهای نیازی‌بیک[48] و اوربیک[49] رهبری می‌کردند. سربازان، که لباسهاشان‌کهنه وپاره وشکمشان‌گرسنه وخودشان از حکومت‌سلطان عبدالحمید دوم ناراضی بودند به‌دعوت این افسران کـه عضو ترکهای‌جوان بودند، پاسخ مثبت دادند.

ترکهای جوان پس‌از تصرف مراکز عمدهٔ استراتژیك در مقدونیه، با سلطان اتمام حجت کردند و از اوخواستند که یك نظام پارلمانی قانونی در کشور برپادارد. سربازانی‌که ازسوی‌سلطان‌برای سرکوبی شورش‌به‌مقدونیه فرستاده شده بودند به‌شورشیان پیوستند. سلطان‌که پی‌برده بود دیگر نمی‌تواند انقلابی‌راکه به‌راه افتاده‌بود سرکوب‌کند، فرمانی برای اجرای قانون اساسی درترکیه‌صادرکرد. ترکهای جوان ازاین تصمیم به‌وجد آمدندوگمان کردند کار انقلاب به پایان رسیده است. آنها نه فقط از مبارزهٔ دهقانان و کارگران وصنعتگران برای به‌دست آوردن زمین واصلاح وضعشان‌پشتیبانی نکردند بلکه همهٔ نیروی‌شان را به‌کارگرفتند تابه فعالیت انقلابی توده‌های مردم پایان دهند. اعتصابات کارگری ممنوع شد. حکومت ترکهای جوان که‌در سال ۱۹۰۹ شکل‌گرفت، جنبش رهایی‌بخش ملی آلبانیایی‌ها، عربها و مقدونیها را نیز وحشیانه سرکوب می‌کرد.

بدینسان، انقلاب ترکیه نه مسألهٔ ارضی راحل‌کرد نه‌مسألهٔ ملی را. ترکهای جوان تلاشی‌برای مهارکردن نفوذ امپریالیستها درترکیه نکردند؛

---

46. Salonika 47. Anatolia
48. Niazi-bey 49. Ever-bey

آنها وابستگی ترکیه بـر امپریالیسم آلمان رابیشتر و محکمتر کردند. علت پیش‌گرفتن این سیاستها آن بود کـه ترکهای جوان، پایه‌گذاران و اعضای حزبی‌بورژوایی بودند. آنها ازجنبش‌کارگران ودهقانان می‌ترسیدند وازمردم هراسان بودند.

نظر لنین دربارهٔ بیداری آسیا. درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم، کشورهای چیـن و ایران و ترکیه، به صورت سرزمینهای نیمه مستعمرهٔ امپریالیسم جهانی درآمده بودند. هند، همچنان مستعمرهٔ بریتانیا بود. استثمار ملتها به‌وسیلهٔ‌سرمایهٔ انحصاری، وقیود سنگین روابط‌فئودالی، توده‌های مردم رامستأصل‌کرده بود. جنبش انقلابی درمیان قشرهای‌بزرگی ازمردم، دامن می‌گرفت وبزرگتر می‌شد.

لنین نوشت که جنگ روس وژاپن وانقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه، عامل‌مؤثری دربیدارکردن خلقهای آسیا وکشاندن آنها به‌میدان فعالیتهای سیاسی بود. لنین به مبارزهٔ انقلابی ورهایی‌بخش ملی‌که درآغاز سدهٔ بیستم درکشورهای آسیا آغاز شده بود اهمیت بسیار می‌داد. او نوشت: «بیداری آسیا و آغاز مبارزه برای تصرف قدرت ازسوی پرولتاریای پیشرفتهٔ اروپا، نشانه‌ای ازمرحلهٔ تازه‌ای درتاریخ جهان است که در نخستین سالهای سدهٔ کنونی آغاز شد.»[۵۰]

اسناد و مدارک

نظر لنین دربارهٔ رویدادهای تبریز

انقلابیـون ایـران در وضع دشواری فعالیت می‌کنند؛ آنها در کشوری مبارزه می‌کنند که چیزی نمانده بود توسط اربابان هند ازیك طرف و حکومت ضد انقلابی روسیه از طرف دیگر تقسیم شود. اما پیکار سرسختانهٔ مردم تبریز وکمك مکرر رویدادهای جنگ به‌انقلابیونی‌که ظاهراً شکست خورده بـه‌نظر می‌رسیدند، نشان می‌دهدکه سربازان شاه، حتی اگر ازکمك لیاخوفهای روسی‌و دیپلماتهای بریتانیایی نیـز بـرخوردار شوند، با مقاومت شدید مـردم روبه‌رو شده‌اند.[۵۱]

---

50. Lenin, *Works*. Vol. 19, P. 66 (In Russ.).
51. Lenin, *Collected Works*. Moscow, FLPH, 1963, Vol. 15, PP. 182-183.

پرسش و تمرین

۱. علل انقلاب ایران چه‌بود؟
۲. انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه چه تأثیری برمبارزهٔ انقلابی مردم ایران داشت؟
۳. چرا انقلاب ایران شکست خورد؟
۴. ماهیت جنبش ترکهای جوان چه‌بود؟ ازترکیب طبقاتی و وظایف آن چه می‌دانید؟
۵. نخستین انقلاب روسیه چه‌تأثیری برروییدادهای ترکیه داشت؟

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

۱۹۰۵– ۱۹۱۱ انقلاب بورژوایی ایران.
۱۹۰۸ انقلاب بورژوایی ترکیه

باشگاه ادبیات

فصل ۹. ژاپن

ژاپن

۳۱. ژاپن درپایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم

رشد اقتصادی ژاپن. درنتیجهٔ تغییراتی که پس‌ازانقلاب ۱۸۶۷-۱۸۶۸ درژاپن روی داد، پیشرفتهای این کشور درمسیر اقتصاد سرمایه‌داری آغازشد. دولت ژاپن، صنایع را زیربال خود گرفت وسخاوتمندانه به‌ساختمان کارخانه‌ها وراههای آهن کمک کرد و به ویژه توجه خاصی به صنایع جنگی داشت. گسترش صنعت، باتمرکز همراه بود. دوموسسهٔ انحصاری (کنسرن[1]) بزرگ میتسویی[2] و میتسوبیشی[3]، نقش عمده‌ای در دگرگونیهای اقتصادی ژاپن به دست آوردند. این کنسرنها صاحب انواع بانکها، معادن ذغال سنگ، کارخانه‌ها وشرکتهای دیگر بودند.

اماچون انقلاب بورژوایی ژاپن کامل نشده بود، بقایای عمدهٔ اقتصاد فئودالی دراین کشور به‌چشم می‌خورد. ازلحاظ سیاسی، استبداد سلطنتی بر کشورحکومت می‌کرد. درروستاها، دهقانانی که زمین را از زمینداران بزرگ اجاره می‌کردند، مجبور بودند بخش عمده‌ای از درآمدشان را به آنها بپردازند.

فقیرشدن دهقانان ودستمزدهای بسیارکمی که (درمقایسه‌بادستمزدهای کارگران اروپایی) به کارگران پرداخت می‌شد، موجب محدودیت بازار داخلی شد وسرمایه‌داران ژاپنی رابه تصرف مستعمرات تشویق کرد.

---

1. Concern 2. Mitsui 3. Mitsubishi

بورژوازی بزرگ ژاپن که سیاست امپریالیستی تجاوز کارانه‌ای پیش گرفته بود با سامورایی‌ها[4] ـ اشراف ژاپن ونظامیانی‌که ازمیان آنها برخاسته بودند ـ متحد شدند.

تصویب قانون‌اساسی ۱۸۸۹. دگرگونیهای اقتصادی ژاپن‌به رشد وتقویت سیاسی بورژوازی انجامید و آن را درموضع مدعی رهبری دولت قرارداد. جنبش بورژوا ـ لیبرال برای تصویب قانون اساسی به منظور محدودکردن اختیارات مطلق امپراتور، آغاز شد.

دولت تصمیم گرفت مختصر امتیازاتی بدهد، ودر سال ۱۸۸۹ قانون اساسی راپذیرفت و به اجراگذاشت (ن.ك. سند). دیت[5] (پارلمان)، شامل دومجلس اعیان و عوام، تشکیل شد. اکثریت اعضای مجلس اعیان، انتصابی بودند. نمایندگان این مجلس توسط امپراتور ومقامهای عالی‌رتبهٔ اشراف، که حق موروثی برای شرکت درمجلس راداشتند، منصوب می‌شدند. به‌این ترتیب، مجلس اعیان ژاپن، همانند مجلس اعیان بریتانیا بود.

نمایندگان مجلس عوام، انتخابی بودند، اما فقط ثروتمندان می‌توانستند رأی بدهند. دیت، چندان قدرتی نداشت ولی قدرت امپراتور، حتی پس از تصویب قانون اساسی، نامحدود بود. هر قانونی که در دیت تصویب می‌شد می‌بایست به تأیید امپراتور برسد واعضای هیأت دولت در برابر امپراتور مسئول بودند، نه‌دربرابر دیت. حق اعلان جنگ و صلح با امپراتور بود. او فرمانده کل نیروی زمینی و دریایی بود. محافل نظامی، نقش بسیار بزرگی در حکومت ژاپن داشتند.

ارتشاء وخشونت در انتخابات پارلمانی، رواج بسیار داشت.

پس‌از تصویب قانون اساسی، قدرت همچنان در دست مرتجع‌ترین قشر فوقانی زمینداران نیمه فئودال وبورژوازی بزرگ باقی ماند.

سیاست خارجی تجاوزکارانهٔ ژاپن. رشد سریع سرمایه‌داری ژاپن باجنگهای غارتگرانه همراه بود. نزدیکی جغرافیایی‌کشور بزرگ‌ولی ناتوان چین و دوری رقبای‌بزرگ اززاپن، امتیاز ویژه‌ای برای‌سرمایه‌داری این‌کشور بود. غارت کردن مردم چین برای امپریالیستهای ژاپن، بسیار آسان بود.

ژاپن درجنگ ۱۸۹۴ - ۱۸۹۵ چین وژاپن، چین راشکست داد و آن رایکسره غارت‌کرد (ن.ك. بخش ۲۶). اما امپریالیستهای ژاپن که به این هم‌راضی‌نبودندبه‌تدارك برای جنگ باروسیه به‌منظور تقسیم دوبارهٔ مناطق

---

4. Samurai 5. Diet

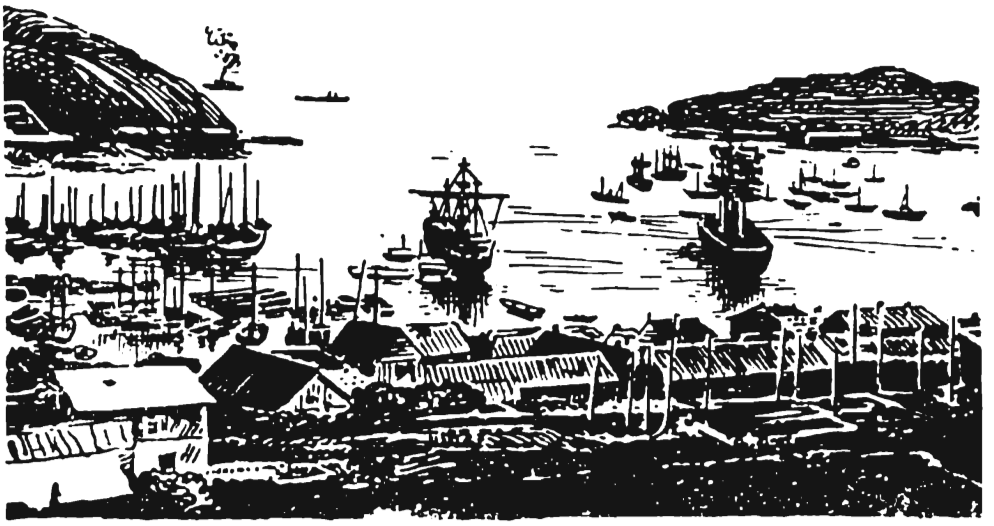

بورت آرتور در ۱۹۰۴.

نفوذ در خاوردور پرداختند. ژاپن می‌خواست ایالتهای شمال خاوری چین (منچوری) و کره را تصرف کند. امپریالیستهای ژاپنی، همچنین رؤیای تصرف جزیرهٔ ساخالین[6] و حتی سراسر خاور دور روسیه رادر سرداشتند. ژاپن ضمن تدارك برای جنگ باروسیه، درسال ۱۹۰۲ با بریتانیا متحد شد و موافقت‌نامه‌ای دراین زمینه امضا کرد.

جاسوسان و خبرچینان مخفی ژاپن، با استفاده از بی‌توجهی حکومت تزاری، به‌مناطق‌خاور دور روسیه سرازیرشدند. آنان‌که درپوشش بازرگان، آرایشگر، گازر ومانند اینها وارد روسیه شده بودند به‌مناطق دژبندی شده رخنه‌کردندویگانهای ارتش وقدرت‌تحرك وآمادگی عملیاتی آنهاراشناسایی کردند.

ژاپن، کاملاً برای جنگ آماده شده بود وبه پشتیبانی بریتانیاوآمریکا اطمینان داشت.

جنگ روسیه و ژاپن نیروی دریایی ژاپن درآغاز سال ۱۹۰۴، بدون اعلان جنگ، به‌ناوگان روسیه در پورت‌آرتور[7] حمله کرد وبسیاری‌از کشتیهای جنگی آن‌کشور را غرق‌کرد. ژاپن باحملهٔ غافلگیرانه‌اش، بردریا مسلط‌شد وبااستفاده‌ازاین‌فرصت، سپاه عظیمی را که به‌انواع اسلحهٔ ساخت بریتانیا مجهز بود به منچوری فرستاد و به عقب راندن سربازان حکومت تزاری پرداخت.

---

6. Sakhalin 7. Port Arthur

روسیه بـرای جنگ تمام عیـار در جبههٔ دوردست خاوری، آمادگی نداشت. باوجودقهرمانیهای‌سربازان وملوانان‌روسی، نیروی زمینی‌ودریایی حکومت تزاری شکست خورد. دراین جنگ، نه‌روسیه شکست خورده بود و نه‌ملت روسیه. رژیم پوسیدهٔ تزاری‌که با کشاندن مردم به میدان یك جنگ امپریالیستی، مرتکب جنایت شده بود درهم‌کوبیده شد.

حکومت استبدادی تزارکه ازرشد جنبش انقلابی درکشور می‌ترسید، پس‌از شکست درجنگ، شتابان به‌امضای پیمان صلح با ژاپن پرداخت. بـه موجب پیمان صلح‌کـه درسال ۱۹۰۶ در پورتسموث[8] (ایالات متحد آمریکا) امضا شد ژاپن پورت‌آرتور و دالنی[9] رادر شبه جزیرهٔ لیائوتونگ[10] کـه سابقاً توسط چین به‌روسیه اجاره داده‌شده بود متصرف شد. روسیه تسلط ژاپن بر کره ومنچوری رابه رسمیت شناخت. گذشته ازاین، تزاربخش جنوبی جزیرهٔ ساخالین راکه همواره بخشی ازخاك روسیه بوده است به‌ژاپن بخشید.

جنگ روس و ژاپن یکی از نخستین جنگهای امپریالیستی برای تقسیم دوبارهٔ سرزمینهای جهان توسط قدرتهای بزرگ سرمایه‌داری بود.

اشغال کره. ژاپن درسال ۱۹۱۰ اشغال‌کره را تکمیل‌کردوبدین سان مردم کره را زیر ستم مستعمراتی قـرار داد. همهٔ مقامهای اداری بـه ژاپنی‌ها سپرده‌شد. کوچندگان ژاپنی، تدریجاًدرکره سکونت‌گزیدند، نابودی فرهنگ ملی کـره آغاز شد و آموزش زبان کره‌ای در مدارس ممنوع شد. کارفرمایان ژاپنی، کره‌ایهارا وحشیانه‌استثمار می‌کردند. «رژیم قداره‌بندان» درکره برقرار شد. هراعتراضی، بی‌رحمانه سرکوب می‌شد.

جنبش کارگری در ژاپن وضع طبقهٔ کارگر ژاپن در آغازسدهٔ بیستم ناگوار بود. گاهی‌کارگران را درگودها و کلبه‌های مخروبه محصور می‌کردند. خانه‌هاشان همچون زندان، قفل می‌شد. یك‌بار، یکی از محلات محصور شدهٔ‌کارگران آتش‌گرفت واز ۵۰ دختری که در خانه‌های قفل شدهٔ آن بودند، ۳۱ تـن سوختند. دستمزدهای کارگران، بخور ونمیر بود. کار روزانه‌شان از۱۲ تـا ۱۴ ساعت بود. هیچ قانونی بـرای حمایت از حقوق کارگران وجود نداشت.

کارگران ژاپن، تدریجاً علیه حاکمیت خودسرانهٔ‌کارفرمایان ودولت‌به فعالیت پـرداختند. آنهـا درسالهای ۱۸۸۰ - ۸۹ بـرای تشکیل نخستین اتحادیه‌های‌کارگری‌کوشیدند ودرسالهای ۱۸۹۰- ۹۹، موجی‌ازاعتصابات وتظاهرات، سراسرکشور را در برگرفت.

---

8. Portsmouth 9. Dalny 10. Liaotung

در همان زمان بود که سن کاتایاما[11] انقلابی ژاپنی، به اشاعهٔ عقاید سوسیالیستی دراین کشور پرداخت. اودر سال ۱۹۰۱ نقش فعالی در تشکیل حزب سوسیالیست ژاپن بازی کرد. اما دولت ژاپن، بی‌درنگ، قانونی بـه تصویب رساند وحزب سوسیالیست را منحل کرد واعضای آن‌را تحت‌پیگرد قرار داد.

دولت هر کسی راکه مظنون به‌عضویت درسازمانهای کارگری تشخیص می‌داد دستگیر وزندانی می‌کرد. بااین حال، چندین سازمان کارگری دیگردر ژاپن تشکیل شد.

احساسات واندیشه‌های انقلابی درصفوف طبقهٔ کارگر رشد می‌یافت. درجریان جنگ روس و ژاپن، کارگران مترقی ژاپن نامه‌ای بـه کارگران روسیه فرستادند و در آن، جنگ امپریالیستی را محکوم کردند. کاتایاما در درکنگرهٔ انترناسیونال دوم که به سال ۱۹۰۴ در آمستردام تشکیل شده بود اعلام کردکه میان طبقهٔ کارگر ژاپن و روسیه، همبستگی کامل برقرار است. اوبه گرمی هرچه تمامتری با گ. و. پلخانوف[12] نمایندهٔ جنبش کارگری روسیه دیدارکرد. تحت‌تأثیر انقلاب روسیه، حزب سوسیالیست ژاپن درسال۱۹۰۶ دوباره سازمان داده شد. یکی از رهبران بزرگ این حزب، کوتوکو[13] بودکه شدیداً از سازشکاران و اصلاح طلبان انتقاد می‌کرد. اما نا گفته نماند که اودرجریان مبارزات انقلابی‌اش دچار پاره‌ای اشتباهات آنارشیستی نیزشد.

دولت‌برای‌آنکه‌کوتوکو راکه محبوبیت‌فراوانی درمیان‌کارگران‌داشت ازمیان ببرد، او را بـه توطئه علیـه امپراتور متهم کرد. کوتوکو، همسر و نزدیک‌ترین دوستانش دستگیر وزندانی شدند. درزندان، به وضع ناگواری، آنها را خفه‌کردند.

اکثریت‌کسانی که فعالانه در جنبش سوسیالیستی شرکت کرده بودند دستگیر وزندانی شدند وپلیس به‌چنان اقدامات سرکوبگرانه‌ای علیه جنبش کارگری دست‌زد وچنان‌ضربات سهمگینی براین جنبش واردآوردکه‌تامدتی، آن را از خروش انداخت. پس ازپیروزی انقلاب‌کبیر اکتبر، جنبش کارگری ژاپن، ازنوجان گرفت.

---

11. Sen Katayama
12. G. V. Plekhanov
13. Kotoku

اسناد و مدارك

از قانون اساسی ۱۸۸۹

مادهٔ ۱. سلسلهٔسلطنتی... تاابدبرامپراتوری ژاپن حکومت خواهدکرد.

مادهٔ ۵. امپراتور، قدرت قانونی را با موافقت دیت سلطنتی، اعمال می‌کند...

مادهٔ ۱۰. امپراتور، شاخه‌های گوناگون تشکیلات‌دولتی راسازمان می‌دهد، همهٔ مأموران کشوری و لشکری را منصوب و معزول و حقوقشان را تعیین می‌کند...

مادهٔ ۱۱. امپراتور، فرمانده‌کل نیروی زمینی ودریایی است...

مادهٔ ۱۳. حق اعلان جنگ، امضای پیمان صلح و دیگر پیمانها با امپراتور است...

مادهٔ ۳۳. دیت سلطنتی ازدومجلس اعیان وعوام تشکیل می‌شود...

مادهٔ ۳۴. مجلس اعیان ازاعضای خانوادهٔ سلطنتی، اشراف و منصوبین امپراتور تشکیل می‌شود...

مادهٔ ۵۵. هر یك از وزرا با امپراتور مشورت می‌کند و مسئولیت این مشورت باخود اوست.

همهٔ قانونها، فرمانهای امپراتور وانواع اسناد مربوط به امور دولت باید به‌امضای نهایی نخست‌وزیر نیز برسد.

مادهٔ ۵۶. برطبق‌مقررات‌سازمان‌شورای خصوصی وبه‌درخواست‌امپراتور، شورای خصوصی به‌بررسی مسائل حیاتی دولت می‌پردازد.[۱۴]

پرسش و تمرین

۱. چه‌عاملی‌پیشرفت سرمایه‌داری‌رادر ژاپن تسریع‌کرد وچه عاملی‌جلوی این پیشرفت را گرفت؟

۲. ارگانهای‌اصلی قدرت‌در ژاپن‌به‌موجب قانون اساسی۱۸۸۹دراختیار کدام شخص یا سازمان بود؟ ماهیت ارتجاعی و ضد خلقی این قانون اساسی را نشان دهید.

۳. به‌نقشهٔ جهان نگاه‌کنیدومیدانهای عملیات نظامی درجریان‌جنگهای چین وژاپن وروس وژاپن رامشخص سازید.

---

14. «Constitions and Legislative Acts of The Bourgeois States.» Vol., 1. Moscow, 1938, PP. 190-197.

۴. درهمان نقشه، مناطقی راکه درنتیجهٔ جنگ ۱۸۹۴-۱۸۹۵با چین‌و ۱۹۰۴- ۱۹۰۵ باروسیه به‌دست ژاپن افتاد پیدا کنید.
۵. ستون مناسب رادر جدول «روابط بین‌المللی درپایان سدهٔنوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم» پرکنید.
۶. رشدجنبش کارگری ژاپن درپایان سدهٔنوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم‌چگونه متجلی شد؟

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۹۰۴-۱۹۰۵ جنگ روس وژاپن.

فصل ۱۰

کشورهای افریقا

۳۲. افریقا درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔبیستم

افریقا درسالهای ۷۰-۷۹ سدهٔنوزدهم. درسالهای ۱۸۷۰-۷۹ جمعیت بومی افریقا تقریباً به صد میلیون نفر می‌رسید. در افریقای شمالی، ازجمله در مصر، ملتهای عرب زندگی می‌کردند. درجنوب صحرای افریقا مردمانی سیاهپوست می‌زیستند که به زبانهای مختلف تکلم می‌کردند.

زبانهای‌قبایل بانتو[1] ، رایج‌ترین زبانهادرمیان این‌مردمان‌بود. بخش بزرگی از جمعیت افریقای مرکزی (جنوب سودان) و افریقای جنوبی، به این زبانها تکلم می‌کردند.

درافریقای شمالی وشمال شرقی ـ در مصر، مغرب، اتیوپی و دیگر کشورهای ایـن منطقه ـ حکومتهای پادشاهی فئودالی برقـرار بود. مصر، تریپولیتانیا[2] (لیبی‌کنونی) وتونس، رسماًجزیی ازامپراتوری عثمانی(ترکیه) بودند. اما فرمانروایان این‌کشورها حکومت سلطان ترك راندرتاً به‌رسمیت می‌شناختند.

درجنوب صحرای افریقا وسودان نیز چندین مملکت تشکیل‌شدندکه ازلحاظ پیشرفت، به‌ممالك‌شمال افریقا نمی‌رسیدند. این ممالك عبارت‌بودند از سنار[3] ، دارفور[4] ، باگیرمی[5] ومانند اینها.

---

1. Bantu 2. Tripolitania
3. Sennar 4. Darfur 5. Bagirmi

بانتوها زمین را برای کشت آماده می‌کنند.

درشمال افریقا، وتا اندازه‌ای‌کمتر در سودان، بازرگانی وصنایع‌دستی پیشرفته‌ای وجـود داشت. بردگی در میان بسیاری از قبایل رواج داشت. روابط قبیله‌ای درمیان بسیاری از ملتهای شمال افریقا و سودان حفظ شده بود.

بانتوها در افریقای مرکزی و جنوبی ، چندین اتحاد بزرگ قبیله‌ای تشکیل داده بودند. ولی دراینجا نیز فئودالیسم درحال پیدایش بودوچندین مملکت تشکیل شده بود. دراین سرزمینها، بردگی همچنان به‌عمرش ادامه می‌داد. کارهای اصلی مردم کشاورزی، دامپروری، شکار و ماهیگیری بود.

اروپاییان درسالهای ۱۸۷۰-۷۹ توانستند نزدیك به۱۱ درصد خاك افریقا را تصرف کنند. بزرگترین مستعمرات عبارت بودند از الجزایر، که در

فاصلهٔ سالهای ۱۸۳۰-۱۸۴۰ به‌تصرف فرانسه درآمده بود، و ایالت‌کاپ که درجریان جنگهای‌ناپلئون ازتصرف‌هلند درآمدومستعمرهٔ بریتانیا شد. مناطق ساحلی آنگولا و موزامبیك درسدهٔ شانزدهم به تصرف پرتغالیها درآمده بود.

اروپاییها درآبادیهای متراکمی درجنوب قارهٔ افریقا ـ ایالت‌کاپ، و جمهوریهای بوئرها ـ زندگی‌می‌کردند. بسیاری ازآنان نیز درشمال الجزایر به‌سر می‌بردند. تعداد اروپاییان دربخشهای دیگر افریقا ناچیز بود.

مبارزهٔ خلقهای افریقا علیه استعمارگران. درسی و چند سال پایانی سدهٔ نوزدهم، امپریالیستهای اروپایی، تقریباً سراسر افریقا را تسخیر کردند. بریتانیا و فرانسه، بزرگترین سرزمینها رامتصرف شدند. آلمان[۶] و بلژیك، پس‌از این دوکشور به افریقا یورش بردند.

تکامل مستقل خلقهـای افریقا و فرهنگ‌شان، قهراً توسط مهاجمان اروپایی، از هم گسست.

خلقهای افریقا به مبارزهٔ پیوسته‌ای علیه مهاجمان استعمارگر دست زدند. مبـارزهٔ قهرمانانهٔ خلقهـای الجزایر کـه هـرگز سلطهٔ فرانسویان را نپذیرفتند، سرمشق خلقهای شمال افریقا شد. تحت‌تأثیر رویدادهای‌انقلابی فرانسه، در اکتبر ۱۸۷۰ نخستین فعالیتهای مشترك کـارگران فرانسوی و عربهای فقیر علیـه مقامات استعماری درشهر الجزیره آغاز شد. زحمتکشان الجزایر درماه مارس ۱۸۷۱ به‌پشتیبانی از کمون پاریس تظاهرات‌کردند. تظاهر کنندگان، پرچمهایی باشعارهای «زنده‌باد پاریس!» و «مرگ برورسای!» با خود داشتند.

رویدادهای الجزیره، شورش عربهـا و بربرها را در دیگـر بخشهای کشور به‌دنبال آورد. این شورش تا ۱۰ ماه ادامه یافت. بااین حال، مبارزهٔ رهایی‌بخش مردم الجزایر بـه‌طرزی وحشیانه توسط استعمارگران فرانسوی سرکوبی شد.

الجزایری‌ها درسالهای بعـد نیز بارها علیه ستمگران، قیام مسلحانه کردنـد ولـی فقـط در روزگار مـا توانستند آزادی از دست رفته‌شان را بازیابند.

رخنهٔ بریتانیایی‌ها[۷] به‌مصر، آغاز جنبش‌رهایی‌بخش ملی دراین‌کشور راموجب شد.

پادگان قاهره درسال ۱۸۸۱ علیه خدیو مصـر (پادشاه مصر)که خودرا به‌بیگانگان فروخته بود، وعلیه حکومت وی شورش‌کرد. خدیو مجبور شد

---

۶. ن. ك. فصل دوم همین‌کتاب. ۷. ن. ك. بخش ۱۳.

مهاجمان انگلیسی در اسکندریه.

حکومت تازه‌ای راروی کار آورد که در آن نقش عمده‌ای به افسران میهن‌پرست وپشتیبان سیاست مستقل ملی داده شده بود. سرهنگ احمد اعرابی، دهقان‌زاده‌ای که به‌مقام وزارت جنگ رسید، رهبری این افسران رابه عهده داشت. جنبش گستردهٔ تـوده‌ای علیه امپریالیستها اوج گرفت. کشتیهای جنگـی بریتانیا وحشیانه به‌بمباران اسکندریه پرداختند و سربـازان بریتانیایی بـه مصر حمله کردند. احمد اعرابی، به دفاع ازقاهره برخاست. اما نیروهای دشمن بسیار قوی بودند و سربازان مصری رادر سپتامبر ۱۸۸۲ شکست دادند.

مهاجمان، همـهٔ کشور را اشغال کردند. افـراد وفادار به بریتانیا، مقامهای‌عالی‌رابه‌چنگ آوردند. درواقع، کشور توسطیك مستشاربریتانیایی

نبرد اومدورمان.

اداره می‌شد. مصر ظاهراً تابع سلطان ترکیه ولی دراصل، مستعمرهٔ بریتانیا بود.

دادگاههای نظامی به‌دستور بریتانیایی‌ها، بسیاری ازشرکت‌کنندگان درشورش را به مرگ محکوم کردند. سرهنگ اعرابی، سالهای باقی ماندهٔ عمرش را به‌جزیرهٔ سیلان تبعید شد.

بریتانیایی‌ها پس‌از تصرف مصر، نیروهای خودرا به‌سوی شرق‌سودان گسیل داشتند اما در آنجا بـا مقاومتی سرسختانه مواجه شدند. سودانی‌ها علیه مهاجمان بیگانه جهادکردند.

محمد احمد، معروف به مهدی، رهبری این جنگ مقدس را برعهده داشت. اومردی دلاور بود و به خانوادهٔ یك پیشه‌ور فقیر تعلق داشت. سودانی‌ها به‌رهبری این مرد، درسال ۱۸۸۵ عمده قوای بریتانیا رادرخرطوم محاصره ونابودکردند. مهاجمان، بی‌درنگ مجبور به‌ترك‌کشور شدند، پس ازچند سال، بریتانیایی‌ها دوباره در۱۸۹۶ برآن شدندکه درسودان مداخلهٔ نظامی‌کنند، البته بانیروهایی به‌مراتب بیش‌از بارنخست. بااین حال،تسلیم کردن سراسر شرق سودان، دوسال طول کشید. استعمارگران بریتانیایی در سال ۱۸۹۸ پیروان مهدی را در نبرد اومدورمان[8] ، به طور قطعی شکست دادند.

اوضاع اتیوپی، طور دیگری بود. درنیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم، چندین امیرنشین اتیوپیایی به رهبری یك فرمانروای فئودال که نگوس ـ نگاستی[9] (امپراتور) نامیده می‌شد، باهم متحد شدند.

ایتالیایی‌هادرسال ۱۸۸۷ به‌اتیوپی حمله‌کردند ولی به‌طرزننگ‌آوری عقب‌رانده شدند. ایتالیا در سال ۱۸۹۶ یك‌بار دیگر عملیات نظامی علیه اتیوپی را از سرگرفت. اما این‌بار نیز اتیوپیایی‌ها که به‌رهبری‌نگوس‌منه‌لیك[10] متحد شده بودند، روز اول مارس ۱۸۹۶ ضربهٔ خردکننده‌ای درنبرد آدووا[11] برسربازان ایتالیا وارد آوردند. ایتالیا مجبور شد بی‌هیچ قید و شرطی، استقلال اتیوپی را به‌رسمیت بشناسد.

درافریقای گرمسیری یاجنوبی،کشور نسبتاً بزرگی‌چون اتیوپی‌یاشرق سودان به‌رهبری مهدی وجود نداشت. اما دراین مناطق نیز مهاجمان با مقاومت سرسختانهٔ مردم روبه‌رو شدند.

ملتها و قبایل گوناگون افریقا شجاعت، اراده و سرسختی بی‌مانندی در مبارزه علیه مهاجمان اروپایی از خودنشان دادند. قبیلهٔ آشانتی[12] در سرزمین غنا[13]، سالها علیه بریتانیایی‌ها مبارزه می‌کردند. شورش علیه بلژیکی‌ها در حوضهٔ رودکنگو تا۹سال ادامه یافت.

بانتوها دراوگاندا وتانگانیکا درشرق افریقا، بارها با اعراب متحد شدند وعلیه استعمارگران به‌پا خاستند. آنها درسال ۱۸۸۸ به رهبری یك عرب به‌نام بشیر، توانستند مهاجمان آلمانی‌راتاچند ماه‌از سرزمینهای‌خویش بیرون برانند.

مردم داهومی[14] برای جلوگیری ازرخنهٔ فرانسوی‌ها درسرزمین‌شان به

---

8. Omdurman 9. Negus - negasti
10. Negus Menelik 11. Adowa 12. Ashanti
13. Ghana 14. Dahomey

مبارزه‌ای بی‌امان دست زدند. رهبری این مبارزه درطی سه‌سال برعهدهٔ یکی ازرهبران قبایل به‌نام گبداس[15] بود. یك‌فرانسوی که درتصرف داهومی شرکت کرده بوددربارهٔ این شخص‌چنین‌نوشت: «اوخصلت یك‌جنگاور، وبی‌پروایی، شجاعت، قدرت، جسارت و نیروی تشخیص فرماندهان بزرگ نظامی را داشت. بارها به‌اردوگاههای ماشبیخون زد! به‌ویژه درپایان نبرد، که‌درحال عقب‌نشینی بود وازهرطرف توسط‌نیروهای مامحاصره شده بودونزدیك‌ترین دستیاران‌وحتی‌برادرانش به‌اوخیانت کرده‌بودند، ماهرانه‌ازچنگمان گریخت، رد پایش راپوشاند وما رابه‌بیراهه‌کشاند وبه‌دامی که درهر پیچی برسرراهش گذاشته بودیم نیفتاد.»

درجنوب رودخانهٔ لیمپوپو[16]، زولوها[17]ـ اتحاد نیرومند چندین قبیله‌ـ سالها با بریتانیایی‌ها به جنگ ادامه دادند. در پایان سالهای ۱۸۷۰-۷۹، زولوها بـه رهبری پادشاهشان سته‌وایو[18] جنگ علیه استعمارگران را آغاز کرده بودند. درسالهای ۱۸۸۰-۸۹، قبایلی که در مناطق میان دورودخانهٔ لیمپوپو و زامبزی[19] می‌زیستند به زولوها پیوستند. جنگ تاده سال ادامه‌یافت. امپریالیستها مرتکب وحشیانه‌ترین جنایات شدند. آنهـا گاهی مردم را به درون غارها می‌بردند و سپس غارها را بـا دینامیت منفجر می‌کردند. آنها بدینسان، هزاران انسان را نابودکردند.

هیچگونه تعادلی میان طرفین جنگ وجود نداشت. بریتانیایی‌ها بـا وجود مقاومت فداکارانهٔ زولوها، سرانجام پیروز شدند (ن.ك. سند۱).

برخی از رهبران قبایل توانستند خلقهای پراکندهٔ افریقای آن زمان را متحد و بـرای جنگ با مهاجمان آمـاده کننـد. مثلاً در سودان غربی، ساموری[20] فـرزند یـك بازرگان سیار، کشور تازه‌ای تشکیل داد. در اواخر سالهای ۱۸۸۰-۸۹ فرانسویها پس‌از یك جنگ پنج ساله مجبور شدند باوی پیمان صلح امضاکنند. مبارزه درسال ۱۸۹۱ بایورش تازهٔ سربازان فرانسه، از سرگرفته شد و تا هفت سال به درازا کشید. مقاومت، فقط زمانی درهم شکست‌که رهبران برخی‌ازقبایل، بارشوه خریداری شدند وساموری‌راتسلیم کردند واتحاد قبایل را تاراندند.

در ماداگاسکار یـك دولت نسبتاً متمرکز فئودالی به‌نام مالاگازی وجود داشت‌که‌ارتش ثابت‌برای خودش تشکیل‌داده بود. فرانسویها درسال۱۸۸۳ بدون اعـلان جنگ، به جزیره حمله کردند. جنگ، تادوسال ادامه یافت.

---

15. Gbedasse 16. Limpopo 17. Zulus
18. Cetewayo 19. Zambezi 20. Samori

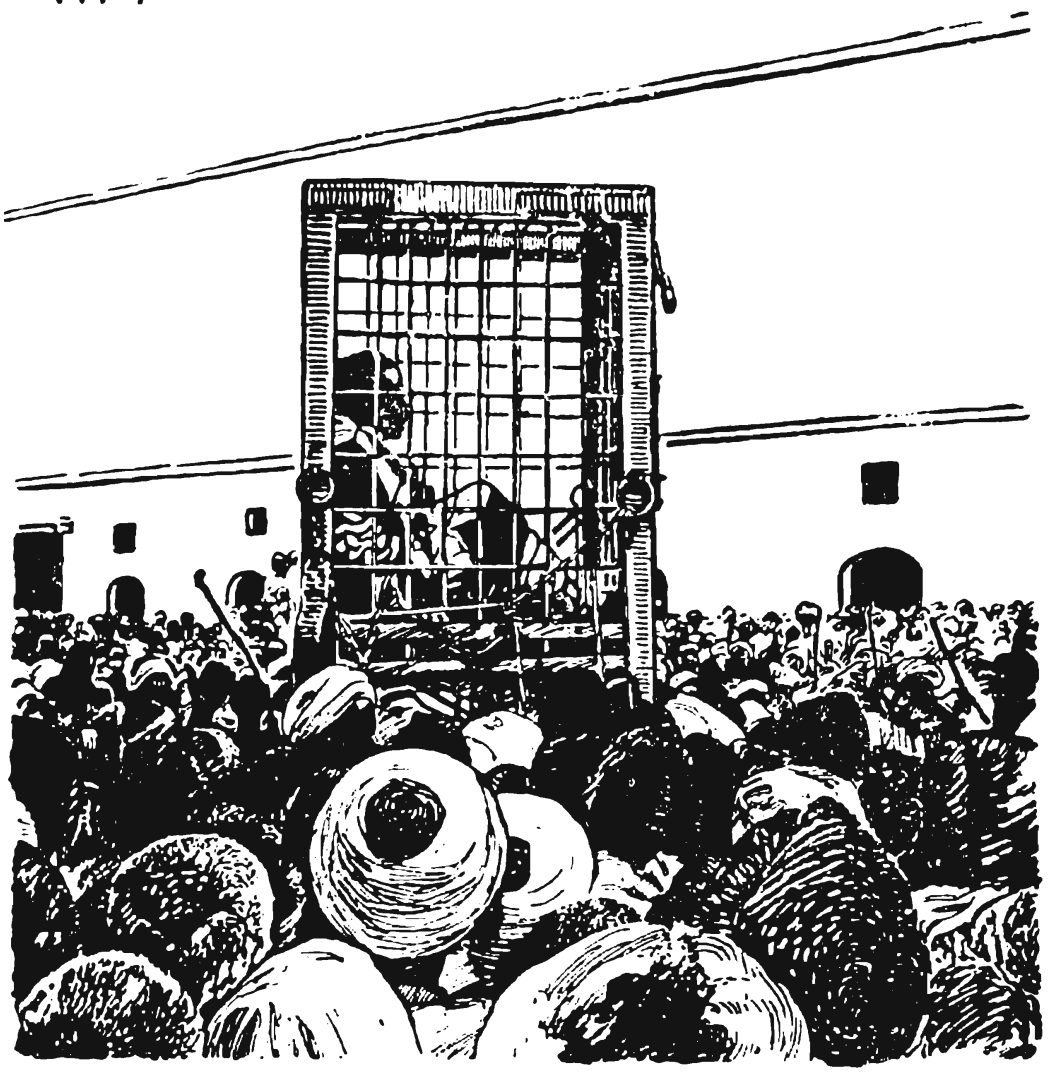

رهبر دستگیر سدهٔ یکی از قبایل افریقا را در قفس حیوانات انداخته اند و در خیابانهای شهر تفه می گردانند. او را بعداً در همین شهر اعدام کردند.

ماداگاسکاریها چندین‌بار، دشمن‌راشکست دادندوفرانسه مجبور شداستقلال ماداگاسکار رابه رسمیت بشناسد. اما ده‌سال بعد، جنگ‌تجاوزکارانهٔ‌تازه‌ای رابه‌راه انداخت. این‌بار، فرانسویها پس‌از جنگهای خونین طولانی، پیروز شدند. جزیرهٔ‌ماداگاسکار، مستعمرهٔ فرانسه‌شد. اما مقاومت سرسختانهٔ‌مردم ماداگاسکار تاسالها بعد ادامه یافت.

شورشها وقیامهای رهایی‌بخش ملی، به‌مقیاسی کوچکتر، درآغاز سدهٔ بیستم نیز به وقوع می‌پیوست. پردامنه‌ترین شورش از این میان، قیامهای قبایل بالوندو ۲۱ درآنگولا علیه پرتغالیها بود. درکنیا، به‌عنوان اعتراض علیه

21. Balundu

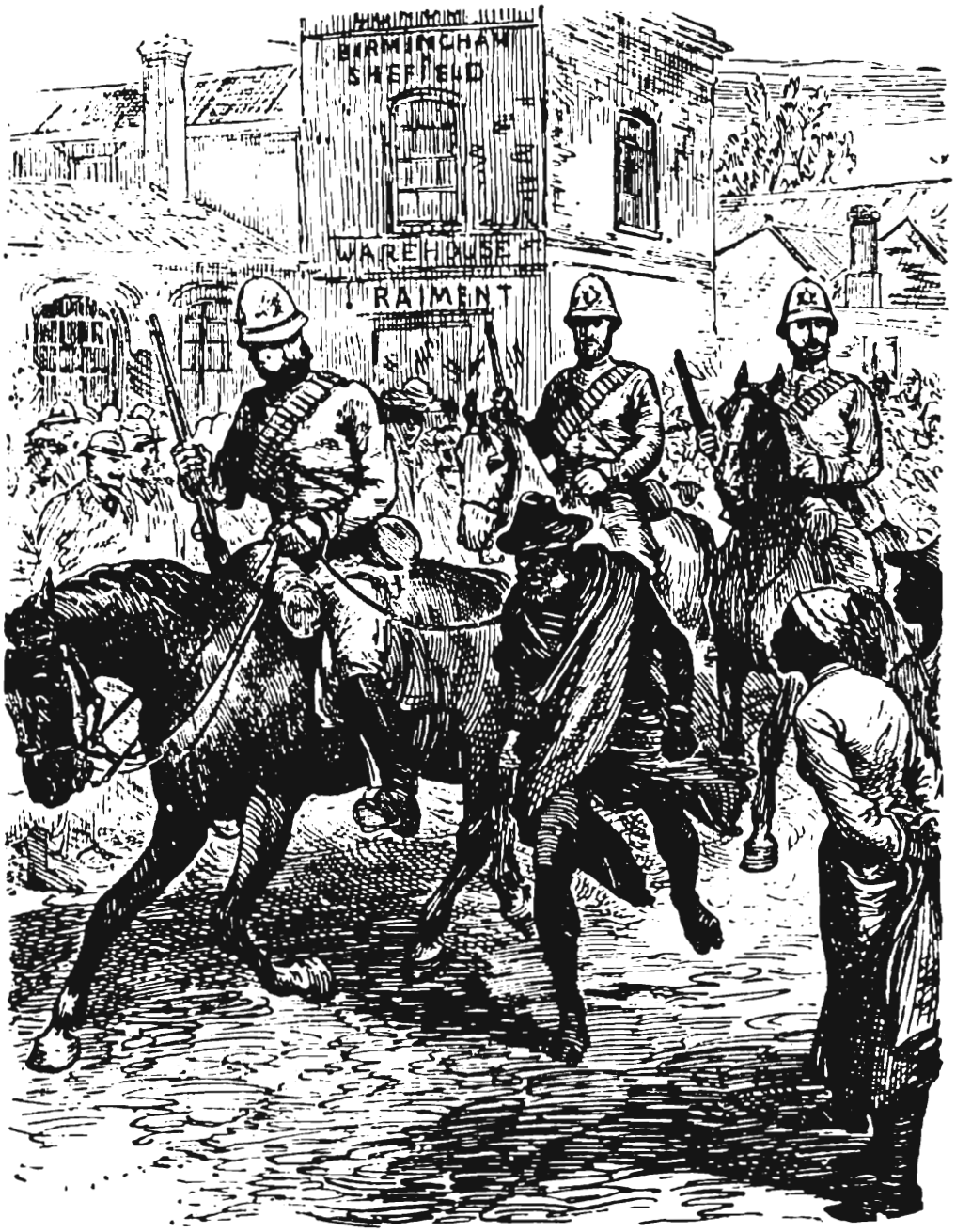

سربازان انگلیسی به رهبر دستگیر شدهٔ یکی از قبایل جنوبی بانتو توهین می‌کنند.

تصرف زمینهای مردم بومی توسط استعمارگران بریتانیایی، قیام بزرگی در گرفت.

درآغاز سدهٔ بیستم قبایل اررو[22] و کویکوین[23] (هوتنتو) در افریقای جنوب غربی آلمان، قهرمانانه در برابر مهاجمان ایستادگی کردند. مدت

22. Herero 23. Koikoin

چهار سال (۱۹۰۴ - ۱۹۰۷) اررروها به رهبری ماهارررو[24]، و کویکوین‌ها، به فرماندهی هنریك ویتبوی [25] هشتادساله، جنگ‌عادلانه‌ای راعلیه‌استعمارگران آلمانی آغازکردند. در نقاطی‌که شورشیان نمی‌توانستند جلوی آلمانیها را بگیرند، آلمانیها مردم را تا آخرین نفر قلع و قمع می‌کردند. از ۲۰۰،۰۰۰ کویکوین فقط ۶۰،۰۰۰ نفر زنده ماندند.

مقاومت خلقهای افریقا دربرابر استعمارگران اروپایی در پایان سدهٔ بیستم، دربیشتر موارد شکست خورد. این خلقها مسلح نبودند وسازمانی درکارشان‌نبود. غالباً عده‌ای‌خائن ازمیان فئودالها واشراف به‌استعمارگران کمك می‌کردند. اما درپاره‌ای موارد، استثناهایی وجود داشت: خلق‌اتیوپی پس‌از مبارزه‌ای قهرمانانه برای استقلال میهن‌شان، به پیروزی رسیدند. مبارزهٔ‌خلقهای افریقادربسیاری ازبخشهای‌این قاره، استقرار سلطهٔ‌استعماری را سالها به تأخیر انداخت.

سرکوبی وحشیانهٔ خلقهای افریقا توسط استعمارگران امپریالیست. درآغاز سدهٔ بیستم، بیش‌از ۹۰ درصد خاك افریقا به‌تصرف اروپاییها درآمده بود. امپریالیستها به‌دنبال امکان‌کسب سودهای‌کلان ازراه استثماروحشیانهٔ نیروی‌کار افریقایی‌ها درمعادن طلا ودیگرمعدنها، کشتزارها، بهره‌برداری ازکائوچو، روغن نخل ومانند اینها به‌این قاره سرازیر شده بودند.

درپایان سدهٔ نوزدهم، استثمارجمعیت افریقاتوسط استعمارگران‌شدت یافت. معادن بسیار سرشار الماس، طلا، سنگ مس، قلع و فسفریتها کشف شد. جمعیت بومی، پس از شکست خوردن در مبارزه علیه مهاجمان، در چنگال غارتگریها وخشونتهای وحشیانهٔ اروپاییها گرفتار آمد (ن.ك. سند های ۲و۳). حکومت بلژیکی‌ها وفرانسوی‌ها درکنگو، یك‌نمونه است. برای برداشت‌کائوچو (جنگلهای انبوهی ازدرخت‌کائوچو درکنگو وجود داشت) مردم را شدیداً تنبیه می‌کردند و به آنها دستور می‌دادند که سالانه مقدار معینی‌کائوچو تحویل دهند. فروختن کائوچو به دیگران اکیداً ممنوع بود. اگر مردم دهکده‌ای مقدارکائوچوی مقرر را تهیه نمی‌کردندگروه سربازان تنبیه‌گر رابه‌آنجا می‌فرستادندتابه‌بدترین خشونتها ووحشیگریها دست‌بزنند. گرسنگی ازعوامل بسیار موثر درکاهش جمعیت بود. جمعیت‌کنگو در زمان فتح آن به‌دست اروپاییها از ۲۰ میلیون بیشتر بود ولی درپایان سدهٔ‌نوزدهم، فقط ۸یا۹ میلیونش باقی مانده بود.

استعمارگران اروپایی فقط به‌استثمار و نابودسازی وحشیانهٔ خلقهای

---

24. Maharero 25. Henrik Vitboy

سربازان اعزامی فرانسه به ماداگاسکار. ۱۸۹۵ .

افریقا بسنده نکردند. آنها کوشیدند حس استقلال ملی وغشق به آزادی را از دلهای این مردم بیرون کنند. میسیونرهای کاتولیك و پروتستان با چنین هدفی، تواضع واطاعت راموعظه می کردند؛ گذشتهٔ تاریخی خلقهای عرب را تحقیر می‌کردند و میراث فرهنگی خلقهای افریقا را به‌دست فراموشی می‌سپردند. جمعیت بومی افریقا تقریباً ازکوچکترین فرصت برای دانش‌اندوزی محروم بود. امپریالیستها به هرکاری دست می‌زدند تاآنها را بی‌سواد نگهدارند. مثلاً درماداگاسکار، کمی پیش‌از استقرار سلطهٔ فرانسویان براین جزیره، بیش‌از ۱۶۰۰۰۰ کودك به‌مدرسه می‌رفتند، که ۱۰ سال پس‌ازحکومت استعمارگران، این رقم به ۶۳۰۰۰ کاهش یافت.

تاهمین اواخر، قارهٔ افریقا، دربست مستعمرهٔ قدرتهای اروپا بود. خاطرهٔ سالها پیکارخونین علیه استعمارگران، وخاطرهٔ قهرمانان این‌مبارزه، همچنان درقلبهای میلیونها افریقایی زنده است.

در روزگار ما، بخش عمدهٔ افریقا خود را از حاکمیت استعمارگران آزادکرده است. دیگر چندان فاصله‌ای با آن روز نداریم که سراسر افریقا به آزادی راستین دست یابد!

اسناد و مدارك

۱. کشتار زولوها به‌دست مهاجمان بریتانیایی درسالهای ۱۸۷۹-۱۸۸۰

(از نامهٔ کاپیتن‌دارسی، افسر بریتانیایی)

ما نزدیك به ۲۰۰ ۲ نفر ازآنها (زولوها) راکشتیم و وقتی‌آنها شروع به‌عقب‌نشینی کردند، سواره نظام ماکه در اردوگاه بود، آنها را تا فاصلهٔ ۱۲ کیلومتر تعقیب کرد و بیشترشان را در حال فرار کشت. من به‌سربازانم گفتم: «به‌کسی رحم نکنید!» و آنها می‌زدند و می‌کشتند...[۲۶]

۲. رفتار وحشیانهٔ مقامات استعماری فرانسه با جمعیت بومی مستعمرات

(از نامهٔ یك معلم فرانسوی‌که درگینه‌کار می‌کرد)

من خواستار رسیدگی قضایی به‌موضوع اوگوست لسکور[۲۷]، مدیردرجه اول وزارت مستعمرات کـــه در نزد بومی‌ها به کورسادبو معروف است شدم. او در سراسر گینه ، و حتی در سراسر افریقای غربی و کنگو به‌عنوان یك آدم وحشی زبانزد همه است.

یك‌بار، پیرمرد ۷۰ ساله‌ای را که ریش سفید روستا بود به‌فرنه احضار کرد و دستور داد بار سنگینی روی سرش گذاشتند و آنگاه او را وادار به قدم زدن‌کرد. پیرمرد از قدم زدن در زیرآفتاب سوزان و ناسزاگوییهای نگهبانها از پا درآمد و بعد لختش‌کردند وبه‌زندان انداختند تا شب را به سرآورد؛ فردای آن‌روز، همچنان‌که لخت بود وادارش کردند چندین ساعت در زیرهمان آفتاب سوزان بایستد. غروب آن‌روز، چشم از جهان فروبست.

صدهـــا سیاهپوست دیگر را در مجاورت ما شلاق زده‌اند: به‌هر نفر صد ضربه؛ این رایج‌ترین شکل تنبیه بود که به‌دستور لسکور و در حضور خود او اجرا می‌شد.

هفت نفر از این سیاهان، در زندان، زیرشلاق‌کشته شدند.[۲۸]

۳. شرارتهای آلمان در افریقای جنوب غربی

(از سخنرانی دورن[۲۹]، نمایندهٔ حزب میانه‌رو در میتینگ رایشیاگ)

یك سیاه‌پوست را لخت‌کرده و به‌ستون یا بشکه‌ای می‌بندند؛ دستهایش را از جلو وپاهایش را از عقب می‌بندند تا نتواند حرکت‌کند. آنگاه‌پرزورترین

---

26. «Parliamentary Debates», Vol. 246 (In Russ.).
27. August Lescure
28. «Humanite», March 19, 1906.
29. Roren

سرباز را می‌آورند و شلاق را به‌دستش می‌دهند تا او را شلاق بزنند. اگر شلاق به‌بدن سیاپوست نخورد، آن ضربه را به‌حساب نمی‌آورند.[۳۰]

پرسش و تمرین

۱. خلقهای مختلف افریقا در سالهای ۱۸۷۰ - ۷۹ در کدام یك از مراحل تکامل اجتماعی و اقتصادی بودند؟
۲. با استفاده از نقشهٔ افریقا، سرزمینهایی را که در سالهای ۱۸۷۰ و ۱۹۰۰ به‌اشغال اروپاییان درآمد، نشان دهید.
۳. سرزمینهایی را که در این فصل به‌عنوان مناطق شورش و قیام علیه متجاوزان امپریالیست نام برده شده‌اند در نقشهٔ افریقا بیابید.

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

۸۹-۱۸۸۰ و ۹۹-۱۸۹۰	قیام مردم مصر و شکست آن. مبارزهٔ خلقهای سودان شرقی علیه امپریالیستهای بریتانیا. شکست سربازان ایتالیا در اتیوپی. مبارزهٔ سیاهان‌سودان وقبایل بانتوعلیه استعمارگران فرانسوی، بریتانیایی وآلمانی. جنگ قهرمانانهٔ مردم ماداگاسکار علیه فرانسویان.
۱۹۰۹-۱۹۰۰	قیام اررروها و کویکوین‌ها علیه استعمارگران آلمانی در افریقای جنوب غربی.

پرسشهایی برای مرور در تاریخ جنبش رهایی‌بخش ملی خلقهای آمریکای لاتین، آسیا و افریقا در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم

۱. علل مبارزهٔ رهایی‌بخش ملی در کشورهای آسیا و آمریکای لاتین چه بود؟
۲. نیروی محرك مبارزهٔ رهایی‌بخش ملی در این‌کشورها چه بود؟
۳. انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه چه تأثیری برمبارزهٔ رهایی‌بخش ملی خلقهای آسیا داشت؟
۴. برجسته‌ترین موارد مبارزهٔ رهایی‌بخش ملی خلقهای افریقا در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم را فهرست‌وار بنویسید.
۵. نیرومندترین مبارزهٔ رهایی‌بخش‌ملی آغاز سدهٔ بیستم درکدام یك از کشورهای آمریکای لاتین جریان داشت؟

---

30. «Stenographic Accounts of The Sitting of The German Reichtag, 1905», Vol. V. (In Russ.).

فصل ۱۱

جنبش بین‌المللی کارگران و انترناسیونال دوم

۳۳. تشکیل انترناسیونال دوم

اشاعهٔ مارکسیسم. پس‌ازآنکه‌انترناسیونال اول به‌فعالیتهایش پایان داد، تماسهای بین‌المللی طبقهٔ کارگر ازهم نگسست. جنبش کارگری اروپا وآمریکا به‌آرامی، اما با اطمینان، نیروهایش را گردآوری می‌کرد و برای پیکارهای آینده آماده می‌شد.

درسالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹، نخست‌درآلمان وسپس‌درفرانسه، انگلیس، بلژیك، ایتالیا، سویس، اتریش، ایالات متحد آمریکا و چندکشور دیگر، احزاب وسازمانهای سوسیالیستی تشکیل شد. درسال ۱۸۸۳ نخستین سازمان مارکسیستی روسیه به‌نام گروه آزادی کار تشکیل شد. مارکسیسم در هرگوشهٔ جهان به‌میان زحمتکشان راه یافت وبیش ازپیش رواج پیداکرد.

آخرین سالهای فعالیت کارل مارکس. مارکس‌وانگلس کمکهای بسیار بزرگی به‌جنبش بین‌المللی کارگران‌کردند. آنها به‌بازسازی و تحکیم حزب سوسیال‌دموکرات آلمان درسالهای‌اجرای «قانون استثنایی» ضدسوسیالیستی کمك‌کردند، فعالانه درتهیهٔ پیش‌نویس برنامهٔ حزب‌کارگران فرانسه شرکت‌کردند وبرای تشکیل احزاب توده‌ای طبقهٔ‌کارگر دربریتانیا، ایالات متحد آمریکا و کشورهای دیگر مبارزه‌کردند.

فعالیتهای‌نظری وعملی‌مارکس وانگلس، زمینهٔ‌مساعدی برای‌پیروزی کامل مارکسیسم در جنبش کارگری فراهم آورد. مارکس وانگلس پیگیرانه علیه همهٔ انواع اپورتونیسم مبارزه‌کردند. کارهای علمی مارکس، به‌ویژه

کتاب سرمایه، ارزش تئوریك بی‌کران دارد.

مارکس و انگلس که علاقهٔ خاصی به‌رویدادهای انقلابی روسیه نشان می‌دادند، زبان روسی را فراگرفتند. آنهابابسیاری ازانقلابیون روس،تماس برقرار کردند. این آفرینندگان کمونیسم علمی، همواره بر اهمیت بی‌کران انقلاب آتی روسیه برای جنبش انقلابی بین‌المللی تأکید می‌کردند. انگلس درسالهای ۱۸۸۰-۸۹ روسیه را پیشاهنگ جنبش انقلابی اروپا می دانست.

روز۱۴ مارس ۱۸۸۳ بنیان گذارکمونیسم علمی و بزرگترین اندیشمند بشریت، پس از یك دوره بیماری طولانی و سخت، چشم از جهان فرو بست. انگلس به‌هنگام سخنرانی بر مزار مارکس گفت: «اومرد، درحالی‌که میلیونها کارگر انقلابی‌ازمعادن سیبریه‌تا کالیفرنیا، و سراسر اروپا و آمریکا دوستش می‌دارند، به او احترام‌می‌گذارند وبرایش می‌گریند... نامش درهمهٔ اعصار زنده‌خواهد بود؛کارها و اندیشه‌هایش نیز درهمهٔ اعصار زنده خواهد بود!» این سخنان چنان بود که‌گویی از دهان پیامبری بیان می‌شد! دوران پس‌از مارکس، شاهد پیروزی بی‌مانند مارکسیسم بود.

انگلس وپی‌ریزی انترناسیونال دوم. پس‌از مرگ‌کارل‌مارکس، فردریك انگلس به‌عنوان رهبر جنبش بین‌المللی‌کارگران به‌فعالیتهایش ادامه داد. اوباکوشش هرچه بیشتری به‌مبارزه علیه دشمنان طبقهٔ‌کارگر در درون وبرون احزاب کارگران ادامه داد. انگلس‌ضمن مبارزه باآنارشیستها که‌مخالف استفاده ازپارلمانها و شرکت درآنها بودند، سوسیال‌دموکراتهای آلمان را از گرایش افراطی به پارلمانتاریسم برحذر می‌داشت. اوپایمردانه در برابر اپورتونیست‌های آلمانی ایستاد و برنامهٔ ارفورت را بـه این علت‌که خواستار استقرار جمهوری نشده بودوهدفش را مبارزه در راه دیکتاتوری طبقهٔ‌کارگر قرار نداده بود انتقاد کرد.

مشورتهـا ورهنمودهـای انگلس، بـه احزاب و گروههای نوخاستهٔ کارگری‌دراصلاح‌وبهبود سازمان مبارزه‌در راه‌منافع‌حیاتی توده‌های استثمار

فردریک انگلس

شده کمك فراوان می‌کرد.

نفوذ احزاب کارگری و اتحادیه‌های کارگری در همه‌جا بیشتر می‌شد. کارگران، با اراده و تصمیمی به‌مراتب قوی‌تر از گذشته مبارزه می‌کردند و خواستار حق رأی عمومی، کاهش ساعات کار روزانه، و بیمهٔ اجتماعی برای کارگرانی که در اثر حوادثی از کار می‌افتادند می‌شدند.

همچنان که مبارزهٔ طبقاتی گسترش می‌یافت و احزاب کارگری در بیشتر کشورهای سرمایه‌داری تشکیل می‌شد، شرایط برای پی‌ریزی اتحادیهٔ بین‌المللی تازهٔ کارگران آماده می‌شد. سوسیالیستهای فرانسوی، پیشگام شدند و انقلابیون جهان را به شرکت در کنگرهٔ بین‌المللی کارگران دعوت کردند. انگلس فعالانه در سازماندهی این کنگره شرکت کرد و رهبری مبارزه برای تأمین رهبری مارکسیستی انترناسیونال جدید یعنی انترناسیونال دوم را به‌عهده گرفت.

تشکیل انترناسیونال دوم. روز ۱۴ ژوئیهٔ ۱۸۸۹ در صدمین سالگرد ویران شدن زندان باستیل، کنگرهٔ بین‌المللی سوسیالیستها در پاریس آغاز به‌کار کرد. نزدیك به ۴۰۰ نماینده از ۲۲ کشور جهان در این کنگره شرکت کرده‌بودند. برخی از شخصیتهای برجستهٔ جنبش کارگری، مانند ویلهلم لیبکنشت، اوگوست ببل، پل لافارگ، ژول گد، و پلخانوف پایه‌گذار و رهبر گروه آزادی کار در روسیه، از جملهٔ حاضران بودند.

کنگره معتقد بود که مبارزهٔ اقتصادی طبقهٔ کارگر، به‌تنهایی، کافی نبوده است و به همین دلیل، قراری را تصویب کرد که در آن بر اهمیت تشکیل احزاب سیاسی کارگران و مبارزهٔ طبقهٔ کارگر برای به‌دست آوردن قدرت سیاسی تأکید شده بود. کنگره، لزوم مبارزه برای ۸ ساعت کار روزانه را نیز گوشزد کرد.

مهمترین قرار کنگرهٔ پاریس، تصمیم به برگذاری مراسم سالانهٔ روز اول ماه‌مه به‌عنوان روز بین‌المللی همبستگی کارگران بود. در سال ۱۸۹۰ کارگران اروپا، نخستین تظاهرات روز اول ماه‌مه را به راه انداختند. این تظاهرات در پاره‌ای کشورها با زد و خورد میان پلیس و کارگران به‌پایان رسید. شعارهای اصلی فعالیتهای روز اول ماه‌مه، مبارزه علیه میلیتاریسم و تقاضای ۸ ساعت کار

از میتینگهایی که در آغاز سالهای ۱۸۹۰ ـ ۹۹ در لندن تشکیل شد
(النور دختر ماروکس، نفر سوم در پشت تریبون است. انگلس نزدیك او ایستاده است).

روزانه بود.

کنگرهٔ پاریس، انترناسیونال دوم راتشکیل داد.

آخرین سالهای زندگی انگلس. انگلس تـاآخریـن روزهای زندگی‌اش ازنزدیك بارهبران سازمانهای سوسیالیستی همهٔ کشورهای‌اروپاو ایـالات متحد آمریکا تمـاس داشت. رهنمودهای او در پیداکردن روشها و شکلهای درست مبـارزه، به‌احزاب سوسیالیست کمك فراوان کرد.

آثار تئوریك‌انگلس، اهمیت بی‌کرانی‌برای احزاب سوسیالیست‌سراسر جهان داشت. اوجلدهای‌دوم وسوم کتاب‌سرمایه اثر مارکس راکه عمرمارکس برای انتشارشان‌کفاف نداد، برای چاپ آماده‌کرد وبرخی ازآثار خودش را نیز انتشار دادکه برگنجینهٔ مارکسیسم افزود.

فردریك انگلس دراوت ۱۸۹۵ درگذشت. لنین درمقاله‌ای به‌مناسب درگذشت انگلس، چنین نوشت: «انگلس پس‌از دوستش کارل‌مارکس (که در سال ۱۸۸۳ درگذشت) صدیق‌ترین دانشمند وآموزگار طبقهٔ کارگر جدید در سراسر جهان متمدن بود.»[1] لنین و حزب بلشویك در روسیه، پس از مرگ

1. Lenin, *Works*. Vol. II, P.5.

انگلس، مبارزه برای استقرار دیکتاتوری طبقهٔ کارگر وپالایش تئوری انقلابی مارکسیسم را ادامه دادند.

اسناد و مدارک

چکیده‌ای از سخنرانی انگلس برمزار کارل مارکس

همچنان‌که داروین قانون تکامل طبیعت آلی را کشف کرد، مارکس قانون تکامل تاریخ بشر را کشف کرد...

او مـــرد دانش بود. اما ایـــن گفته، حتی نیمی از شخصیت او را نیز بیان نمی‌دارد. علم در نظر مارکس نیرویی تاریخی و متحرك و انقلابی بود. خوشحالی او از هر کشف تازه دریکی از علوم نظری، آن هم کشفی که پیش‌بینی کاربرد عملی‌اش غیر ممکن می‌نمود، بسیار زیاد بود ولی اگر این کشف موجب تغییرات مستقیم انقلابی درصنعت وتکامل تاریخی به‌طور کلی می‌شد، خوشحالی او ازنوع دیگری می‌شد...

زیرا مارکس در درجهٔ اول، یك انقلابی بود. مأموریت تاریخی او در زندگی، به‌نحوی از انحاء، کمك به‌سرنگون‌سازی جامعهٔ سرمایه‌داری ومؤسسات دولتی ناشی از آن، کمك به‌رهایی طبقهٔ کارگر معاصر بود و خود وی نخستین اندیشمندی بودکه این طبقه را ازموضع ونیازهایش آگاهانید وبا شرایط آزاد- سازی خویش آشناکرد.[۲]

پرسش وتمرین

۱. مقدمات وشرایط تشکیل انترناسیونال دوم چه‌بود؟
۲. کدام یك‌از قرارهای کنگرهٔ مؤسس انترناسیونال دوم را می‌توانیدنام ببرید؟
۳. جنبش بین‌المللی کارگران در سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ به چه پیروزیهایی رسید؟

---

2. K.Marx, F. Engels, *Selected Works*. Moscow, Gospolitizdat, 1955, Vol. II. PP. 157-158.

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

۱۸۸۳	مرگ کارل‌مارکس.
۱۸۸۹	پی‌ریزی انترناسیونال دوم. تعیین روز اول ماه مه به عنوان روز بین‌المللی همبستگی کارگران.
۱۸۹۵	مرگ فردریك انگلس.

۳۴. رشد اپورتونیسم دررهبری انترناسیونال دوم

تشدید مبارزه میان گرایشهای اپورتونیستی و انقلابی در جنبش بین‌المللی کارگران. با گذار سرمایه‌داری به‌مرحلهٔ امپریالیسم، استثمار طبقهٔ کارگر تشدید شد. وضع میلیونها کارگر غیر ماهر ونیمه ماهر، به ویژه بدتر شد. تشدید آهنگ استثمار، موجی‌از احساسات انقلابی را به دنبال آورد وبه اشاعهٔ هرچه بیشتر این احساسات درصفوف طبقهٔ کارگر انجامید.

درپایان‌سدهٔ نوزدهم، مارکسیسم به‌نیروی رهبری کنندهٔ جنبش کارگری اروپا تبدیل شده‌بود. آغاز وگسترش اعتصابات توده‌ای دربریتانیا، آلمان، فرانسه، روسیه وایالات متحد آمریکا رشد احساسات رزمندهٔ کارگران را نشان داد. سوسیال‌دموکراتهای آلمان پس‌ازلغو «قانون استثنایی» ضدسوسیالیستی، یك‌ونیم میلیون رأی درانتخابات رایشتاگ آوردند. کارگران فرانسه وچند کشور دیگر، پیروزیهای چشمگیری درانتخابات پارلمانی به‌دست آوردند. همهٔ این پیروزیها ازنفوذ روزافزون عقاید سوسیالیستی درمیان زحمتکشان حکایت می‌کرد.

اما درکنار رشد جنبش کارگری و پیروزیهایی که به‌دست می‌آورد، فعالیتهای اپورتونیستها درانترناسیونال دوم و احزاب وابسته به‌آن، شدت بیشتری می‌گرفت. علت این وضع، در درجهٔ اول آن بود که بورژوازی انحصاری باتشدید آهنگ استثمار توده‌های کارگر وبه جیب زدن سودهای هنگفت، می‌توانست قشر مشخصی از کارگران را با رشوه به سوی خود بکشاند. قشر بسیارکوچکی مرکب از اشرافیت کارگری و بوروکراسی، که خرده‌نانی از منافع انحصارات به سفره‌شان ریخته می‌شد، پشتیبان اصلی اپورتونیسم بودند.

مبارزهٔ میان دوگرایش انقلابی واپورتونیستی درجنبش کارگری، روز به‌روز شدیدتر می‌شد.

کنگرهٔ پاریس درسال ۱۹۰۰. رشد اپورتونیسم در کنگرهٔ پاریس انترناسیونال دوم به‌سال ۱۹۰۰، هنگام بحث دربارهٔ راههای کسب قدرت سیاسی وطرز رفتار با احزاب بورژوایی آشکار شد. این مسأله، که بحث تندی بـه دنبال آورد، درارتباط باموضوع میلران «سوسیالیست» فرانسوی که با قبول مقـام وزارت در حکومت مرتجع بورژوایی موافقت کـرده بود مطرح شد. هواداران برنشتاین درآلمان وهواداران ژورس درفرانسه، اقدام میلران راتوجیه کردند.

کنگرهٔ پاریس، قراری راتصویب کردکه یکی ازسیوسیالیستهای ایتالیا آن را قرار «کائوچویی» نامید. نویسندهٔ این قرار، یکی از رهبران سوسیال دموکراتهای آلمان به‌نام کائوتسکی بود. دراین سند، ازاقدام نادرست میلران انتقاد نشده بود، بلکه کوشش شده بود تاثابت شودکه ورود یك سوسیالیست به‌هیأت وزیران ارتجاعی، «یك مسألهٔ تاکتیکی است نه‌اصولی» واین‌مسائل «نباید در کنگره‌های جهانی به‌بحث گذاشته شود». دراین سند، به شرایط یا اوضاعی که‌مشارکت سوسیالیستها درحکومتهای بورژوایی راممکن‌یاضروری می‌سازد اشاره‌ای نشده بود. مضمون این سند به شکلهای گوناگون، برای تشویق همکاری طبقاتی بابورژوازی وحکومتهای مرتجع، قابل تفسیر بود (ن.ك. سند).

کنگرهٔ‌پاریس زمانی‌تشکیل شدکه مبارزه برای تقسیم دوبارهٔ‌متصرفات استعماری میـان قدرتهای سرمایه‌داری آغاز شده بود. ایالات متحد آمریکا پس‌از شکست دادن‌اسپانیا، مستعمرات این‌کشور رامتصرف شد وانتقامهای وحشیانه‌ای ازمردم‌کوبا وفیلیپین گرفت. بریتانیا درجنگ غارتگرانه‌ای‌علیه بوئرها درگیر شده بود. امپریالیستهای همهٔ کشورها دست‌اندرکار سرکوبـی وحشیانهٔ جنبش رهایی‌بخش‌ملی درمستعمرات بودند. بدینسان، کنگرهٔ‌پاریس، قراری را تصویب کرد که درآن، سیاست غارتگرانهٔ قدرتهای امپریالیستی محکوم شده‌بود و از احزاب‌سوسیالیست برای اقدام مشترك علیه‌میلیتاریسم وتلاش برای تقویت روحیهٔ ضدمیلیتاریستی درنسل جوان دعوت شده بود. دراین سند از نمایندگان سوسیالیست پارلمانها خـواسته شده بود کـه علیه اعتبارات جنگی رأی دهند.

انترناسیونال دوم پس‌ازکنگرهٔ پاریس. احزاب انترناسیونال دوم، فعالیت پارلمانی راشکل اصلی مبارزهٔ سیاسی طبقهٔ کارگر می‌دانستند. اما ازلحاظ منافع طبقهٔ کارگر درمرحلهٔ رشد امپریالیستی سرمایه‌داری، که‌از یك طرف برقدرت انحصارات بزرگ افزوده می‌شدواز طرف دیگرفعالیتهای

انقلابی زحمتکشان اوج می‌گرفت، فعالیت پارلمانی به تنهایی کافی نبود. طبقهٔ کارگر می‌بایست برای پیکار در راه سرنگون‌سازی یوغ سرمایه‌داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آماده می‌شد.

طبقهٔ کارگر برای آنکه بتواند مبارزهٔ طبقاتی‌اش را به‌طرز موفقیت‌آمیز و با استفاده از هر دوره صلح‌آمیز یعنی پارلمانی و غیرصلح‌آمیز یعنی خشونت‌آمیز انجام دهد می‌بایست احزاب اصیل و انقلابی کارگری، ازسوی این طبقه عمل می‌کردند. هر قدر که برقدرت اپورتونیست‌ها در صفوف احزاب انترناسیونال دوم افزوده می‌شد، آنها کمتر به‌نمایندگی ازسوی طبقهٔ کارگر عمل می‌کردند.

احزاب انترناسیونال دوم که خود را مارکسیست می‌نامیدند، عملاً وجود اپورتونیستها یعنی دشمنان مارکسیسم در صفوف خویش را تحمل می‌کردند. این احزاب، تدریجاً ازاحزاب انقلابی به‌احزابی سازشکار و اصلاح طلب استحاله یافتند. حتی بهترین رهبر انترناسیونال دوم، یعنی روزالوگزامبورگ ضمن مبارزه علیه برنشتاین، پافشاری براخراج او از حزب سوسیال‌دموکرات را ضروری نمی‌دانست.

گروههای سوسیال دموکراتهای چپ در آلمان، هلند، بلغارستان، ایالات متحد آمریکا ودیگر کشورها به‌مبارزه بااپورتونیستها برخاستند. هیچ یك ازاین گروهها نظرات سراپا درست درهمهٔ موارد نداشتند ولی بیشترشان در مسائل اساسی، موضعی انقلابی داشتند. ولی فقط بلشویکهای روسیه به‌رهبری لنین بودند که مشی اصیل، پایدار و انقلابی مارکسیستی را ادامه دادند.

ساخت سازمانی انترناسیونال دوم بسیار ضعیف ونامطمئن بود. احزاب سوسیالیست وابسته به‌انترناسیونال دوم، ازاستقلال کامل برخوردار بودند. مرکزیت دموکراتیك به‌عنوان یك اصل تشکیلاتی مارکسیستی، در انترناسیونال دوم به‌فراموشی سپرده شد. دفتر انترناسیونال سوسیالیستی، که به تصمیم کنگرهٔ پاریس در سال ۱۹۰۰ تشکیل شده بود، یك سازمان رهبری کنندهٔ اصیل نبود.

اسناد و مدارك

قرار کنگرهٔ پاریس انترناسیونال دوم (۱۹۰۰) دربارهٔ کسب قدرت سیاسی و اتحاد بااحزاب بورژوایی

کسب قدرت سیاسی توسط طبقهٔ کارگر در دولت دموکراتیك معاصر، نه دراثر حملهٔ شجاعانه وناگهانی بلکه فقط دراثر کار طولانی ودشوار سازمانهای سیاسی واقتصادی طبقهٔ کارگر، نوسازی جسمی وروحی طبقهٔ کارگر وجلب تدریجی شورای شهر ومیتینگهای قانون‌گذاری، ممکن خواهد بود...

ورود یك وزیر سوسیالیست به هیأت وزیران بورژوایی را نمی‌توان راه معمولی آغاز کسب قدرت سیاسی دانست، زیرا این یکی از راههای موقتی و استثنایی مبارزه درشرایط دشوار است.

اگراوضاع سیاسی، چنین آزمایش پرمخاطره‌ای رادر موارد خاصی ایجاب کند، تن‌دادن به‌آن، به‌مسألهٔ تاکتیکها مربوط می‌شود نه‌اصول، وچنین مواردی رانباید دریك کنگرهٔ بین‌المللی به‌بحث گذاشت...

کنگره اعلام می‌دارد که هرنمایندهٔ سوسیالیست به‌محض آنکه حزب تشخیص دهدکه سیاست هیأت وزیران دربرابر مبارزهٔ میان کار وسرمایه، تعصب‌آمیز شده است، باید هیأت وزیران مزبور را ترك گوید.[۳]

پرسش و تمرین

۱. چه‌شرایطی موجب رشد اپورتونیسم درجنبش بین‌المللی کارگران در پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم شد؟

۲. چه‌عاملی موجب تشدید مبارزهٔ میان گرایشهای اپورتونیستی وانقلابی درجنبش بین‌المللی طبقهٔ کارگرشد؟

۳. براساس مطالبی که در این فصل و در سند خوانده‌اید دقیقاً توضیح دهیدکه کدام جنبه‌های تصمیمات کنگرهٔ پاریس انترناسیونال دوم در بارهٔ ورود سوسیالیستها به‌هیأت دولتهای بورژوایی، اپورتونیستی بود؟

---

3. «International Socialist Congress in Paris in 1900», Berlin, 1900, P. 17 (in German).

۳۵. نقش رهبری کنندهٔ طبقهٔ کارگر روسیه در جنبش بین‌المللی کارگران

لنین ـ رهبر جنبش بین‌المللی کارگران. درآغاز سدهٔ بیستم، مرکز جنبش انقلابی جهان به روسیه منتقل شده بود. روسیه، زادگاه لنینیسم یعنی تعالیم لنین شد. لنین، مارکسیسم را مطابق شرایط دوران جدید امپریالیستی، تکامل بخشید. منافع طبقهٔ کارگر درشرایط امپریالیستی، پی‌ریزی یك‌حزب طرازنوین را ایجاب می‌کرد. چنین حزبی ـ حزب‌بلشویك ـ درسال ۱۹۰۳ به‌دست لنین، در روسیه پی‌ریزی شد.

حزب طرازنوین، رهبر سیاسی طبقهٔ کارگر ونیروی رهبری کنندهٔ جنبش کارگری است. این حزب، مبارزهٔ طبقاتی کارگران رامتحد ورهبری‌می‌کند، به‌طبقهٔ کارگر در جلب توده‌های وسیع مردم به‌سوی خود به منظور اجرای انقلاب سوسیالیستی واستقرار دیکتاتوری پرولتاریا یاری می‌کند.

حزب طرازنوین، دربرابر هر گونه اپورتونیسم، ناشکیباست وپیوندهایی محکم وناگسستنی باتوده‌های مردم دارد.

بلشویکها مبارزه‌ای پیگیرانه وبی‌امان را علیه برنشتاین، میلران و دیگر اپورتونیستهایی که‌به‌منافع طبقهٔ کارگر خیانت‌کرده بودند آغاز کردند. بلشویکهاکه ادامه‌دهندگان آرمان بزرگ مارکس وانگلس بودند، به‌رهبری لنین، جوهر بورژوایی اپورتونیسم را آشکار کردند. آنها مصممانه همهٔ پیوندهایشان بااپورتونیستها راگسستند.

تشکیل حزب طراز نوین‌در روسیه، نقطهٔ عطف بسیار مهمی‌درتاریخ جنبش بین‌المللی کارگران بود. در آن زمان، طبقهٔ کارگر مبارز و قهرمان روسیه به رهبری بلشویکها و در رأس‌شان لنین، پیشاهنگ این جنبش شده بود. انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك قریب‌الوقوع روسیه اهمیتی جهانی پیدا کرد.

انقلاب۱۹۰۵ـ۱۹۰۷روسیه‌وانترناسیونال‌دوم. انقلاب۱۹۰۵ روسیه دوران تازه‌ای را در تاریخ جنبش بین‌المللی کارگران آغاز نهاد. دوران نسبتاً مسالمت‌آمیزی‌که پس‌از شکست کمون آغاز شده بود جایش را به‌دوران طغیان پرتوان جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری و جنبش رهایی‌بخش ملی در اروپا وآسیا داد. ضربه‌هایی که‌کارگران ودهقانان‌روسیه برپیکرحکومت‌تزاری واردکردند،درواقع‌ضربه‌هایی بودکه برپیکربورژوازی بین‌المللی وارد می‌شد. تحت تأثیر انقلاب روسیه، چندین اقدام انقلابی توسط

کارگران ودهقانان غرب صورت گرفت وچندین انقلاب بورژوایی در کشورهای آسیایی آغاز شد. فعال شدن جنبش توده‌ای کارگران در آلمان، بریتانیا و فرانسه، انقلابهای بورژوایی درایران، ترکیه و چین و تقویت جنبش رهایی بخش ملی در میان ملتهای ستمدیدهٔ اتریش ـ هنگری، هند، مصر و دیگر کشورها، بازتاب مستقیم تأثیرات انقلاب ۱۹۰۵- ۱۹۰۷ روسیه بود.

انقلاب روسیه، شکلهای انقلابی مبارزهٔ طبقهٔ کارگر ـ اعتصاب سیاسی عمومی وقیام مسلحانه ـ رابی‌درنگ برای همه مطرح ساخت.

لنین درسالهای انقلاب روسیه، نظریهٔ مربوط به‌سلطهٔ طبقهٔ کارگردر انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك را پیش‌کشید وتکامل بخشید. اونشان داد که اتحاد طبقهٔ کارگر وطبقهٔ دهقان، به‌رهبری طبقهٔ کارگر، شرط ضروری پیروزی انقلاب است.

تحت‌تأثیر انقلاب ۱۹۰۵- ۱۹۰۷ مبارزهٔ میان گرایشهای گوناگون در درون جنبش بین‌المللی کارگران شدت یافت.

مبارزهٔ طبقهٔ کارگر علیه استعمار وخطر جنگ. مبارزهٔ میان اپورتونیستها وانقلابیون در درون انترناسیونال دوم، به ویژه دربارهٔ طرز برخورد باموضوع متصرفات استعماری و جنگهای امپریالیستی، شدید بود. بسیاری ازرهبران سوسیال‌دموکرات، دست‌برداشتن ازمبارزه علیه‌میلیتاریسم و جنگهای امپریالیستی را پیشهاد می‌کردند. لنین و سوسیال دموکراتهای چپ اروپای غربی، ازنظرات اپورتونیستها دربارهٔ سیاستهای استعماری‌پرده برداشتند. آنها نشان دادند که اپورتونیستها به مدافعان علنی جنگهای استعماری امپریالیستی و ستمگری برخلقهای مستعمرات تبدیل شده بودند.

ولادیمیر ایلیچ لنین.

لنین، مخالف سرسخت هرگونه ستم ملی، مدافع برابری ملی، آزادی کامل و حق تعیین سرنوشت ملتها بود. اوطبقهٔ کارگر را به پشتیبانی مصممانه ازخلقهای مستعمرات در مبارزه علیه امپریالیسم دعوت کرد.

لنین، رزمنده‌ای خستگی‌ناپذیر در راه صلح بود. او همراه باروزا

لوگزامبورگ و دیگر نمایندگان چپ، از سوسیالیستها خواست تا درصورت آغاز جنگ امپریالیستی، به‌هرکاری برای متوقف‌کردن آن‌دست بزنند و از بحران اقتصادی وسیاسی ناشی ازجنگ‌برای بیدارکردن شعور سیاسی‌توده‌ها وپیش‌انداختن انقلاب سوسیالیستی استفاده‌کنند. پس‌از این بودکه لنین این شعار را مطرح‌کرد: «جنگ امپریالیستی رابه جنگ داخلی تبدیل‌کنید».

لنین ضمن مبارزه علیه امپریالیسم و جنگهای امپریالیستی و کوشش برای استقرارصلح، خواستار دفاع ازمیهن درجنگهای عادلانه ـ جنگ‌مردم علیه مهاجمان، برای حفظ استقلال میهن، ومبارزهٔ خلقهای ستمدیده علیه قدرتهای امپریالیستی ـ شد. ازکارگران وزحمتکشان همهٔ کشورها خواست‌تا بیشترین پشتیبانی ممکن را از جنبشهای رهایی‌بخش ملتهای ستمدیدهٔ‌کشورـ های مستعمره‌و وابسته به‌عمل آورند.

در آستانهٔ جنگ اول جهانی، وبـا توجه به تشدید تضادهای میان قدرتهای امپریالیستی، کنگـرهٔ فوق‌العادهٔ انترناسیونال دوم در شهربال سویس (نوامبر ۱۹۱۲) تشکیل شد. در ایـن کنگره فقط مسألهٔ مبارزه علیه تهدید جنگ امپریالیستی مورد بحث قرارگرفت. بیانیه‌ای نیز به‌تصویب رسیدکه درآن‌گفته شده بود:

«حکومتها باید به‌یاد داشته باشندکه در اوضاع کنونی اروپا و نگرش کارگران، هرگونه جنگی به زیان خودشان خواهد بـود. آنها باید به یـاد بیاورندکه جنگ فرانسه ـ پروس موجب انفجار انقلابی‌کمون شد، وجنگ روس‌وژاپن نیروهای انقلابی خلق روسیه را به حرکت در آورد.» در این بیانیه ازکارگران همهٔ‌کشورها خواسته شده بودکه ازهمهٔ وسائل ممکن‌برای جلوگیری از جنگ استفاده‌کنند.

اهمیت بین‌المللی مبارزهٔ بلشویکها علیه اپورتونیسم. مبارزهٔ لنین برای تشکیل حزب طراز نوین، اهمیتی جهانی داشت. بلشویکها بـر سرمسائل اساسی عملی و نظـری انقـلاب در درون انترناسیونال دوم، به مبارزه‌ای بی‌امان علیه اپورتونیستها دست زدند.

در زمانی کـه رهبری انترناسیونال دوم اصول اساسی مارکسیسم را نفی می‌کرد، اصول‌نظری وعملی‌حزب بلشویك، به‌طورکامل باروح‌انقلابی مارکسیسم سازگار بـود. بلشویکها عمـلاً هرگونه پیوند ایده‌ئولوژیك و تشکیلاتی بـا اپورتونیستها را گسستند و حـزب بلشویك تنها حزب طبقهٔ کارگر بودکه اپورتونیستها راکاملاً شکست داد و از صفوف خود بیرون رانـد.

لنین از گروههـای چپ انترناسیونال دوم در فعالیتهای انقلابی‌شان

پشتیبانی می‌کرد. درهمان حال، از اشتباهات ونوسانها وناپایداریهای آنها انتقاد می‌کرد. لنین می‌کوشید لزوم قطع رابطهٔ کامل بااپورتونیستهارابرای سوسیال‌دموکراتهای چپ روشن سازد.

مبارزهٔ حزب بلشویك به‌رهبری لنین علیه اپورتونیسم، طبقهٔ کارگر جهان رابه تاکتیکهای اصیل انقلابی مجهز کرد. بعدها این مبارزه، راه را برای تشکیل احزاب کمونیست در همهٔ کشورها بازکرد.

اسناد ومدارك

ازمقالهٔ لنین به‌نام «سرنوشت تاریخی آموزشهای کارل‌مارکس»

II

دورهٔ دوم (۱۸۷۲- ۱۹۰۴) از همان آغاز، به‌واسطهٔ ماهیت «مسالمت‌آمیز» آن و نبودانقلابها، ازدورهٔ اول متمایز می‌گردد. غرب، کار انقلابها را به‌پایان رسانده بود. شرق هنوز به‌آن مرحله نرسیده بود.

غرب، به‌مرحلهٔ تدارك «مسالمت‌آمیز» بـرای دورهٔ دگرگونیهای آینده پای نهاد. احزاب سوسیالیست، اساساً کارگری، درهمهٔ کشورها تشکیل شدو طرز استفـاده از پارلمانتاریسم بـورژوایی و ایجـاد مطبوعات روزانهٔ اختصاصی، مؤسسات آموزشی، اتحادیه‌های کارگری و انجمنهای تعاونی خودی‌را آموخت. آیین مارکس به پیروزی و اشاعهٔ کاملی دست یافت. جریان گزینش و انباشت نیروهای طبقهٔ کارگر وتدارك این طبقه برای پیکارهای قریب‌الوقوع به‌کندی‌اما پیوسته ادامه داشت.

دیالکتیك تاریخ چنان بود که پیروزی نظری مارکسیسم، دشمنانش را بر آن داشت که‌بالباس مارکسیستهابه‌میدان‌آیند. لیبرالیسم، که تامغزاستخوانش پوسیده بـود، می‌کوشید خـود رابه شکل اپورتونیسم سوسیالیستی احیا کند. اپورتونیستها دورهٔ تدارك نیروهابرای پیکارهای بزرگ رابه عنوان مرحلهٔ‌دست کشیدن ازاین پیکارها تفسیر کردند. آنها بهبود وضع بردگان برای مبارزه‌علیه بردگی روزمزدی را به عنوان ضرورت فروختن حق آزادی بردگان برای به‌دست آوردن یك وعده غذا تفسیر می‌کنند. آنها بزدلانه «صلح اجتماعی» (یعنی صلح بابرده‌داران)، دست‌کشیدن ازمبارزهٔ طبقاتی ومانند اینها را موعظه می‌کردند. آنها هواداران‌بسیاری‌درمیان‌اعضای سوسیالیست پارلمان، نمایندگان‌گوناگون جنبش کارگری وروشنفکران «غمخوار» داشتند.

III

اما اپورتونیستها به‌مناسبت «صلح اجتماعی» وبی‌نیازی از توفانها در حکومت «دموکراسی»، زمانی‌که سرچشمهٔ تازه‌ای ازتوفانهای بزرگ جهانی در آسیـا گشوده شد، کمتر به‌خودشان تبریك گفته بودند. در پی انقلاب روسیه،

انقلابهای ایران وترکیه وچین آغاز شد. مادر همین دورهٔ توفانی و«بازتاب»آن در اروپا، زندگی‌می‌کنیم. سرنوشت جمهوری بزرگ چین، که اکنون کفتارهای رنگارنگ«متمدن» به آن دندان نشان می‌دهند، هرچه باشد هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواندسرفداری‌کهن را به‌آسیا بازگرداند، یا دموکراسی قهرمانانهٔ توده‌های مردم درکشورهای آسیایی و نیمه آسیایی را نابود سازد...

پس از آسیا، اروپا نیز شروع به جنبش کرده است، اما نه‌مانند آسیا. دورهٔ «مسالمت‌آمیز» ۱۸۷۲ - ۱۹۰۴ بـه طـور کامل سپری شده است و هرگز برنخواهدگشت. هزینهٔ سنگین زندگی وبیداد تراستها، به‌تشدید بی‌سابقهٔ مبارزهٔ اقتصادی منجر می‌شود، مبارزه‌ای‌که حتی‌کارگران بریتانیا راکه بیش‌از همه‌در منجلاب لیبرالیسم افتاده‌اند بیدار کـرده است. در برابر چشمان ما، در کشور بورژوا-یـونکرهای «جان سخت» یعنـی آلمان، بحران‌سیاسی می‌جوشد و بـالا می‌آید. تسلیحات دیوانه‌وار و سیاست امپریالیسم، اروپای جدید رابه مرحله‌ای از «صلح اجتماعی» می‌کشاند که بیش‌از هر چیز به‌بشکهٔ باروت شباهت دارد. و درهمان حال، انحطاط همهٔ احزاب بورژوایی وبلوغ طبقهٔ‌کارگر، همچنان‌به‌طور پیوسته ادامه دارد.

هریك ازسه‌دورهٔ بزرگ تاریخ جهان ازپیدایش مارکسیسم به‌این طرف، تأییدهاوپیروزیهای تازه‌ای‌برای مارکسیسم به‌ارمغان آورده است. امامارکسیسم یعنی آیین طبقهٔ‌کارگر، در دوره‌ای ازتاریخ‌که اکنون آغاز شده است، پیروزی بازهم بزرگتری رادر پیش دارد.۴

پرسش و تمرین

۱. لنین دورهٔ ۱۸۷۲-۱۹۰۴ را در تاریخ جنبش بین‌المللی کارگران چگونه توصیف‌کرده است؟ (ن.ك. سند.)
۲. ویژگیهای اساسی دورهٔ جدید تاریخ جنبش بین‌المللی‌کارگران‌که با نخستین انقلاب روسیه آغاز شدکدام بود؟ (ن.ك. سند.)
۳. مسألهٔ عمده‌ای‌که دردرون انترناسیونال دوم وپس‌از انقلاب ۱۹۰۵—۱۹۰۷ روسیه موجب مبارزه میان‌گرایشهای انقلابی واپورتونیستی می‌شد چه‌بود؟
۴. اطلاعاتی راکه ازتاریخ انترناسیونال دوم آموخته‌اید درجدول«جنبش کارگری وجنبش‌سوسیالیستی درپایان سدهٔ‌نوزدهم وآغازسدهٔ‌بیستم»پر کنید.

این تاریخ‌ها را به‌یاد بسپارید

۱۸۹۰—۹۹ آغاز مرحلهٔ لنینیستی تکامل مارکسیسم.
۱۹۰۳ تشکیل حزب بلشویك. (کنگرهٔ دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه.)

4. Lenin, *Selected Works*. Vol. 18, PP. 545-547.

فصل ۱۲

روابط بین‌المللی

۳۶. مبارزهٔ بین‌المللی در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم

تشکیل دوبلوک نظامی ـ سیاسی در اروپا. از وحشتناک‌ترین مصیبتهایی که امپریالیسم برای بشریت به ارمغان آورده، جنگهای جهانی امپریالیستی است که میلیونها انسان در آن کشته شده‌اند و مناطق وسیعی از جهان ویران شده است.

ریشه‌های جنگ اول جهانی را باید در آخرین سالهای سدهٔ نوزدهم جستجو کرد. تشکیل امپراتوری آلمان و پادشاهی ایتالیا نقشهٔ سیاسی اروپا را دگرگون کرد. پیش از آن زمان، ۳۶ کشور کوچک در آلمان و ۷ کشور کوچک در ایتالیا وجود داشت. اما به جای آنها دو قدرت بزرگ به‌ظهور رسیدند که برای تصرف سرزمینهای دیگران نقشه می‌کشیدند و عمل می‌کردند. تشکیل امپراتوری نیرومند و تجاوز کار آلمان، به ویژه، اوضاع سیاسی اروپا را دگرگون کرد.

پس از جنگ فرانسه ـ پروس و غارت فرانسه توسط آلمان، روابط خصمانه و تیره‌ای میان این دو کشور پدید آمد. امپراتوری آلمان دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا دوباره به‌فرانسه حمله کند و آن را یکسره شکست دهد. بورژوازی فرانسه در انتظار فرصتی بود تا آنچه را که ازدست داده بود باز یابد و انتقام شکستی را که خورده بود بگیرد.

روسیهٔ تزاری در جریان جنگ فرانسه ـ پروس، سیاست بی‌طرفانه‌ای

پیش‌گرفته بودکه به‌نفع پروس تمام شد. روسیه تااندازه‌ای ازدشمنی‌فرانسه با آلمان سود می‌برد. اما روسیهٔ تزاری نمی‌خواست آلمان را نیرومندتر از آنچه بود ببیند وازاین دگرگونی می‌ترسید. روسیه آلمان را از حملهٔدوباره به‌فرانسه بازداشت وبه همین علت بود که به زودی روابط روسیه و آلمان تیره شد.

ازسوی دیگر، درجریان تدارك برای‌جنگ روس وترکیه، به‌حکومت روسیه ثابت شد که چنانچه جنگی میان روسیه واتریش ـ هنگری درگیرد، آلمان ازتریش ـ هنگری پشتیبانی خواهدکرد وبا روسیه خواهدجنگید. آلمان درمبارزهٔ میان روسیه واتریش ـ هنگری برای‌نفوذ درشبه جزیرهٔ بالکان، از اتریش ـ هنگری پشتیبانی‌کرد.

طبقات حاکم امپراتوری آلمان، روسیه را مانع اصلی تسلطشان بر اروپای غربی می‌دانستند وحکومت تزاری نیز باگذشت زمان، بیش‌از پیش متقاعد می‌شدکه‌امپراتوری آلمان، همچون دشمن بزرگی درراه تسلطروسیه بر کشورهای شبه جزیرهٔ بالکان ایستاده است.

دیپلماتهای آلمان بادرنظر داشتن جنگ آیندهٔ این‌کشور با روسیه و فرانسه، شالودهٔ تشکیل بلوکهای تجاوزکار نظامی را از راه انعقاد پیمان اتحاد با اتریش ـ هنگری و سپس (۱۸۸۲) از راه انعقادپیمان اتحاد مثلث با اتریش ـ هنگری‌وایتالیا، پی‌ریزی کردند.

انعقاد پیمان اتحاد مثلث ،روسیه وفرانسه را به‌بهترکردن روابطسیاسی میان دوکشور واداشت.

حکومت آلمان ازاین می‌ترسیدکه روسیه وفرانسه نیز چنین پیمانی با یکدیگر امضاکنند. حکومت آلمان، تامدتی، ازرقابت میان روسیه وبریتانیا برای رخنه دربرخی ازکشورهای آسیا استفاده‌کرد.

بیسمارك همواره وبا به کارگرفتن همهٔ وسائل ممکن، می‌کوشید به اختلافات میان بریتانیا وروسیه دامن بزند (ن.ك. سند۱). روسیهٔ تزاری‌به علت‌دشمنی باانگلیس، مجبوربود به‌هرکاری‌دست بزندتابا همسایهٔ‌نیرومندی چون آلمان، روابط دوستانه داشته باشد. جنگ همزمان بابریتانیا وآلمان، بسیار خطرناك بود. روسیه برای آنکه برتیرگی روابطش با آلمان نیفزاید، تامدتی از انعقاد هرگونه پیمان اتحاد با فرانسه خودداری کرد. سیاست آلمان، انعقاد پیمان فرانسه ـ روسیه را به‌تأخیر انداخت تاآنکه سرانجام، دوکشور درسال ۱۸۹۳ متحد شدند.

باتشکیل اتحاد مثلث و اتحاد فرانسه ـ روسیه، دوگروه‌بندی نظامی‌مرکب

ازقدرتهای بـزرگ، بانیروی نسبتاً برابر، تشکیل شد: روسیه و فرانسه از یك‌طرف، وآلمان واتریش ـ هنگری ازطرف دیگر. بریتانیا به‌هیچ یك ازاین گروه‌بندیهانپیوست؛ بلکه کوشید این کشورهارابرآن داردکه به‌مصالح‌سیاسی بریتانیا اهمیت دهند وتا آنجاکه ممکن است مانعی در راه تصرف‌مستعمرات هرچه بیشتر توسط بریتانیا ایجاد نکنند.

تکمیل تقسیم جهان. درآغاز سالهای ۱۸۷۰ ـ ۷۹ فقط تعداد بسیارکمی ازملتهای آسیا، افریقا واقیانوسیه، توانسته بودند استقلال خود را همچنان حفظ‌کنند. تاریخ‌کشورهای بریتانیا، فرانسه،آلمان وایالات‌متحد آمریکا نشان می‌دهدکه این‌کشورها درسی‌سال‌پایان سدهٔ نوزدهم سرزمینهای پهناوری رادر بیرون ازقارهٔ اروپا اشغال کردند وهمهٔ آنها را به مستعمرهٔ خود تبدیل‌کردند. درنتیجهٔ این متصرفات، تقسیم آسیا وافریقا واقیانوسیه میان قدرتهای سرمایه‌داری اروپا، ایالات متحد آمریکا و ژاپن تکمیل شد.

در آسیا، افغانستان بـه دنبال جنگ انگلیس و افغان به منطقهٔ نفوذ بریتانیا تبدیل‌شد. بریتانیایی‌ها به‌مرزهای ترکمنستان[شوروی] رسیده‌بودند. حکومت روسیه، بـه نوبهٔ خود، سربازانش را بـرای اشغال ترکمنستان و جلوگیری ازرخنهٔ بریتانیایی‌ها، به‌آن‌سرزمین گسیل داشت. نیروهای‌تزاری ازمناطق ساحلی دریای خزر به راه افتادند وبلافاصله سراسر ترکمنستان را اشغال‌کردند. سربازان روسیه درسال ۱۸۸۵ به‌مرزهای افغانستان‌رسیدند و بانیروهای افغان‌درگیری کوچکی‌پیداکردند. بریتانیاکه‌خودرا قیم‌افغانستان می‌دانست دراین درگیری دخالت کرد. اوضاع‌چنان تیره شدکه آغاز جنگ میان روسیه و بریتانیا انتظار می‌رفت. اما روسیه وبریتانیا، سرانجام پس از مشاجرات تند، در بـارهٔ تخصیص مناطق نفوذ در آسیای میانه بـه توافق رسیدند.

بریتانیایی‌ها درآسیای جنوب شرقی، شبه جزیرهٔ مالایا وکشور برمه را متصرف شدند. سیام (تایلند)که درمیان برمه و هندوچین فرانسه واقع شده‌بود به‌صحنهٔ زدوخورد میان بریتانیا وفرانسه تبدیل شد. همچنان‌که دربخش۱۶ گفته شد، استعمارگران فرانسوی پس‌از تصرف‌کشور آنام و تونکن(اکنون‌در جمهوری دموکراتیك ویتنام)،به‌اربابان‌سراسر ویتنام مبدل‌شدند. ازآن‌پس،نخست کامبوج وسپس لائوس به‌زیر سلطهٔ آنان درآمد.

بدینسان، درپایان سدهٔ گذشته، تقسیم آسیاآغاز شده بود ودر جریان بود. دراین قارهٔ بزرگ، فقط‌کشورهای چین، تایلند، ایران وترکیه ظاهراً به عنوان کشورهای مستقل برجـا مانده بودند، امـا در اصل، نیمه مستعمرهٔ

قدرتهای امپریالیستی شده‌بودند. مبارزهٔ شدیدی‌برای نفوذ دراین‌کشورهاو استثمار آنها میان امپریالیستها آغاز شده بود. آشفتگی ناشی‌از این مبارزه به‌چین، ترکیه وایران امکان داد تاخود را از ورطهٔ انقیادکامل نجات دهند ونظامهای ملی خود را حفظ کنند.

در سی‌سال پایانی سدهٔ نوزدهم، قارهٔ افریقا نیزمیان بریتانیا،فرانسه، آلمان، بلژیك، ایتالیا و پرتغال تقسیم شده بود. این کشورها تقریباً سراسر قارهٔ افریقا را متصرف شدند. در طی سالهای یاد شده، بریتانیا و فرانسه توانستند بخشهای بزرگی از افریقا را تصرف کنند (ن.ك. بخشهای ۱۳، ۱۶، ۳۲، ۴۱). درآغاز سدهٔ بیستم، تقسیم افریقا تکمیل شده بود.

جزایر اقیانوس آرام (اقیانوسیه) نیزدر فاصلهٔ دههٔ هشتم ودههٔ پایانی سدهٔ نوزدهم به‌تصرف بریتانیا، فرانسه، ایالات متحد آمریکا وآلمان‌درآمد. جمهوریهای آمریکای لاتین، سخت در چنگال وابستگی مالی و اقتصادی، مخصوصاً به‌ایالات متحد آمریکا وبریتانیا، گرفتار شده بودند. درنتیجهٔ این تصرفات بی‌شمارمستعمراتی، درآغاز سدهٔ بیستم، تقریباً سراسر جهان،میان کشورهای سرمایه‌داری تقسیم شده بود.

بنابراین، مبارزهٔ بین‌المللی درجریان چند دههٔ پایانی سدهٔ نوزدهم‌دو نتیجهٔ بزرگ داشت: ۱) تشکیل دو اتحاد متخاصم بزرگ نظامی در قارهٔ اروپا؛ ۲) تکمیل تقسیم‌جهان توسط قدرتهای سرمایه‌داری (ن.ك. جدول ص ۲۱۰).

ملتهای‌مستعمره، تاآخرین‌حد توانایی‌شان‌دربرابر استعمارگران‌بیگانه ایستادگی می‌کردند. ملتها درمبارزه برای دست یافتن به‌آزادی واستقلال، قهرمانیهای بی‌شماری ازخود نشان دادند. اما از ملتهای آسیا و افریقا که تقریباً سلاحی نداشتند، چه‌کاری دربرابر مهاجمان ساخته بود؟ رزمندگان این ملتها غالباً به تیروکمان، شمشیر ونیزه مجهز بودند و با همین سلاحها می‌بایست دربرابر توپ، تفنگ ومسلسلهای استعمارگران بجنگند.

مبارزه‌برای تقسیم‌جهان، به‌تیرگی‌روابط میان‌کشورهای‌سرمایه‌داری درگیر دراین مبارزه انجامید. روسیه وبریتانیا دربخشهای بزرگی ازآسیا با یکدیگر رقابت می‌کردند. آنها برای نفوذ درایران، ترکیه، افغانستان،چین ودیگرکشورهای آسیایی بایکدیگر مبارزه می‌کردند. وضع درآسیای جنوب شرقی، طور دیگری بود: درآنجا فرانسه رقیب اصلی بریتانیا بود. بریتانیا وفرانسه برسر تصرف مستعمرات تازه درافریقا نیز مبارزه می‌کردند.

تقسیم جهان، درفاصلهٔ دههٔهشتم تادههٔ پایانی سدهٔ نوزدهم،به‌تشدید

تضادهای میان کشورهای سرمایه‌داری انجامید. به ویژه تضادهای میان بریتانیا وروسیه وبریتانیا وفرانسه شدت یافت.

تضادهای انگلیس و آلمان. بزرگترین تضادهای بین‌المللی در قارهٔ اروپا پس ازجنگهای فرانسه ـ پروس و روسیه ـ ترکیه، تضادهای میان فرانسه وآلمان، وتضادهای میان روسیه، آلمان واتریش بود. در این قاره، مبارزه میان‌قدرتهای‌اتحادمثلث ازیك طرف و روسیه وفرانسه ازطرف‌دیگر، جریان داشت. درخارج ازقارهٔ اروپا، فرانسه وروسیه رقبای اصلی بریتانیا بودند. تضادهای عمده برسر مسائل استعماری، تضادهای میان بریتانیا و روسیه وبریتانیا وفرانسه بود.

بنابراین، درپایان سدهٔ گذشته دشمنان آلمان، همان دشمنان بریتانیا بودند: روسیه و فرانسه. در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹، در دوره‌های معینی، برهمین اساس مشترك، همکاری بسیار صمیمانه‌ای میان بریتانیا و آلمان برقرار می‌شد. البته این دو قدرت، تضادها و اختلافاتی با یکدیگر داشتند. صنایع بریتانیا دائماً ازرقابت‌کالاهای‌آلمانی صدمه‌می‌دید. این رقابت، روزبه‌روز شدیدتر می‌شد. بریتانیاباوجود دشمنیهایی که‌باروسیه داشت، برسر این موضوع که باید جلوی قدرتمندتر شدن آلمان گرفته شود بایکدیگر به‌توافق رسیدند. این توافق، روابط انگلیس وآلمان را پیچیده‌تر کرد ولطمهٔ‌سنگینی به‌همکاریهای‌آلمان وبریتانیا واردساخت (ن.ك.سند۲).

تضادهای انگلیس و آلمان در پایان سدهٔ نوزدهم شدیداً بالا گرفت. همچنان‌که دربخش ۸ گفته شد، سهمی‌که ازتقسیم جهان به‌آلمان رسیده‌بود به‌مراتب‌کمتر ازسهم بریتانیا، فرانسه و روسیه بود. علتش‌آن بودکه‌آلمان خیلی دیر به صورت یك‌کشور متحد درآمد ودیرتر به‌جشن تقسیم جهان پیوست. مستعمرات آلمان، نسبتاً کوچك بودند. دراین ضمن، آلمان در اثر رشد سریع صنایعش درسالهای ۱۸۹۰ ـ ۹۹ از لحاظ حجم تولید از بریتانیا پیش افتاد. ودرهمین زمان بودکه بورژوازی آلمان برآن شدکه‌دیررسیدنش به یورشها و متصرفات استعماری را جبران کند. طبقات حاکم آلمان و حکومت وابسته به‌ایشان، دست‌اندرکار تقسیم دوبارهٔ‌جهان به‌نفع خودشان شدند.

بریتانیا بزرگترین مستعمرات جهان رادر اختیار داشت. بریتانیا از لحاظ حجم بازرگانی خارجی وصدور سرمایه در پایان سدهٔ نوزدهم نیز در مقام نخست بود. پس جای شگفتی نیست که آلمان در کوششهایش برای تقسیم دوبارهٔ جهان، پیش از همه و شدیدتر از همه بابریتانیا برخورد پیدا

کرد. دراثر تشدید تضادهای انگلیس وآلمان درپایان سدهٔ نوزدهم، این بار آلمان بـه آشتی‌ناپذیرترین دشمن بریتانیا تبدیل شد؛ در گذشته، روسیه و فرانسه با بریتانیا دشمنی داشتند.

در راه جنگ اول‌جهانی. زمانی‌که سرمایه‌داری وارد مرحلهٔ امپریالیستی تکامل خود شد، اوضاع‌سراسر جهان به‌تیرگی عمومی‌گراییده بود. چون جهان به طورکامل در میان کشورهای سرمایه‌داری تقسیم شده بـود، مستعمرات تازه را می‌بایست از چنگ استعمارگران دیگر درآورد. و معنای این‌کار، جنگ بود. طبقهٔ‌کارگر درآن زمان، بسیار ناتوان بود و ازسازمان‌مناسبی برای‌جلوگیری ازتجاوزات‌وجنایات امپریالیستهابرخوردار نبود. اتحاد شوروی ونظام سوسیالیستی جهان‌که در روزگار ماعامل‌بسیار موثری درجلوگیری ازآغازجنگ هستند، درآن دوره به‌وجود نیامده‌بودند. مبـارزهٔ امپریالیستها بـرای تقسیم دوبارهٔ جهان، همگام با خطر روزافزون جنگ، ادامه می‌یافت. زمانی که محافل حاکم ایالات متحد آمریکا برآن شدندکه بخشی ازمستعمرات اسپانیایعنی جزیرهٔ‌کوبا وجزایر فیلیپین‌رامتصرف شوند، جنگ اسپانیا-آمریکا آغاز شد (۱۸۹۸). این نخستین جنگ‌امپریالیستی بود- جنگی‌که سرمایه‌داران انحصاری‌آمریکا برای تقسیم دوبارهٔ متصرفات استعماری به‌راه‌انداختند. درپی‌جنگ اسپانیا - آمریکا، جنگ انگلیس‌وبوئرها (۱۸۹۹-۱۹۰۲) وپس‌از آن جنگ روس وژاپن (۱۹۰۴-۱۹۰۵)درگرفت.

تیره‌تر شدن‌روابط انگلیس-آلمان به‌پیدایش گروه‌بندی‌بزرگ‌قدرتهای امپریالیستی‌انجامید. امپریالیستهای بریتانیایی، بارقبای دیرینه‌شان‌درمبارزه برای تصرف‌مستعمرات، یعنی‌باروس‌هاوفرانسوی‌ها، دربرابر دشمن‌خطرناك مشترك‌شان یعنی امپریالیسم آلمان، ساخت و پاخت کردند. پس از امضای پیمانهای‌انگلیس - فرانسه و انگلیس - روسیه (ن. ك. بخش ۱۳)، دربرابر اتحاد مثلث به‌سرکردگی آلمان، اتحاد دوگانه قرارداده نشدبلکه آنتانت یااتفاق مثلث مرکب‌از سه‌قدرت بریتانیا،فرانسه وروسیه تشکیل شد. ایتالیا کم‌کم‌از آلمان واتریش-هنگری دور می‌شد و روابط نزدیك‌تری با آنتانت برقرار می‌کـرد. مبـارزهٔ شدیدی میان بلوك آلمان - اتریش وآنتانت بـرای تقسیم دوبارهٔ جهان، تصرف مستعمرات ومناطق نفوذ وتسلط برجهان، درگرفت.

در ده سال پیش‌ازجنگ اول جهانی، بحرانهای بین‌المللی یکی پس‌از دیگری آغاز می‌شدند. در سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ برسر تسلط برکشور مغرب ، اختلافات شدیدی میان امپریالیسم آلمان از یك طرف و امپریالیسم فرانسه وبریتانیا از طرف دیگرپدید آمد. درسالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹ ،بحران

دیگری، تقریباً با همان‌حدت بحران پیشین، به‌دنبال الحاق بوسنی و هرزگووین به‌پادشاهی اتریش‌ـهنگری، میان اتریش‌ـهنگری و روسیه پدید آمد. ایتالیا در سال ۱۹۱۱ به ترکیه حمله کرد و سرزمینهای عرب‌نشین شمال افریقا ـ تریپولیتانیا (لیبی کنونی) و سیرنائیک[1] درشمال لیبی رامتصرف‌شد. هنوزجنگ ایتالیا‌ـترکیه پایان نیافته‌بودکه جنگهای بالکان آغازشد (ن.ك. بخش۱۹). مبارزهٔ‌عادلانهٔ اسلاوهای شبه‌جزیرهٔ بالکان‌وخلق یونان علیه سلطهٔ‌وحشیانهٔ ترکیه، بادخالت قدرتهای امپریالیستی، پیچیده‌تر شد.

آلمان و متحدش اتریش‌ـهنگری از ترکیه پشتیبانی کردند و هدفشان آن بودکه این‌کشور را به‌مستعمرهٔ خود تبدیل‌کنند ونفوذ دیگر کشورهادر متصرفات ترکیه را از میان ببرند. روسیه و بریتانیا و فرانسه از کشورهای بـالکان (بلغارستان، صربستان، یونان و مونته‌نگرو) پشتیبانی می‌کردند و می‌کوشیدند برنفوذشان‌دراین‌کشورهاودر ترکیه‌که به‌دست خودشان‌شکست خورده بود بیفزایند. قدرتهای آنتانت‌گمان می‌کردند کـه درآینده، چنانچه جنگ بزرگی علیـه آلمان و اتریش‌ـ هنگری آغـاز شود، از نیروهای این کشورها استفاده خواهندکرد.

همهٔ اختلافات یاد شده میان قدرتهای امپریالیستی ورشد تضادهای آنان با مسابقهٔ تسلیحاتی همراه بـود. امپریالیستهای آلمان تصمیم گرفته بودندکـه از لحاظ قدرت دریایی برامپریالیستهای بریتانیایی پیشی بگیرند. امپریالیستهای بریتانیایی، به‌نوبهٔ خود، می‌کوشیدند برتری دریایی خود را از دست ندهند. آلمان و بریتانیا، پشت سرهم‌کشتی می‌ساختند. این رقابت در تسلیحات دریایی، مبالغ هنگفتی را می‌بلعید. مسابقهٔ تسلیحاتی موجب بالارفتن مالیاتها وبدتر شدن وضع زندگی توده‌های مردم شد.

رقابت در زمینهٔ تسلیحات نیروی زمینی، ازآن هم شدیدتر بود. این رقابت به‌ویژه درسال ۱۹۱۲ که آلمان به‌طرز چشمگیری برنفرات ارتش‌خود افزود وکیفیت وکمیت تسلیحاتش رابهترکرد، شدت یافت.

روسیه وفرانسه نیز متقابلاً به اقدامات بزرگی برای بزرگ‌تر کردن ارتشهاشان دست زدند. اما سرعت عمل این دوکشور به‌سرعت عمل‌آلمان نمی‌رسید. درسال ۱۹۱۴، فرمانروایان آلمان ـ قیصر ویلهلم دوم، صدراعظم ومشاورانش ـ به‌این نتیجه رسیدندکـه آلمان از آمادگی کامل برای جنگ برخوردار است، در حالیکه دشمنانش کمی دیرتر می‌توانستند آماده شوند. امپریالیستهای آلمان تصمیم‌گرفتند که یك چنین فرصت مناسبی را از دست

---

1. Cyranaica

ندهند. آنها فرصت را برای آغاز جنگ به منظور تقسیم اساسی جهان در جهت منافع خودشان غنیمت شمردند، به‌ویژه آنکه ازسالها پیش درتدارك ایـن جنگ بودند. لنین نوشت: «دو راهزن، پیش ازآنکـه سه‌راهزن دیگر بتـوانند چاقوهای سفارش داده شده‌شان را دریافت کننـد، دست به حمله زدند.»[۲]

تضادهای میان امپریالیستها به جنگ جهانی منجر شد.

اسناد و مدارك

۱. بیسمارك می‌خواهد به‌دشمنی میان روسیه وبریتانیا دامن بزند

(از نامهٔ بیسمارك به‌قیصر ویلهلم اول، مورخ ۲۷مه ۱۸۸۵)

اگر موافقت نامه‌ای میان انگلیس وروسیه امضا شود... در هر زمانی، چنانچه ضرورت ایجاب‌کند وسیاست روس وبریتانیا با مقاومت آلمان روبه‌رو شود، می‌توان ایـن اتحاد رابا پیوستن فرانسه بـه آن تقویت‌کرد. با این کار، شالوده‌ای برای ائتلاف علیه آلمان به‌وجودخواهد آمد وهیچ چیزی خطرناك‌تراز آن برای مانخواهد بود.

درنتیجه، سیاستمداران آلمان همیشه دراین اندیشه‌اندکه به‌جای‌نزدیك‌تر شدن روسیه وبریتانیا، روابط آنها را تیره‌تر و دشمنانه‌تر کنند. وظیفهٔ ما در برابر ملت آلمان آن است که نگذاریم آنها دست به کاری بزنند که از دشمنی انگلیسی‌ها باروس‌ها بکاهد.[۳]

۲. رقابت انگلیس و آلمان

(از مقاله‌ای در روزنامهٔ «ساتردی‌ری‌ویو»، ۱۸۹۷)

بیسمارك از مدتها پیش آن چیزی را تأییدکرده است که ملت انگلیس، سرانجام، آن‌را اکنون تأیید می‌کنـدوآن این‌که در اروپا دونیروی آشتی‌ناپذیر بزرگ ودوملت‌بزرگ وجود داردکه رو در روی یکدیگر ایستاده‌اند ومی‌خواهند

---

2. Lenin, *Selected Works*. Vol. 21, P. 192.
3. « International Relations 1870 - 1917 », Editor - in - Chief V. M. Khvostuv, Moscow, 1940, P. 76.

جهان را بـه قلمرو خصوصی خود تبدیل کنند و عوارض گمرکی بر آن ببندند. انگلیس... وآلمان... در همهٔ بخشهای جهان، سرسختانه بایکدیگر رقابت می‌کنند. یك میلیون زدوخوردکوچك، زمینه را برای جنگی بزرگ آماده‌می‌سازد که تا کنون نظیرش دیده نشده است... اگر آلمان تا فردا از پهنهٔ جهان نابود شود، یك انگلیسی‌هم نخواهد بودکه پس‌فردانفعی ازاین ماجرا نبرد. درگذشته، ملتها برای تصرف یك شهر یانشستن به‌جای فلان پادشاه می‌جنگیدند؛ پس‌حالا چرا بر سر درآمد بازرگانی سالانه‌ای معادل پنج میلیون پوند باهم نجنگند؟[۴]

پرسش وتمرین

۱. مندرجات جدول «روابط بین‌المللی درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم» را با اطلاعاتی کـه درفصل دوازدهم داده شده است مقایسه و وارسی‌کنید. نکات لازم را برجدول بیفزایید.
۲. معنی عبارت «تکمیل تقسیم جهان» را شرح دهید.
۳. دو اتحاد متخاصم‌کشورهای اروپایی درچه زمانی تشکیل‌شد؟ ترکیب این اتحادها چگونه بود؟
۴. چه شـواهدی‌گویای تشدید تضادهـای امپریالیستی و نـزدیك‌تر شدن جنگ اول‌جهانی درآغاز سدهٔ بیستم است؟

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

۱۸۸۲ اتحاد مثلث.
۱۸۹۳ اتحاد فرانسه‌ـروسیه.
۱۹۰۴ ـ ۱۹۰۷ پیمان آنتانت یا اتفاق مثلث.

4. Ibid., P. 126.

فصل ۱۳

امپریالیسم، بالاترین وآخرین مرحلهٔ تکامل سرمایه‌داری

۳۷-۳۸. امپریالیسم، سرمایه‌داری انحصاری

گذار به‌امپریالیسم. سرمایه‌داری‌در سی‌سال‌پایانی‌سدهٔ‌نوزدهم، به‌بالاترین و آخرین مرحله‌اش یعنی امپریالیسم پای نهاد.

در پایان سدهٔ نوزدهم، تکنولوژی به طرز چشمگیری پیشرفت کرد. کاربرد بـرق، بخار را ازمیدان بیرون کـرد. جای موتور بخار را دستگاه پیچیده‌تر وتکامل یافته‌تری به‌نام الکتروموتور گرفت. تولید فولاد آغازشد وکارگاههای بزرگ ذوب‌فولاد درکارخانه‌های ذوب‌آهن تأسیس شد. استفاده از آلیاژهـای فوق‌العاده سخت، افـزایش حاصله‌هی ابزارهای فنی را ممکن ساخت. استفاده از مولدهای برق، الکترو موتورها و موتورهای احتراق داخلی، به‌دگرگونیهای بسیار بزرگی درصنعت‌وحمل ونقل انجامید. اهمیت اقتصادی صنایع سنگین، روزبه روز بیشتر شد. چندین شاخهٔ جدید صنعتی، مانند مهندسی برق وصنایع اتوموبیل و نفت آغاز به‌کار کردند. استفاده از مواد شیمیایی درتولید صنعتی وکشاورزی، درهمه‌جا رواج یافت.

انحصارات. سرمایه‌داران‌کوچك، قدرت خریدتجهیزات‌گران‌را نداشتند. فقط صاحبان کارخانه‌های بزرگ می‌توانستند ماشین‌آلات تازه را خریداری‌کنند وآخرین روشهای تولید را به‌کارگیرند. این وضع به تسریع جریان تمرکز تولید انجامید. در کشورهای پیشرفته، صنعت بیش‌از پیش در بنگاههای بزرگ متمرکز می‌شد. نیرومندترین بنگاههای صنعتی، با بلعیدن بنگاههای‌کوچك درجریان‌رقابتهای‌اقتصادی، رشد می‌کردند؛ گاه‌نیزموافقت‌

نامه‌ای باآنها امضا می‌کردند وبرآنها مسلط می‌شدند. بدینسان،انحصارات تشکیل شدند. انحصارات، قیمتها را بالا بردند و با تحمیل آنهابر مصرف‌کننده، برثروت‌شان افزودند. انحصارگران، آهنگ استثمارکارگران‌راتندتر کردند وبرای‌مبارزه باجنبش طبقهٔ‌کارگربه‌پشتیبانی دستگاه دولت‌بورژوایی، با هم متحد شدند. درآغاز سدهٔ بیستم، انحصارات سرمایه‌داری «به یکی از رکنهای زندگی اقتصادی جامعه مبدل شدند. سرمایه‌داری، به امپریالیسم تغییر شکل داده‌بود.»[1]

همزمان‌باتکامل سرمایه‌داری، تولید، روزبه‌روز خصلتی اجتماعی‌تر به‌دست‌می‌آورد. هزاران کارگر درحرفه‌های گوناگون‌به‌تبدیل موادومصالح در کارگاهها و کارخانه‌های بزرگ مشغولند. روابط تولیدی میان تك تك بنگاههای صنعتی پدید می‌آید؛ غالباً مواد خام و کالاهای نیمه تمام از یك گوشهٔ جهان‌به‌گوشهٔ دیگرحمل می‌شود وصدها وهزاران‌کیلومترآن‌طرف‌تر، کالاهای ساخته شده تحویل بازار داده می‌شود.

اما باوجود اجتماعی شدن تولید، چند انحصارگر، همواره برتمرکز ثروتها در دست خودشان می‌افزایند. اینـان ثمرات کار دستجمعی میلیونها زحمتکش را به‌جیب می‌زنند و آنها را به تهی‌دستی،گرسنگی و درماندگی محکوم می‌کنند.

بدینسان تضاداصلی سرمایه‌داری ـ تضاد میان‌خصلت اجتماعی‌تولید و مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری وسائـل و نتایج‌تولیـد ـ شدت‌بیشتری می‌یابد.

نظریه‌پردازان بورژوازی وکارگزاران آن درجنبش‌کارگری‌مدعی‌اند کـه انحصار باعث از میان رفتن رقابت می‌شود. اما واقعیت، دروغ بودن این ادعاها را فاش می‌کند. سلطهٔ انحصارات، مبارزهٔ میان سرمایه‌داران را شدیدتر می‌کند و به اختلافها و ستیزهای پیوسته میان آنها منجر می‌شود.

انحصارگران،آشکاراوپنهانی، علیه‌سرمایه‌دارانی‌که‌نمی‌خواهندتسلیم ارادهٔ ایشان شوند مبارزه می‌کنند و برای درهم‌کوبیدنشان به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند،که کاهش موقتی ولی ناگهانی قیمتها دربازار، از نخستین وسائل این مبارزه است.

رقابت‌حتی در صنایعی که زیر سلطهٔ‌کامل انحصارات قرار گرفته‌اند نیز ادامـه می‌یابد. این‌بار، مبارزه میان انحصارگران درمی‌گیرد. مثلاً در آغـاز سدهٔ بیستم، در ایالات متحد آمریکا، ستیزهای شدیدی میان فورد و

1. Lenin, *Works*. Vol. 22, P. 190.

جنرال‌موتور درصنایع اتوموبیل‌سازی جریان داشت.

رقابت، در درون اتحادیه‌های انحصاری نیزمتوقف نمی‌شود. تراست‌ها وسندیکاها برای تصرف سودآورترین بازارها بایکدیگر می‌جنگند؛ دردرون تراست‌ها وسندیکاها برای تصرف مقامهای رهبری وتوزیع سودها نیزمبارزه درمی‌گیرد. میان انحصارات صاحب منابع سرشار مواد خام (زغال سنگ، نفت، کائوچو، سنگ آهن وغیره) وانحصاراتی که صنایع تولیدی رادردست خود متمرکزکرده‌اند، نیز پیکار آغاز می‌شود. مثلاً تراست فولادمی‌کوشد فولاد را به‌قیمت گران بفروشدولی تراست اتوموبیل می‌کوشد آن‌را به‌قیمت ارزان بخرد.

بدینسان، سرمایه‌داری انحصاری نه‌فقط رقابت وهرج‌ومرج در تولید راکه ازویژگیهای ذاتی نظام سرمایه‌داری است برنینداخت، بلکه برشدت آن افزود. بحرانهای اضافه‌تولید، جامعهٔ سرمایه‌داری رابا خشونت‌بیشتری به‌لرزه درآورد.

بانکها ونقش تازه‌شان. همچنان‌که گفته‌شد (ن.ك. بخشهای ۱۱، ۱۵، ۲۱) بانکها درمرحلهٔ امپریالیسم، ازبیشترین اهمیت در اقتصاد و سیاست‌برخوردارمی‌شوند. بانکهابا پذیرفتن‌پول به‌منظورنگهداری‌وپرداختن بهره به صاحبان این پولها، سرمایه‌های آزاد مملکت را در یك‌جا گرد می‌آورند. براثر همین اقدامات، بانکها مبالغ لازم برای گسترش صنعت‌وساختن کارگاهها وکارخانه‌های جدید وراههای‌آهن را به‌دست می‌آورند. این، علت اصلی رشد قدرت بانکها درهمهٔ کشورها است.

جریان تمرکز، دربانکداری‌نیز مانند صنایع، صورت می‌گرفت. بانکها پیوسته باهم‌دیگر رقابت می‌کردند وغالباً بزرگترین بانکها پیروز می‌شدند. فقط بانکهای بزرگ می‌توانستند نیازهای اعتباری اتحادیه‌های بزرگ انحصاری را برآورند. تعداد بانکهاکم شد ولی برحجم متوسطشان افزوده شد. در نمودار زیر می‌بینیم که در بریتانیا، مانند دیگر کشورها، تعداد انگشت‌شماری از بانکهای بزرگ، تدریجاً بیشترین بخش سپرده‌ها رادردست خود متمرکزکردند.

تعداد زیادی از بانکهای کوچك و صندوقهای پس‌انداز، زیر سلطهٔ بانکهای بزرگ درآمدند. درآغاز سدهٔ بیستم پنج بانك بزرگ در بریتانیا، شش‌بانك بزرگ درآلمان، پنج‌بانك‌بزرگ درفرانسه، و دوبانك‌بزرگ‌متعلق‌به مورگان وراکفلر درایالات متحد آمریکا قدرت قابل‌توجهی‌به‌دست‌آوردند.

بانکهای‌بزرگ‌به‌تسریع‌جریان استقرار انحصارات درصنایع، بازرگانی وحمل ونقل‌کمك کردند. این بانکها ترجیح می‌دادند پول را فقط در اختیار

تمرکز سرمایه در بانکهای انگلیس

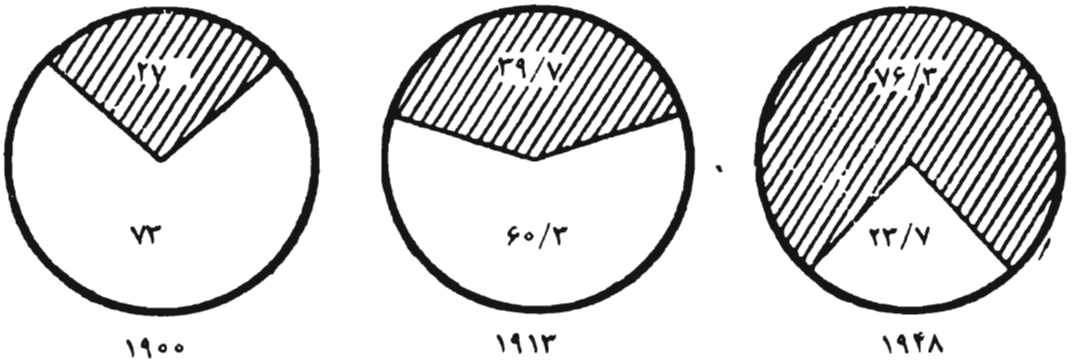

سپرده‌های موجود در پنج بانك بزرگ لندن، برحسب درصدهای کل سپرده‌ها در همهٔ بانکهای سهامی بریتانیا.

درصد سپرده‌ها در دیگر بانکهای سهامی.

بنگاههای صنعتی متعلق به‌اتحادیه‌های انحصاری بگذارند. علتش آن بود که خطر ورشکست شدن بدهکار، کمتر بود.

سرمایهٔمالی و الیگارشی مالی. بانکها غالباً به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم، امور بنگاههای صنعتی رااداره می‌کردند. دربخش ۲۱ به‌هنگام بررسی تاریخ ایالات‌متحد آمریکا، گفتیم که بانکهادرتأسیس شرکتهای‌سهامی دخالت می کردند و برفروش سهام، باسودهای بیشتر می‌افزودند. بانك بیشترین بخش سهام متعلق به شرکت تأسیس شده را به عنوان پاداش برای خود برمی‌داشت. بدینسان بانکها می‌توانستند نمایندگانشان رادر هیأتهای مدیرهٔ شرکتهای سهامی بامسئولیت نامحدود بگنجانند. بانکها غالباً سهام لازم راتا آنجاکه حق رأی درهر بنگاه صنعتی را برای‌شان تأمین می‌کرد بر می‌داشتند.

نه‌فقط‌سرمایهٔ‌بانکی درانحصارات صنعتی‌رخنه‌کرد، بلکه سرمایه‌داران صنعتی نیز به‌نوبهٔ‌خود، شریك یاصاحب اصلی‌بانکهای بزرگ شدند. اعضای هیأتهای‌مدیرهٔ بانکها، مدیران بنگاههای بزرگ صنعتی نیز بودند. برعکس، نمایندگان انحصارات بزرگ صنعتی نیز در هیأتهای مدیرهٔ بانکها بودند. لنین، رقمهایی‌را دال‌بر وجود روابط بسیارنزدیك میان بانکها وصنایع ذکر می‌کند: «نمایندگان شش‌بانك‌بزرگ برلین... درمقام مدیر... واعضای... هیأت‌مدیرهٔ ۷۵۱ شرکت حضور داشتند. ازسوی‌دیگر، پنجاه ویك‌سرمایه‌دار صنعتی بزرگ، از جمله مدیر شرکت کروپ... در هیأتهای نظارت این شش

بانك (درسال ۱۹۱۰) حضور داشتند.»[۲]

این گونه «چند منصبی» در همهٔ کشورهای امپریالیستی دیده می‌شد و دیده می‌شود (ن.ك. بخشهای ۱۵ و۲۱). دردورهٔ سرمایه‌داری‌انحصاری، سرمایهٔ بانکی وسرمایهٔ صنعتی باهم ادغام شدند. همچنان‌که پیش‌از این گفته شد (ن.ك. بخش۲۱) ادغام سرمایهٔ بانکی باسرمایه صنعتی موجب پیدایش سرمایه مالی شد.

رشد انحصارات وسرمایهٔ مالی، به‌سلطهٔ گروه کوچکی از سرمایه‌داران بزرگ‌براقتصادهمهٔ کشورهای‌امپریالیستی‌منجرشد.سرمایه گذاران‌وبازرگانان نیز دامنهٔ قدرت‌شان را به‌زندگی‌سیاسی کشاندند: ارادهٔ آنان توسط‌حکومتها اجرا می‌شد، وخودشان فعالیتهای پارلمانها وهمهٔ بخشهای دستگاه دولت راهدایت می‌کردند. نمایندگان انحصارات، روز به‌روز، مقامهای عمده و رهبری‌کنندهٔ بیشتری رادر دستگاه دولت اشغال می‌کردند. تسلط‌اولیگارشی مالی (اولیگارشی ازریشهٔ یونانی وبه‌معنای قدرت اقلیت است)درکشورهای سرمایه‌داری برقرار شد وتا روزگار ماحفظ شده است.

انحصارات سرمایه‌داری، نیروهایشان را بادولت متحدکردندتادستگاه واحدی به‌منظور ثروتمندکردن وتقویت انحصارگران وسرکوبی زحمتکشان به‌وجود آورند.

صدور سرمایه. در دورهٔ‌امپریالیستی، بازرگانی میان‌کشورهای سرمایه‌داری وکشورهای مستعمره واستعمارگر رونق‌گرفت. اما همچنان‌که در بررسی تاریخ‌کشورهای بریتانیا وفرانسه‌گفته شد (ن.ك. بخشهای ۱۱و ۱۵) درکنار صدور انواع کالا، صدورسرمایه نیز اهمیت ویژه‌ای یافت. بنابر- این، دریك دورهٔ چهل ساله(از ۱۸۷۰تا ۱۹۱۰) صادرات‌کالاهای‌بریتانیایی فقط دو ونیم برابر شد، در حالی کـه صدور سرمایه تـا چهار برابر افزایش یافت.[۱]

نبایدگمان‌کرد که دربریتانیا، فرانسه و آلمان و دیگر کشورهایی که سرمایـه صادر می‌کردند واقعاً نوعی «سرمایهٔ اضافی» وجود داشت که قابل بهره‌برداری در درون‌کشور نبود. در جامعهٔ بورژوایی، زندگی زحمتکشان به اصلاحات بنیادی نیازمند است. برای ساختن خانه، مدرسه، بیمارستان و مانند اینها به مبالغ هنگفتی نیاز است. اما سرمایه‌داران فقط به‌افزودن بـر ثروتهای خودشان علاقه‌مندند. سرمایه بـه حوزه‌هایی از فعالیت اقتصادی کشانده می‌شودکه بالاترین سود را تضمین‌کند، وبه حوزه‌هایی که در جهت

---

2. Lenin, *Selected Works*. Vol. 22, PP. 208 - 209.

منافع مردم مورد نیاز باشد سرازیر نمی‌شود.

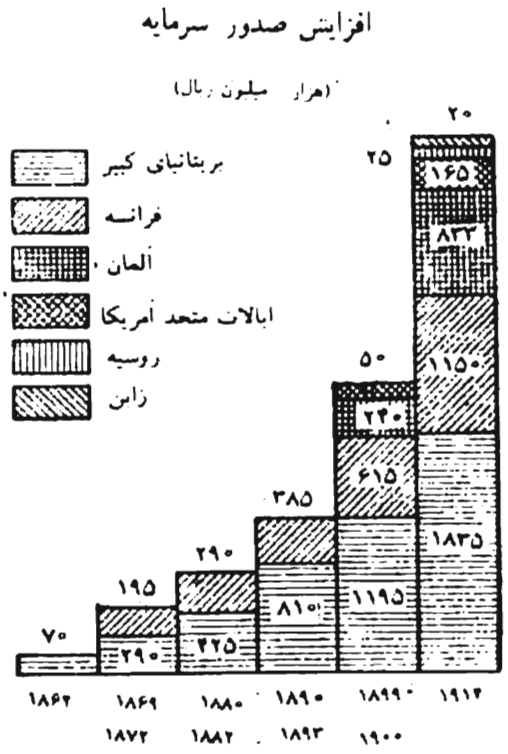

زمینهٔ کسب سودهای کلان درکشورهای عقب‌مانده، به ویژه درمستعمرات، وجوددارد: دستمزدها بسیارکم ومواد اولیه بسیار ارزان است. دراین کشورها سود سرمایه‌داران به‌بالاترین‌حدممکن می‌رسد. صدور سرمایه‌غالباً وسیله‌ای برای بـه دست آوردن متحدان نظامی است.

سرمایه‌گذاری درخارج، به دو شکل انجام می‌شود. درپاره‌ای موارد، سرمایه‌درشرکتهاوفعالیتهای صنعتی (راههای آهـن، معادن و کارخانه‌ها) به‌کار گرفته‌می‌شود. در مواردديگر، سرمایه‌به‌شکل‌وامهای اسارت‌آور به حکومتهای کشورها یاکارفرمایان سرمایه‌دار محلی داده می‌شود.

بریتانیا درآغاز سدهٔ بیستم، بزرگترین صـادر کنندهٔ سرمایه بود و به عنوان «بانکدار جهـان» شناخته می‌شد. فرانسه و آلمان ازاین لحاظ بـه ترتیب در مقامهای دوم و سوم قرار داشتند. بعدهـا یعنی پس‌از جنگ اول جهانی، مرکز استثماری سراسرجهان سرمایه‌داری به‌آن سوی اقیانوس ـ به ایالات متحدآمریکا ـ انتقال‌یافت. امپریالیسم آمریکا به‌بزرگترین‌استثمارگر بین‌المللی تبدیل شد و تـا روزگار ما همچنان بزرگترین استثمارگر جهان است.

تقسیم‌اقتصادی جهان میان اتحادیه‌های سرمایه‌داری. فقر روزافزون زحمتکشان باعث‌شدکه‌بازار داخلی کشورهای سرمایه‌داری‌نتواند همهٔ کالاهای ساخته‌شدهٔ صنعتی راجذب‌کند. این‌کشورها برای جذب‌کالاهای یاد شده، ازصدور سرمایه‌کمك می‌گرفتند. مثلاً اگر سرمایه‌داران یك‌کشور بسیار پیشرفته درساختن‌راه‌آهن برای کشور دیگری سرمایه‌گذاری‌می‌کردند، تقاضا برای ریل، لوکوموتیو، فولاد برای پلها و مانند اینها ایجاد می‌شد. صدور سرمایه آغاز صدورکالاهای صنعتی بود.

مبارزه برای‌دست‌یابی‌به‌بازارها، به‌منابع مواد اولیه، وسرمایه‌گذاری

سودبخش، غالباً به‌زیان اتحادیه‌های انحصارگر تمام می‌شد. به همین علت آنها مجبور شدند موافقت‌نامه‌هایی هرچندکوتاه مدت بایکدیگر امضاکنند. آنهاجهان را ازلحاظ‌اقتصادی، باتوجه به‌قدرت هرکدام، که ازقدرت‌سرمایه‌شان سرچشمه‌می‌گرفت، به‌مناطق‌نفوذ تقسیم کردند. اما این‌موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، پایدار نبودند وبه‌گونه‌ای «ترك مخاصمه» درمبارزهٔ رقابت‌آمیز شباهت داشتند. به‌محض آنکه موازنهٔ نیروهای شرکت‌کنندگان دریك چنین کارتل بین‌المللی‌به‌هم می‌خورد، مبارزه‌بانیروی بیشتر وبا شکلهای‌حادتری از سرگرفته می‌شد.

نمونه‌ای ازرقابت سرسختانه‌ای‌که در آغاز سدهٔ بیستم جریان داشت، مبارزهٔ تراستهای غول‌آسای آلمان وآمریکا درصنایع برق بود. منافع‌شرکت آلمانی‌جنرال‌الکتریك‌وشرکت آمریکایی‌جنرال‌الکتریك تقریباً درهمهٔ‌کشورها باهم برخورد کرد. این‌دو شرکت‌درسال ۱۹۰۷ موافقت‌نامه‌ای امضاومناطق نفوذ هریك را تعیین‌کردند. شرکت جنرال الکتریك آمریکا کشورهای‌سراسر قارهٔ آمریکا را زیر نفوذ انحصاری خودگرفت وبازارهای اروپایی و برخی از بازارهای آسیایی به جنرال الکتریك آلمان «رسید».

کارتل بین‌المللی‌ریل‌که درسالهای ۱۸۸۰ - ۸۹ تأسیس شد، نمونهٔ دیگری است. این‌کارتل را ریل‌سازان بریتانیایی، بلژیکی وآلمانی تشکیل دادند. کارتل‌ریل، پس‌از چند سال سقوط‌کرد ولی درآغاز سدهٔ بیستم دوباره تأسیس شد. این‌بار انحصارات فرانسوی وآمریکایی - باحضورشرکت فولاد ایالات متحدآمریکا به‌سرپرستی مورگان بانکدار - نیز درتقسیم جهان‌شرکت کردند.

تدریجاً برتعداد انحصارات‌بین‌المللی افزوده شد. درپایان سدهٔ‌نوزدهم ۴۰ کارتل بین‌المللی وجود داشت، ولی درسال ۱۹۱۴ تعدادشان به ۱۰۰ رسیده بود.

تقسیم سرزمینهای جهان میان‌قدرتهای امپریالیستی. همزمان باتقسیم اقتصادی جهان توسط انحصارات سرمایه‌داری، سرزمینهای جهان نیز توسط قدرتهای امپریالیستی تقسیم می‌شد. سرمایه‌داران به ساده‌ترین شکل ممکن می‌توانستند بالاترین سودها را درمستعمرات به‌دست‌آورند.

درمستعمرات، زحمتکشان به‌طرز وحشیانه‌ای استثمار می‌شدند. غارت مردم بومی مستعمرات توسط استعمارگران، حدی نداشت. هر روز مقدار مواداولیه‌ای‌که‌ازمستعمرات به‌بیرون‌برده می‌شد، فزونی می‌گرفت؛ کالاهای ساخته شدهٔ‌کشورهای استعمارگر، به‌بالاترین قیمتها فروخته می‌شد. دستمزد

کاگران درمستعمرات به‌مراتب کمتر از دستمزد کارگران کشورهای استعمارگر بود. گذشته ازاین، دربسیاری از مستعمرات، کار اجباری را آشکارا برقرار کرده بودند. مالیاتهای بسیارسنگین ازمردم گرفته می‌شد تاحقوق کارمندان استعمارگران درآنجا تأمین شود.

درآغاز سدهٔ بیستم، تقسیم سرزمینهای جهان پایان یافته بود. دیگر تقریباً هیچ «سرزمین‌تقسیم نشده»ای باقی نمانده بود. درهمین دوره،تشکیل نظام اقتصاد سرمایه‌داری‌تکمیل شده بود. درفاصلهٔ سالهای ۱۸۷۶و۱۹۱۴ شش‌قدرت امپریالیستی(بریتانیا، فرانسه، آلمان،پروس، ایالات متحدآمریکا وژاپن) سرزمینهایی به‌مساحت ۲۵ میلیون‌کیلومتر مربع راتصرف کردند.اما گروه‌کوچکی ازکشورهای امپریالیستی، تعداد زیادی ازکشورهای مستعمره ونیمه مستعمره را استثمار می‌کردند.

امپریالیسم ـ نظام جهانی‌ستم برخلقها. باپایان گرفتن تقسیم سرزمینهای جهان، نظام استعماری امپریالیسم به‌طورکامل برقرار شد. این نظام، مستعمرات ونیمه مستعمرات وکشورهایی رادربر می‌گرفت که ظاهراً مستقل بودند ولی در واقع، درشبکهٔ وابستگی مالی واقتصادی گرفتار شده بودند.

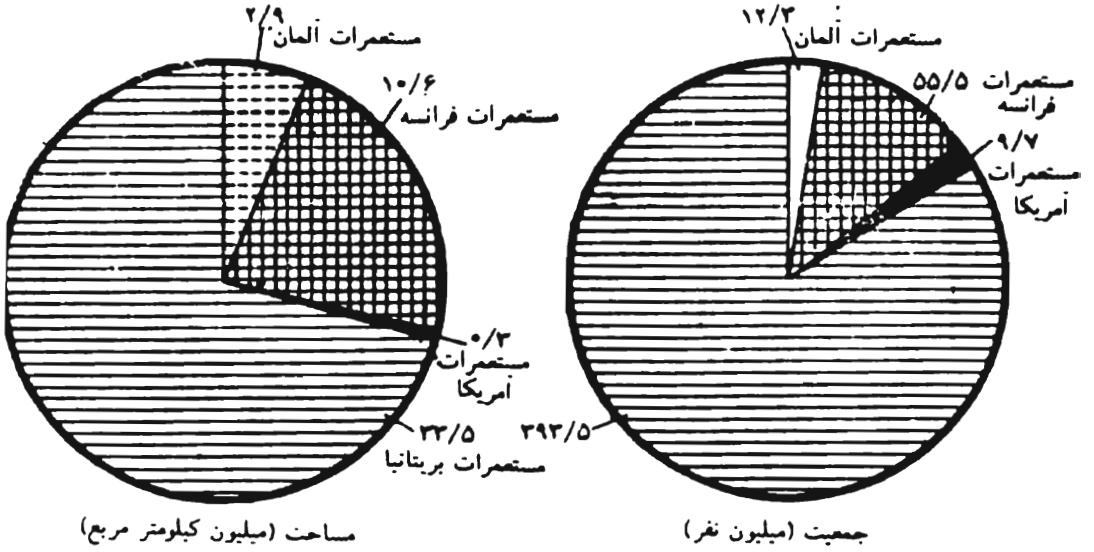

متصرفات استعماری کشورهای بزرگ سرمایه‌داری تا سال ۱۹۱۴

نظام استعماری امپریالیسم درآستانهٔ جنگ اول جهانی[۳]

	مساحت		جمعیت	
	میلیون کیلومتر مربع	درصد	میلیون نفر	درصد
مستعمرات...	۷۴/۹	۵۵/۹	۵۶۸/۷	۳۴/۳
نیمه‌مستعمرات..	۱۴/۵	۱۰/۸	۳۶۱/۲	۲۱/۸
همهٔ خشکیها....	۱۳۳/۹	۱۰۰	۱۶۵۷	۱۰۰

در آغاز سدهٔ بیستم، کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره، ۶۷ درصد مناطق مسکونی کرهٔ زمین را اشغال می‌کردند و۵۶ درصدکل جمعیت‌جهان درآنها می‌زیست.

متصرفات‌استعماری بریتانیا، فرانسه، بلژیك‌ودیگر کشورهای‌سرمایه‌داری، از لحاظ مساحت، چند برابر کشورهای استعمارگر بود: مستعمرات بریتانیا ۱۰۹ برابر سرزمین بریتانیا، مستعمرات فرانسه ۲۱برابر فرانسه و مستعمرات بلژیك ۸۰برابر بلژیك بودند.

امپریالیستها برای آنکه سلطه وسودهای افسانه‌ای خود را از دست ندهند، عمداً از رشد اقتصادی، سیاسی و فرهنگهای خلقهای مستعمرات جلوگیری‌می‌کردند. امپریالیستهاسرمایه‌شان رادرکشورهای مستعمره،عمدتاً درصنایع استخراج معادن به‌کار می‌گرفتند. دهقانان رامجبور می‌کردند فقط یك‌نوع غله بکارند، آن‌هم نوعی‌که بیش‌از همه برای استعمارگران‌سودآور باشد. این‌گونه محصولات، به‌طور دربست صادر می‌شدند. دهقانان مجبور بودندمحصولاتشان رابه قیمتهای بسیار نازل به‌انحصارات بفروشند. اقتصاد کشورهای مستعمره در اثر استقرار نظام تك محصولی، ماهیتی یك جانبه و غیرطبیعی پیداکرد. کشورهای مستعمره، به‌صورت زائده‌ای برای تولیدمواد اولیه درآمدند واز هرلحاظ به‌کشورهای مستعمره وابسته بودند.

استعمارگران درکشورهای مستعمره، حکومتهای دست‌نشاندهٔ کاملاً مستبد را روی‌کارمی‌آوردند. آنها به ارزش ومقام انسانی مردم مستعمرات توهین می‌کردند، آنها را زیر پا له می‌کردند وتوجهی به‌منافع حیاتی آنها نداشتند. استعمارگران غالباً از پشتیبانی رؤسای فئودال قبایل و بخشی از بورژوازی محلی که وابستهٔ سرمایهٔ خارجی بود، برخوردار بودند.

3. See: Lenin, *Works*. Vol. 22, P. 245.

در بسیاری از مستعمرات، تمدن باستانی و فرهنگهای اصیل مردم، سرکوب می‌شد. تقریباً همهٔ مردم، بی‌سواد بودند. فقر همه‌جا را فرا گرفته بود. ساعات کار روزانه درمستعمرات ازهمه‌جا طولانی‌تر، دستمزدهاپایین‌تر ومرگ‌ومیر ازهمه‌جابیشتر بود. هرپدیدهٔ پیشرفته یامترقی، سرکوب می‌شد. از رزمندگان راه آزادی ملی، به وحشیانه‌ترین شکل ممکن انتقام گرفته می‌شد.

بدینسان، درآغاز سدهٔ بیستم، چند کشور امپریالیستی براکثریت‌جمعیت جهان مسلط بودند وآنها را به‌زیر ستم استعماری خودکشانده بودند.

ویژگیهای‌پنجگانهٔ امپریالیسم. تحلیل علمی امپریالیسم، در کتاب امپریالیسم، بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری وپاره‌ای دیگر ازآثار لنین به عمل آمده است. لنین ثابت کرد که امپریالیسم، بالاترین و آخرین مرحلهٔ تکامل سرمایه‌داری است. لنین‌ویژگیهای‌پنجگانهٔ امپریالیسم راچنین‌آورده است:

۱) تمرکز تولید وسرمایه، تاچنان مرحله‌ای پیش رفت‌که انحصاراتی را به‌وجود آورد که اکنون نقشی تعیین‌کننده درزندگی اقتصادی بازی‌می‌کنند.
۲) ادغام سرمایهٔ بانکی باسرمایهٔ صنعتی وپی‌ریزی اولیگارشی مالی براساس «سرمایهٔ مالی».
۳) صدور سرمایه، که بی‌نهایت مهم شده است وبا صدورکالا تفاوت دارد.
۴) تشکیل انحصارات بین‌المللی سرمایه‌داری، که جهان رامیان‌خود تقسیم می‌کنند.
۵) تقسیم سرزمینهای سراسر جهان درمیان قدرتهای بزرگ سرمایه داری، تکمیل می‌شود.»[۴]

4. Lenin, *Selected Works*. Moscow, FLPH, 1946, Vol. I, P. 709.

اسناد و مدارك

افزایش قدرت بانکها

(نامهٔ یکی‌از بزرگترین بانکهای برلین در۱۹ نوامبر ۱۹۰۱ به‌هیأت مدیرهٔ سندیکای سیمان)

از اعلامیه‌ای‌که آن‌سندیکا در... تاریخ ۱۸ماه جاری منتشرکرد، چنین برمی‌آیدکه مجمع عمومی بعدی شرکت، که برای سی‌ام این‌ماه تعیین شده است، ممکن است دربارهٔ اقداماتی تصمیم بگیردکه احتمالا موجب تغییراتی درشرکتها خواهد شد وما نمی‌توانیم‌این تغییرات را تأییدکنیم. ماعمیقاً متأسفیم‌که‌به‌همین دلایل، ازاین‌پس مجبوریم اعتباری را که تاکنون دراختیار آن سندیکا گذارده بودیم پس بگیریم. اگر مجمع عمومی یادشده دربارهٔ اقداماتی که ما نمی‌توانیم تأیید کنیم تصمیم نگیرد، واگر تضمین کافی برای آینده به‌ما داده شود، برای آغاز مذاکرات باآن سندیکا به‌منظورگشایش اعتبار تازه، آمادگی‌کامل‌خواهیم داشت.۵

پرسش و تمرین

۱. ثابت کنید که سرمایهٔ انحصاری نه فقط رقابت را برنینداخت بلکه برحدت آن افزود.
۲. نقش جدید بانکها درمرحلهٔ امپریالیسم را شرح دهید.
۳. سرمایهٔ مالی چگونه شکل‌گرفت؟
۴. سرمایه به‌چه شکلهایی صادر می‌شد؟
۵. آنچه را که دربارهٔ تشکیل انحصارات بین‌المللی و تقسیم اقتصادی جهان درمیان اتحادیه‌های سرمایه‌داری می‌دانید بیان‌کنید.
۶. شواهدی دال براین که امپریالیسم، نظام جهانی ستمگری برخلقها است، بیاورید.
۷. ویژگیهای عمده واصلی امپریالیسم را برشمارید.
۸. اطلاعاتی راکه دربخشهای ۳۶ تا ۳۸ به‌دست آورده‌اید در جدول «ویژگیهای پنجگانهٔ امپریالیسم» پرکنید.

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم — سرمایه‌داری واردمرحلهٔ امپریالیستی تکاملش می‌شود.

---

5. Ibid. P. 674.

۳۹. امپریالیسم ـ سرمایه‌داری انگلی وپوسیده

انحصارات وگرایش سرمایه‌داری به‌پوسیدگی. رقابت آزاد باعث شدکه‌تمایل به‌کسب سودهای کلان، امپریالیستها را پیوسته‌به‌اصلاح روشها وفنون تولید وادارد. با پیدایش انحصارات، علاقهٔ سرمایه‌داران به اصلاحات فنی به‌منظورکسب سودهای بیشتر، کاهش یافت. سرمایه‌داران با دراختیار داشتن‌انحصارات، مطمئن می‌شوندکه بدون دست زدن‌به‌اصلاحات فنی نیز می‌توانند سودهای کلان به‌جیب بزنند، زیرا خودشان مقام تعیین کنندگان قیمتهای گران برای بازارها را اشغال می‌کنند. اما انحصارات سرمایه‌داری برای‌آنکه نگذارندشرکتهای دیگردست به‌اصلاحات فنی‌بزنند، شتابان به‌خریدن وثبت‌اختراعات می‌پردازند وگاه آنها را تامدتی‌درصندوق امانات خود نگاه می‌دارند.

بدینسان، سرمایهٔ انحصاری، موافق منافع خودش، جلوی ترقیات صنعتی را می‌گیرد.

در دورهٔ امپریالیسم، گرایش به رکود صنعتی پدید می‌آیدو گسترش می‌یابد اما انحصارات نمی‌توانند برای همیشه جلوی رقابت را بگیرند. بنابراین، رکود در فنون تولید، نمی‌تواند رکودی کامل ونهایی باشد. در دورهٔتشکیل وتسلط انحصارات نیزمبارزهٔ شدیدی‌آغاز می‌شود وکارفرمایان را به استفاده از روشها و فنون جدید وامی‌دارد. به‌همین علت است که در مرحلهٔ امپریالیسم نیز با وجود گرایش به رکود، ترقیات فنی همچنان ادامه می‌یابد.

لنین گفت سرمایه‌داری وشیوهٔ تولید سرمایه‌داری برروی هم درآغاز سدهٔ بیستم بـه مراتب سریع‌تر ازگذشته رشد می‌یافتند. اما رشد آنها از امکاناتی‌که علم و تکنولوژی فراهم آورده بودند عقب‌مانده بود. لنین در سال ۱۹۱۳ نوشت: «به هر سویی‌که بپیچید، در هرگام، با مسائلی روبه‌رو می‌شویدکه بشریت می‌تواندبی‌درنگ حلشان‌کند. سرمایه‌داری، مانع‌این‌کار است.»[6]

روز به‌روز بر همگان روشن می‌شد که سرمایه‌داری به مانعی در راه تکامل جامعه تبدیل شده است. سرمایه‌داری می‌کوشید همهٔ قاره‌های‌جهان را در حالت عقب‌ماندگی نگاه دارد: سلطهٔ طولانی استعمارگران باعث شد که‌کشورهای آسیا، افریقا وآمریکای لاتین، بـه استثنای کشورهایی که در

6. Lenin, *Works*. Vol. 19, P. 349 (Russ. ed.).

مسیر تکامل سوسیالیستی قرارگرفته‌اند، حتی در روزگار مافقط ۱۰ درصد کل تولید صنعتی نظام سرمایه‌داری را تولیدکنند. اما جمعیت این کشورها ۷۰درصد جمعیت کشورهای غیر سوسیالیست را تشکیل می‌دهد.

امکانات استفادهٔ کامل از همهٔ دست‌آوردهای علم و تکنولوژی به نفع مردم، فقط درمرحلهٔ کمونیسم به‌روی بشریت گشوده می‌شود. حتی پیش از جنگ اول جهانی، صنایع مهندسی تـا بدان پایه رشد یافته بود که می‌شد شبکهٔ نیرورسانی واحدی بـرای چندین کشور همسایه ساخت. اما اختلاف منافع انحصارات‌رقیب، مانع تحقق چنین فکری بود. آنها ازاین‌می‌ترسیدند که مراکز عمدهٔ نیرو به‌دست دشمنانشان بیفتد. گذشته ازاین، فقدان برنامه‌گذاری، که از ویژگیهای سرمایه‌داری است فعالیت پیوستهٔ چنین شبکه‌ای را غیر ممکن می‌ساخت.

تجربه نشان داده است که این گونه انتقال نیرو فقط در سوسیالیسم امکان‌پذیر است. در حال حـاضر خطوط انتقـال نیروی فشار قوی، مراکز اقتصادی کشورهای اردوگاه سوسیالیسم را به هم می‌پیوندد. اکنون شبکهٔ واحد برق رسانی در کشورهای سوسیالیستی اروپا آغاز به کار کرده است. شبکه‌های برق‌رسانی جمهوری دموکراتیك آلمان، لهستان، چکسلواکی و مجارستان از ۱۹۶۰ به‌این‌طرف، مشترکاً کارکرده‌اند. اخیراً یك خط انتقال نیروکه نیروگاههای اوکراین را به نیروگاههای مجارستان و رومانی می‌پیوندد، آغاز به‌کارکرده است.

رشد انگل‌وارگی در امپریالیسم. پیش از رشـد و گسترش شرکتهای سهامی بامسئولیت نامحدود وانحصارات، سرمایه‌داران به‌عنوان صاحبان بنگاههای صنعتی، نقش فعالی درزندگی اقتصادی بازی می‌کردند. نخستین نسلهای‌زیمنس، کروپ وفورد، نقش سازمان‌دهندگان سرمایه‌داری، مهندسان و مخترعان را بازی می‌کردند. امـا حتی درآن زمان، قشر قابل توجهی از سرمایه‌داران بودند که ترجیح می‌دادند زندگی تن پرورانه‌ای داشتـه باشند و مدیریـت بنگاههای صنعتی‌شان را بـه مدیران استخدامی بسپارند. وجـود شرکتهای سهامی بـا مسئولیت نامحدود، تبدیل اکثریت سرمایه‌داران به سهامداران را آسان‌کرد. آنها از مؤسسه‌ای‌که سهامش را خریده بـودند غالباً هیچ تصوری نداشتند. تنها علاقهٔ این سهامداران، به دست آوردن سود هرچه بیشتر از اوراق بهادارشان بود. کافی نیست‌که فقط خـود سرمایه‌داران، انگل‌وار زندگی کنند. در جامعهٔ سرمایه‌داری، تعداد کسانی‌که به‌طور خصوصی به‌طبقات مرفه خدمتگذاری می‌کنند و هوسهای گوناگون آنها را ارضا می‌کنند، روز به‌روز بیشتر می‌شود. نتیجه آن است

که درکشورهای امپریالیستی، تدریجاً ازتعدادکسانی که به‌کارهای تولیدی مشغولندکاسته می‌شود. بورژوازی انحصاری، زائدهٔ بی‌مصرفی است‌برپیکر جامعه، و به کار تولید نیـز نمی‌آید: صنایع به دست مدیران، مهندسان و تکنیسین‌های مزدبگیر اداره می‌شود. انحصارگران، انگل‌وار زندگی می‌کنند و با خدمه‌شان، بخش بزرگی از درآمد ملی راکه دسترنج کارگران و دهقانان است، به مصرف می‌رسانند.

انگل‌وارگی سرمایه‌داری، همزمان بـا افزایش صدور سرمایه، بیشتر شد. درآغاز سدهٔ بیستم، دربرخی از کشورها به ویژه دربریتانیا، فرانسه، آلمان وایالات متحد آمریکا، گروه بزرگی از مردم بودندکه رفاهشان‌وابستهٔ استثمار دیگر ملتها بـود. مثلاً در بریتانیا، کمی پیش‌از جنگ اول جهانی، درآمد سالانهٔ حاصل از سرمایه‌گذاری در خارج، پنج‌برابر درآمد حاصل از بازرگانی خارجی بود.

مردمی که‌بااستثمار، وگاه‌باغارت مستقیم‌کشورهای عقب‌مانده‌زندگی می‌کنند، مساعدترین زمینه برای رشد شووینیسم وعقاید نژاد پرستانه‌اندو از ارکان قابل اطمینان ارتجاع سیاسی به‌شمار می‌روند.

زحمتکشان‌مجبور بودندبخش قابل توجهی از درآمدشان رابه‌صورت مالیات از دست بدهند، مالیاتی که روز به روز در اثـر افزایش هزینه‌های دولتهای سرمایه‌داری، به ویژه در اثر افزایش هزینه‌های تسلیحاتی بیشتر می‌شد. کشتیهای جنگی نیرومند وپرهزینه‌ای ساخته می‌شد، برنفرات‌ارتشها افزوده می‌شد وگونه‌های تازه‌ای از تسلیحات پی‌ریزی می‌شد.

تدارکات برای‌جنگ وتصرف‌مستعمرات نیز باعث شدکه‌گروه کثیری ازمردم، از فعالیت تولیدی دوری گیرند.

بسیاری‌ازکارگران، به‌جای‌تولیدکالاهای مورد نیاز اجتماع، به‌تولید اسلحه یعنی وسائل نابودی بشرگماشته شدند.

و امروزه با وجود نابود شدن ثروتهای عظیم مادی و از دست رفتن میلیونها انسان در جنگ دوم جهانـی، سرمایه‌داری انحصاری، همچنان به مسابقهٔ تسلیحاتی ادامه می‌دهد. برطبق برآوردهای سازمان ملل متحد، سالانه نزدیک به ۱۲۰،۰۰۰ میلیون دلارصرف‌تسلیحات می‌شود. هزینه‌های‌نظامی، بخش فزاینده‌ای از بودجهٔ دولتها را تشکیل می‌دهد.

دربودجهٔ ایالات متحدآمریکا برای سال مالی ۱۹۶۲- ۱۹۶۳، هزینهٔ مستقیم‌نظامی، ۵۷درصدکل هزینه‌های دولت را تشکیل می‌داد. امروزه‌بیش از ۵ میلیون نفر در صنایع نظامی ایالات متحد آمریکا مشغول کارند. این واقعیات نشان می‌دهدکه عمر سرمایه‌داری به‌سر آمده است. صنعت، بیش‌از

پیش‌درخدمت جنگ وتولید وسائل نابودی‌بشر قرار می‌گیرد. سرمایه‌داری، به‌نظامی تبدیل شده است که آینده‌ای فاجعه‌آمیز و خطرناك برای بشریت تدارك می‌بیند.

امپریالیسم‌وارتجاع‌سیاسی. در مرحلهٔ امپریالیسم، ارتجاع در زمینهٔ‌سیاستهای داخلی وخارجی دولتهای بورژوایی‌شدت یافت. امپریالیسم درهمه‌جا به‌عنوان دشمن دموکراسی، حقوق و آزادیهای مردم و به عنوان نیروی سرکوب‌کنندهٔ همهٔ عقاید مترقی به‌میدان آمد. اولیگارشی مالی می‌کوشد روشهای دموکراتیك حکومت را از میان بردارد واز حقوق‌پارلمانها بکاهد؛وترجیح‌می‌دهد گروه‌کوچکی‌از اشخاص ـ اعضای دولت ـ که‌مجریان گوش به‌فرمان ارادهٔ سرمایهٔ بزرگ هستند دربارهٔ مهمترین مسائل دولتی، که‌به‌مصالح ملی‌مربوط می‌شود تصمیم بگیرند. انحصارات،به‌طرزفزاینده‌ای از دستگاه دولت استفاده می‌کنند. همزمان با رشد جنبش کارگری، دستگاه دولت نیزکوششهای بیشتروبیشتری برای‌سرکوبی جنبش انقلابی‌زحمتکشان کرده است. تدارکات امپریالیستها برای جنگ و تصرف مستعمرات، به بالا رفتن نقش میلیتاریسم انجامید. مسابقهٔ تسلیحاتی، آهنگ تندتری به خود گرفت.

تشدیدارتجاع‌سیاسی، به‌تشدید تضادهای‌میان انحصارگران‌وتوده‌های وسیع مردمی منجر شدکه می‌خواستند سطح زندگی‌شان را بالا ببرند،حقوق بیشتری به‌دست آورند وجامعهٔ تازه‌تر وبهتری برپا دارند که درآن اثری ازبی‌عدالیتها، وحشتها و عقب‌ماندگیهای آشکار سرمایه‌داری نباشد.

اسناد و مدارك

دربارهٔ ترقیات فنی درکشورهای امپریالیستی

رویدادهای اخیر درتکامل امپریالیستی‌کشورها درستی نتیجه‌گیری لنین دربارهٔ قوانین عینی و اساسی سرمایه‌داری در آخرین مرحلهٔ تکامل و پوسیدگی روز افزونش را تأیید می‌کند. اما این پوسیدگی به معنای رکود کامل وفلج شدن نیروهای تولیدی سرمایه‌داری نیست و مغایرتی با رشد اقتصاد سرمایه‌داری در زمانهای معین وکشورهای معین ندارد.

بررروی هم، سرمایه‌داری، بیش از پیش مانع تکامل نیروهای تولیدی معاصر می‌شود.

...امپریالیسم، ترقیات فنی را عمدتاً برای هدفهای‌نظامی به‌کارمی‌گیرد ودست‌آوردهای نبوغ بشررا بهاسلحه‌ای علیه بشریت تبدیل می‌کند. تازمانی‌که

امپریالیسم وجود داشته باشد، بشریت نمی‌تواند اطمینانی به‌آیندهٔ خویش‌داشته باشد.۷

پرسش و تمرین

۱. چرا سلطهٔ انحصارات سرمایه‌داری موجب پیدایش گرایش به‌رکود و پوسیدگی درنظام سرمایه‌داری می‌شود؟
۲. چه‌عاملی به‌ادامهٔ ترقیات فنی درمرحلهٔ امپریالیسم کمك می‌کند؟
۳. امپریالیسم چه‌تأثیری بروضع اقتصادی وفرهنگی مستعمرات و دیگر کشورها می‌کند؟ (در تأییدنظرتان، به پاره‌ای واقعیات اشاره‌کنید.)
۴. ازتعریف امپریالیسم‌به‌عنوان سرمایه‌داری‌انگلی وپوسیده، چه‌نتایجی می‌توان گرفت؟

۴۰. امپریالیسم ـ آستانهٔ انقلاب سوسیالیستی

امپریالیسم ـ سرمایه‌داری‌محتضر. سرمایه‌داری انحصاری و انگلی، درهمان حال، سرمایه‌داری محتضر نیز هست.

تضاد میان نیروهای تولیدی وروابط تولیدی درجامعهٔ بورژوایی به اوج خود رسید. رشد نیروهای تولیدی از حدود مالکیت خصوصی‌بروسائل تولید فراتر رفت وآمادهٔ اجتماعی شدن وگذار به سوسیالیسم گردید. سلطهٔ انحصارات به‌کاهش تعدادبنگاههای صنعتی انجامید. بزرگترین انحصارات، بازارها ومنابع مواداولیه را تصرف وعلم وتکنولوژی را تابع منافع‌خویش کردند. همزمان‌بااین پدیده، بزرگترین‌بانکها، ادارهٔ کل نظام پولی‌واعتباری را به‌دست گرفتند. همراه تمرکزتولید وسرمایه، شرایطی پدیدآمدکه‌سازمان‌دهی مدیریت برنامه‌ریزی شدهٔ سوسیالیستی اقتصاد ملی توسط طبقهٔ کارگر را پس‌از سرنگونی قدرت بورژوازی آسان می‌ساخت. براساس همین‌واقعیات بودکه‌لنین گفت امپریالیسم، شرایط مادی لازم برای سوسیالیسم راپی‌ریزی می‌کند. لنین همچنین نشان دادکه امپریالیسم، باتشدید نهایی همهٔ‌تضادهای نظام‌سرمایه‌داری، شرایط سیاسی لازم‌برای سوسیالیسم رانیز فراهم‌می‌سازد. از مهمترین تضادهای نظام سرمایه‌داری، تضاد میان بورژوازی و طبقهٔ کارگر، تضاد میان انحصارات سرمایه‌داری و اکثریت عظیم زحمتکشان،

---

7. «Programme of the Communist Party of the Soviet Union», Moscow, Gospolitizdat, 1961, PP. 27-28.

تضاد میان خلقهای ستمدیدهٔ کشورهای وابسته وهُشتی از کشورهای امپریالیستی، و سرانجام، تضاد میان خود قدرتهای امپریالیستی است.

تضادهای نظام‌سرمایه‌داری، باآغازمرحلهٔ امپریالیسم، دم‌به‌دم‌حادتر می‌شود. تشدید مبارزهٔ طبقاتی و ملی در دورهٔ امپریالیسم نشان می‌دهد که در سراسر نظام سرمایه‌داری جهان، شرایط برای آغاز انقلاب سوسیالیستی فراهم می‌شود. لنین براساس تحلیلی علمی نشان دادکه امپریالیسم، آستانهٔ انقلاب سوسیالیستی است.

اما آهنگ فرارسیدن شرایط لازم برای انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی سرمایه‌داری و درجهٔ آمادگی این شرایط، ازکشوری به کشوری دیگر فرق می‌کند.

قانون تکامل ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه‌داری. در دورهٔ سرمایه‌داری، رشد و تکامل کشورهای مختلف دراثر رقابت و هرج ومرج تولیدی، ناموزون بود: پاره‌ای ازکشورها برپاره‌ای دیگر پیشی‌می‌گرفتند. این جریان در دورهٔ سرمایه‌داری ماقبل انحصاری، به‌شکلی نسبتاً آرام ادامه‌داشت. آن‌زمان، هنوز سرزمینهای‌اشغال نشدهٔ پهناوری‌درجهان وجود داشت؛ بخش اعظم این سرزمینها هنوز به‌شبکهٔ روابط سرمایه‌داری نپیوسته‌بودند. همین‌سرزمینهای اشغال‌نشده، بازارهای‌بزرگی برای‌تولیدات سرمایه‌داری فراهم آوردند. کرهٔ زمین، هنوز برای سرمایه‌داران کوچك نشده بود.

در امپریالیسم، منظره‌ای کاملاً دگرگون می‌بینیم. رشد کشورهای سرمایه‌داری، حالتی تشنجی به‌خودگرفت. برخی از این‌کشورها سریعاً پیش رفتند وبرخی دیگر عقب افتادند.

بریتانیا ازلحاظ اقتصادی در سدهٔ نوزدهم، نیرومندترین کشور جهان بود. این برتری، تقریباً از سدهٔ هجدهم برای بریتانیا تأمین شده بود. در دورهٔ سرمایه‌داری انحصاری، آلمان درطی بیست سال وایالات متحدآمریکا در مدتی کمتر از ده سال، از بریتانیا جلو افتادند (ن. ك. نمودار صفحهٔ ۲۷۳).

رشد ناموزون کشورها به تغییراتی در موازنهٔ نیروهای‌کشورهای امپریالیستی انجامید. تعدادی از کشورهای سرمایه‌داری جهان که سریع‌تر پیش می‌رفتند از طرز پراکندگی مستعمرات، بازارها ومناطق نفوذ، خشنود نبودند.

آلمان‌که درسال ۱۹۱۴ دومین قدرت صنعتی جهان به‌شمار می‌رفت، ازلحاظ متصرفات استعماری درمقام چهارم واز لحاظ صدور سرمایه درمقام

رشد ناموزون اقتصاد

بریتانیا، فرانسه، المان و ایالات متحدآمریکا (در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم).

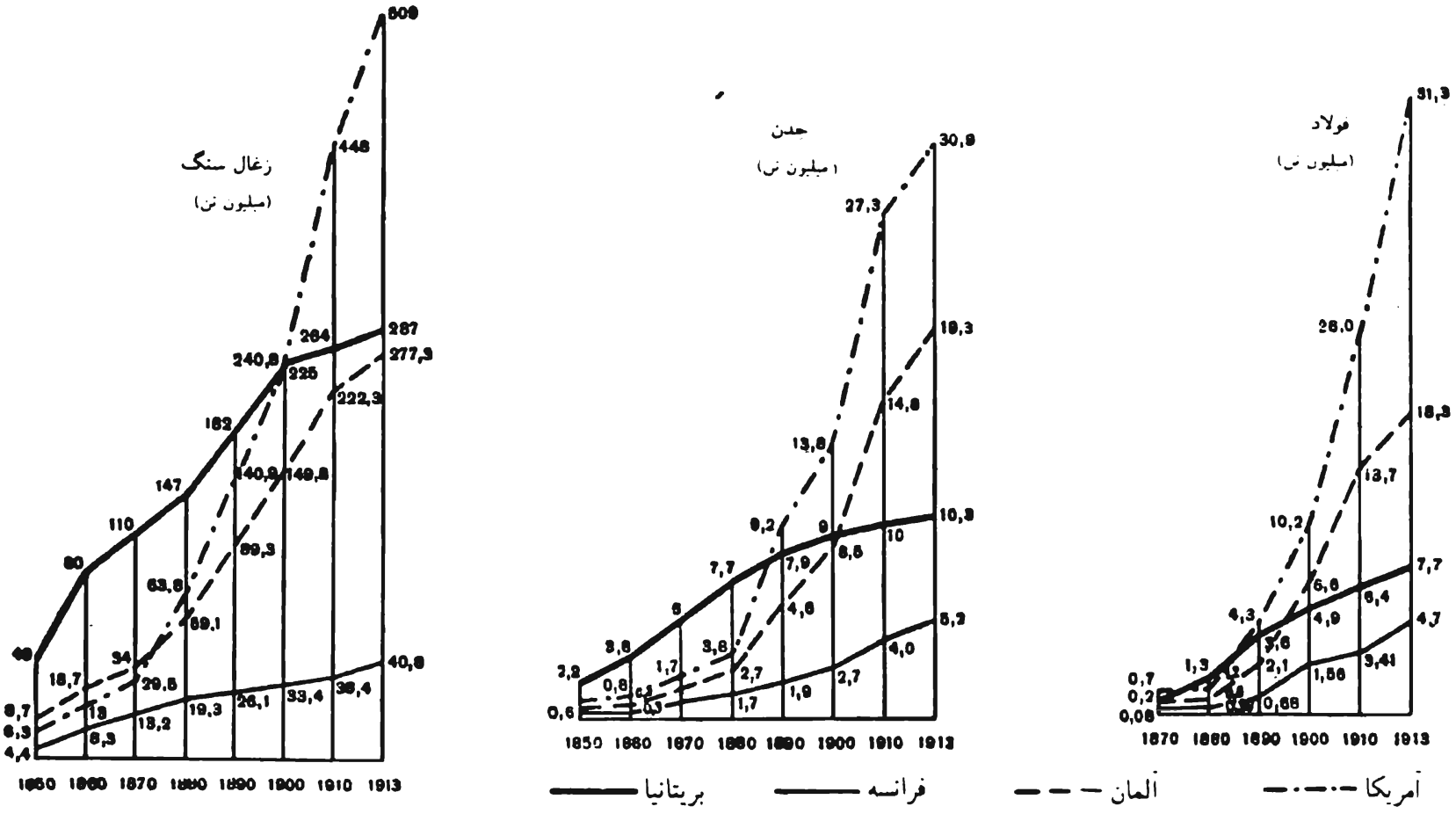

سوم قرار داشت. درهمان حال، بریتانیا وفرانسه که ازلحاظ تولید صنعتی به مقامهای سوم وچهارم تنزل یافته بودند، ازلحاظ وسعت مستعمرات ومقدار صدور سرمایه، به‌طرز چشمگیری ازآلمان جلو بودند.

تقسیم جهان درمیان کشورهای سرمایه‌داری درآغاز سدهٔ بیستم به‌پایان رسیده‌بود. سرمایه‌داری دیگرنمی‌توانست باتصرف مناطق اشغال نشده‌توسط سایر قدرتهای سرمایه‌داری، به گسترش خود ادامه دهد: زیرا منطقهٔ اشغال نشده‌ای درجهان نمانده بود. تصرف مستعمرات تازه فقط ازیك راه ممکن بود وآن اشغال مستعمرات متعلق به‌دیگرکشورهای استعمارگر بود، و این قاعدتاً به جنگ می‌انجامید. امپریالیستهای غارتگر، به طور همه جانبه‌ای برای پیکار به‌منظور تقسیم دوبارهٔ جهانی که قبلاً تقسیم شده بود تدارك می‌دیدند.

تضادهای کشورهای امپریالیستی با همدیگر موجب تقسیم جهان سرمایه‌داری به گروه‌بندیهای متخاصم نظامی و گسترش مسابقهٔ تسلیحاتی شد. جنگهای خونین و ویرانگر پشت سرهم درمی‌گرفت. این جنگها مردم را از هستی ساقط می‌کرد و بر روحیهٔ انقلابی‌شان می‌افزود. بدین طریق، جنگ موجب تضعیف امپریالیسم می‌شود.

تا زمانی که امپریالیسم دربخش بزرگی ازجهان وجود داشته باشد، شالودهٔ اقتصادی جنگ نیز وجود خواهد داشت. اما درحال حاضر، وضع در مقایسه باآغازسدهٔ بیستم، تغییرات بزرگی یافته‌است. امروزه امکانات واقعی برای جلوگیری ازآغازجنگ فراهم آمده‌است. این امکانات، درگذشته، وجود نداشت. اکنون در سراسر جهان، نیروهای عظیمی پدید آمده که به شرط هشیاری و آمادگی کافی، همهٔ وسائل لازم برای باز داشتن امپریالیستها از آغاز جنگ، مهار کردن به‌موقع تجاوزکاران و وارد آوردن ضربه‌ای خرد کننده در صورتی که برای آغاز جنگ بکوشند، و عقیم گذاردن نقشه‌های راهزنانه‌شان برخوردارند. کشورهای سوسیالیستی، به‌ویژه اتحاد شوروی، بزرگترین نیروی مدافع صلح‌اند. اکنون دیگر جنگ امپریالیستی، اجتناب ناپذیریش را از دست داده است.

رویدادهای جهان، درستی نتیجه‌ای راکه بیستمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی بدان رسیده است، کاملاً تأیید می‌کند. دربرنامهٔ حزب کمونیست اتحادشوروی گفته می‌شود: «باتکیه‌برکوششهای دستجمعی اردوگاه نیرومند سوسیالیستی، کشورهای صلح دوست غیر سوسیالیست، طبقهٔ کارگربین‌المللی وهمهٔ نیروهای مدافع صلح، می‌توان مانع آغاز جنگ جهانی شد.» اما در نخستین سالهای آغاز دورهٔ امپریالیسم، وضع طور دیگری بود. در آن

زمان، عملاً نمی‌شد امپریالیستها را از آغاز جنگ بازداشت.

رشد کشورهای سرمایه‌داری نه‌فقط از لحاظ اقتصادی بلکه از لحاظ سیاسی نیز ناموزون است. در این کشورها اوضاع گوناگونی پیش می‌آید، تضادهای طبقاتی از لحاظ حدتشان باهم فرق می‌کنند، سطح مبارزهٔ طبقاتی وزندگی زحمتکشان نیز متفاوت است. رشد شعور طبقاتی وسازمان سیاسی طبقهٔ کارگر نیز ناموزون است. قدرت و تجربهٔ سیاسی طبقات حاکم و توانایی‌شان به‌حفظ قدرت دردست خویش نیز متفاوت است.

درکشورهای مختلف، شرایط لازم برای انقلاب کارگری باآهنگهای کاملا متفاوت و ناموزونی فراهم می‌شود: در برخی کشورها سریع‌تر و در برخی دیگر کندتر.

آموزشهای لنین‌دربارهٔ پیروزی انقلاب سوسیالیستی. بررسی سرمایه‌داری ماقبل انحصاری وامپریالیسم و کشف قانون تکامل ناموزون سرمایه‌داری، کشف‌دورانساز دیگری رابرای لنین ممکن ساخت. لنین‌امکان پیروزی سوسیالیسم در چند یا حتی در یك‌کشور واحد سرمایه‌داری، و عدم امکان پیروزی همزمان سوسیالیسم در چندین‌کشور راثابت‌کرد. لنین ثابت کردکه‌گذار ازسرمایه‌داری به سوسیالیسم، یك دورهٔ‌کامل تاریخی را دربر-می‌گیرد. سوسیالیسم نخست دریك یاچندکشور پیروز می‌شود، در حالی که کشورهای دیگر، تامدت معینی، نظامهای بورژوایی یاماقبل بورژوایی‌خود را حفظ می‌کنند. این بدان‌معنا است که‌کشورهای سوسیالیستی، دریك دورهٔ طولانی، مجبور به‌همزیستی باکشورهای سرمایه‌داری خواهند بود. برهمین اساس بود کـه لنین بعدها اصل همزیستی مسالمت‌آمیز دو نظام اجتماعی-اقتصادی‌سوسیالیسم وسرمایه‌داری رابه عنوان اصل‌راهنمای سیاست‌خارجی دولت‌شوروی مطرح‌ساخت. صلح برای ساختمان سریع ومطمئن سوسیالیسم وسپس‌کمونیسم، ضروری است. کمیتهٔ مرکزی حزب‌کمونیست اتحادشوروی و حکومت شوروی، با احترام به اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، همواره از سیاست تقویت صلح وامنیت‌جهانی وسیاست مهارکردن امپریالیستهای‌تجاوز کار پیروی می‌کنند.

همزیستی مسالمت‌آمیز، نوعی‌ازمبارزهٔ طبقاتی علیه امپریالیسم‌است. این‌همزیستی، رشدمبارزهٔ طبقاتی کارگران‌درکشورهای سرمایه‌داری‌ومبارزهٔ خلقهای ستمدیده برای رهایی از ستم امپریالیستها را تسهیل می‌کند.

اسناد ومدارك

دربارهٔ اصل همزیستی مسالمت‌آمیز دونظام اجتماعی سوسیالیسم و سرمایه‌داری

همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری، ضرورتی عینی درتکامل جامعهٔ‌بشری است. جنگ نمی‌تواند ونباید به‌عنوان وسیله‌ای‌برای حل اختلافات بین‌المللی به‌کارگرفته شود.

...همزیستی مسالمت‌آمیز به‌معنای نفی جنگ به عنوان وسیله‌ای برای حل اختلافات بین‌المللی، حل آنها از راه مذاکرات؛ برابری، تفاهم و اعتماد متقابل‌میان‌کشورها؛ توجه‌به‌منافع همدیگر؛ عدم‌مداخله درامور داخلی‌همدیگر؛ به رسمیت شناختن حق هر ملتی برای حل مسائل کشورشان به‌دست همان ملت؛ احترام به استقلال وتمامیت ارضی همهٔ‌کشورها؛ گسترش همکاریهای اقتصادی‌و فرهنگی براساس برابری‌کامل ورعایت منافع متقابل است.

همزیستی‌مسالمت‌آمیز، وسیله‌ای‌است‌برای‌رقابت مسالمت‌آمیزسوسیالیسم وسرمایه‌داری درسراسر جهان، وشکل ویژه‌ای ازمبارزهٔ طبقاتی میان این‌دونظام به شمار می‌رود. کشورهای سوسیالیستی، همزمان باپیروی از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز، همواره به تقویت مواضع نظام سوسیالیستی جهان در رقابت با سرمایه‌داری توجه دارند. همزیستی مسالمت‌آمیز، فرصتهای مساعدتری برای مبارزهٔ طبقهٔ کارگر در کشورهای سرمایه‌داری فراهم می‌آورد ومبارزهٔ ملتهای کشورهای مستعمره و وابسته رادر راه آزادسازی خودشان تسهیل می‌کند.[۸]

پرسش و تمرین

۱. شواهدی دال براین که امپریالیسم آستانهٔ انقلاب سوسیالیستی است بیاورید.
۲. جوهر وچکیدهٔ قانون تکامل ناموزون اقتصادی وسیاسی سرمایه‌داری چیست؟
۳. شرح دهید که چرا امپریالیسم عامل اصلی جنگها است. در اوضاع جدید بین‌المللی، چه‌امکانات و شرایطی برای جلوگیری از آغاز جنگهای جهانی فراهم آمده است.
۴. جوهر و چکیدهٔ آموزشهای لنین دربارهٔ امکان پیروزی سوسیالیسم در یك‌کشور واحد سرمایه‌داری چیست؟
۵. آیاآموزشهای لنین دربارهٔ همزیستی مسالمت‌آمیز درشرایط امروز معتبراست؟

---

8. Ibid., P. 59.

فصل ۱۴

جنگ اول جهانی، ۱۹۱۴-۱۹۱۸

۴۱. علتهای آغازجنگ. ازهم پاشیدن انترناسیونال‌دوم

علتهای جنگ اول جهانی. پیش‌ازاین دربررسی جریان پیدایش و تکامل امپریالیسم دیدیم که چگونه شرایط برای آغاز جنگ اول جهانی آماده می‌شد. علتهای جنگ، عبارت بود از: تشدید ناموزونی تکامل کشورهای سرمایه‌داری، مبارزهٔ سرسختانه برای تقسیم دوبارهٔ جهان میان دو گروه بندی نظامی-سیاسی قدرتهای اروپایی یعنی آنتانت و اتحادمثلث، ومسابقهٔ تسلیحاتی.

در سال ۱۹۱۴ تضادهای میان قدرتهای امپریالیستی، بی‌نهایت حاد شده بود. همهٔ این قدرتها به‌طور همه‌جانبه‌ای برای جنگ آماده می‌شدند.

امپریالیسم آلمان به‌منظورتقسیم دوبارهٔ جهان درجهت منافع خویش، مطیع کردن بخش عمده‌ای از اروپا وخاورنزدیک ومسلط شدن برجهان، برای جنگ آماده می‌شد.

امپریالیستهای اتریش-هنگری می‌کوشیدند صربستان را زیر نفوذ خود درآورند، از آزاد شدن خلقهای اسلاو جلوگیری وسلطه‌شان را بر سراسر شبه‌جزیرهٔ بالکان ودریای آدریاتیک برقرار کنند.

امپریالیسم بریتانیا امیدوار بود که جنگ را علیه آلمان مورد بهره برداری قرار دهد، مستعمرات آلمان را صاحب شود، امپراتوری ترکیه را تقسیم ومستعمراتش را دربین‌النهرین (عراق کنونی) وشبه جزیرهٔ عربستان تصرف کند وبروسعت امپراتوری استعماریش بیفزاید.

بربنجیب س از به قتل رساندن آرشدوك فرانتس فردیناند در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ دستگیر می‌شود.
(نقاشی از روی عکس.)

امپریالیسم فرانسه نه‌فقط درصدد بازستانی آلزاس و لورن بود بلکه می‌کوشید معادن زغال‌سنگ ناحیهٔ سار[1] وبخشی ازمستعمرات آلمان را نیز متصرف شود.

روسیه از لحاظ مالی تااندازه‌ای وابستهٔ فرانسه بود وکمتر از آن، به‌بریتانیا وابستگی داشت. اما روسیهٔ تزاری، دلایل خاصی برای شرکت درجنگ داشت. امپریالیستهای روسیه می‌خواستند مانع تقویت نفوذآلمان درترکیه وکشورهای بالکان شوند. آنها شدیداً از رقابت کالاهای آلمانی با کالاهای روسی دربازارهای روسیه نفرت داشتند.

ترکیه، که امپریالیستهای آنتانت تصمیم گرفته بودند درصورت پیروز شدن گروه‌بندی‌شان آن رامیان خود تقسیم کنند، به‌دنبال فرصتی می‌گشت تا خلقهای شبه‌جزیرهٔ بالکان را یك بار دیگر به‌انقیاد خود درآورد. محافل تجاوزکار، حتی می‌خواستند شبه‌جزیرهٔ کریمه ومناطق ماوراء قفقاز ومناطق مرزی ایران را تصرف کنند.

هدف قدرتهای امپریالیستی ازآغاز جنگ، تصرف‌سرزمینهای‌دیگران بود؛ آنها امیدوار بودندکه در اوضاعی‌که پس از جنگ پدید می‌آید بتوانند جنبشهای انقلابی‌کارگران وجنبشهای رهایی‌بخش ملی را سرکوبی‌کنند.

---

1. Saar

ضعف نیروهای ضد امپریالیستی، آغازجنگ را آسان‌ترکرد. در آغاز سدهٔ بیستم، نیروهای صلح دوست به‌مراتب‌ضعیف‌تر ازنیروهای جنگ‌طلب بودند. طبقهٔ کارگر بین‌المللی، پایگاه اصلی دفاع از صلح بود. امـا بیشتر سازمانهای طبقهٔ کارگر زیر نفوذ اپورتونیستها بود. همین، نیروهـای طبقهٔ کارگرجهانی را درمبارزه علیه امپریالیسم وجنگ، تضعیف‌کرد وجلوگیری ازآن را غیر ممکن ساخت. درچنین اوضاعی، آغاز جنگهای امپریالیستی، اجتناب‌ناپذیر بود.

آغاز جنگ. بهانهٔ جنگ، اختلاف تازهٔ اتریش-صربستان بود. درصربستان، سازمانهای ملی متعددی بودندکه برای‌آزاد کردن اسلاوهای جنوبی از زیرستم اتریش-هنگری مبارزه می‌کردند. بسیاری از این‌سازمانها به‌تاکتیکهای‌ترورفردی‌متوسل‌شده بودند. مثلاً سازمان مالادابوسنا[2] وارث تاج وتخت اتریش و مجارستان، شاهزاده فرانتس فردیناند[3] راکه فرمانده کل نیروهای‌مسلح‌اتریش بود، به‌مرگ‌محکوم‌کرد. او به‌تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ درسارایه‌وو[4]، کرسی بوسنی، به‌دست گاوریلوپرینچیپ[5] کشته شد. فرانتس‌فردیناند پیش از آنکه کشته شود، از مانورهای نظامی بازدیدکرده بود.

محافل‌تجاوزکار حکومت اتریش-هنگری، از این حادثه برای اشغال صربستان استفاده‌کرد.

بلافاصله پس از قتل ولیعهد، حکومت اتریش از برلین تقاضای کمك کرد. امـا نیازی به‌تقاضای کمك نبود زیرا ویلهلم دوم قیصر آلمان، کـه نمایندهٔ منافع امپریالیستهای آلمان بود، آشکارا اتریش-هنگری را به‌جنگ تشویق می‌کرد. آلمان‌قول پشتیبانی کامل به‌اتریش داد. برلین باآغازجنگ به‌شکست دادن روسیه وفرانسه و استفاده از فرصت برای تقسیم دوبـارهٔ جهان می‌اندیشید.

رویدادهای بعدی، به‌این‌قرار بود:

ویلهلم دوم در نخستین روز ژوئیه، از طریق سفیر اتریش در برلین پیام روشنی بدین‌مضمون برای‌حکومت اتریش فرستاد: «دراین اقدام (علیه صربستان)تأخیر نکنید.» روز۲۳ژوئیه، حکومت‌اتریش-هنگری، اخطاریه‌ای شامل پاره‌ای خواستهای تحقیرآمیز برای صربستان فرستادکه ازسوی هیچ دولت مستقل ومعتقدبه‌حیثیت سیاسی خود، قابل قبول نبود. صربستان ۴۸ ساعت فرصت داشت‌که به‌اخطاریهٔ اتریش-هنگری پاسخ دهد.

---

2. Malada Bosna 3. Ferdinand
4. Sarajevo 5. Gavrilo Princip

حکومت صربستان که مطابق توصیه‌های روسیه عمل می‌کرد و خود را حقاً آمادهٔ جنگ نمی‌دانست، پیش از انقضای ۴۸ ساعت یاد شده، به سفیر اتریش اطلاع داد که این اخطاریه را می‌پذیرد، فقط یک مورد را نمی‌تواند بپذیرد وآن، شرط مربوط به‌شرکت مأموران اتریشی در تحقیقات مربوط‌به‌قتل فردیناند درخاک‌صربستان است. سفیرکبیر، بلافاصله قطع‌روابط سیاسی اتریش‌ـهنگری وصربستان را اعلام‌کرد.

حکومت‌اتریش‌ـهنگری، درتلگرامی به‌تاریخ ۲۸ ژوییه، به‌صربستان اعلان جنگ داد. سربازان اتریش به‌خاک صربستان یورش بردند وبلگراد پایتخت‌کشور را بمباران‌کردند.

در پی آماده‌باش اتریش‌ـهنگری، روسیه نیز اعلام آماده‌باش داد: اشغال صربستان توسط اتریش‌ـهنگری به‌معنای سلطهٔ این کشور برسراسر شبه‌جزیرهٔ‌بالکان‌بود. روسیه‌ودیگرقدرتهای‌آنتانت‌یا اتفاق مثلث نمی‌توانستند چنین‌حادثه‌ای را تحمل‌کنند. آلمان به‌عنوان پاسخ به‌آماده‌باش ارتش‌روسیه درتاریخ ۱ مه به‌روسیه و درتاریخ ۳ مه به‌فرانسه اعلان جنگ داد. سربازان آلمان بی‌درنگ ازمرزهای بلژیک گذشتند وخودسرانه، بی‌طرفی این‌کشور را زیرپا گذاشتند.

آلمان ودیگر قدرتهای اروپایی، پیشتر، قراردادی دربارهٔ بی‌طرفی بلژیک‌امضا کرده بودند اماحکومت آلمان، آشکارا به‌تعهدات بین‌المللی‌اش پشت‌کرد. صدراعظم آلمان، به‌طرز بدبینانه‌ای، از قرارداد بی‌طرفی بلژیک به‌عنوان «یک تکه‌کاغذ» نام می‌برد.

درآن روزهای‌آشفته، حکومت بریتانیا از سیاستی نسبتاً مبهم‌پیروی می‌کرد. امپریالیستهای بریتانیا خواستار جنگ بودند وبه‌همین علت اقدام تجاوزکارانهٔ‌آلمان را می‌ستودند. وزیرخارجهٔ بریتانیا از توهمات آلمان‌در بارهٔ بی‌طرفی بریتانیا پشتیبانی می‌کرد. اما به محض آغاز جنگ، حکومت بریتانیا به‌بهانهٔ دفاع از بی‌طرفی بلژیک‌که توسط آلمان زیرپا گذاشته شده بود به‌آلمان اعلان جنگ داد.

تدریجاً سی‌وچهارکشوراز سراسر جهان، به‌جنگی که پنج قدرت‌بزرگ اروپایی به‌راه انداخته بودند پیوستند. مستعمرات قدرتهای اروپایی نیز به جنگ کشانده شدند. این جنگ به‌یک جنگ جهانی تبدیل شد.

درجریان جنگ، امپریالیستها، مواد اولیه و مواد غذایی مستعمرات را بی‌رحمانه غارت می‌کردند. گذشته از این، صدها هزار بومی مستعمرات را به‌اروپا بردند تا به‌عنوان کارگر درعقب جبهه و به عنوان سرباز در

خطرناک‌ترین بخشهای خط مقدم جبهه انجام وظیفه کنند. مثلاً بریتانیا نزدیک به‌یک میلیون سرباز و فرانسه نزدیک به ۳۰۰ هزار سرباز را از مستعمرات به میدانهای جنگ کشاندند.

ماهیت جنگ. جنگی که در ماههای ژوئیه-اوت ۱۹۱۴ آغاز شد، از هردوطرف، جنگی امپریالیستی، غارتگرانه و غیرعادلانه بود. فقط صربستان بود که به‌پیکار چندین ساله‌اش علیه ستمگریهای آلمان-مجار ادامه می‌داد. این جنگ برای صربستان، یک جنگ رهایی‌بخش ملی و عادلانه بود. اما، این موجب تغییری درماهیت غارتگرانهٔ جنگ جهانی نشد.

امپریالیستهای همهٔ کشورها عاملان اصلی جنگ اول جهانی بودند زیرا همگی سیاستهای غارتگرانه‌ای پیش گرفته بودند. اما کشورهایی که جنگ را درسال ۱۹۱۴ آغاز کردند آلمان امپریالیست و متحدش اتریش-هنگری بودند. آنها جنگ را بدین سبب آغاز کردند که پیش از دشمنانشان برای آن تدارک دیده وآماده شده بودند.

از هم‌پاشیدن انترناسیونال دوم. بورژوازی وزمینداران همهٔ کشورهای درگیر درجنگ، از مردم خواستند که به‌پشتیبانی از دولتهاشان برخیزند. دستگاه دینی، مطبوعات، سینما و دیگر وسائل تبلیغاتی، روحیهٔ شووینیستی[۶] را درمردم تقویت می‌کردند. امپریالیستها درهمهٔ کشورها می‌کوشیدند مردم و به‌ویژه سربازانی را که به‌جبهه فرستاده می‌شدند به‌عادلانه بودن این جنگ متقاعد کنند. آنها ادعا می‌کردند که این جنگ به‌منظوردفاع از خود و پایان دادن به‌همهٔ جنگها و رسیدن به‌خوشبختی و صلح جاودانی برای نسلهای آینده است. رهبران اپورتونیست احزاب انترناسیونال دوم، به‌عاملان تبلیغات نظامی و شووینیستی پیوستند.

قرارهای کنگره‌های بال و اشتوتگارت علیه جنگ امپریالیستی (ن.ک. بخش۳۵) به‌فراموشی سپرده شدند. رهبران احزاب سوسیالیست واتحادیه‌های کارگری، از احزاب واتحادیه‌ها ومطبوعاتشان برای تشویق طبقهٔ کارگر به یاری دادن به‌بورژوازی امپریالیستی «خودی» بـرای آغاز جنگ، استفاده می‌کردند. آنها طبقهٔ کارگر را به «صلح داخـلی» یعنی به‌تعـویق انداختن هرگونه مبارزه علیه بورژوازی درجریان جنگ، فرا می‌خواندند.

نمـایـنـدگـان سـوسیـالیسـت رایشتاگ آلـمـان و اعـضـای

---

۶. Chauvinism: ازنام Chavin(شوون) سربازفرانسوی و ستایندهٔ سیاستهای تجاوزکارانهٔ ناپلئون. به معنای ناسیونالیسم افراطی، موعظهٔ برتری ملت خودی برملتهای دیگر و متضاد دانستن منافع آن بـا منافع همهٔ ملتها و برانگیختن خصومت ملی است ـم.

سوسیال دموکراتهای آلمان.
(کارتونی از آن دوران.)

سوسیالیست مجلس نمایندگان فرانسه، دریك زمان یعنی روز ۴ اوت ۱۹۱۴ به تخصیص بودجه‌های جنگی رأی دادند. آنها با این کارشان ازسیاست نظامی امپریالیستی حکومتهای خودپشتیبانی کردند. در پایان ماه اوت، رهبری حزب کارگر بریتانیا قرار خاصی را به پشتیبانی از سیاست نظامی دولت بریتانیا تصویب کرد.

رهبران سوسیالیست بریتانیا، فرانسه و بلژیك، ازجمله افرادی چون ژول گد که زمانی میلران رابه‌علت عضویت در دولت به‌باد انتقادگرفته‌بود، به‌دولتهای خودی‌پیوستند. سوسیال‌دموکراتهای آلمان واتریش وارد دولت نشدند زیرا دعوتی از ایشان به عمل نیامده بود.

رهبران اپورتونیست احزاب انترناسیونال دوم به‌آرمان طبقهٔ کارگر جهانی خیانت کردند ومبارزه علیه جنگ امپریالیستی رانفی‌کردند. رهبران سوسیالیست، به‌منافع‌طبقهٔ کارگر خیانت‌کردند وموضعی شووینیستی گرفتند. از آن پس، عنوان سوسیال‌ـشووینیست به‌ایشان داده شد.

سوسیالیستهای کشورهای آنتانت، در کنفرانس ویژه‌ای به‌دفاع از امپریالیستهای خودی برخاستند. سوسیالیستهای کشورهای بلوك آلمان‌نیز به‌همین طریق به‌منافع کارگران خیانت کردند. بدینسان، انترناسیونال دوم از هم پاشید.

تعدادی از رهبران احزاب سوسیالیست، مانند کائوتسکی درآلمان‌و مك‌دونالد در بریتانیا، درحرف به‌مخالفت با جنگ ودفاع ازصلح برخاستند ولی عملاً خواستار کنار گذاشتن مبارزهٔ انقلابی شدند. اینان نیز بدینسان، مانند اپورتونیستهای علنی، به‌منافع طبقهٔ کارگر خیانت کردند. موضع این خائنان پشت‌پرده، یا میانه‌روهایی که فاصلهٔ سوسیال ـ شووینیستهای علنی وسوسیال دموکراتهای چپ انقلابی را پرمی‌کردند، ازنظر طبقهٔ کارگر، به ویژه خطرناك بود زیرا شناخت موضع اینان برای تودهٔ مردم به‌مراتب

دشوارتر ازشناخت موضع خائنان علنی بود.

مبارزهٔ بلشویکها بـه‌رهبری لنین بـرای تقویت نیروهای انقلابی. حزب بلشویك به‌رهبری لنین، تنها حزب درمیان احزاب انترناسیونال دوم بود که پیگیرانه و سرسختانه علیه جنگ امپریـالیستی و سوسیال‌ـشووینیسم مبارزه می‌کرد.

در ماه نوامبر ۱۹۱۴ بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حـزب بلشویك با عنوان «سوسیال دموکراتهای روسیه وجنگ» که توسط لنین تهیه شده بود (ن.ك. سند) انتشار یافت. در ایـن بیانیه از ماهیت امپریالیستی جنگ و هـدفهای غارتگرانهٔ کشورهای متخاصم پرده برداشته شده بود. دراین سند پرارزش، ازشووینیسم‌بورژوایی، پشتیبانی‌رهبران سوسیالیست ازآن وخیانتکاریهاشان نیز پرده برداشته شده بود. بلشویکها خواستهای زیر را پیش‌کشیده بودند:

الف) آغاز پیکار برای تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلـی و انقلابی علیه بورژوازی و زمینداران، به‌منظورتصرف قدرت دولتی به‌دست طبقهٔ کارگر؛

ب) پیش‌کشیدن شعار شکست دادن دولت خـودی در جنگ غارتگرانهٔ امپریالیستی؛

ج) قطع‌هرگونه رابطه با اپورتونیستها، وانترناسیونال دوم که از هم پاشیده بود و پی‌ریزی انترناسیونال سوم، به‌طوری که اپورتونیستها را درآن راهی نباشد.

لنین وبلشویکها درپائیز ۱۹۱۴ مبارزه برای تحقق این شعارهاوعلیه هرگونه اپورتونیسم، و دفاع ازتقویت انترناسیونالیستهای انقلابی احزاب سوسیالیست‌گوناگون را آغازکردند.

اسناد و مدارك

بیانیهٔ حزب سوسیال‌دموکرات‌کارگری (بلشویك) روسیه باعنوان «سوسیال دموکراتهای روسیه‌وجنگ»

(روز ۱ نوامبر ۱۹۱۴ به‌تقویم جدید، درشمارهٔ ۲۳ روزنامهٔ «سوسیال ـ دموکرات» انتشار یافت. چکیدهٔ بیانیه.)

جنگ اروپا، که دولتها واحزاب بورژوایی همهٔ‌کشورها درطی دهها سال برایش تدارك می‌دیدند، آغاز شده است. افزایش تسلیحات وتشدید مبارزه برای

دست‌یابی به‌بازارها درآخرین مرحلهٔ تکامل سرمایه‌داری ... به طرزی اجتناب‌ناپذیر به‌چنین جنگی می‌انجامید وانجامیده‌است. اشغال خاك وبه انقیاددرآوردن ملتهای دیگر، ورشکست شدن ملت رقابت‌کننده وغارت ثروتهای آن، انحراف توجه توده‌های زحمتکشان ازبحرانهای سیاسی داخل روسیه، آلمان، انگلیس و دیگرکشورها، ازهم پراکندن‌کارگران وتحمیقشان بااشاعهٔ ناسیونالیسم، قلع و قمع‌کردن پیشاهنگ‌کارگران به‌منظورتضعیف جنبش‌انقلابی طبقهٔ‌کارگر، معناو جوهرونقش جنگ‌کنونی است...

وظیفهٔ سوسیال دموکراتها روشن ساختن این معنای حقیقی جنگ کنونی است...

حفظ همبستگی طبقاتی، انترناليسم واعتقادات سوسیالیستی‌کارگران‌از زیاده‌رویهای شووینیسم محافل بورژوایی «میهن‌پرست» همهٔ کشورها از وظایف طبقهٔ‌کارگر صاحب شعور طبقاتی است...

در این لحظه، که اهمیت تاریخی بی‌کرانی برای جهان دارد، اکثریت رهبران انترناسیونال سوسیالیستی دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) می‌کوشند ناسیونالیسم را به‌جای سوسیالیسم‌بنشانند... رهبران انترناسیونال بارأی دادن‌به‌اعتبارات‌جنگی، باتأیید شعارهای شووینیستی («میهن‌پرستانه») بورژوازی «خودی»، باتوجیه‌و دفاع ازجنگ، باورود به‌هیأت وزیران بورژوایی کشورهای درگیر درجنگ، و کارهایی ازاین دست، به‌سوسیالیسم خیانت‌کردند.

اپورتونیستهاتصمیمهای‌کنگره‌های اشتوتگارت، کپنهاگ‌وبال را، که‌به موجب آنها مبارزه علیه شووینیسم در هر اوضاعی برای سوسیالیستهای همهٔ کشورها الزامی شده بود وهمگی موظف شده بودند با هر جنگی‌که بورژوازی و دولتهای‌خودی آغاز می‌کنند بادست‌زدن به‌تبلیغات همه‌جانبه برای جنگ‌داخلی وانقلاب‌اجتماعی به‌مقابله برخیزند، نادیده‌گرفتند...

اما جنگ، شعار انقلاب سوسیالیستی را در همهٔ‌کشورهای پیشرفته، در دستورروز قرار داده است... انترناسیونال‌کارگری ازمیان نرفته است وازمیان نخواهد رفت. توده‌های‌کارگران باوجودهمهٔ موانع، انترناسیونال تازه‌ای برپا-خواهند داشت. عمر پیروزی‌کنونی اپورتونیسم، بسیارکوتاه خواهد بود...

یگانه شعار درست کارگری، تبدیل جنگ امپریالیستی کنونی به جنگ داخلی است. این را تجربهٔ‌کمون به‌ما آموخته است ودر تصمیمات کنگرهٔ بال (۱۹۱۲) نیز رئوس آن بیان شده است، وشعاری است‌که منطقاً ازهمهٔ شرایطیك جنگ امپریالیستی درمیان‌کشورهای بسیارپیشرفتهٔ بورژوایی نتیجه می‌شود...

زنده‌باد برادری بین‌المللی کارگران در برابر شووینیسم و میهن‌پرستی بورژوازی همهٔ‌کشورها!

زنده‌باد انترناسیونال کارگری، به‌دور ازهرگونه اپورتونیسم.[۷]

کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دموکرات‌کارگری روسیه

---

7. Lenin, *Selected Works*. Moscow, FLPH, 1946, Vol. 1, PP. 619-625.

پرسش و تمرین

۱. علتها وماهیت جنگ‌اول جهانی چه‌بود؟
۲. بهانهٔ آغاز جنگ چه بود وجنگ‌چگونه آغاز شد؟
۳. معنای عبارت «ازهم پاشیدن انترناسیونال‌دوم» چیست؟
۴. شعارهایی کـه بلشویکها در مبارزه علیه جنگ امپریالیستی مطرح کردند چه‌بود ورهبران اپورتونیست احزاب سوسیالیست دربارهٔ آنها چه گفتند؟

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

اول اوت ۱۹۱۴ — آغاز جنگ اول‌جهانی. ازهم پاشیدن انترناسیونال دوم.

۴۲. عملیات نظامی درسال ۱۹۱۴. پیوستن ژاپن، ترکیه و ایتالیا به‌جنگ

نقشهٔ «حملهٔ رعدآسای» آلمان. هریك ازکشورهایی‌که به‌جنگ می‌پیوستند نقشه‌ای برای عملیـات نظامی خودشان تهیه‌کرده بودند تا با سرعت هرچه تمام‌تر آنها را به‌پیروزی برساند. نقشهٔ آلمان، نقشهٔ شلیفن[8] نامیده می‌شد ـ ازنام ژنرال فون‌شلیفن که سالها رئیس ستادکل ارتش‌آلمان بود وکمی پیش از جنگ درگذشت.

برطبق‌این‌نقشه، سربازان‌آلمانی‌کاری به‌مرز مستحکم فرانسه‌ـآلمان نداشتند ومی‌بایست‌سریعاً ازسرزمینهای حفاظت نشدهٔ لوگزامبورگ‌وبلژیك بگذرند وبه مرزهای فرانسه برسند، شمال کشور را اشغال وشهر پاریس و ارتشهای فرانسه را از سوی شمال وغرب محاصره‌کنند.

درنقشهٔ‌شلیفن پیش‌بینی شده بودکه در روسیه، به‌علت زیادی‌فاصله‌ها ونبود راههای‌آهن، تجهیز واعزام سربازان به‌مرزها بیش‌از یك‌ونیم ماه‌طول می‌کشد. آلمان دراین مدت، نقشه‌ای برای‌شکست دادن فرانسه وواداشتن آن کشور به‌تسلیم در برابر آلمان تهیه کرده بود. پس از شکست فرانسه، روسیه متحدش را ازدست می‌داد ونیروهای آلمان علیه روسیه به‌کار گرفته

8. Schlieffen

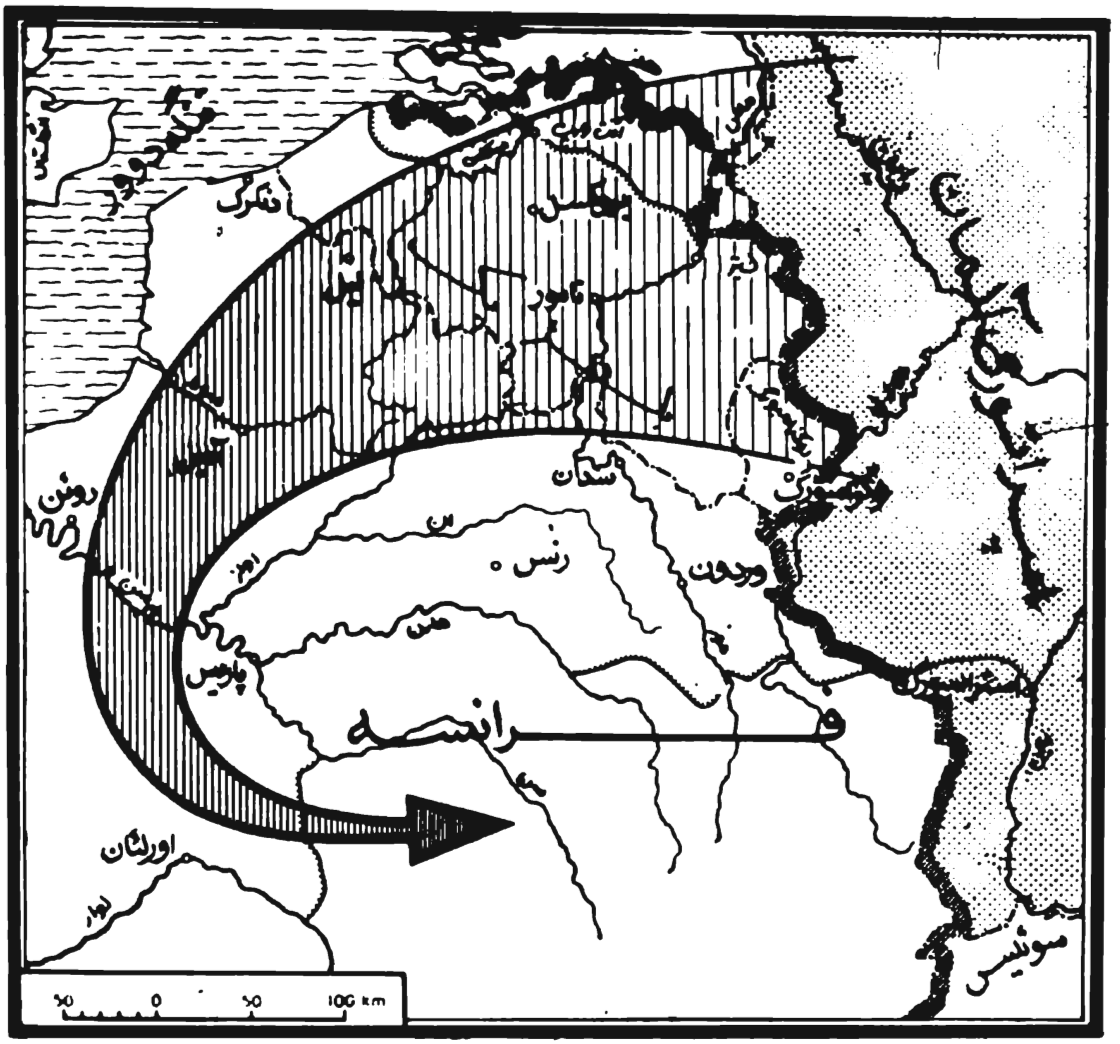

نقشهٔ عمومی تهاجم آلمان در غرب، براساس «نقشهٔ شلیفن».

می‌شدند. آنگاه نیروهای آلمان بـه نیروهای اتریش ـ هنگری می‌پیوست و روسیه رادر مدتی کوتاه شکست می‌داد. امید آلمان آن بودکه بریتانیا بـه پشتیبانی ازدیگر قدرتهای آنتانت وارد جنگ نخواهد شد.

هدف از اجرای نقشهٔ شلیفن آن بودکه آلمان را از جنگ همزمان‌در دو جبهه به‌مدتی طولانی نجات دهد، زیرا آلمان ازچنین جنگی سخت می‌ـ هراسید. اما محاسبات ستادکل ارتش آلمان درست ازآب درنیامد. آلمان‌با وجود برنامه‌ای که ژنرالها تهیه‌کرده بودند مجبور شد تاچندین سال در دو جبهه به‌عملیات نظامی ادامه دهد: درغرب علیه نیروهای بریتانیا و فرانسه ودر شرق علیه روسیه.

حملهٔ سربازان آلمان به‌بلژیك و فرانسه. فـرماندهـی ارتش

آلمان، پیوسته گروههای بزرگی ازسربازانش رادر مرز بلژیك (ن.ك. نقشهٔ صفحهٔ ۲۸۸)متمرکز می‌کرد، تاجایی‌که تعدادایـن سربازان ازتعدادسربازان دشمن درآن منطقه بیشتر شد.

سربازان آلمان در شب ۳اوت ازمرز بلژیك گذشتند. ارتش کوچك بلژیك، پیکارکنان، عقب نشست.

درادامهٔ اجرای نقشه شلیفن، سربازان آلمان به‌فرانسه یورش بردند. سپاهیان فرانسوی و بریتانیایی‌که درساحل شمالی فرانسه پیاده شده بودند، دراثر فشار نیروهای بی‌شمار دشمن، مجبور به‌عقب‌نشینی شدند. جناح‌چپ (شمالی) سربازان فرانسوی و بریتانیایی و پایتخت فرانسه، تهدید می‌شد. دولت ازپاریس به‌شهر بوردو انتقال یافت.

تهاجم روسیه درپروس شرقی. فرانسه را خطری مرگبارتهدید می‌کرد، اما ارتش روسیه به کمکش آمد. روسیه بی‌آنکه منتظر تمرکزکامل نیروهایش باشد، هجومش رابسی زودتر ازآنچه آلمانیها انتظار داشتندآغاز کرد. دراواسط ماه اوت، دوارتش روسیه به پروس شرقی یورش بردند (ن. ك. نقشه صفحهٔ ۲۸۹).

سربازان روسیه، تقریباًبه‌طور همزمان، درنبردهای شدیدی‌درلهستان درگیر شدند و تهاجم بزرگی را علیه سربازان اتریش ـ هنگری در اوکراین غربی (که درآن‌زمان به‌اتریش ـ هنگری متعلق بود وگالیسی نامیده می‌شد) آغازکردند.

تهاجم روسیه، فرماندهان ارشد ارتش آلمان را بـه هراس انداخت. ژنرال فون مولتکه[9] رئیس ستاد کل ارتش آلمان، شتابان ژنرالودندورف[10] را به‌عنوان رئیس ستاد یکی از ارتشها به‌جبههٔ شرقی فرستاد. مولتکه در ۲۲ اوت به‌وی نوشت: «آیا هنوزهم می‌توانید اوضاع رادر شرق نجات‌دهید؟» افسران پروسی، در اندیشهٔ املاك خانوادگی‌شان در پروس شرقی بودند.

احساسات افسران فرانسه، طور دیگری بود. تهاجم روسیه، امیدها در دل فرانسویان برانگیخت و آنهـا پیروزی را نزدیك‌تر دیدند. تهـاجم سربازان روسیه باعث شدکـه آلمانیها دو ونیم سپاه را ازجبههٔ غربی فرا-خوانند وبه‌جبههٔ شرقی برای مقابله‌باروسیه اعزام‌کنند. ازاین پس،آلمانیها نیروی‌کافی بـرای محاصرهٔ پاریس و تصرف جناح چپ فرانسویها از سوی شمال و غرب نداشتند. سربازان آلمان مجبور شدند ازتلاش برای محاصرهٔ ارتشهای انگلیس‌وفرانسه دست بردارند. آنها مجبور شدند جبههٔ‌تهاجم‌شان

9. Moltke 10. Ludendorff

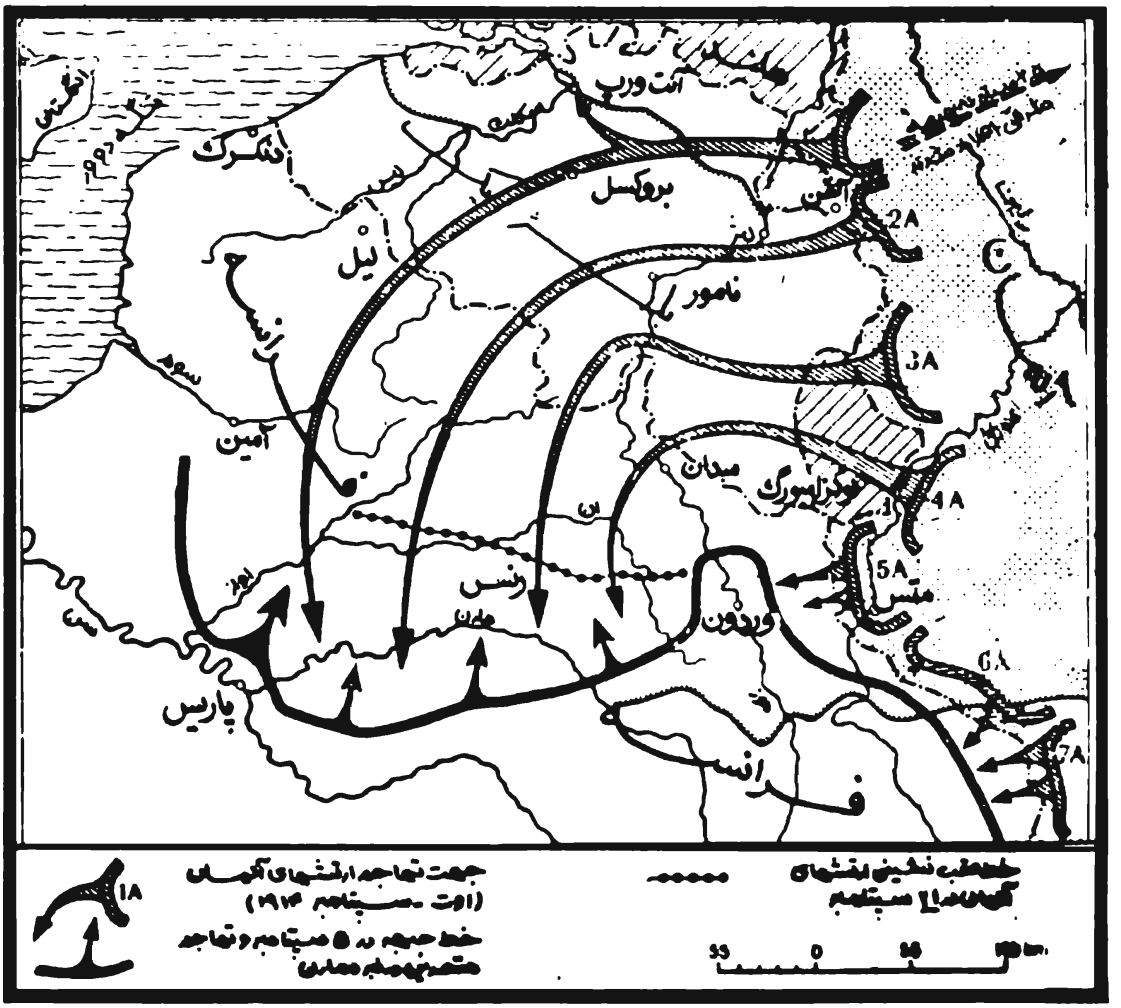

عملیات نظامی در جبههٔ غربی، در جریان ماههای اوت و سپتامبر. ۱۹۱۴

راکوتاه‌ترکنند، سپس به‌کنار رودخانهٔ مارن درشمال‌شرقی پاریس‌رسیدند و بانیروهای عظیم انگلیس وفرانسه روبه‌رو شدند (ن.ك. نقشهٔ بالا).

نبردمارن. شکست نقشهٔ «حملهٔ رعدآسا». روز۵ سپتامبر، نبرد تاریخی‌مارن[11] آغاز شد. بیش‌از یك‌ونیم میلیون سرباز ازدوطرف دراین‌نبرد جنگیدند. سربازان‌فرانسوی وبریتانیایی‌پیروز شدند. روز۹سپتامبر، آلمانیها مجبور به‌عقب نشینی از سراسر جبهه شدند. آنها توانستند مواضع‌شان را کنار رودخانه ان[12] تحکیم کنند (ن.ك. نقشهٔ بالا).

11. Marne 12. Aisne

عملیات ارتشهای روسیه درپروس شرقی

نقشهٔ «حملهٔ رعد آسای» آلمان شکست خورد. آلمانیها نتوانستند ارتش فرانسه را محاصره و پاریس را اشغال کنندوفرماندهی کل ارتش آلمان مجبور شد به جنگی طولانی دردوجبهه تن دردهد.

پیروزی ارتشهای آنتانت در نبرد مارن فقط در پی عملیات موفقیت آمیز سربازان روسیه در جبههٔ شرقی امکان‌پذیر شد (ن . ك . سند).

درپروس شرقی پس از ورود نیروهای تقویتی ازغرب، تعادل نیروها به‌نفع آلمانیها دگرگون شد. ارتش روسیه‌به فرماندهی ژنرال سامسونف[13] توسط آلمانیها محاصره(ن.ك. نقشهٔ این صفحه) ونابود شد ـ بعضی ازسربازان اسیر شدند ولی بیشترشان در نبردی نابرابر کشته شدند.

وقتی‌سربازان روسیه درپروس شرقی‌باوضعی ناگوار و دشوار روبه‌رو شدند، متحدان غربی روسیه، به طور کامل از آنها پشتیبانی نکردند. لویدجورج[14] که بعدها نخست‌وزیر بریتانیا شد در خاطراتش نوشته است که تاریخ از فرماندهان ارتشهای بریتانیا وفرانسه‌که باسخت‌دلی خودخواهانه شان همرزمان روسی خود را به کام مرگ انداختند حساب پس خواهد گرفت.

اما با آنکه آلمانیها سرانجام در پروس شرقی به‌پیروزی رسیدند،

13. Samsonov 14. Lloyd George

سربازان اتریش ـ هنگری پشت‌سرهم‌از سربازان روسیه شکست می‌خوردند. اوکراین غربی وبوکووینا به‌دست سربازان روسیه اشغال شد. ارتش اتریش به کوههای کارپات عقب‌رانده شد.

آغاز جنگ خندقی درجبههٔ غربی. در پایان سال ۱۹۱۴، جبههٔ غربی، از دریای شمال تا مرزسویس تثبیت شد (ن. ك. نقشهٔ صفحهٔ ۲۸۸). طرفین به تحکیم مواضع‌شان پرداختند. سربازها کندن خندقهایی در امتدادیك‌خط چندصدکیلومتری راآغاز کردند. هردوطرف، ساختن‌جان‌پناهها و استحکامات بتونی راکه بـه دشواری ممکن بود حتی از توپخانهٔ سنگین صدمه‌ببینندآغازکردند. فاصلهٔ میان خندقهارا مین گذاری‌کردندوباچندردیف سیم خاردار پوشاندند.

جنگ‌تاآن زمان، جنگ جابه‌جایی(جنگ‌متحرك) بود وانبوه‌سربازان پیوسته در حـرکت بودند و جابه‌جا می‌شدند. از این زمان به بعد، جنگ، جنگ خندقی شد. عملیات نظامی، به‌بمباران مواضع دشمن وحمله‌به‌منظور درهم‌شکستن بخش معینی ازخطوط‌دفاعی مستحکم دشمن تبدیل شد.

ژاپن، ترکیه و ایتالیا به‌جنگ می‌پیوندند. پس از آغاز جنگ، سیاستمداران‌کشورهای متحارب، مبارزه برای پیداکردن متحدان جدیدراکه مدتها پیش ازجنگ آغازکرده بودند ادامه دادند. ژاپن نخستین‌کشوری بود که بلافاصله پس از آغاز جنگ، به آن پیوست. این کشور تصمیم داشت بـا استفاده ازفرصتی‌که پیش‌آمده بود مستعمرات آلمان دراقیانوس آرام وچین را تصرف کند. ژاپـن، برای انقیاد کامل چین نیز، به‌ویژه در دوره‌ای که قدرتهای اروپایی سرگرم جنگ در اروپا بودند، نقشه‌هایی آماده کرده‌بود.

ژاپن روز۲۳اوت ۱۹۱۴ به‌آلمان اعلان جنگ داد ودر طی چندروز مستعمرات آلمان درچین (کیائوچائو) وجزایر اقیانوس آرام راکه به‌آلمان تعلق داشتند تصرف کرد. امـا بلافاصله پس‌از آنکه قدرتهای آنتانت از ژاپنیها خواستندکه سربازانشان رابه اروپا اعزام دارند، حکومت ژاپن این تقاضا را رد کـرد. ارتش ژاپـن در سراسر جنگ، فقط دو هـزار کشته و زخمی داد.

ترکیه به‌عنوان متحد آلمان وارد جنگ شد. ترکیه در آغاز ماه اوت یك پیمان پنهانی نظامی باآلمان و علیه روسیه امضا کرد. ارتش ترکیه در اصل، زیـر فرمان ژنرالهای آلمانی بود. فرماندهی ارتش آلمان به منظور تقویت‌ناوگان ترکیه، دوکشتی جنگی‌درجه اول‌به‌قسطنطنیه فرستاد. ناوگان بریتانیاکه در دریای مدیترانه مشغول گشت زنی بود مانع ورود این‌کشتیها به تنگهٔ داردانل نشد. بر عرشهٔ این کشتیها پرچم ترکیه برافراشته شده بود.

هردوکشتی در۲۹اکتبر وارد دریای‌سیاه شدند وباتوجه به‌این‌که‌می‌خواستند هرچه زودتر ترکیه رابه جنگ علیه روسیه وادارند، سواحل روسیه رابدون اعلان جنگ، بمباران‌کردند ـ دراین حمله بندر سواستوپل[15] پایگاه ناوگان دریای سیاه ودوشهر غیر نظامی اودسا[16] وفئودوسیا[17] به‌توپ بسته شدند.

ایتالیا دیرتر به میدان آمد. این کشور که ازسال ۱۸۸۲ به موجب موافقت‌نامهٔ آنتانت‌بااتریش ـ هنگری متحد شده‌بود، درهمان حال‌به‌فرانسه، بریتانیا وروسیه‌نیز نزدیك‌تر ونزدیك‌ترمی‌شد. پس‌ازآغاز جنگ اول‌جهانی، ایتالیا مذاکره باکشورهای درگیر درجنگ را آغازکرد وکوشید به‌این نتیجه برسدکه پیوستن به‌کدام طرف به‌نفعش خواهد بود. مذاکرات تاچندماه ادامه یافت. بریتانیا، فرانسه وروسیه، درمقایسه باآلمان واتریش ـ هنگری،وعدهٔ سرزمینهای بزرگتری رابه ایتالیا دادند. گذشته ازاین، بریتانیا آمادگی‌خود برای دادن یك‌وام بزرگ به‌ایتالیا را اعلام کرد. ایتالیا درماه‌مه ۱۹۱۵ به اتریش‌ـهنگری، متحدآلمان، اعلان‌جنگ‌داد. پیوستن ایتالیا به‌جبههٔ‌دشمنان آلمان، آنتانت راتقویت‌کرد. ارتش ایتالیاباآنکه نیروی نظامی قابل‌توجهی به شمار نمی‌رفت، باز توانست بخشی از نیروهای اتریش ـ آلمان را مهار کند.

اسناد و مدارك

نقش تهاجم روسیه درپروس شرقی و درهم‌کوبیدن سربازان اتریش ـ هنگری درگالیسی، به‌هنگام شکست آلمان درنبرد مارن

یکشنبه، ۳۰ اوت ۱۹۱۴

...در شرق اروپا، همان نـوراميد می‌درخشد؛ ژنرال دولاگیش[18] تلگراف زده است کـه سربازان روسیه در آخرین پیروزیهاشان پروس شرقی را اشغال کرده‌اند. «بخش اصلی ارتشها که پوششی از سربازان عادی وذخیره رادر برابر استحکامات ودژها برجاگذاشته است به‌سوی غرب عقب‌نشینی می‌کند و هجوم به جبههٔ برلین، هردم شدیدتر می‌شود. در گالیسی، نبرد بزرگی که چند روز پیش آغاز شده بود هنوز ادامه دارد. نتایج عالی درشرق به دست آمده است اما هیچ نتیجهٔ نهایی ازغرب نگرفته‌ایم.» به‌هرحال، این اقدام ارتشهای روسیه، کارما راآسان‌تر خواهد کرد.[19]

---

15. Sevastopol 16. Odessa 17. Feodosia
18. De La Guiche
19. R. Poincar, *In the Service of France. Recollections of Nine Years*. Moscow, 1936, Vol. 1.

پرسش و تمرین

۱. پس‌از مطالعهٔ مطالب مربوط به عملیات نظامی سال ۱۹۱۴ در بخش ۴۲، جدول تاریخی‌جنگ اول جهانی را درزیر پرکنید (برای‌نمونه، قسمتی ازجدول پرشده است).
۲. ستاد کل ارتش آلمان به هنگام تهیهٔ نقشهٔ «حملهٔ رعدآسا» چگونه در محاسباتش به‌خطا رفت؟
۳. اهمیت تهاجم سربازان روسیه به‌پروس شرقی برای متحدان روسیه وَ سراسر جریان جنگ چه‌بود؟
۴. دلایل پیوستن ایتالیا به‌جنگ راشرح دهید.

جدول تاریخی جنگ‌اول جهانی

تاریخ	جبههٔ غربی	جبههٔ شرقی	دیگر جبهه‌ها	جنبشهای انقلابی در کشورهای درحال جنگ
اوت ۱۹۱۴	حملهٔ‌آلمان به بلژیك و فرانسه. حمله به پاریس	تهاجم روسیه به پروس شرقی		

این تاریخها را به‌یاد بسپارید

اوت ـ سپتامبر ۱۹۱۴ حملهٔ آلمان به‌بلژیك و فرانسه. تهاجم ارتشهای روسیه به پروس شرقی. نبرد مارن. عقب‌نشینی‌آلمان.
دسامبر ۱۹۱۴ آغاز جنگ خندقی درغرب.
مه ۱۹۱۵ ایتالیا به‌جنگ‌می‌پیوندد.

۴۳. جریان جنگ در سالهای ۱۹۱۵ ـ ۱۹۱۶

شکست ارتش روسیه درسال ۱۹۱۵. در سال ۱۹۱۵، عملاً هیچ‌گونه عملیات‌نظامی مؤثر درجبههٔ‌غربی اجرا نشد. بااین‌حال بایدمتذکر

شدکه آلمانیها درآوریل ۱۹۱۴ دست به‌تلاشهایی زدند تابه‌منطقهٔ ایپر[20] در بلژیك حمله‌کنند ودر این تلاشها بودکه نخستین‌بار ازگـاز سمی کلر استفاده کردندوبدینسان‌عملی غیر قانونی‌انجام‌دادند وهمه‌اصول قانونهای‌بین‌المللی را زیر پا گذاشتند. تنها نتیجه‌ای‌که آلمانیها از این کارگرفتند هراس روانی مختصری بود اما برروی هم، کاربردگاز سمی، هیچ گونه موفقیتی در پی نداشت. یك‌هفته بعد، علیه سربازان روسیه نیزگاز سمی به‌کار بردند.

عملیات‌عمدهٔ نظامی‌سال ۱۹۱۵ درجبههٔ شرقی‌جریان داشت. ارتشهای روسیه درفاصلهٔ ماههای ژانویه و مارس، شکست تازه‌ای برسربازان‌اتریش-هنگری درکوههای کارپات وارد آوردند ودژ مستحکم و مهم پرزمیـل[21] را تسخیر کردند.

اماناگهان اوضاع دگرگون‌شد. فرماندهی ارتش آلمان تصمیم گرفت ضربهٔ اصلی رادر نبردهای سال ۱۹۱۵ متوجه روسیه کند و این‌کشور را به امضای پیمان صلح جداگانه وادارد. آلمانیها به خوبی از همهٔ نقاط ضعف ارتش روسیه آگاه بودند. جاسوسان‌آلمانی واتریشی دربسیاری از ستادهای ارتش روسیه‌کار می‌کردند. درمحافل‌عالی اطراف تزار ووزارت جنگ‌روسیه نیز جاسوسانی گمارده شده بودند. همسر تزار، آلمانی بود وروابط پنهانی‌با آلمانیها داشت.

عقب‌ماندگی فنی وعلمی روسیه‌تزاری باعث‌شده بودکه مقدارسلاح، مهمات، تجهیزات وداروی کافی به‌جبهه نرسد. مثلا ماهانه ۶۰۰۰۰ تفنگ برای‌جبهه‌لازم بودولی کارخانه‌های‌اسلحه‌سازی روسیه می‌توانستند ۴۴۰۰۰ قبضه درماه تولیدکنند (ن.ك. سند۱).

آلمانیها در روز ۲مه پس‌از یك یورش گستردهٔ توپخانه‌ای، از مواضع روسیه درفاصلهٔ گورلیتس[22] و تارنوف[23] گذشتند (ن. ك. نقشهٔ‌صفحهٔ ۲۹۴). سربازان روسیه شجاعانه ایستادگی‌کردند. اماآنها مجبور بودند درشرایطی بس ناگوار و دشوار بجنگند. بیشترشان سلاحی برای پاسخ دادن به آتش توپخانهٔ آلمان نداشتند. ارتش روسیه مجبور به‌عقب‌نشینی شد.

این بـار نیزفرماندهی ارتشهای‌بـریتانیا و فرانسه‌اقدامی برای‌عقب راندن‌نیروهای‌آلمان ازجبههٔ‌شرقی به‌عمل‌نیاوردند تاازفشارآلمان‌برارتشهای روسیه‌کاسته شود(ن.ك. سند۲).

سربازان‌روسیه پس از ۵ ماه جنگ‌پیوسته، مجبور شدندسراسر گالیسی

---

20. Ypres
21. Przemysl
22. Gorlice
23. Tarnow

(اوکراین غربی)، بوکووینا ، بخشی ازوولین، لهستان،لیتوانی، و بخشی از لاتویا(کورلند) عقب‌نشینی کنند. اما ارتش آلمان نتوانست ارتش روسیه را وادار به‌تسلیم کند. ارتش روسیه در پایان ماه‌سپتامبر جلوی پیشروی آلمانیها را گرفت. ارتشهای جبههٔ شرقی، همچنین درمواضع ثابت جنگ خندقی مستقر شدند وجبهه‌را ازخلیج ریگا درشمال تارودنی‌یستر درجنوب تثبیت کردند.

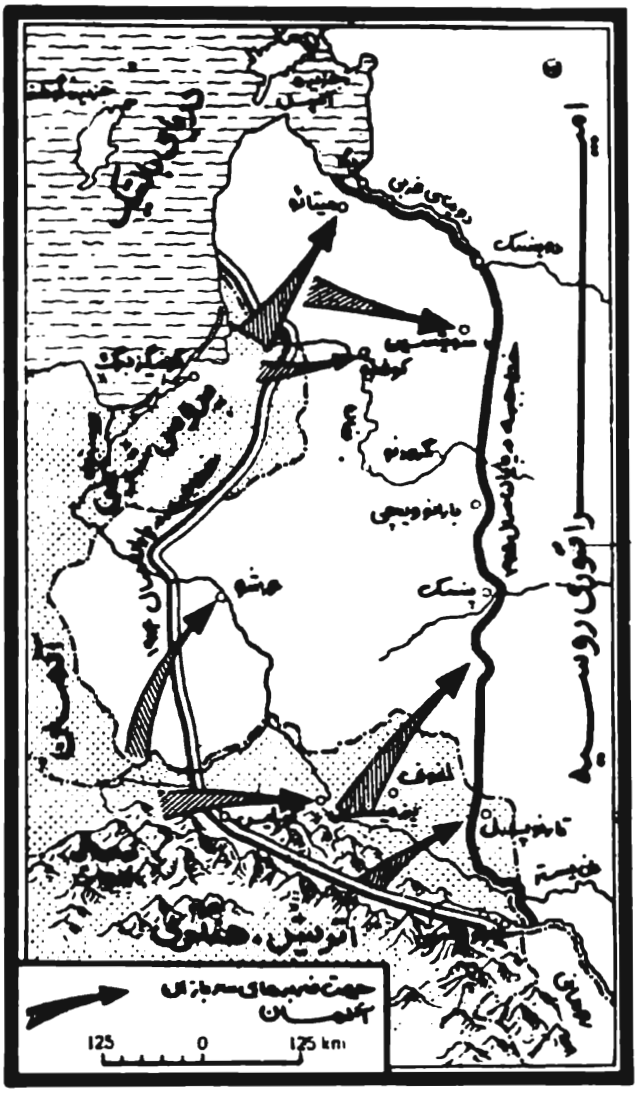

جبههٔ شرقی در سال ۱۹۱۵.

آلمانیها با وجود موفقیتهای بزرگشان نتوانستند به‌نتیجه‌ای قطعی وسرنوشت ساز برسند. آلمان قدرت کافی برای شکست دادن ارتش روسیه، بیرون راندن روسیه‌ازجنگ و واداشتن‌آن کشور به امضای‌پیمان صلح جداگانه را نداشت. جبههٔشرقی، همچون گذشته، نیروهای عظیمی از ارتشهای آلمان و اتریش ـ هنگری‌را از حرکت بازداشت.

بلغارستان واردجنگ می‌شود. محافل حاکم بلغارستان، سیاستهای خودرا همواره باتوجه به‌منافع آلمان واتریش ـ هنگری پیش‌می‌گرفتند (ن.ك. فصل پنجم). پس‌از آغاز جنگ جهانی، حکومت بلغارستان، بی‌آنکه به‌خواستها ومنافع ملت بلغارستان توجهی‌کرده باشد، باکشورهای بالا به توافق رسید. بلغارستان درپائیز ۱۹۱۵ پس از پیروزیهای آلمان در

جبههٔ شرقی، اعلام کرد که علیه دولتهای آنتانت به‌جنگ می‌پیوندد: اتحاد چهارگانهٔ آلمان، اتریش ـ هنگری، ترکیه وبلغارستان تشکیل شد.

شکست صربستان. درآغاز اکتبر۱۹۱۵ نیروهای آلمان،اتریش‌ـ هنگری‌وبلغارستان به‌صربستان حمله کردند. ارتش کوچك صربستان‌باپشتیبانی مردم، مقاومتی‌قهرمانانه ازخودنشان داد وبهترین افرادش ازپای‌درآمدند، زیرا دربرابر نیرویی می‌جنگیدکه از لحاظ نفرات و تجهیزات، چندین برابر خودش بود. روسیه که هنوز شکستها و کمبودهایش رابرطرف نکرده بود نمی‌توانست کمکی به‌صربستان بکند.

بریتانیایی‌ها وفرانسویها دیر به‌کمك شتافتند: سربازان آنها زمانی به شبه جزیرهٔ بالکان رسیدندکه ارتش صربستان شکست خورده بود. نیروهای اعزامی انگلیس وفرانسه به قدری کم بودند که نمی‌توانستند دست به هیچ گونه عملیات نظامی بزنند. آنها جبههٔ بالکان رادر نقاطی تشکیل دادندکه تااواسط سال ۱۹۱۸ نیز درآنها خبری ازعملیات نظامی نبود. بقایای‌ارتش صربستان، ازطریق کوههای آلبانی به‌سوی دریای آدریاتیك رفت. از آنجا کشتیهای انگلیسی، آنها رابه جزیرهٔ کورفو بردند.

نبرد وردون. فرماندهی ارتش آلمان‌که نتوانسته بود در سال ۱۹۱۵ به‌پیروزیهای قطعی درجبههٔ شرقی دست یابد، مجدداً درسال ۱۹۱۶ عملیاتش رادر جبههٔ غربی افزایش داد. در پایان ماه فوریه، آلمانیها حملهٔ همه جانبه بـه دژهای مستحکم وردون[۲۴] (ن. ك. نقشهٔ صفحهٔ ۲۹۶) را که کلید یکی از مهم‌ترین بخشهای دفاعی فرانسه بود آغاز کردند. آلمانیها امیدوار بودند ازاین دژها بگذرند وجبههٔ غربی را در این نقطه بشکنند و شکستی قطعی برفرانسه وارد آورند.

سربازان آلمان روز ۲۱ فوریه، پس از عملیـات بی‌سابقه و ۹ ساعتهٔ توپخانه، پشت‌سرهم به‌وردون حمله کردند. هانری‌باربوس[۲۵] نویسندهٔ فرانسوی که‌با درجهٔ سربـازی در ایـن نبرد می‌جنگید، نوشته است: «جنگلها مانند خوشه‌های گندم دروشده بودند، پناهگاهها حتی باسه‌لایه پوشش‌خاکی‌شان‌به چاله تبدیل شده بودند، همهٔ چهارراهها رامثل آبکش سوراخ سوراخ کرده بودند، راهها زیرو رو شده بودند. درهمه‌جا ویرانی، وسائل نقلیهٔ متلاشی شده، جسدهای متلاشی شده وتفنگهای منفجر شده دیده می‌شد.»

امـا وقتی پیاده نظام آلـمـان پیشروی کـــرد و امیدوار بودکه

---

24. Verdun 25. Henri Barbusse

عملیات نظامی در جبههٔ غربی از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷

پس‌ازآن‌همه‌بمباران، دیگر جنبنده‌ای برجا نمانده باشد، ناگهان با آتش شدیدی از خطوط دفاعی فرانسویها روبه‌رو گردید. آلمانیها دوباره ودوباره حمله رااز سر گرفتند. حملهٔ مقدماتی باتوپخانه‌را تکرار و وردون را شدیداً بمباران کردند. سربازان آلمانی، دم به دم با درندگی بیشتری حمله می‌کردند. آلمانیها پس‌از ماهها نبرد خونین، مختصر پیشرفتی کردند. اما نتوانستند وردون رااشغال کنند وباوجود صدماتی که دیدند نتوانستند ازخطوط دفاعی فرانسه بگذرند.

تهاجم تابستانی روسیه درسال ۱۹۱۶. فرماندهی ارتش فرانسه دراوج نبردهای وردون، تقاضای کمك بیشتری ازروسیه کرد. ارتشهای روسیه به‌فرماندهی ژنرال‌بروسیلوف، برای حملهٔ همه جانبه درجبههٔ ۴۰۰ کیلومتری رودپریپت[26] تا مرز رومانی تدارك کافی دید. این ارتشها در ۴ ماه ژوئن، پس ازحملات بی‌سابقه با توپخانه، حملهٔ خود را آغاز کردند. خطوط دفاعی اتریش در شهر لوتسك[27] شکست خورد (ن. ك. نقشهٔ صفحهٔ ۲۹۸). ارتش اتریش ـ هنگری، خود را درلبهٔ پرتگاه‌می‌دید. سربازان روسیه دوباره‌بخش عمدهٔ گالیسی وبوکووینا را تصرف کردند. اما روسها پس از ۵۰ کیلومتر پیشروی، به‌علت کمبودمهمات، مجبور شدند حمله را معوق بگذارند. بااین حال، پیروزی آنها نقش خود را بازی کرد: آلمانیها مجبور شدند سربازان‌شان را به‌جبههٔ شرقی انتقال دهند و از فشارشان برووردون بکاهند.

رومانی به‌جنگ می‌پیوندد. رومانی از سالهای ۱۸۸۰-۸۹ تا آغازجنگ اول جهانی، یکی‌از اعضای اتحاد آلمان واتریش ـ هنگری‌بود.

---

26. Pripet 27. Lutsk

درآغازجنگ، دولت روسیه به‌رومانی وعده دادکه چنانچه به‌جنگ نپیوندد، مناطق رومانیایی‌نشین راکه‌درتصرف‌اتریش ـ هنگری بودبه‌این کشورخواهد داد. رومانی، قول دادکه به طرفداری از آلمان به‌جنگ نپیوندد و سیاست بی‌طرفی دوستانه‌ای باروسیه داشته باشد.

دولت‌رومانی پس‌از پیروزی‌سربازان روسیه درحوالی‌لوتسك‌به‌هنگام تابستان ۱۹۱۶، به‌اتریش‌ـ هنگری اعـلان جنگ داد. اما بلافاصله همان چیزی رخ‌دادکه فرماندهی ارتش روسیه ازآغازجنگ نگرانش بود: سربازان رومانی شکست خوردند. تقریباً سراسر رومانی، ازجمله بخارست، به‌اشغال دشمن درآمد. ارتش روسیه مجبور شد هرچه زودتر به نجات متحد تازه‌اش بشتابدوبدین‌ترتیب برطول‌جبههٔ طولانی‌اش بیفزاید. نزدیك‌به ۵۰۰ کیلومتر برطول جبههٔ شرقی افزوده شد: ازرود دنی‌یستر تادریای سیاه.

پایان نبرد وردون. عملیات سربازان روسیه درجبههٔ شرقی، به طور قابل توجهی ازفشار نیروهای آلمان برووردون‌کاست.

نبرد وردون‌که باوقفه‌هایی ازفوریه تا دسامبر ۱۹۱۶ طول‌کشید بی‌هیچ نتیجه‌ای پایان یافت. هردو طرف خسارات ولطمات سنگینی را متحمل شدند ـ نزدیك‌به ۹۵۰۰۰۰ نفرکشته وزخمی واسیر شدند. این نبرددرتاریخ با عنوان وحشت‌آور «کشتارگاه وردون» ثبت شده است.

نبرد سوم. فرماندهان ارتشهای بریتانیا وفرانسه برای کاستن ازفشار آلمان برووردون، تصمیم گرفتند از بخش دیگری از جبهه، یعنی از رود سوم[۲۸] دست به‌حمله بزنند (ن.ك. نقشهٔ صفحهٔ ۲۹۶). آنها ازفرصتی‌که درپی انتقال پاره‌ای ازنیروهای آلمان به‌جبههٔ روسیه پیش آمده بوداستفاده کردند.

حملـه در ماه ژوئیه آغاز شد وبـاوقفه‌هایی، تـا پایان مـاه نوامبر ادامـه یافت. تعداد نفـرات و قدرت آتش متحدین بیشتر و برتر بـود. فرانسویهـا در طـی هفـت روز حملـهٔ مقدماتی با توپخانه، برای هرمتر از طول جبهه، تقریباً یك تن فلز پرتاب‌کردند. در جـریان نبرد سوم، در سپتامبر ۱۹۱۶ فرانسویهـا وبریتانیایی‌ها نخستین بار از تانك استفاده کردند. بااین حـــال، متحـدین‌نتوانستنـد خطـوط‌دفاعی دشمـــن را بشکننـد، همچنان‌که آلمان درنبردوردون نتوانست خطـــوط دفاعی را بشکند.

---

28. Somme

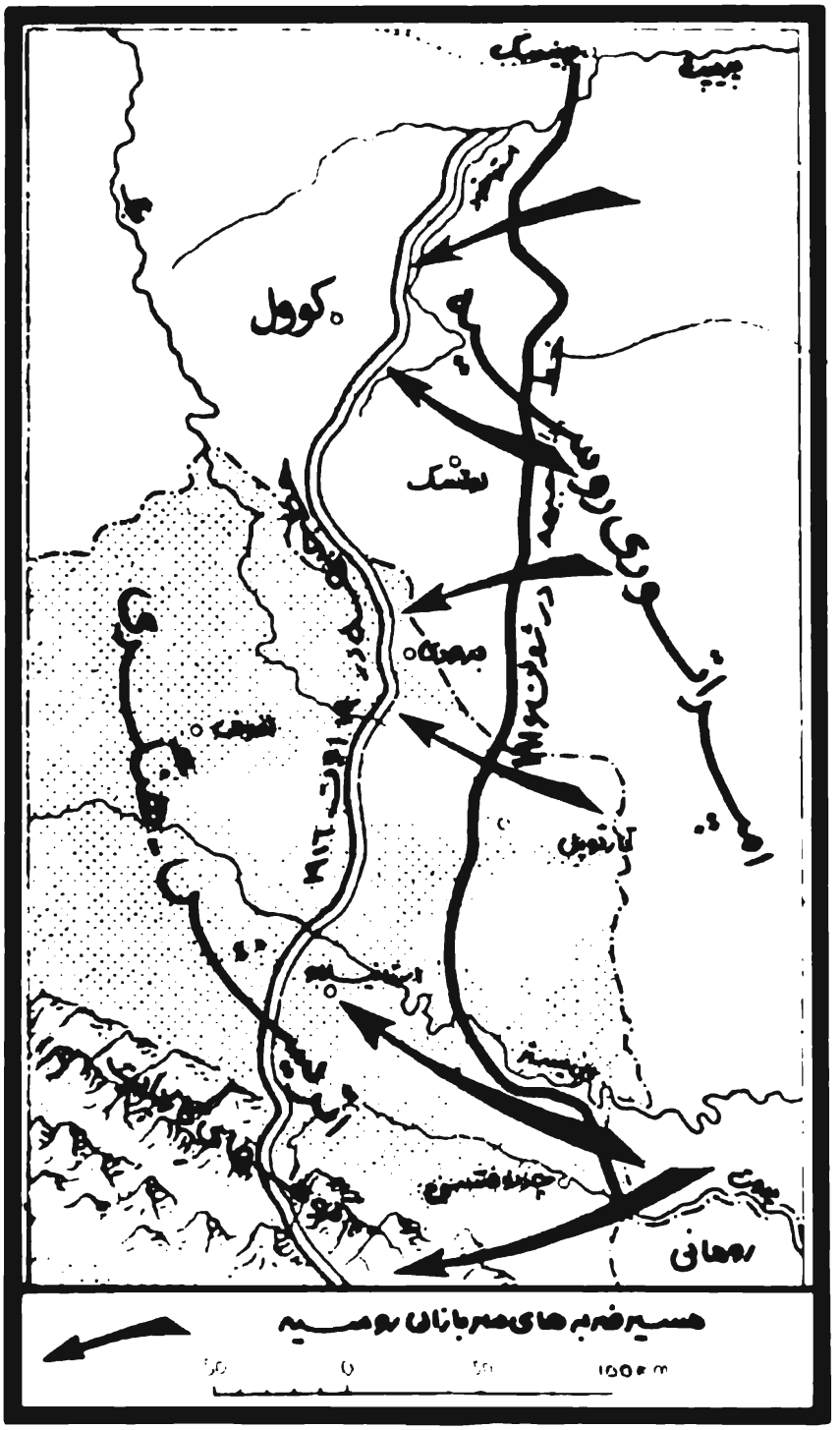

«تهاجم بوروسیلوف» در سال ۱۹۱۶.

نبرد سوم هیچ‌تغییراساسی دراوضاع جبهه به‌وجود نیاورد ولی‌خسارات آن به‌مراتب بیش‌از خسارات نبرد وردون بود: ۱,۳۰۰,۰۰۰ نفرازهردو طرف‌کشته و زخمی و اسیر شدند. اهمیت نبردسوم آن‌است که در آن، فنون

تانکها در نبرد اراس.

نظامی بریتانیا وفرانسه به سطح فنون نظامی آلمان رسید و آن را پشت‌سر گذاشت. این نخستین نشانهٔ خستگی وعقب‌ماندگی اقتصادی ونظامی آلمان بود.

اسناد و مدارك

۱. کمبود نارنجك و فشنگ در ارتش روسیه

(از نامه‌های ژنرال یانوشکه‌ویچ به ساعاملینوف وزیر جنگ، ۶ دسامبر ۱۹۱۴)

«می‌دانم که بااین ماتمی که گرفته‌ام برمشکلات ونگرانیهاتان می‌افزایم، اما چه‌باید کرد؟ می‌دانید که هروقت فکر می‌کنم که سرانجام در اثر کمبود فشنگ وتفنگ باید تسلیم ویلهلم شویم، موی بر تنم راست می‌شود... هر قدرفشنگ کمتر باشد، خسارات مابیشتر خواهد بود. اگر می‌توانستیم یکباره ۱۵۰,۰۰۰ تا ۲۵۰,۰۰۰ سرباز رابه جبهه بیاوریم در یك الی یك‌ونیم هفته می‌توانستیم دشمن راعقب برانیم وموضع مستحکمتری به‌دست آوریم...

۲۷مه ۱۹۱۵

«...آلمانیها دیروز ۳۰۰۰ نارنجك سنگین به‌روی یکی‌از هنگهای ما

ریختند. همه چیز را ویران کردند. مافقط ۱۰۰ نارنجك به‌سوی آنها پرتاب کردیم...»[۲۹]

۲. نظر لویدجورج دربارهٔ علل عقب‌نشینی روسیه درسال ۱۹۱۵ و تلقی جنایتکارانهٔ متحدین از نیازهای ارتش روسیه

مادرجبههٔ غربی، تصرف قطعه‌زمینی به‌طول دویاسه‌کیلومتر وبه عمق‌یك کیلومتر رابه‌عنوان پیروزی بزرگی جشن می‌گرفتیم. ماازاین‌گونه پیروزیهادر سال ۱۹۱۵ زیاد داشتیم... درهمان دوره، در جبههٔ شرقی، آلمانیها ارتشهای روسیه رادر جبهه‌ای به‌طول ۷۰۰ کیلومتر، به‌فاصلهٔ ۱۵۰ تا ۴۵۰ کیلومتری خندقهای اولیه‌شان‌عقب راندند. هرنارنجکی‌که می‌انداختند منفجر می‌شد... آنها شهرها وایالتهای بزرگ را اشغال می‌کردند و ما روستاها ومزارع بمباران شده را اشغال می‌کردیم.

عقب‌نشینی بزرگ ۱۹۱۵ که در آن ارتشهای روسیه بادادن خونهای بسیار وبی‌مانند از لهستان وایالتهای دریای بالتیك تا خلیج ریگا عقب رانده شدند، تماماً نتیجهٔ ضعف توپخانهٔ روسیه وکمبود تفنگ وانواع مهمات‌درارتش این‌کشور بود...

فرماندهان نظامی بریتانیا وفرانسه هرگز نمی‌توانستند این واقعیت را بپذیرندکه یك‌پیروزی بزرگ‌برآلمانیها درلهستان، درمقایسه باپیشرفت‌مختصر درخطوط دفاعی آلمان درشامپاین یاحتی درمقایسه باتصرف یك تپهٔ کوچك در فلاندر، خدمت بسیار بزرگی است به‌فرانسه وبلژیك...

سربازان روسیه ازلحاظ شجاعت و قدرت تحمل، درهیچ یك‌از میدانهای نبرد دو طرف، همانندی نداشتند. اما تجهیزاتی مانند توپ، تفنگ، مسلسل، مهمات و وسائل حمل ونقل‌شان در جبهه، ازهمه‌کمتر وضعیف‌تر بود.[۳۰]

پرسش و تمرین

۱. به پرکردن «جدول تاریخی جنگ اول جهانی» ادامه دهید.
۲. شکست ارتش روسیه در سال ۱۹۱۵ را چگونه می‌توانید شرح دهید؟
۳. نبرد وردون ونتایجش راشرح دهید.
۴. اهمیت پیشروی سربازان روسیه دربخش جنوبی جبههٔ اتریش-آلمان درتابستان ۱۹۱۴ چیست؟
۵. اهمیت نبرد سوم برای سراسرجریان جنگ اول جهانی راشرح دهید.

29. «Red Archive», 1923, Vol. II and III
30. D. Lloyd George, *War Memoires*. 1914-1933. Boston, 1933.

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۹۱۵ عقب‌نشینی ارتش روسیه؛ آغازجنگ خندقی درجبههٔ شرقی. بلغارستان به عنوان متحد آلمان به‌جنگ می‌پیوندد. تشکیل اتحاد چهارگانه.

۱۹۱۶ نبرد وردون. تهاجم ارتشهای روسیه درجبههٔ جنوب غربی. رومانی به‌عنوان متحد متفقین به‌جنگ‌می‌پیوندد. نبرد سوم.

۴۴. فرارسیدن بحران انقلابی در اروپا

افزایش سرسام‌آورسودهای بورژوازی درجریان جنگ. در نظام سرمایه‌داری، ثروتمندان همواره ازجنگها سود برده‌اند. هرقدر جنگ هزینهٔ بیشتری برای‌دولت‌برمی‌داشت، به‌همان اندازه برسودهای‌بازرگانان، رباخواران، بانکداران وکارخانه‌داران افزوده می‌شد. پیشرفت فنون‌وصنایع نظامی، هزینهٔ جنگها را بیشترکرد. درجریان جنگ فرانسه ـ پروس، آلمان روزانه ۷/۸میلیون‌مارك وفرانسه روزانه۸/۳ میلیون مارك خرج‌می‌کردند، و در جریان جنگ اول جهانی، هزینهٔ روزانهٔ جنگ در آلمان ۱۴۶ میلیون مارك ودر فرانسه ۱۲۰ میلیون مارك بود.

جنگ اول جهانی، مقادیر عظیمی ازمواد و مصالح رابلعید: صدها میلیون نارنجك، دهها هزار میلیون فشنگ، مقادیر زیادی مواد منفجره و میلیونها تن‌فولاد برای پرکردن جای خالی نارنجکها وتفنگها ومسلسلها و توپهای از دست رفته.

سرمایه‌داران، مأیوسانه اعلام می‌کردندکه «جنگ، پدیده‌ای ناگوار ولی‌به‌طرزناگواری سودآوراست.» سودهای سرمایه‌داران ازفروش‌تولیدات نظامی درهمهٔ‌کشورها، افسانه‌وار بود. مثلا سود خالص شرکت کروپ در سال ۱۹۱۳ چهل‌میلیون مارك بود ولی‌در سال ۱۹۱۴ به۸۶ میلیون مارك رسید. سودهای شرکتهای شیمیایی درکشورهای درگیر درجنگ، درسالهای جنگ، ۳تا۴ برابرشد. زمینداران ومزرعه‌داران بزرگ، نیز با احتکار مواد غذایی درجریان جنگ، سودهای کلانی به‌جیب زدند.

تشکیل سرمایه‌داری انحصاری دولتی. همچنانکه در صفحات پیشین گفته شد، درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم، سلطهٔ انحصارات‌و اولیگارشی مالی درزندگی اقتصادی وسیاسی‌کشورهای سرمایه‌داری برقرار

شده بود. دستگاه دولت، تابع اتحادیه‌های بزرگترین سرمایه‌داران بود.

قدرت سیاسی انحصارات سرمایه‌داری که ثروتمندتر و ثروتمندتر می‌شدند، درجریان جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ بازهم بیشترشد. دولت واتحادیه‌های انحصاری، بیش‌ازگذشته درهم ادغام شدند.

سرمایه‌داران بزرگ، در همهٔ مدارج دولت رخنه کرده بودند. هیچ مسأله سیاسی بدون حضور شخصیتهای بزرگ صنعتی و مالی حل و فصل نمی‌شد.

در جریان جنگ اول جهانی، جریان تکامل سرمایه‌داری انحصاری سرعت بیشتری به‌خودگرفت. نشانه‌های این دگرگونی ازپیش ظاهر شده‌بود. پیدایش‌ورشدانحصارات به‌دخالت مستقیم‌دولت درجریان بازتولید سرمایه‌داری به‌نفع اولیگارشی مالی می‌انجامد. وضع مقررات گوناگون وملی کردن پاره‌ای‌ازشاخه‌های اقتصاد توسطدولت‌بورژوایی، درجهت منافع‌اولیگارشی مالی است.

تشدید آهنگ استثمار و فقیرترشدن زحمتکشان. جنگ از یک‌طرف سودهای کلان عاید بورژوازی وزمینداران کرد واز طرف دیگر به بدتر شدن وضع طبقهٔ کارگر انجامید. خیانت رهبران سوسیال‌دموکرات‌دست راستی، به‌دولتهای کشورهای درگیر درجنگ امکان داد تاآنچه راکه طبقهٔ کارگر درجریان سالها مبارزهٔ سرسختانه‌اش به‌دست آورده بود درهم‌بکوبند و نابودکنند.

درآلمان، نام‌نویسی عمومی ازمردان ۱۶ تا ۶۰ ساله برای کاراجباری آغاز شد، که لنین آن‌را «حبس‌نظامی بااعمال شاقه برای‌کارگران»می‌نامید. دست‌زدن به اعتصاب دربریتانیا ممنوع شد. استخدام زنان و نوجوانان در کارخانه‌ها، به‌ویژه درآلمان وفرانسه، با دستمزدهای به مراتب کمتر آغاز شد. سرمایه‌داران همهٔ کشورها از اوضاع زمان جنگ برای تشدید هر چه بیشتر آهنگ استثمار کارگران بهره‌برداری می‌کردند.

از ذخایر غذایی مردم‌کاسته می‌شد. نخست درآلمان وسپس در دیگر کشورها، جیره‌بندی مواد غذایی و مواد مصرفی آغاز شد. این‌دو نوع کالا رافقط بابرگه‌های‌جیره‌بندی می‌فروختند. درسال ۱۹۱۶، مقدار جیرهٔ‌غذایی که‌برطبق این برگه‌ها درآلمان برای مردم تعیین‌شده بود یک‌سوم مقدارلازم بود. کارگران وخانواده‌شان‌گرفتارگرسنگی بودند. ثروتمندان، مواد غذایی احتکار شده را حتی به‌قیمتهای تورمی، به‌آسانی تهیه می‌کردند. اماقیمتهای رسمی محصولات زراعی، پوشاک وکفش نیز که در جریان جنگ جیره‌بندی شده بودند افزایش یافت. دستمزها به‌طرز چشمگیری ازقیمتها پایین‌تر بود.

وبا این‌حال برمقدار مالیاتها نیز افزوده می‌شد.

وضع دهقانان نیز بسیار بدتر از گذشته شد. اکثریت پسران روستایی رابه‌جبهه فرستاده‌بودند. اسبهای روستائیان را دولت می‌گرفت. درمزارع ازنیروی انسانی و ورزاها خبری نبود. برداشت محصولات‌کم شد.مقامات کشوری، مواد غذایی را از دهقانان می‌گرفتند وبه جبهه می‌فرستادندوفقط آن مقداری را برای دهقانان برجا می‌گذاشتندکه برای زنده‌نگهداشتن‌شان کافی بـود. دهقانانی که می‌کوشیدند مواد غذایی را پنهان کنند شدیداً در دادگاهها مجازات می‌شدند. درفرانسه قانونی به‌تصویب رسیدکه‌به موجب آن، مقامات می‌توانستند زمینهای کشت نشده را از دهقانـان بگیرند و به مزرعه‌داران ثروتمندی‌که امکان‌کشت آنها را داشتند بدهند.

تشدیدبحران انقلابی درکشورهای درگیر درجنگ. باوجود قوانین سخت‌گیرانهٔ زمان جنگ وشعار «صلح‌داخلی»که توسطاپورتونیستها مطرح شده بود، کارگران‌درجریان جنگ به‌مبارزهٔ طبقاتی خود ادامه‌دادند. درسال ۱۹۱۵ جنبش‌انقلابی درهمهٔ‌کشورهای درگیر درجنگ ادامه‌داشت. اعتصابها غالباً با تظاهرات همراه بود. مثلا روز ۳۰ نوامبر ۱۹۱۵ تظاهر کنندگان‌دربرلین‌ازبرابر رایشتاگ گذشتندوشعارهایی‌چون«نابودباد جنگ!»، «ماصلح می‌خواهیم!» و«ماگرسنه‌ایم» را درشهر به‌گردش درآوردند.

درسال ۱۹۱۶ کارگران درهمهٔ‌کشورهای یاد شده، حالت انقلابی‌تری از خودنشان دادند. بر تعداد اعتصابها افـزوده شد. روز اول ماه مه، در برلین ودیگر شهرهای بزرگ آلمان، تظاهرات بزرگی سازمان داده شد. در فرانسه تعداد اعتصابهای سال ۱۹۱۶ سه‌برابر اعتصابهای سال ۱۹۱۵شد. کارگران دربریتانیاخواستار نظارت‌کارگران بردرآمدهاوسودهای بورژوازی وملی‌کردن صنایع اسلحه‌سازی وزغال‌سنگ شدند.

حکومت بریتانیا بابهره‌برداری از اوضاع زمان جنگ، اجرای قانون خودمختاری برای ایرلند را بـه تعویق انداخت (ن.ك. بخش ۱۴). میهن پرستان ایرلند درآوریل ۱۹۱۶ درشهر دوبلین دست به‌قیام زدند. آنهاشهر را اشغال وتشکیل جمهوری ایرلند را اعلام‌کردند. قیام‌کنندگان، که‌ازجان گذشته بودند یـك هفتهٔ تمام باسربازان بریتانیا جنگیدند. سرانجام، قیام‌کنندگان شکست خوردند. بریتانیایی‌ها رزمندگان راه آزادی ایرلند را به طرز جنایتکارانه‌ای به‌خون‌کشیدند ودولت بریتانیا ۱۵ نفر ازرهبران‌قیام را اعدام کرد.

به علت بدتر شدن وضع زندگی توده‌های مردم و استقرار دیکتاتوری وحشیانهٔ بورژوازی در جریان جنگ اول جهانی، تضادهای میان بورژوازی و

دوبلین پس از حملهٔ توپخانهٔ انگلیسها. نقاشی از عکسی که در سال ۱۹۱۶ گرفته شده بود

طبقهٔ کارگر حادتر شد. با وجود همهٔ اقداماتی که پلیس به‌عمل آورد، مبارزهٔ طبقهٔ کارگر علیه ستمگران شدیدتر شد. رویدادهای داخل کشورهای درگیر در جنگ نشان داد که بحران انقلابی در همه‌جا به‌اوج می‌رسید.

مبارزهٔ بلشویکها برای تاسیس انترناسیونال کمونیستی سوم.

باوجود رشد جنبش انقلابی طبقهٔ کارگر، سوسیال شووینیستها به فعالیتهای خائنانه‌شان ادامه دادند. آنها درهرجاکه ازدست‌شان برمی‌آمد، کارگران‌را به‌دست‌کشیدن‌ازمبارزه ومخصوصاً به‌دست‌کشیدن ازمبارزهٔ انقلابی تشویق می‌کردند. سوسیال شووینیستها که به طبقهٔ کارگر خیانت کرده بودند، به مقامات‌دولتی درپایان‌دادن به‌اعتصابها کمك می‌کردند.

حزب بلشویك به‌رهبری لنین، به‌مبارزهٔ پیگیرانهٔ انقلابی علیه جنگ امپریالیستی و اپورتونیستهای خیانتکار رنگارنگ ادامه داد. بلشویکها در میان‌سربازان، کارگران ودهقانان، به‌تبلیغات وکار انقلابی دست زده‌بودند. لنین‌می‌کوشیدانترناسیونالیستهارا متحدکند. درجنبش سوسیالیستی کشورهای گوناگون، گرایشهای گوناگونی‌پدیدآمدند که‌مدافع‌مواضع انترناسیونالیستی بودند و پیکار علیهٔ جنگ و تبلیغات زهرآگین شووینیستی راوظیفهٔ خود می‌دانستند.

کارل لیبکنشت در میتینگ گروه «اسپارتاکوس» سخنرانی می‌کند. ۱۹۱۶

در بلغارستان، «سوسیالیستهای بسته» به رهبری دیمیتری بلاگویف و گئورگی‌دیمیتروف علیه جنگ امپریالیستی مبارزه می‌کردند؛ در آلمان، سوسیال‌دموکراتهای چپ به‌رهبری کارل‌لیبکنشت، روزالوگزامبورگ، کلارا تسکین، ف. مرینگ ودیگران نیزعلیه جنگ امپریالیستی مبارزه می‌کردند. یوجین‌دبس در حزب سوسیالیست ایالات متحد آمریکا به‌مبارزه‌علیه‌جنگ‌برخاست. حزب سوسیال دموکرات صربستان، راه درست راپیش‌گرفت. بلشویکها به طورکامل از سوی مارچلفسکی ودزرژینسکی، رهبران‌حزب سوسیال‌دموکرات لهستان‌ولیتوانی پشتیبانی می‌شدند.

در آلمان، کارل‌لیبکنشت تنها نماینده‌ای بود که در رایشتاگ علیه اعتبارات جنگی رأی داد. او از پشت میز خطابهٔ رایشتاگ، از کارگران آلمان خواست‌که اسلحه‌شان رابه‌سوی دشمنان طبقاتی‌شان در درون‌کشور برگردانند. تبلیغات‌انقلابی چپ‌ها درمیان‌کارگران، مخفیانه انجام‌می‌گرفت. درآغاز سال ۱۹۱۶، کنفرانسی ازهواداران چپهاکه ازشهرهای مختلف آمده بودند تشکیل شد. دراین‌کنفرانس بودکه سوسیال‌دموکراتهای چپ، گروهی به نام اسپارتاکوس تشکیل دادند. گروه اسپارتاکوس درهمان سال، از کار تبلیغاتی‌به‌عملیات فعالانه‌روی آورد: اعتصاب، تظاهرات وفعالیتهای‌دیگری رادر میان‌کارگران آغازکرد وعناصر انقلابی درون کشور را متحد ساخت.

چپ‌های آلمان شجاعانه علیه‌جنگ امپریالیستی وتبلیغ سیاست«صلح داخلی» مبارزه می‌کردند. اما آنها انقلابیون کاملاً پایداری نبودند: تا

مدتها از قطع رابطه بااپورتونیستها خودداری می‌کردند ودر پذیرفتن‌شعار بلشویکی «تبدیل جنگ امپریالیستی به‌جنگ داخلی» تردید داشتند.

لنین قویاً از چپ آلمان پشتیبانی می‌کرد. او می‌گفت‌که «...آنها مصممانه، پایمردانه و فداکارانه با سوسیال شووینیست‌های آلمان مبارزه می‌کردند...» لنین درهمان‌حال، شدیداً ازاشتباهات‌آنها انتقاد می‌کرد.

حکومت آلمان، روزالوگزامبورگ وکارل‌لیبکنشت، رهبران چپ‌را به‌زندان‌انداخت.

درآغاز سال ۱۹۱۵، در دهکدهٔ کوچك زیمروالد در سویس، کنفرانس بین‌المللی‌انترناسیونالیستهای سوسیالیست‌ومخالف‌سوسیال شووینیسم‌تشکیل شد. روی هم رفته ۳۸ نماینده از ۱۱کشور اروپایی درآن شرکت کردند. همهٔ شرکت‌کنندگان، موضعی کاملاً انقلابی نداشتند. بااین حال، لنین در این‌کنفرانس، گروه‌کوچکی از انترناسیونالیستهای انقلابی راباهم متحد کرد تامبارزه علیه‌اکثریت متزلزل را آغازکند. این‌گروه، چپ‌زیمروالد نامیده می‌شد (ن.ك. سند).

عناصر انقلابی کشورهای مختلف، تدریجاً گرد گروه چپ زیمروالد متحدشدند. دربهار سال۱۹۱۶دومین‌کنفرانس بین‌المللی انترناسیونالیستهای سوسیالیست در دهکدهٔ سویسی کینتهال[31] تشکیل شد. چپ‌زیمروالد به طرز چشمگیری تقویت شد. پی‌ریزی این‌گروه توسط بلشویکها به رهبری لنین، گام بزرگی در راه تشکیل انترناسیونال‌کمونیستی سوم درآینده بود.

اسناد و مدارك

قرار مقدماتی چپ زیمروالد

(توسط اکثریت میانه‌روکنفرانس زیمروالد ردشد)

جنگ‌کنونی را امپریالیسم به‌راه انداخته است...

این جنگ‌برای هردوگروه‌کشورهای درگیر، جنگی است میان برده‌داران به‌منظور حفظ‌وتقویت برده‌داری: به‌منظور تقسیم دوبارهٔ مستعمرات، حفظ«حق» ستمگری برملتهای دیگر، حفظ‌امتیازات وانحصارات سرمایه‌داری بزرگ، ابدی کردن کارمزدوری ازراه شکاف انداختن میان کارگران کشورهای گوناگون و سرکوبی آنها به دست ارتجاع. در نتیجه، صحبت از «دفاع از سرزمین پدری»

31. Kienthal

توسط هردوگروه متخاصم، چیزی جز فریفتن مردم توسط بورژوازی نیست. نه پیروزی هریك ازدوگروه ونه برگشت‌وضع موجود به‌حال سابق، نمی‌تواندآزادی اکثریت ملتهای جهان را از یوغ امپریالیستی چند قدرت بزرگ تأمین کند یا حتی دست‌آوردهای فرهنگی مختصرکنونی را برای طبقهٔ کارگر حفظ‌کند. دوران سرمایه‌داری نسبتاً صلح‌آمیز سپری شده است و هرگز برنخواهد گشت. ارمغان امپریالیسم برای طبقهٔ کارگر، تشدید بی‌سابقهٔ مبارزهٔ طبقاتی، فقر، بی‌کاری، گرانی، ستمگری تراستها ومیلیتاریسم، وارتجاع سیاسی است که درهمهٔ کشورها به‌ویژه درآزادترین‌شان سربر می‌آورد...

سیاست رأی دادن به‌اعتبارات جنگی، داخل شدن دردولتهای متخاصم، صلح داخلی، وبسیاری کارهای‌دیگر، خیانت به‌سوسیالیسم است. اپورتونیسم، که زائیدهٔ شرایط «دورهٔ صلح» بود اکنون برای جدایی کامل ازسوسیالیسم‌آماده است ودشمن آشکار جنبش رهایی بخش طبقهٔ کارگر شده است. طبقهٔ کارگر نمی‌تواند به‌هدفهای دورانساز خود برسد مگر آنکه مبارزه‌ای سرسختانه علیه اپورتونیسم‌وسوسیال‌شووینیسم... وگروه‌به‌اصطلاح میانه‌روکه مواضع‌مارکسیستی‌اش رابه شووینیستها سپرده است آغازکند.

...جنگ، حالتی انقلابی پدید می‌آورد وبه‌احساسات وهیجانات انقلابی درمیان توده‌های مردم دامن می‌زند، به پیشرفته‌ترین بخش طبقهٔ کارگر می‌فهماند که‌اپورتونیسم محکوم به‌فناست‌ومبارزه‌علیه آن‌راتشدید می‌کند...سوسیالیستها مردم رابا وعده‌های صلح، خلع سلاح ومانند اینها درآیندهٔ نزدیك، صلح‌وخلع سلاحی‌که تااندازه‌ای پایدار ودموکراتیك باشد وجلوی استثمار ملتها رابگیرد وخواستار سرنگونی انقلابی حکومتهای‌کنونی نباشد، نخواهند فریفت. فقط یك انقلاب اجتماعی به رهبری پرولتاریا، راه را برای صلح و آزادی ملتها باز می‌کند.

جنگ امپریالیستی، نقطهٔ‌آغاز انقلاب اجتماعی است. همهٔ شرایط عینی آخرین دوراز اجتماعی، مبارزهٔ انقلابی توده‌ای طبقهٔ کارگر را در دستور روز قرار می‌دهد. وظیفهٔ سوسیالیستها، ضمن آنکه باید ازکوچکترین وسیلهٔ مبارزهٔ علنی طبقهٔ کارگر استفاده کنند، آماده‌کردن کارگران برای این وظیفهٔ مبرم و فوری، بالابردن شعور طبقاتی کارگران، متحد ساختن آنها در مبارزهٔ انقلابی بین‌المللی، پشتیبانی ازوهدایت هرگونه فعالیت انقلابی، کوشش برای تبدیل جنگ‌امپریالیستی میان ملتها به‌جنگ داخلی طبقات ستمدیده علیه ستمگران، به‌جنگی برای سلب مالکیت سرمایه‌داران، و تصرف قدرت سیاسی توسط طبقهٔ کارگر وتحقق سوسیالیسم است.[۳۲]

32. Lenin, *Collected Works*. Vol. 21, PP. 313-315 (Russ. ed.).

پرسش و تمرین

۱. سرمایه‌داری انحصاری دولتی چیست؟ چه‌پدیده‌ها و رویدادهایی در جریان جنگ اول جهانی نشان داد که سرمایه‌داری انحصاری به‌سرمایه‌داری انحصاری دولتی تبدیل می‌شد؟
۲. چراوضع طبقهٔ کارگردرجریان جنگ بدتر شد؟ این دگرگونی، چگونه دراوضاع سیاسی کشورهای درگیر درجنگ تأثیر گذاشت؟
۳. سوسیالیستهای دست‌چپی چه کمکی به‌مبارزه‌علیه جنگ امپریالیستی کردند؟
۴. بلشویکها به‌رهبری لنین، درسالهای ۱۹۱۵-۱۹۱۶ درتدارک تشکیل انترناسیونال کمونیستی سوم، چه کاری کردند؟
۵. در جدول تاریخی جنگ اول جهانی (ستون «جنبش انقلابی در کشورهای در حال جنگ»)، اطلاعاتی رادال‌بر مبارزهٔ بلشویکها به رهبری لنین علیه جنگ امپریالیستی وسوسیال شووینیسم بگنجانید.

این‌تاریخها رابه‌یاد بسپارید

۱۹۱۵ کنفرانس زیمروالد انترناسیونالیستهای سوسیالیست. تشکیل گروه چپ‌زیمروالد توسط لنین.

۴۵. رویدادهای سیاسی وجریان عملیات نظامی درسال ۱۹۱۷

انقلاب بورژوا- دموکراتیک فوریه در روسیه. بحران انقلابی، که درهمهٔ کشورها اوج می‌گرفت، در روسیه که مردمش وضعی بسیار ناگوار داشتند، شکلهای به‌ویژه حادی به‌خود گرفت. حکومت تزاری نمی‌توانست مشکلات نظامی وغیر نظامی راکه‌درجریان جنگ گریبان‌گیر کشور شده بود حل کند. روسیه، ضعیف‌ترین حلقه در زنجیر نظام امپریالیستی شد. ویرانی اقتصاد، گرسنگی و بی‌سازمانی امور دولت، کشور رابه سوی انقلاب کشاند. شکست‌تزاریسم درجبهه، پیروزی انقلاب‌را تسهیل کرد. در فوریهٔ ۱۹۱۷ (ماه‌مارس به‌تقویم جدید) یك انقلاب بورژوا- دموکراتیك‌درروسیه به‌وقوع پیوست- کارگران وسربازان، باالهام ازبلشویکها، استبداد تزاری را در روسیه سرنگون‌کردند (ن.ك. سند۱).

رشد جنبش انقلابی درکشورهای درگیر در جنگ. تحت تأثیر پیروزی انقلاب‌روسیه، جنبش‌کارگری‌دیگر کشورها به‌ویژه‌در کشورهای درگیر درجنگ، تقویت شد.

درسال ۱۹۱۷ بیش از ۳۰۰,۰۰۰ کارگر در آلمان اعتصاب کردند. کارگران، خواستهای اقتصادی و سیاسی مانند پایان دادن به جنگ، استقرار آزادیهای دموکراتیک و آزادی زندانیان سیاسی را پیش کشیدند.

„Много лъть ей тронъ творили,
Но народу надоъла и онъ сразу
развалили"

سرنگونی استبداد. کارتون. ۱۹۱۶

روحیهٔ انقلابی، تدریجاً در نیروهای مسلح امپراتوری آلمانی راه می‌یافت. در جبههٔ شرقی، سربازان آلمان و روسیه، بارها در ماههای آوریل ومه اعلام‌برادری کردند. عقاید انقلابی، کم‌کم از روسیه به آلمان نفوذ می‌کرد. در ماه اوت، ناویان نیروی دریایی آلمان‌شورش‌کردند (ن.ك.سند۲). آنها سازمان یافته نبودندوپیوندی با کارگران نداشتند. شورش، به طرز وحشیانه‌ای سرکوب شد.

جنبش‌کارگری و رهایی‌بخش ملی روز به‌روز شدیدتر می‌شد ودر سراسر اتریش- هنگری، به ویژه درچك، شکلهای انقلابی‌تری به‌خود می‌گرفت. دربهار ۱۹۱۷ جنبش‌انقلابی سراسرکشور را فراگرفت. کارگران با شعار «زنده‌باد انقلاب روسیه!» به‌میدان آمدند. درماه اوت، درشهر برنو از شهرهای چك،کار به‌زد وخورد میان‌کارگران وپلیس‌انجامید.

تحت‌تأثیر رویدادهای انقلابی روسیه، جنبش کارگری در کشورهای آنتانت نیز تقویت شد. کارگران بریتانیا سرنگونی تزاریسم راجشن‌گرفتند. دربهار سال ۱۹۱۷ صدهاهزارکارگر درصنایع مهمات‌سازی اعتصاب‌کردند. روز اول ماه‌مه ۱۹۱۷، نخستین‌بار پس‌از آغاز جنگ، تظاهرات توفان‌آسا در سراسر بریتانیا آغاز شد. در تابستان، معدنچیان و کارگران بارانداز‌ها

اعتصاب کردند.

کارگران فرانسه نیزپیروزی انقلاب روسیه‌را جشن گرفتند. به‌موجب قراری که دریکی از گردهم‌آییهای کارگران تصویب شده بود، اعلام شد: «جرقه‌ای که درپتروگراد روشن شده است، درسراسر جهانی که زیرستم میلیتاریسم دست وپا می‌زند، شعله‌ای برخواهد افروخت.» اعتصابیون و تظاهرکنندگان، خواستار امضای هرچه سریع‌تر پیمان صلح شدند. درپاریس وشهرهای دیگر، زدوخوردهایی باپلیس صورت گرفت.

جنبش ضد جنگ، به‌ارتش فرانسه نیزکشانده شد ودر ۱۹۱۷ به‌بیش‌از ۱۰۰ هنگ، در جبهه سرایت کرد ودر پاره‌ای از یگانها کار به خودداری از جنگیدن کشید. چندین دسته از نظامیان فرانسه پس‌از شنیدن خبرهای مربوط به‌سرکوبی تظاهرات کارگران درپاریس، جبهه را ترک کردند وتفنگ در دست به سوی پاریس به راه افتادند. یکی از این دسته‌ها به حومهٔ پاریس رسید ولی توسط هنگهای سواره نظام وفادار به حکومت متوقف شد.

در میان کارگران ایتالیا نیز جنبش انقلابی رشد یافت. یك اعتصاب عمومی‌درایتالیا به‌وقوع پیوست و کارگران شعار «ما می‌خواهیم همان‌کاری رابکنیم که کارگران روسیه کرده‌اند» راپیش کشیدند. درماه‌اوت، میان‌کارگران وپلیس‌درشهر تورینو زدوخوردشدو کارگران دست‌اندرکار سنگربندی‌خیابانها شدند.

زمین درزیرپای امپریالیستها به‌لرزه درآمده بود. بااین حال، جنبش انقلابی کارگران وسربازان درهمهٔ کشورها، به‌استثنای روسیه، ازقدرت کافی برای ادامهٔ انقلاب ومتوقف ساختن جنگ برخوردار نبود. بورژوای کشورهای آنتانت (اتفاق مثلث) که از اوج گیری انقلابات می‌ترسیدند، اختیار هرگونه دیکتاتوری‌رابه حکومتهاشان دادند. درآلمان، قدرت مطلق،عملاً در دست فرماندهان نظامی بود.

ایالات متحد آمریکا به‌جنگ می‌پیوندد. جنگ دراروپا برای بورژوازی ایالات متحد آمریکا بسیار سودآور بود. ایالات متحد آمریکا اسلحه، مهمات، تجهیزات نظامی ومواد غذایی لازم برای‌کشورهای‌درگیر درجنگ رابه قیمتهای بسیارگران تهیه می‌کرد.

سرمایه‌داران آمریکا معتقدبودندکه درآن‌زمان، بهتر بود واردجنگ نشوند. آنها درجریان جنگ، سودهای کلانی به‌جیب زدند وبیش ازنیمی‌از ذخایرطلای جهان‌رادردست خود متمرکزکردند، زیرا دربرابر تحویل‌اسلحه

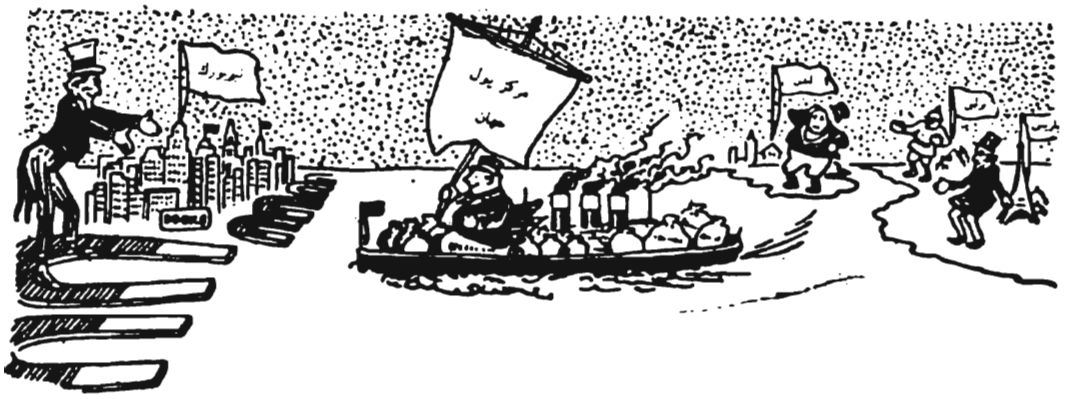

سرمایه‌داران آمریکا و طلای بریتانیا. کلوون انگلیسی، ۱۹۱۵.

ومواد غذایی به‌کشورهای اروپایی، طلا می‌گرفتند.

پیش‌از جنگ، سرمایهٔ اروپایی به‌ایالات متحد آمریکا صادر می‌شد. در سال ۱۹۱۴ بدهی ایالات متحد آمریکا به‌کشورهای اروپایی، مخصوصاً به‌بریتانیا، نزدیك به ۶۰۰۰ میلیون دلار بود.

آمریکایی‌ها در جریان جنگ، نه‌فقط بدهی‌شان را پرداختند بلکه به بریتانیا، فرانسه وایتالیا اعتبار دادند. آنها بیش‌از ۱۰۰۰۰ میلیون دلار به کشورهای آنتانت وام دادند.

متحدین یا کشورهای اتحاد چهارگانه، از سوی دریا شدیداً توسط نیروهای دریایی بریتانیا وفرانسه محاصره شده بودند. به‌همین علت، ایالات متحد آمریکا عمدتاً باکشورهای آنتانت دادوستد می‌کرد.

محافل بازرگانی ایالات متحد آمریکاکه مبالغ هنگفتی به‌کشورهای آنتانت وام داده بودند ازاین می‌ترسیدندکه آلمان پیروز شود وآنها پولشان را از دست بدهند. درهمان حال، امپریالیسم آمریکا نمی‌خواست که آلمان برجهان مسلط شود. انحصارات آمریکایی پس‌ازآنکه جیب‌شان را ازمنافع قراردادهای نظامی پرکردند، مدعی سلطه بر جهان شدند. ویلسون رئیس جمهور آمریکا درجلسهٔ کارخانه‌داران وبانکداران‌که روز ۱۰ژوئیهٔ ۱۹۱۶ درشهر دترویت تشکیل شده بودگفت که آمریکایی‌ها مجبور بودند بیشترین بخش سرمایهٔ موردنیاز جهان راتأمین‌کنند وکسانی‌که سرمایه راتأمین‌کردند باید بتوانند برطبق تشخیص خودشان حکومت‌کنند.

دراواسط سال ۱۹۱۶ روز به‌روز برتعدادکسانی که می‌گفتند ایالات متحد آمریکا باید علیه آلمان به‌جنگ بپیوندد افزوده می‌شد.

آلمان اعلام‌کردکه ازروز اول فوریهٔ ۱۹۱۷ تمام‌کشتیهای مسافری و بازرگانی کشورهای درگیر درجنگ و کشورهای بی‌طرف راکه به مقصد

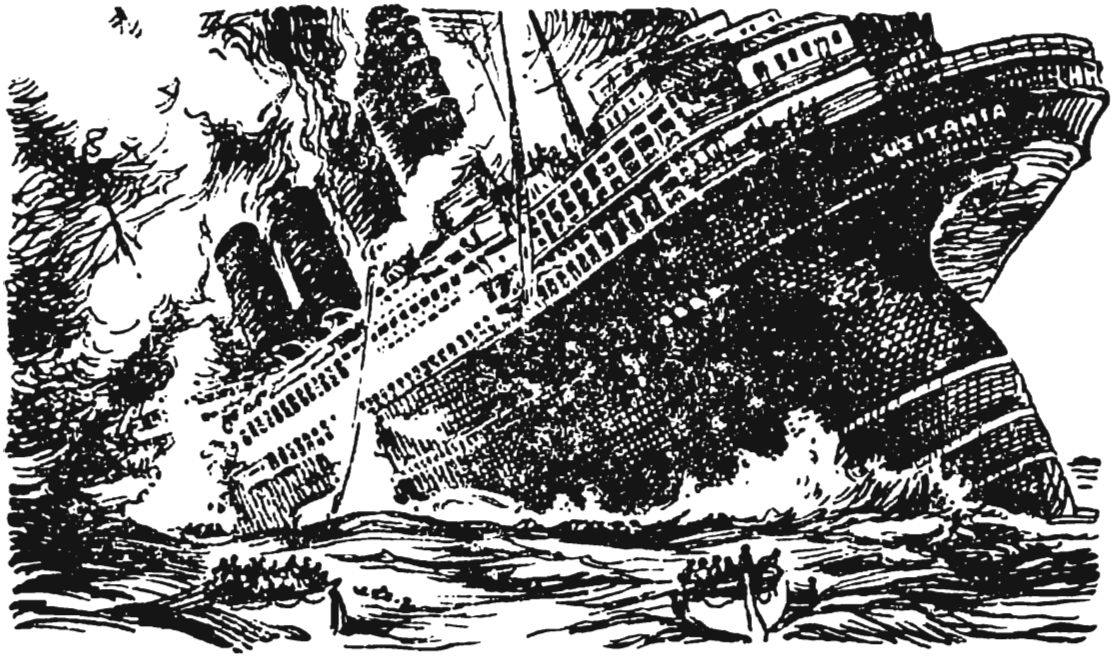

غرق شدن کشتی عظیم مسافربری «لوزیتانیا» در اثر حملهٔ
زیر دریایی‌های آلمان. نقاشی

کشورهای آنتانت درحرکت باشند غرق خواهدکرد. فرماندهی ارتش آلمان گمان می‌کردکه باآغاز جنگ بی‌امان زیردریایی، خواهد توانست بریتانیاو فرانسه را محاصره‌کند وکمک‌رسانی ایالات متحد آمریکا به این کشورها، و ارسال مواد غذایی ازمستعمرات رامتوقف سازد.

جنگ زیردریایی، خسارات‌بزرگی به‌کشورهای آنتانت و بازرگانان ایالات متحد آمریکا وارد آورد. همین بهانه‌ای شدتا ایالات متحد آمریکا روابط دیپلماتیکش راباآلمان قطع‌کند.

انقلاب فوریهٔ روسیه، پیوستن ایالات متحد آمریکا به‌جنگ‌را تسریع کرد. محافل حاکم ایالات متحد آمریکا از تضعیف آنتانت می‌ترسیدندزیرا امکان داشت روسیه ازاین جنگ امپریالیستی عقب‌نشینی‌کند وروزبه‌روزبر نفوذ انقلاب روسیه در دیگر کشورها افزوده شود. ایالات متحد آمریکا در آوریل ۱۹۱۷ به‌کمک‌کشورهای‌آنتانت آمد وبه‌آلمان اعلان جنگ‌داد.

عملیات نظامی درسال ۱۹۱۷. تهاجم عمومی وهمزمان در همهٔ جبهه‌ها، که‌ازنقشه‌های عملیاتی‌کشورهای‌آنتانت‌برای بهار ۱۹۱۷بود، صورت نگرفت. فرماندهی مشترك ارتشهای انگلیس وفرانسه درماه آوریل، درمنطقهٔ راین دست به‌حمله زد (ن.ك. نقشهٔ صفحهٔ ۲۹۶). اما این‌حمله‌پس ازهفت هفته جنگ خونین، بی‌نتیجه ماند.

متفقین، مانندگذشته، از روسیه خواستند که حمله را در امتداد جبهه‌ای طولانی آغاز کند و بخشی از نیروهای آلمان را به شرق بکشاند. نقشه‌های آنها با نقشه‌های بورژوازی روسیه مطابقت داشت ـ و آن، استفاده از پیروزیهای جبهه برای منحرف کردن مردم از مبارزهٔ انقلابی بود. در ماه ژوئیه، تهاجم روسیه در امتداد بخش لفوف ۳۳ آغاز شد (ن.ك. نقشهٔ همین صفحه). فرماندهی ارتش آلمان، نیروهای عظیمی را از غرب به جبههٔ شرقی منتقل کرد.

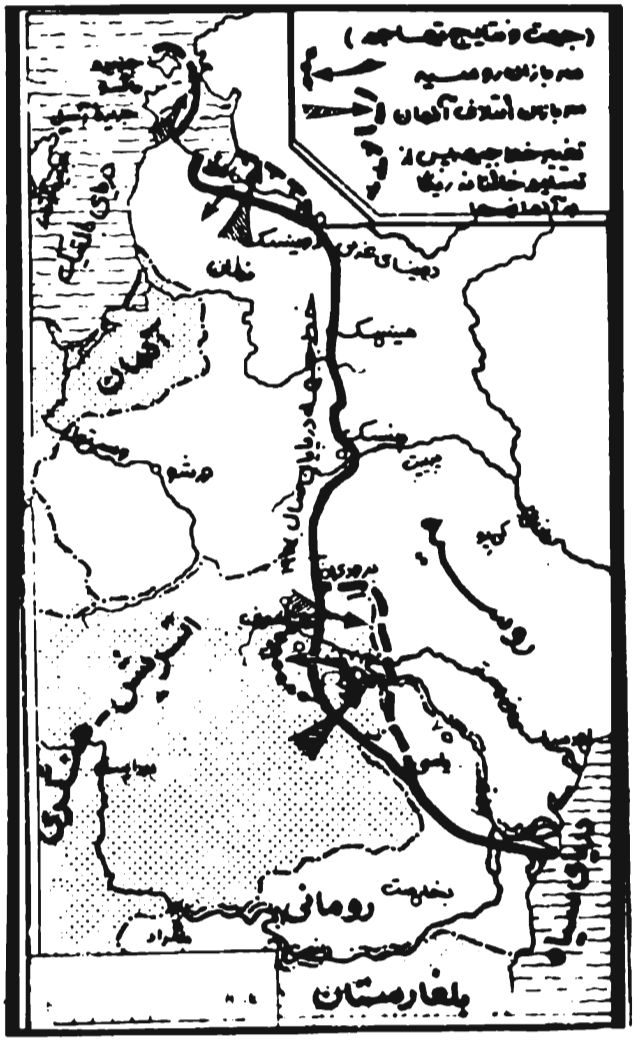

نتایج عملیات نظامی در جبههٔ شرقی، تابستان ۱۹۱۷.

اما سربازان روسیه دیگر نمی‌خواستند در جهت منافع امپریالیستهای روسیه و انگلیس و فرانسه بجنگند. این تهاجم، شکست خورد.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر.

روز ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر، تقویم جدید) ۱۹۱۷ در روسیه، «کارگران و دهقانان فقیر به‌رهبری حزب بلشویك، حکومت بورژوازی را سرنگون و قدرت شوراها را ایجاد کردند.»[۳۴]

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، دیکتاتوری طبقهٔ کارگر را برقرار کرد، نوع تازه‌ای از دولت یعنی دولت سوسیالیستی شوروی و نوع تازه‌ای از دموکراسی یعنی دموکراسی برای زحمتکشان را پدید آورد. انقلاب اکتبر، کشور شوروی را به‌مسیر سوسیالیسم هدایت کرد.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، اهمیتی در دوران ساز داشت. این انقلاب،

33. Levov
34. *The History of the Cmmunist Party of the Soviet Union.* Moscow, FLPH, 2nd ed., P. 260.

کل بنای‌عظیم سرمایه‌داری‌جهانی را ازپایه به‌لرزه‌درآورد. استقرارنخستین دولت سوسیالیستی در تاریخ، به حاکمیت یکپارچهٔ سرمایه‌داری پایان داد. بنابراین، انقلاب اکتبر دوران تازه‌ای در تاریخ بشر آغاز نهاد، وآن،دوران سقوط سرمایه‌داری وپیروزی کمونیسم درسراسر جهان است.

رشد جنبشهای انقلابی ورهایی‌بخش ملی. تأثیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر برجنبش انقلابی‌کشورهای جهان، ازتأثیر انقلاب فوریه نیز بیشتر بود. در کشورهای سرمایه‌داری، فعالیت انقلابی زحمتکشان، آغاز شد.

امپریالیستهای آلمان ازعلاقهٔ دولت شوروی به‌کناره‌گیری ازجنگ امپریالیستی سوء استفاده کردند وپیمان صلح غارتگرانهٔ برست‌لیتوفسک [۳۵] را به‌روسیهٔ شوروی تحمیل کردند.

اما این‌آخرین پیروزی برای‌امپریالیسم آلمان بود. درژانویهٔ ۱۹۱۸ کارگران آلمان واتریش ـ هنگری علیه شرایط غارتگرانهٔ صلح که به‌روسیه تحمیل‌شده‌بود اعتراض‌کردند، شعارهای‌کارگران چنین‌بود: «زنده بادروسیهٔ شوروی!»، «نابودباد جنگ!» و «زنده‌باد شوراهای کارگران!»

انقلاب اکتبر برسربازان آلمان نیز تأثیر گذاشت. پیروزی انقلاب باعث شده بودکه سربازان‌انقلابی، ازرفتن به‌جبهه وشرکت فعالانه درجنگ خودداری‌کنند.

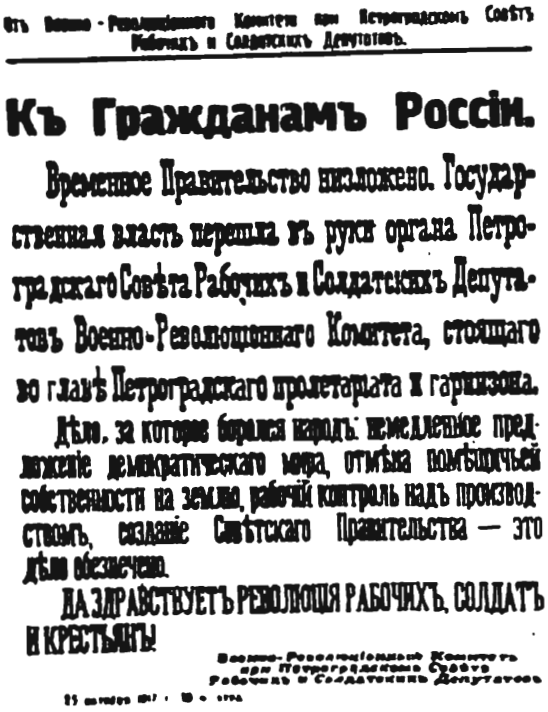
От Военно-Революционного Комитета при Петроградском Совѣтѣ Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ.

Къ Гражданамъ Россіи.

Временное Правительство низложено. Государственная власть перешла въ руки органа Петроградскаго Совѣта Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ Военно-Революціоннаго Комитета, стоящаго во главѣ Петроградскаго пролетаріата и гарнизона.

Дѣло, за которое боролся народъ: немедленное предложеніе демократическаго мира, отмѣна помѣщичьей собственности на землю, рабочій контроль надъ производствомъ, созданіе Совѣтскаго Правительства — это дѣло обезпечено.

ДА ЗДРАВСТВУЕТЪ РЕВОЛЮЦІЯ РАБОЧИХЪ, СОЛДАТЪ И КРЕСТЬЯНЪ!

Военно-Революціонный Комитетъ при Петроградскомъ Совѣтѣ Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ.

اعلامیه: بیانیهٔ کمیتهٔ انقلابی نظامی پتروگراد که توسط لنین نوشته شده بود.

فرارهای دستجمعی سربازان ازارتش اتریش‌ـهنگری آغاز شد. در فوریهٔ ۱۹۱۸ ملوانان چهل کشتی جنگی نیروی دریایی اتریش‌ـ هنگری شورش‌کردند. این‌شورش‌توسط زیردریایی‌های آلمان سرکوب شد. در دسامبر ۱۹۱۷ گروه بی‌شماری‌ازکارگران درفرانسه اعتصاب‌کردند (ن.ک. سند۳). در ماههای‌فوریه‌ومارس ۱۹۱۸ جنبش اعتصابی، سراسر حوضهٔ لوار را در برگرفت. در بهار

35. Brest Litovsk

گاردهای سرخ کارخانهٔ پوتیلوف با زره‌پوش «ستوان اشمیت» در جریان قیام اکتبر در پتروگراد.

همان سال کارگران کارخانه‌های بزرگ مهمات‌سازی پاریس اعتصاب کردند.

کارگران بریتانیا به‌سیاست خصمانهٔ دولت بریتانیا در برابر روسیه و مداخلهٔ بیگانگان درامور داخلی روسیه که توسط قدرتهای آنتانت آغازشده بود اعتراض کردند. درژوئیهٔ ۱۹۱۸ نزدیك به نیم میلیون کارگر درکارخانهٔ مهمات‌سازی اعتصاب کرده بودند.

موج نیرومندی از اعتصابات و دیگر فعالیتهای طبقهٔ کارگر، سراسر ایالات متحد آمریکا رافراگرفت.

انقلاب کبیر اکتبر با گسستن زنجیرهای ستم ملی که ملتهای امپراتوری روسیه رابه‌قید کشیده بود، نیروی حرکت تازه‌ای به جنبش رهایی‌بخش ملی درسراسر جهان داد. درسالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۸ مبارزهٔ فعالانهٔ ضدامپریالیستی برای دست یافتن به استقلال ملی در لهستان، چك، و اسلواکی آغاز شد. در کشورهای مستعمره و وابستهٔ آسیا و افریقا، مبارزه برای رهایی از یوغ امپریالیستها روزبه‌روز نیرومندتر می‌شد. جنبش اعتصابی هند، در بسیاری ازمراکزبزرگ صنعتی کشوراثر گذاشت. پرولتاریای هند، خواستهای اقتصادی وشعارهای مربوط به‌مبارزات ضدامپریالیستی رایکجا مطرح می‌کرد.

انقلاب اکتبر، سرآغاز فروپاشی نظام استعماری امپریالیسم بود.

اسناد و مدارك

۱. انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك‌فوریه‌در روسیه. بیانیهٔ کمیته مرکزی حزب سوسیال ـ دموکرات کارگری (بلشویك) روسیه به همهٔ اهالی روسیه

کارگران‌جهان، متحد شوید!

هموطنان! دژتزاریسم فرو ریخته است. زندگی پرشکوه‌دارو دستهٔ تزار، که براستخوانهای ملت بنیان‌گرفته بود، به‌خاك سیاه فروافتاده است. پایتخت دردست مردمی‌است‌که قیام‌کرده‌اند. بخش انقلابی‌ارتش ازقیام‌کنندگان‌پشتیبانی می‌کند. طبقهٔ‌کارگرانقلابی وارتش انقلابی، کشور را از ویرانی ونابودی‌کاملی که حکومت تزاری برایش پیش‌بینی‌کرده بود نجات خواهند داد.

مردم‌روسیه پس‌از تلاشهای بی‌پایان ودادن خون وزندگی خودشان، بردگی کهن رابرانداخته‌اند.

در سراسر «روسیه» پرچم سرخ قیام برافراشته می‌شود! در سراسر روسیه، آرمان آزادی را ازآن خودکنید، نوکران تزاریسم را سرنگون‌کنید و سربازان را به‌پیکار فرا خوانید.

درسراسر روسیه، حکومت مردم انقلابی را ایجادکنید.

هموطنان! مادراثر تلاشهای‌برادرانه‌ویکپارچهٔ قیام‌کنندگان، توانسته‌ایم نظام نوخاستهٔ آزادی را برویرانه‌های استبداد برپاداریم.

به‌پیش! راهی به‌عقب نیست. بی‌رحمانه بجنگید!

درزیر پرچم سرخ انقلاب متحد شوید!

زنده‌باد جمهوری دموکراتیك!

زنده‌باد طبقهٔ‌کارگر انقلابی!

زنده‌باد خلق انقلابی وارتش انقلابی!

کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال ـ دموکرات کارگری «روسیه»

۲. از اعلامیهٔ گروه اسپارتاکوس به مناسبت شورش در نیروی دریایی آلمان در ویلهلم‌شاون [۳۶]، تابستان ۱۹۱۷

آنها [ملوانان شورشی] درست به‌قلب میلیتاریسم آلمان زدند. دلیل‌این مدعا، انتقامهای وحشیانه‌ای است‌که مقامهای نظامی ازآنها می‌گیرند. دوتا از رفقای مایعنی ناخدا رایشپیتش[۳۷] و کوبس[۳۸] در یـك دادگاه ویژهٔ نظامی به‌مرگ

36. Wilhelmshaven 37. Reichpietsch 38. Kobes

محکوم وسپس تیرباران شدند: بیش‌از ۵۰۰ ملوان را برروی هم به ۴۰۰ سال زندان بااعمال شاقهٔ محکوم کردند.

اما این قربانیها هدر نرفتند. شورشیان ویلهلم‌شاون، جرقه‌ای را روشن کردند وسرمشقی برای رفقای طبقاتی خود شدند:

کارگران آلمان، راه ما را دنبال کنید، تا بشریت در آینده، دنیایی سوسیالیستی داشته باشد. امافقط درصورتی‌که شماراه مارا دنبال‌کنید، این‌دنیا ساخته خواهد شد زیرا رسیدن به‌آن فقط ازراه مبارزه ممکن است!- این، اندرز سادهٔ آنان است.۳۹

۳. اقدامات کارگران فرانسه علیه جنگ

(از خاطرات یك فلزکار که روز ۳۰ اوت ۱۹۳۲ در روزنامهٔ اومانیته چاپ‌شد)

درسال۱۹۱۷ من درکارخانهٔ کلرژمن، شهر لووالوا ، درخیابان کمونکار می‌کردم. دراینجا موتورهای هواپیماهای شش ویازده سیلندر تولید می‌شد.

ما خواستار پایان دادن به‌جنگ شدیم.

یك‌روز ساعت ۸ صبح بودکه نمایندگان‌کارگاه ما اعلام‌کردند:«کاربس است.» هیچ‌کس دست به‌کارنزد. ما هیأت نمایندگی خودمان را که بیش از ۹۰ نفر بودند به‌شهرداری در خیابان کمو فرستادیم. از کارگران همهٔ کارخانه‌ها خواستیم‌که اعتصاب‌کنند. غروب آن‌روز ۱۲۰۰۰۰ کارگر اعتصاب‌کردند.

روزبعد،تعداد اعتصابیون به۲۵۰۰۰۰ نفررسید. اعتصاب با این‌اشعار آغازشد: «حکومت باید هدفهای جنگی‌اش را اعلام‌کند. ماخواستار پایان دادن به‌جنگ هستیم!»۴۰

۴. اهمیت‌تاریخی انقلاب اکتبر وپیروزی سوسیالیسم دراتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی

انقلاب‌کبیراکتبر، جبههٔ امپریالیستها را در روسیه‌که یکی‌ازبزرگترین کشورهای جهان است ازهم‌گسست ودیکتاتوری طبقهٔ‌کارگر را برقرارکرد، نوع تازه‌ای ازدولت یعنی دولت سوسیالیستی شوروی‌ونوع تازه‌ای ازدموکراسی‌یعنی دموکراسی برای زحمتکشان را پدیدآورد.

قدرت‌کارگران وکشاورزان، که ازبطن انقلاب پدید آمد، روسیه را از

---

39. *Spartacus During the War*. Partizdat, 1933, P. 178.
40. Alphonse B., Former Soldier in the 100th Regiment.

حمام‌خون‌جنگ امپریالیستی‌بیرون‌کشیدوملت‌را ازفاجعه‌ای‌که طبقات‌استثمارگر برایش رقم‌زده بودند نجات داد واز افتادن به‌دام انقیاد سرمایهٔ خارجی‌رهانید.

انقلاب اکتبر، زیربنای اقتصادی نظام استثمار وبی‌عدالتیهای اجتماعی را ازمیان برد. دولت شوروی، صنایع و راههای آهن، بانکها وزمینها را ملی کرد، نظام زمینداری را لغوکرد و رؤیای دیرینهٔ دهقانان دربارهٔ زمین را تحقق بخشید.

انقلاب اکتبر، زنجیرهای ستم ملی را پاره کرد؛ حق ملتها به‌تعیین سرنوشت خود راتا حد حق جدایی، اعلام‌کرد وبه‌اجرا گذاشت. انقلاب، همهٔ امتیازات طبقاتی استثمارگران را گرفت. نخستین‌بار در تاریخ بشر، زنها به معنای واقعی آزادشدندوحقوقی برابر باحقوق مردان به‌دست آوردند.

انقلاب سوسیالیستی روسیه، کل‌بنای عظیم نظام سرمایه‌داری جهان را ازپایه به‌لرزه درآورد. جهان به‌دونظام متضاد تقسیم شد.

نخستین‌بار درصحنهٔ بین‌المللی، دولتی‌به‌میدان‌آمدکه شعار بزرگ صلح را پیش‌کشید واصول تازه‌ای را در روابط میان خلقها وکشورها به‌اجرادرآورد. بشریت، تکیه‌گاه مطمئنی برای مبارزه علیه جنگهای غارتگرانه، و دست یافتن به‌صلح و امنیت ملتها پیدا کرد.[۴۱]

پرسش و تمرین

۱. نکات زیر را درجدول تاریخی جنگ اول‌جهانی بگنجانید:
الف) عملیات‌نظامی‌درسال۱۹۱۷؛ب) رویدادهای‌سیاسی‌درسال۱۹۱۷.
۲. انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک فوریهٔ روسیه چه تأثیری بررشد جنبش انقلابی در دیگرکشورها داشت؟
۳. اهمیت تاریخی انقلاب‌کبیر سوسیالیستی اکتبر چیست؟ (برای‌پاسخ دادن به‌این‌پرسش، سوای این‌بخش ازکتاب،سند ۴ را نیز بخوانید).
۴. چرا ایالات متحد آمریکا دیرتر از دیگر کشورهای بزرگ به جنگ پیوست؟چرا به‌پشتیبانی ازکشورهای آنتانت یا اتفاق مثلث‌به‌جنگ پیوست؟

این‌تاریخها را به‌یادبسپارید

۱۲ مارس ۱۹۱۷ انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک فوریه در روسیه. سرنگون شدن (تقویم‌جدید) حکومت استبدادی.

---

41. *The Programme of the Communist Party of the Soviet Union*. Moscow' FLPH, 1961, P. 13.

آوریل ۱۹۱۷ ایالات‌متحدآمریکا به‌پشتیبانی از کشورهای آنتانت به‌جنگ می‌پیوندد.

۷ نوامبر ۱۹۱۷ انقلاب کبیرسوسیالیستی‌اکتبر در روسیه.
(تقویم‌جدید)

دسامبر۱۹۱۷ امضای پیمان صلح درجبههٔ شرقی.

۱۹۱۷-۱۹۱۸ رشد جنبش انقلابی ورهایی‌بخش ملی در سراسر جهان، تحت تأثیر انقلاب فوریه و به‌ویژه انقلاب اکتبر روسیه.

۴۶. شکست آلمان و متحدانش. پایان جنگ

تهاجم نهایی ارتشهای آلمان. درآغازسال ۱۹۱۸ فرماندهی ارتش آلمان تصمیم گرفت همهٔ نیروهای انگلیس وفرانسه را به‌هرقیمتی که شده، پیش از رسیدن‌کمکهای ایالات متحدآمریکا به‌کشورهای آنتانت یعنی پیش از ورود ارتش‌آمریکا به‌فرانسه، شکست دهد. آلمان امیدوار بودمواد غذایی ومواد اولیهٔ لازم را ازمنطقهٔ اوکراین‌که به‌اشغال سربازان آلمانی درآمده بود تأمین کند. امامردم روسیهٔ سفید و کشورهای اطراف‌دریای‌بالتیک، مصممانه در برابر مهاجمان ایستادگی کردند. شعله‌های جنگ پارتیزانی دراوکراین‌زبانه می‌کشید. اشغالگران مجبور شدند بیش از یك‌ونیم میلیون‌سرباز آلمانی و نزدیك به ۳۰۰٫۰۰۰ سرباز اتریش‌ـ هنگری‌را در آنجانگهدارند. این‌ها باعث تضعیف نیرو‌ـ

نتایج تهاجم آلمان در غرب از مارس تا ژوئیهٔ ۱۹۱۸.

های آلمان در فرانسه شد.

انتظار می‌رفت که‌یگانهای بزرگی‌ازارتش‌آمریکا درپائیز به‌جبههٔ‌غربی برسند. آلمانیهادر فاصلهٔ‌پایان ماه‌مارس‌وآغاز ژوئن ۱۹۱۸ به‌امیدپیروزی، پیش‌از ورود ارتش‌آمریکا، سه باربه‌سربازان بریتانیا و فرانسه یورش بردند. درچند نقطه، با برجاگذاشتن صدها هزار کشته، توانستند ازجبههٔ دشمن بگذرندومسافات‌قابل‌توجهی پیشروی‌کنند. آنهادرمنطقهٔ‌پاریس تا ۷۰ کیلو متری پایتخت رسیدندیعنی نیمی‌ازمسافت راپیش‌رفتند. ازآن نقطه، بااستفاده از توپهای دوررس، به راحتی می‌شد پاریس را بمباران کرد (ن. ك. نقشهٔ صفحهٔ ۳۱۹).

اما آلمانیها به هدف اصلی‌شان نرسیدند: ارتشهای انگلیس و فرانسه پیش از ورود سربازان آمریکایی به‌جبههٔ غربی، شکست نخوردند.

آلمان تا ماه ژوئیه ۱۹۱۸ آخرین نیروهای ذخیره‌اش را در میدانها ازدست‌داده‌بود. دراین هنگام، ۱۶ ساله‌ها رابه‌جبهه می‌فرستادند. سربازانی که از جبههٔ شرقی به‌جبههٔ غربی منتقل می‌شدند، به گفتهٔ فرماندهان ارتش آلمان، به‌احساسات انقلابی «آلوده» شده بودند. درارتش آلمان، تحت‌تأثیر عقب‌نشینی انقلابی روسیه از جنگ، علاقه به‌استقرار صلح بیشتر می‌شد. ژنرال لودندورف درخاطراتش اعتراف‌کرد: «اکنون‌که به‌گذشته می‌نگرم، می‌توانم ادعاکنم‌که شکست ما با پیروزی انقلاب روسیه آغاز شد.»

فرماندهی ارتش آلمان روز ۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۸ چهارمین وآخرین حمله را به‌جبههٔ غربی آغازکرد. این حمله به‌شکست انجامید.

حملهٔ متقابل ارتشهای آنتانت. پس‌از شکست چهارمین حملهٔ آلمان، سربازان‌فرانسه‌دست‌به‌حملهٔ متقابل‌زدند. این‌حمله‌از۱۸ ژوئیهٔ ۱۹۱۸ درمنطقهٔ رود مارن آغاز شد (ن.ك. نقشهٔ صفحهٔ ۳۲۲). آلمانیها درطی دو هفته به‌مواضعی‌که پیش‌ازآخرین تهاجم‌شان درمارس ۱۹۱۸ دراختیارداشتند عقب رانده شدند. خون صدهاهزار سرباز آلمانی، بی‌ثمر ریخته شده بود.

همه روزه نیروهای تقویتی تازه‌ای ازآن‌سوی اقیانوس اطلس برای کشورهای آنتانت می‌رسید. روز ۸ مارس حملهٔ مشترك ۸ ارتش به‌فرماندهی کل مارشال فوش فرانسوی درمنطقهٔ آراس آغاز شد. آنها از خطوط دفاعی آلمان گذشتند و ۱۶ لشکر آلمان را درهمان‌روز شکست دادند. ستاد کل ارتش آلمان این روز را «سیاه‌ترین روز درتاریخ ارتش‌آلمان» نامید.

این نبرد، کاهش شدید قدرت رزمندگی سربازان ارتش آلمان رانشان داد (ن.ك.سند۱).

ارتشهای آنتانت درماه سپتامبر دست به‌حمله‌ای عمومی در سراسر

صف برای خرید مواد غذایی در برلین. نقاشی از عکسی که در سال ۱۹۱۸ گرفته شده بود

طول جبهه زدند. آنها از این لحظه تاپایان جنگ، ارتشهای آلمان را گام به گام از فرانسه و بلژیك بیرون راندند.

تسلیم شدن متحدان آلمان. تجربهٔ اتریش - هنگری. بلغارستان در اواسط سال ۱۹۱۸ دراثر جنگ، کاملاً ازپا درآمده بود. گرسنگی، جبهه‌وعقب‌جبهه‌را تهدید به‌نابودی می‌کرد. دربسیاری از هنگهافعالیتهای ضدجنگی آغاز شده‌بود. سربازان انگلیس وفرانسه وصربستان در ۱۵ سپتامبر به‌جبههٔ بالکان یورش بردند. ارتش بلغارستان شکست خورد. حکومت بلغارستان روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸ پیمان صلح را امضاکرد.

ارتش ترکیه درماه اکتبر توسط سربازان بریتانیا وفرانسه درفلسطین‌و سوریه‌درهم کوبیده‌شد. درآخرین روزاکتبر۱۹۱۸ ترکیه نیزپیمان‌صلح‌را‌امضاکرد.

سربازان‌اتریش- هنگری ازجنگیدن خودداری کردند. آنها از جبهه گریختند و به‌خانه‌هاشان بازگشتند. ملوانان نیروی دریایی اتریش-هنگری، دومین‌بار، سربه‌شورش برداشتند. بدینسان، نیروی نظامی پشتیبان حکومت پادشاهی اتریش - هنگری متلاشی شده بود.

در اواسط ماه اکتبر، یك انقلاب رهایی‌بخش ملی درچك واسلوواکی به‌وقوع پیوست. روز ۲۸ اکتبر، استقلال چکوسلوواکی در پراگ اعلام شد. همزمان با این رویداد، صربها، کرواتها واسلوونها که می‌خواستند یك کشور متحد مستقل تشکیل دهند(بعدها یوگوسلاوی نامیده شد)، علیه سلطهٔ اتریش-

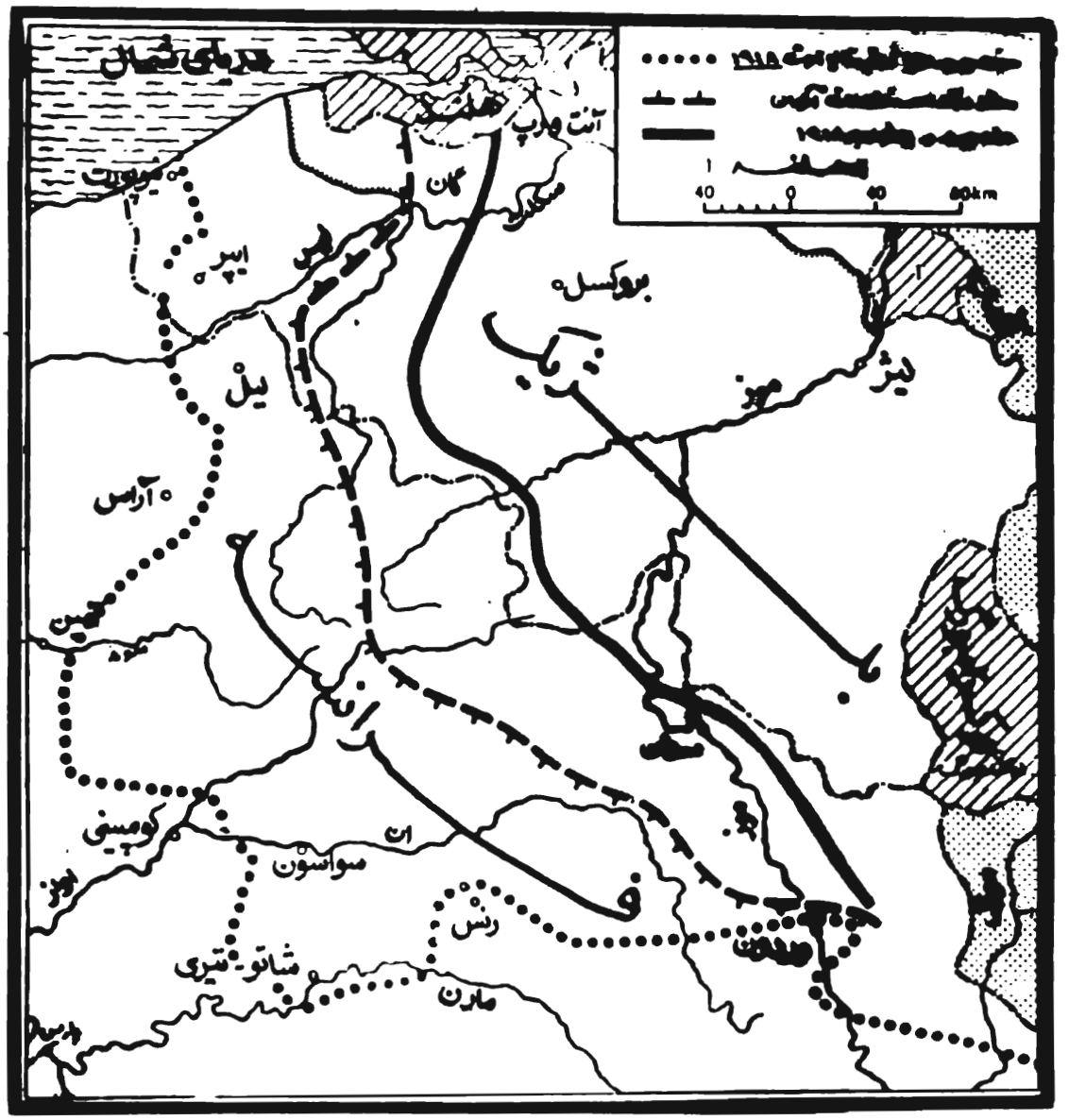

نتایج تهاجم ارتشهای انتانت در ۱۹۱۸.

هنگری به‌پا خاستند.

نمایندگان بوکووینا درشهر چرنوئتسی گردآمدند و تصمیم گرفتند که بوکووینا را دوباره به‌اوکراین شوروی ملحق‌کنند. توده‌های مردم گالیسی نیز خواستار اتحاد دوباره با اوکراین شوروی شدند ولی بورژوازی ملی مانع تحقق این خواست‌شد و جمهوری مستقل اوکراین غربی را تشکیل داد. درآغازماه نوامبر، هنگری (مجارستان) نیز از اتریش جدا شد. پادشاهی اتریش-هنگری، تکه‌تکه شد. درقلمرو سابق این پادشاهی چندین دولت

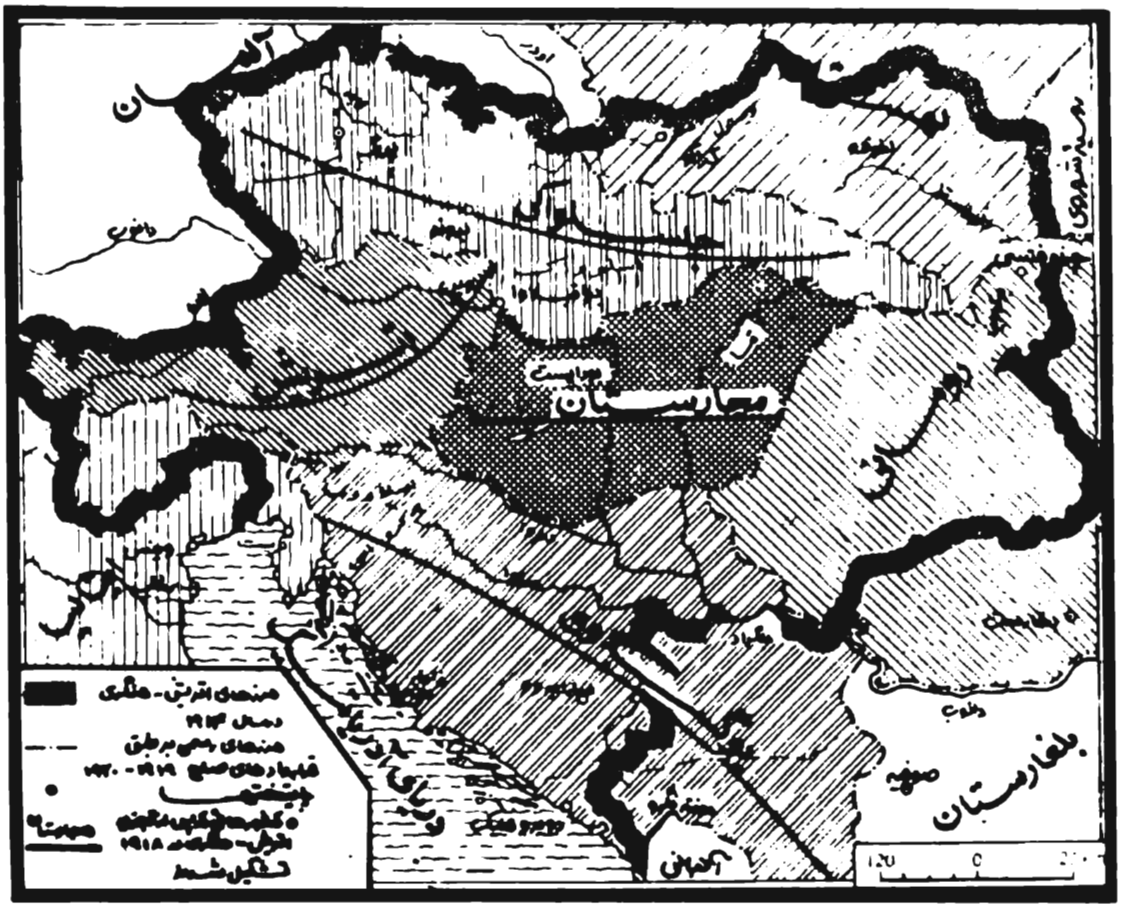

تجزیهٔ پادشاهی اتریش ـ هنگری.

مستقل ملی تشکیل شد (ن.ك.نقشهٔ بالا).

روز ۳ نوامبر، فرماندهی ارتش اتریش ـ هنگری، پیمان صلح با آنتانت را امضاکرد.

شکست آلمان. امضای قرارداد متارکهٔ جنگ در جنگل کومپینی. دراکتبر ۱۹۱۸ یعنی زمانی که تهاجم همه جانبهٔ ارتشهای آنتانت درجبههٔ غربی آغاز شد، امپریالیستهای آلمانی دریافتند که شکست‌شان حتمی است. آنگاه تصمیم گرفتند اقداماتی به‌عمل آورند تا از ورود دشمن به‌خاك آلمان جلوگیری شود و ارتش وصنایع اسلحه‌سازی ازمیان نرود.

فرماندهی عالی ارتش آلمان که نمایندهٔ ارادهٔ محافل امپریالیستی آلمان بود، برای امضای قرارداد متارکهٔ جنگ، به‌قیصر هشدار داد وامیدواربود با این کار ازآغاز انقلاب جلوگیری کند. دولت جدیدکه توسط ویلهلم دوم ازمیان احزاب نسبتاً میانه‌رو بورژوایی منصوب شده بوداز کشورهای آنتانت تقاضای متارکهٔ جنگ کرد. روز ۶ نوامبر، هیأت نمایندگی رسمی آلمان از

مرز فرانسه گذشت و بـه‌ستاد مارشال فوش رفت تا تقاضای متارکهٔ جنگ کند.

کشورهای آنتانت، شرایطسختی رابه‌شکل اولتیماتوم به‌آلمان پیشنهاد کردند. هیأت نمایندگی آلمان به‌هرطریقی بودکوشید مذاکرات را به‌تعویق بیندازد. فوش و دیگر نمایندگان کشورهای آنتانت، امتیازاتی بـه‌آلمانیها دادند. آنها امیدوار بودندکه از نیروهای میلیتاریسم آلمان در مبارزه علیه روسیهٔشوروی استفاده‌کنند. به‌ویژه‌آنکه فرماندهی مشترک‌کشورهای‌آنتانت از آلمان خواست‌که هرچه زودتـر سرزمینهای اشغالی را تخلیه کند ولـی موافقت‌کرد‌که سربازان‌آلمانی تامدتی‌دراوکراین وکشورهای اطراف‌دریای بالتیك باقی بمانند(ن.ك.سند۲، مادهٔ ۱۲ قرار داد متارکهٔ جنگ). رهبران ایالات‌متحد آمـریکا، فرانسه وبریتانیا برای جنگی همـه‌جانبه علیه روسیهٔ شوروی تدارك می‌دیدند.

دراین ضمن‌درآلمان، باوجودهمهٔ‌کوششهای‌حکومت جدیدوفرماندهی ارتش، جنبش انقلابی درهمهٔ شهرها گسترش می‌یافت. روز ۳ نوامبر،ملوانان نیروی دریایی آلمان در پایگاه دریایی کیل شورش‌کردند. دربرلین،کارگران اعتصاب‌کردند. روز ۹نوامبر ۱۹۱۸ تشکیل حکومت جمهوری در آلمان اعلام شد. ویلهلم دوم به‌هلند گریخت.

هیأت نمایندگی آلمان‌که مأمور مذاکره دربارهٔ قرارداد متارکهٔ جنگ بود، متوجه شدکه دیگر نمی‌تواند مذاکرات را طولانی‌ترکند. درسپیده‌دمان ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ قراردادمتارکهٔ جنگ‌میان‌آلمان‌و کشورهای آنتانت در جنگل کومپینی[۴۲]، درواگن فرماندهی فوش امضا شد.

آلمان قول داد ارتش‌اش را خلع سلاح‌کند واسلحه، تجهیزات نظامی و وسائل حمل‌ونقل نظامی قابل‌توجهی به‌ارتشهای آنتانت تحویل دهـد. قرارشد پاره‌ای از مناطق غرب آلمان دراشغال سربازان آنتانت باقی بمانند (ن.ك.سند ۲).

ساعت ۱۱ صبح روز ۱۱ نوامبر، یك‌شیپورچی که درکنار واگن فرمانده کل ارتش فرانسه ایستاده بـود شیپور «آتش‌بس» را نواخت. ایـن شیپور در سراسر طول جبهه نیز به‌صدا درآمد. درهمین لحظه، عملیات نظامی درهمهٔ جبهه‌ها متوقف شد. جنگ اول‌جهانی پایان یافت.

دو روز پس ازتسلیم‌آلمان، کمیتهٔ مرکزی اجرایی سراسر روسیه،لغو پیمان برست را اعلام‌کرد.

---

42. Compiegne Wood

علل شکست قدرتهای اتحاد چهارگانه. نیروی انسانی‌ومنابع اقتصادی کشورهای آنتانت به‌مراتب از نیروی انسانی و منابع اقتصادی امپریالیسم آلمان و متحدانش بیشتر بود. درآغاز جنگ، آلمان، بهتر از دشمنانش برای جنگ آماده شده بود. اما چون نتوانست جنگ را در مدتی کوتاه به‌پایان برساند وجنگ نیز به‌درازا کشید، برتری نیروهای آنتانت آشکار شد. با آنکه اقتصادیات بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و دیگر کشورهای آنتانت شدیداً از جنگ صدمه دیده بود، سطح ویرانی وفقر توده‌های مردم دراین‌کشورها به‌سطح آلمان، اتریش ـ هنگری، بلغارستان وترکیه درجریان جنگ نمی‌رسید. آنتانت ازلحاظ صنعتی ومنابع مواد اولیه ونیروی‌انسانی، ازکمکهای ایالات متحد آمریکا برخوردار بود.

فرماندهی‌نظامی آلمان ناتوانی‌اش رادرارزیابی دقیق نیروهای‌خودی ودشمن، نشان داد. این فرماندهی، غالباً گرفتار ماجراجویی می‌شد وکشور آلمان ومتحدانش را به‌سوی فاجعه می‌کشانید.

حکومتهای نیمه‌استبدادی قدرتهای اتحاد چهارگانه ، نتوانستنددربرابر دشواریهای ناشی‌از جنگ ایستادگی کنند. موج جنبش انقلابی ورهایی‌بخش ملی، توفان‌آسااوج‌می‌گرفت. این‌جنبش به‌ویژه‌تحت‌تأثیر انقلاب‌کبیرسوسیالیستی اکتبر گسترش می‌یافت؛ ونتیجه‌اش، تضعیف روحیهٔ ارتشها و ازهم پاشیدگی عقب جبهه‌ها بود.

نتایج جنگ‌اول جهانی. درجنگ‌جهانی۱۹۱۴-۱۹۱۸میلیونها نفرکشته شدند. درتمام‌کشورهای درگیر در جنگ، نزدیك به هفتاد میلیون نفر تجهیز شده بودند. نزدیك به۱۰ میلیون نفرکشته شدندیا زخم شدیدی که‌برداشته بودند به‌مرگشان منجر شد، و نزدیك به۳۰ میلیون نفر زخمی شدند. هزاران نفرنیز دراثر بیماری وگرسنگی درگذشتند.

بزرگترین خسارت به روسیه وارد آمدکه ۲,۳۰۰,۰۰۰ کشته داد. آلمان۲,۰۰۰,۰۰۰، اتریش‌ـ هنگری۱,۵۰۰۰۰۰، فرانسه ۱۳۰۰,۰۰۰، بریتانیا ۷۵۰,۰۰۰، ایتالیا ۷۰۰,۰۰۰ و ایالات متحد آمریکا ۵۳۰۰۰ کشته دادند.

جنگ، خسارات مادی عظیمی به‌کشورهای درگیر درآن واردآورد. شهرهاوروستاهای‌بسیاری باخاك‌یکسان‌شدند، راههای‌آهن، پلها، کارخانه‌ها وکارگاههای بزرگی‌نابود شدند. جنگ، صنعت وکشاورزی‌و تشکیلات‌مالی همهٔ‌کشورهای اروپا راویران‌کرد.

بارسنگین‌این جنگ‌راتوده‌های زحمتکشان درشهرها وروستاهابه‌دوش می‌کشیدند. سطح زندگی اروپاییها ناگهان سقوط‌کرد. استثمار زحمتکشان،

شکلهای وحشیانه‌ای به‌خود گرفت.

بورژوازی همهٔ کشورها، اعم‌ازپیروز و شکست‌خورده، سودهای کلانی ازاین جنگ به‌جیب زد. سود سرمایه‌داران ایالات متحد آمریکا ازهمه‌بیشتر بود. جنگ اول جهانی، فاجعه‌ای بودکه نظیرش در تاریخ دیده نشده بود. مسئولیت جنایتهای مخوف جنگی با امپریالیسم ونظام سرمایه‌داری است.

اسناد و مدارك

۱. «روز سیاه» ارتش آلمان-۸ اوت ۱۹۱۸

۸ اوت، سیاه‌ترین روز ارتش آلمان در تاریخ جنگ اول‌جهانی بود. تلخ‌ترین تجربه‌های مابه‌رویدادهای پس‌از ۱۵ سپتامبر درجبههٔ بلغارستان‌مربوط می‌شود، وسرنوشت اتحاد چهارگانه نیز درهمان روزها تعیین شد.

درنخستین ساعات صبح ۸ اوت، نیروهای‌بریتانیایی مرکب ازلشکرهای استرالیایی وکانادایی، ونیروهای فرانسوی، بدون آنکه برتری چشمگیری برما داشته باشند، حمله را ازنقطه‌ای درمیان‌آلبر و موروی آغازکردند. مه‌غلیظی‌همه‌جا راگرفته بود ومصنوعاً نیز برغلظت مه افزوده شدهٔ بود. واحدهای نیرومند تانك دراین‌حمله شرکت‌کردند. دشمن‌در فاصلهٔ رودسوم و رودلیس، عمیقاً درخطوط‌دفاعی مارخنه‌کرد. لشکرهای‌مستقردرآنجابه‌دشمن‌امکان‌دادندکه‌به‌پیشروی‌اش‌ادامه دهد. ستادلشکرها درمقرشان، باشبیخون تانکها به تصرف دشمن درآمد. منطقهٔ رخنهٔ دشمن بلافاصله درآن سوی رودلیس گسترده‌تر شد؛ به‌سربازان ما که شجاعانه در موروی جنگیده بودند، ازجناحین ضربه زده شد.

من‌حتی پیش‌از غروب۸ اوت‌به طورکامل‌از اوضاع خبر داشتم. اوضاع، بسیار ناگوار وتیره بود...

یکی‌از افسران ستادکل‌که ازسوی من به‌میدان جنگ اعزام شده بودوقتی طرزایستادگی لشکرها دربرابر نخستین حملهٔ ۸ اوت‌را شرح داد، مرا به حیرت وتردید انداخت. فرماندهان لشکرها وافسران رزمی‌رابرای بحث دربارهٔ جزئیات آنچه روی‌می‌داد به‌آون احضارکردم. آنهادربارهٔ شجاعتهای رزمندگان‌ماچیزها گفتند، والبته دربارهٔ پاره‌ای‌کارها نیز صحبت‌کردندکه آشکارا باید اعتراف کنم‌که وقوعشان رادر ارتش آلمان غیر ممکن می‌دانستم: سربازان‌ما خودشان را به‌عنوان اسیر به‌یك سواره‌نظام تنهای دشمن تسلیم می‌کردند وچندین یگان منظم صلاح‌شان را در برابر یك تانك، به‌زمین می‌گذاشتند. یك لشکر تازه‌نفس که شجاعانه به‌دشمن یورش برده بود، این‌چنین ارزیابی می‌شد: «اعتصاب‌شکنها» و«آنها هنوز به قدرکافی نجنگیده‌اند». این حرفها بعداً نیز تکرار می‌شد. در بسیاری ازیگانها، افسران هیچ نفوذی نداشتند و مجبور بودند همرنگ جماعت

شوند... روز ۸ اوت تأکیدی برضعف نیروی رزمندگی مابود.
یورش بزرگ کشورهای آنتانت دراین روز آغاز شد، یورشی که آخرین مرحلهٔ جنگ بود، وهراندازه که شکست ما آشکارتر می‌شد، نیروی دشمن بیشتر وبیشتر می‌شد.۴۳

۲. تسلیم آلمان

(ازشرایط قراردادمتارکهٔ جنگ که در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ درجنگل کومپینی امضا شد)

تعهدات نظامی در جبههٔ غربی

مادهٔ ۱. متوقف ساختن عملیات زمینی وهوایی، شش‌ساعت پس‌ازامضای قرار داد.

مادهٔ ۲. تخلیهٔ فوری کشورهای بلژیك، فرانسه، لوگزامبورگ، وآلزاس‌ـ لورن به‌طوری که ۱۴ روز پس‌از امضای قرارداد، تکمیل شده باشد...

مادهٔ ۴. تسلیم جنگ افزارهای زیر توسط ارتش‌های آلمان: ۵۰۰۰ توپ، ۲۵۰۰۰ مسلسل، ۳۰۰۰ مین‌یاب، ۱۷۰۰ هواپیما، ازجمله همهٔ هواپیماهای D-7 ودستگاههای بمباران شبانه.

مادهٔ ۵. تخلیهٔ کشورهای واقع درساحل چپ‌رود راین ازارتشهای آلمان.

مادهٔ ۷. راهها وانواع وسائل ارتباطی، وآبراهها به هیچ وجه تخریب نخواهندشد. و ۵۰۰ لوکوموتیو، ۱۵۰,۰۰۰ واگون و ۵۰۰۰ کامیون به‌متفقین تحویل داده خواهد شد...

مادهٔ ۱۲. تمام سربازان آلمانی که درحال‌حاضر درسرزمینهایی مستقرند که‌پیش‌از جنگ به‌روسیه تعلق داشته است نیز باید به‌درون مرزهای آلمان‌عقب‌ـ نشینی کنند.. به‌محض آنکه متفقین باتوجه به‌اوضاع درونی این سرزمینها اعلام کنند که وقت این عقب‌نشینی رسیده است...

مادهٔ ۲۲. تسلیم تمام زیردریایی‌ها به‌اضافهٔ سلاحها و تجهیزاتشان (از جمله زیردریایی‌های تعقیب‌کننده ومین‌رسان) به‌متفقین وایالات متحد آمریکادر بندرهایی که توسط متفقین و ایالات متحد آمریکا تعیین خواهد شد.

مادهٔ ۲۳. کشتیهای جنگی آلمان، بی‌درنگ خلع‌سلاح خواهند شد.

مادهٔ ۲۹. آلمان باید همهٔ بندرهای دریای سیاه را تخلیه کند؛ تمام کشتیهای‌جنگی روسیه که دردریای‌سیاه به‌تصرف آلمان درآمده‌اند بایدبه‌متفقین وایالات متحد آمریکا تحویل داده شوند.

---

34. Ludendorff, *Memoirs*. Moscow, 1962 (in Russ.).

پرسش و تمرین

۱. اطلاعاتی را که دربارهٔ عملیات نظامی درجبههٔ غربی در سال ۱۹۱۸ به‌دست آورده‌اید درجدول تاریخی جنگ اول جهانی پرکنید.
۲. علل شکست قدرتهای اتحاد چهارگانه درجنگ اول جهانی چه بود؟

این تاریخها رابه‌یاد بسپارید

مارس- ژوئیهٔ ۱۹۱۸ حمله‌های نهایی ارتشهای آلمان درغرب.
ژوئیه- نوامبر ۱۹۱۸ حملهٔ متقابل نیروهای آنتانت. متلاشی شدن جبههٔ آلمان.
سپتامبر- اکتبر۱۹۱۸ تسلیم بلغارستان وترکیه. تجزیه امپراتوری اتریش-هنگری.
۳ نوامبر ۱۹۱۸ آغاز انقلاب درآلمان (شورش ملوانان درکیل).
تسلیم ارتش اتریش - هنگری.
۹ نوامبر ۱۹۱۸ اعلام حکومت‌جمهوری‌درآلمان.
۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ امضای قرارداد متارکه جنگ درجنگل‌کومپینی. پایان‌جنگ اول جهانی.

پرسش و تمرین برای مرور در درس مربوط به تاریخ جنگ اول جهانی

۱. به‌جدول «روابط بین‌المللی درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم» نگاه کنید. به عواملی که موجب آغاز جنگ اول جهانی شدند توجه کنید.
۲. به‌این پرسش پاسخ دهید: چرا آغاز جنگ اول جهانی اجتناب‌ناپذیر بود؟
۳. مطالبی راکه درجدول تاریخی جنگ اول جهانی وارد کرده‌اید مرور کنید. مخصوصاً به‌نقش جبههٔ شرقی درجنگ اول جهانی توجه‌کنید.
۴. نتایج عملیات نظامی درسالهای ۱۹۱۴، ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ و نتایج عملیات نظامی و رویدادهای سیاسی درسال ۱۹۱۷ رابه‌یاد آورید.
۵. بانگاه‌کردن به‌جدول تاریخی جنگ اول جهانی، شواهد وواقعیاتی‌را که دال‌بر رشد جنبش انقلابی درکشورهای درگیر در جنگ، به ویژه تحت‌تأثیر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بود، به یاد آورید.
۶. یك‌باردیگر مطالب مربوط‌به‌اهمیت‌تاریخی انقلاب‌کبیر سوسیالیستی اکتبر را بخوانید.

فصل ۱۵

فرهنگ درپایان سدهٔ نوزدهم و آغازسدهٔ بیستم

دست‌آوردهای بزرگ علم درپایان‌سدهٔ‌نوزدهم وآغازسدهٔ‌بیستم، کشفهای علمی بسیاری توسط دانشمندان انجام گرفت.

این کشفها دقیقاً درزمینه‌هایی بود که صنایع سرمایه‌داری بدانها نیاز داشتند. کارهای مهندسی، فقط درصورتی می‌توانست تکامل یابد که در علم نیزپیشرفتهایی به‌دست‌می‌آمد. پیشرفتهای علوم طبیعی نیز باعث فروریختن کاخ تصورات باطل دربارهٔ جهان وزندگی آدمی شد.

درفیزیک، کشفهای بسیار بزرگی انجام گرفت. جیمزماکس‌ول[1] دانشمند انگلیسی درسال ۱۸۶۵ ماهیت تأثیرات الکترومانیتیک راکشف کرد و نظریهٔ میدان الکترومانیتیک‌رامطرح ساخت که بعدها درجریان آزمایشهای‌هرتس[2]، فیزیکدان آلمانی و پ. ن.لبدف[3] فیزیکدان روسی به‌اثبات رسید. الکساندر پوپوف[4] دانشمند روسی، بیشترعمرش را به‌مطالعه وپژوهش درمسائل‌مربوط به‌کاربرد عملی امواج الکترومانیتیک گذراند. او در جلسهٔ انجمن فیزیک و شیمی روسیه درمه ۱۸۹۵ دستگاهی راکه خودش طراحی کرده بودونخستین فرستندهٔ‌رادیویی‌جهان به‌شمارمی‌رفت به‌نمایش گذاشت. این، سرآغازپیدایش رادیو بود، که بعدها عملاً به کار گرفته شد، به وسیله‌ای مخابراتی تبدیل شد ودر زندگی روزانهٔ مردم، در جنگ وصلح، راه یافت. پوپوف فصل تازه‌ای درپیشرفتهای علمی وفنی گشود وپایه‌گذار مهندسی رادیو شد.

---

1. James Maxwell 2. H. Hertz
3. P. N. Lebedev 4. Alexander Popov

آلکساندر پوپوف

پیرکوری

ماری کوری

هندریك آنتوان لورنتس[5] (۱۸۵۳ - ۱۹۲۸) فیزیکدان هلندی و جوزف جان تامسن[6] (۱۸۵۶-۱۹۴۰) فیزیکدان انگلیسی با بسط و تکمیل نظریهٔ میدان الکترومانیتیك ماکسول، زمینه را برای تنظیم نظریهٔ الکترون آماده کردند.

ویلهلم کنراد رونتگن[7] (۱۸۴۵-۱۹۲۳) دانشمند آلمانی، درسال ۱۸۹۵، نوع خاصی از تشعشع را به‌نام اشعهٔ ایکس کشف کرد که امروزه وسیعاً در پزشکی به‌کار گرفته می‌شود و در صنایع استخراج وذوب فلزات نیز مورد توجه قرار گرفته است. این اشعه را اشعهٔ رونتگن نیز می‌نامند.

درزمان کشف این اشعه، هیچ کس حتی خود رونتگن نمی‌دانست که این اشعهٔ نامرئی، همانند اشعهٔ نور ند وفرقشان آن است که طول موج اشعهٔ ایکس بسیار کوتاهتر است. در همان حال، هیچ کس نیز حدس نمی‌زد که این اشعه زمانی صادر می‌شوند کـه صفحه‌ای در مقابل الکترونهای در حال حرکت گذاشته شود.

آنتوان هانری بکرل[8] (۱۸۰۲-۱۹۰۸) فیزیکدان فرانسوی درسال ۱۸۹۵ متوجه شد کـه اورانیوم و ترکیبات اورانیوم، اشعهٔ نامرئی خاصی از خود صادر می‌کنند. اما خواص این اشعه مانند خواص اشعهٔ ایکس نبود.

دراینجانیز دانشمندان ازسرچشمه وماهیت اشعه‌ای که کشف کرده بودند اطلاعی نداشتند. اما یك نکته روشن بود: دنیای ذرات ریز، کم کم شناخته می‌شد. مرحلهٔ تازه‌ای درتکامل علم فیزیك آغاز شده بود.

---

5. H. A. Lorentz
6. J. J. Thomson
7. W. K. Roentgen
8. A. H. Becquerel

ماری سکلودوفسکا کوری[9] (۱۸۶۷ - ۱۹۳۴)، لهستانی تبار، یکی از دانشمندانی بود که مطالعهٔ اشعهٔ اورانیوم را آغاز کرده بود. او به کمک شوهرش پیر کوری (۱۸۵۹ - ۱۹۰۶) که از فیزیکدانان برجستهٔ فرانسه بود، رادیو-اکتیویتهٔ طبیعی را کشف کردند. معلوم شد که اتمهای عناصر شیمیایی سنگین‌تر که عدد ترتیبی‌شان در جدول تناوبی از ۸۳ بیشتر بود درحالت تجزیه دائم هستند. پژوهشهای بعدی ارنست راذرفورد[10] (۱۸۷۱-۱۹۳۷) دانشمند انگلیسی و نیلس بور[11] (۱۸۸۵-۱۹۶۲) دانشمند دانمارکی و دیگران، شناخت دقیق‌تر ساختمان اتم را ممکن ساخت.

فیزیک کلاسیک نمی‌توانست بسیاری از پدیده‌هایی را که دانشمندان در برابر خود می‌دیدند تبیین و تشریح کند. نخستین گام درراه پی‌ریزی فیزیک جدید، نظریهٔ کوانتوم بود که توسط ماکس پلانک[12] (۱۸۵۸-۱۹۴۷) آلمانی و نیلس بور پیشنهاد شد. نظریهٔ نسبیت آلبرت اینشتین (۱۸۷۹-۱۹۵۵) نقش مهمی در تکامل فیزیک داشت ـ برهمین اساس بود که لنین، اینشتین را «دگرگون کنندهٔ بزرگ» نامید. نظریهٔ نسبیت، انقلابی در علوم پدید آورد و همراه با نظریه‌های کوانتوم والکترون، شالودهٔ فیزیک جدید شده است.

ازرویدادهای بزرگ دررشتهٔ شیمی، کشف قانون تناوبی عناصر شیمیایی توسط دیمتری ایوانوویچ مندلیف[13] (۱۸۳۴-۱۹۰۷) شیمیدان روسی بود. تکامل بعدی نظریهٔ جدید ماده، این قانون را به‌طرز چشمگیری تأیید کرد.

داروینسیم ـ نظریهٔ تکامل تاریخی دنیای آلی ـ درپایان سدهٔ نوزدهم، درنظر بسیاری ازدانشمندان، پژوهندگان ومردم، نظریه‌ای معتبر شده بود. چند دانشمند روسی، از جمله کووالفسکی[14]، سچنوف[15]، تیمیریازف[16] و دیگران، داروینیسم را به طرزی خلاق تکامل دادند وپژوهشهای تازه‌ای را در این رشته به‌انجام رساندند.

پاولوف نظریهٔ ماتریالیستی مربوط به‌فعالیت عالی عصبی در جانوران وانسان را پی‌ریزی کرد ونشان داد که فعل وانفعالات مادی پوستهٔ مغز، شالودهٔ رفتار جانور و آدام است. کارهای داروینیستهای روسیه، ضربهٔ خردکننده‌ای برپیکر ایده‌الیسم وارد آورد.

---

9. Marie Sklodowska - Curie
10. E. Rutherford
11. N. Bohr
12. Max Plank
13. D. I. Mendeleyev
14. V. O. Kovalevesky
15. I. M. Sechnov
16. K. A. Timiryazev

البرت انیشتن

دررشتهٔ نجوم، کشفهای مهمی صورت گرفت. پیشرفتهای علم فیزیك به‌پیدایش روشهای تازه در مطالعهٔ فضای کیهانی انجامیدو نتیجتاً انبوهی از اطلاعات تازه دربارهٔ حرکت اجرام آسمانی، ماهیت فیزیکی و ساختمان شیمیایی آنها، کهکشانها وسحابیها دردسترس ستاره‌شناسان قرار گرفت.

پژوهشهای بعدی در فیزیك، نجوم، شیمی و زیست‌شناسی، مفهوم مارکسیستی طبیعت را تأییدکرد ونشان‌دادکه جهان‌نگری مارکسیستی، پایهٔ علمی بسیار محکمی دارد.

آموزش وپرورش و ماهیت طبقاتی‌اش. همزمان با پیشرفت‌مهندسی، این‌ضرورت دربرابر شیوهٔ‌تولید سرمایه‌داری قرار گرفت که کارگران باید دارای‌مقداری‌دانش فنی باشند. بنابراین، بورژوازی مجبورشد تااندازه‌ای بردامنهٔ آموزش وپرورش مردم بیفزایدتامانعی در راه‌پیشرفتهای‌فنی پدید نیاید. اتحادیه‌های کارگری وسازمانهای سیاسی‌طبقهٔ‌کارگرنیزبورژوازی رابرای‌گسترش‌آموزش‌وپرورش زیرفشار گذاشته‌بودند. درمدارس ابتدایی کشورهای سرمایه‌داری، درسها بر طبق برنامه‌ای بسیار محدود داده‌می‌شد یعنی دانش‌آموزان نمی‌توانستند به تحصیلاتشان دردورهٔ‌متوسطه وسپس دردانشگاه ادامه دهند. در همان حال، مدارس بهتری باهدف آماده‌کردن‌کودکان طبقات مرفه‌وثروتمند برای‌ورود به دانشگاه، تأسیس شده‌بودند. بنابراین، خبری از نظام واحد آموزشی در کشورهای سرمایه‌داری نبود.

مدرسه در کشورهای سرمایه‌داری، وسیله‌ای است برای پروراندن روحیهٔ دشمنی باعقاید مربوط بـه سوسیالیسم و کمونیسم در کودکان. دین‌پیشگان نیز در القای «افکار درست» بـه اذهان جوانان، بـه دولتها کمك می‌کنند. گذشته ازمدارس دولتی، مدارس خصوصی نیز دراین کشورها دایرمی‌شودکه‌بخش قابل توجهی‌ازآنها را، مخصوصاً درکشورهای‌کاتولیك، مدارس کلیسایی یا دینی تشکیل می‌دهد.

مدارس‌دربیشترکشورها، آرمانهای دروغین وشووینیستی‌رابه‌کودکان تلقین می‌کردند ـ این‌کار، مخصوصاً درمدارس آلمان، بااشتیاق هرچه‌بیشتر عملی می‌شد. مدارس آلمان باتحریف ودگرگون جلوه دادن تاریخ، برتری

«نژادآلمان»وبزرگی «نبوغ آلمانی»راثابت می کردند. نظریهٔ اجتناب‌ناپذیری وضرورت جنگ راهمراه باآموزش الفبا، بابوق وکرنا به ذهن دانش‌آموزان فرو می کردند.

دختران معمولاً به‌مدارس جداگانه‌ای می‌رفتندکه درآنها برنامه‌های درس محدودتر وسطح آموزش پایین‌تر بود.

در ایالات متحد آمریکا مدارس مخصوصی برای کودکان سیاه پوست تأسیس شد ودانشی‌که دراین مدارس به‌کودکان داده می‌شد به مراتب کمتر وعقب‌مانده‌تر ازدانشی بودکه در مدارس کودکان سفیدپوست داده می‌شد.

دراین ضمن، صنایع وبازرگانی و بانکداری، که لحظه به لحظه پیش می‌رفتند به‌کارمندان وکارشناسان آموزش دیده نیاز داشتند، وهمین نیازدر پاره‌ای ازکشورها موجب تأسیس مدارس آموزش حرفه‌های گوناگون شد.

امپریالیسم وتشدید ارتجاع درایده‌ئولوژی. به گفتهٔ لنین، امپریالیسم به معنای ارتجاع در همهٔ زمینه‌ها است. طبقات حاکم، پس از شکست کمون پاریس، درسیاستهای‌داخلی وخارجی، درفرهنگ وایده‌ئولوژی، ارتجاعی‌ترشدند. بورژوازی‌انحصاری‌که بوبرده بود نبردهایی سرنوشت‌ساز با طبقهٔ کارگر درپیش دارد، می‌کوشید توده‌های عظیم مردم رابه زیر نفوذ ایده‌ئولوژیك خود بیاوزد وسلطه‌اش را تقویت کند. بورژوازی انحصاری، بذر اندیشه‌ها ونظرات ارتجاعی را می‌پاشید و به هرقیمتی‌که شده بود می‌کوشید توجه مردم را از مبارزهٔ انقلابی علیه ستم سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری منحرف سازد.

چون ترقیات علمی به‌گسترش جهان‌نگری ماتریالیستی و مارکسیسم می‌انجامد، بورژوازی می‌کوشد جنبه‌های ارتجاعی دین را ازنو در جامعه زنده‌کند وبرشدت تبلیغات مذهبی بیفزاید، وبدین منظور ازفلسفهٔ ایده‌الیستی کمك می‌گیرد. درآغازسدهٔ بیستم، نظرات هانری‌برگسون[17] فیلسوف ایده‌الیست فرانسوی وسیعاً در محافل بورژوایی تبلیغ می‌شد؛ او مدعی بودکه انسان فقط به‌کمك اشراق‌می‌تواند ماده، زمان وحرکت رادرك‌کند. برگسون‌معتقد بودکه اشراق و غریزه، بالاتر ازعقل و شناخت علمی‌اند. فلسفهٔ برگسون، درواقع، ستایش افراطی دین وعرفان بود. او وجود طبقات حاکم و محکوم را به عنوان حالت «طبیعی» امور توجیه می‌کرد و جنگهای غارتگرانه را «قانون پایدار طبیعت» می‌دانست. نظرات او، در همهٔ محافل بورژوازی امپریالیستی باحسن استقبال روبرو می‌شد.

---

17. Henri Bergson

فریدریش‌نیچه[۱۸] فیلسوف ایده‌الیست آلمانی، که جهان را عرصهٔ فعالیت بی‌معنی پاره‌ای نیروهای‌مرموز می‌پنداشت، مرتجع‌ترین وخشونت‌آمیزترین نظرگاه را داشت. بـه گمان او انسان نمی‌تواند جهان را بشناسد وشناخت جهان، ورای قدرت ذهن انسان است.

نیچه سخت از سوسیالیسم و دمکراسی متنفر بود. جامعهٔ آرمانی او نظامی بودکه درآن یك «طبقهٔ ارباب» قدرت مطلقی برطبقهٔ بردگان داشته باشد. «طبقهٔ ارباب» بـه گفتهٔ نیچه‌از «ابرمردانی» تشکیل خواهد شد که می‌توانند همهٔ اصول قانون واخلاق را به‌ریشخند بگیرند، واجازه خواهند داشت مرتکب هرجنایتی بشوند ودر نظرشان، جنگ «هدف نهایی زندگی» خواهد بود. بعدها نازیست‌های آلمان عقاید ارتجاعی نیچه مخصوصاً کیش پرستش انسان سفیدپوست را به‌عاریت گرفتند.

تبلیغات آشکار شووینیستی درکشورهای امپریالیستی جریان داشت. هرروز به‌گوش آلمانیها خوانده می‌شدکه حق‌برتری وحکومت برجهان به «نژادآلمانی»تعلق دارد. به‌انگلیسیها وآمریکاییها گفته می‌شدکه آنهاپاره‌ای از خصوصیات «نژاد انگلوساکسون» را دارندکه آنان را برتراز دیگر ملتها کرده است‌وبه‌همین علت می‌توانندملتهای «رنگین‌پوست» یعنی سیاه‌پوستان، هندیها و چینی‌ها و دیگران را بیرحمانه استثمار وپایمال کنند. عقاید نژاد-پرستانه‌درمیان فرانسویان نیز تبلیغ می‌شد. آنها خود راجزو «نژادبرگزیدهٔ لاتین» می‌پنداشتند که‌گویا صاحب خالـص‌ترین فرهنگ بشری بوده است. نظامیان ژاپن که فرماندهانشان نقشه‌های دیوانه‌واری برای تصرف سراسر آسیا درسر می‌پروراندند، می‌کوشیدند به‌پیروان امپراتور بقبولانندکه آنها «مأموریتی‌الهی» برای رهبری ملتهای آسیا دارند.

نویسنده و شاعر انگلیسی، رودیاردکیپلینگ[۱۹]، به ستایش امپریالیسم‌و سیاست استعماری در آثار خود پرداخته است. او داستانهای بسیار در بارهٔ کشورهای دوردست وجنگهای استعماری نوشته است وجنگهای استعماری وفعالیتهای استعمارگران رابه‌عنوان صحنه‌های جالب و خیال‌انگیز تصویر کرده است. کیپلینگ می‌کوشید خـواننده را به‌پذیرفتن برتری «انسان سفید پوست» ومأموریتش برای متمدن‌کردن «ملتهای رنگین پوست» متقاعدکند. آثارکیپلینگ، طرز فکر شووینیستی «حـق بـازور است» را در اذهان مردم تقویت کرد. همچنانکه آلکسانـدر ایوانوویچ‌کوپرین[۲۰] (۱۸۷۰- ۱۹۳۷) داستان-

18. Friedrich Nietzsche
19. Rudyard Kipling
20. A. I. Kuprin

نویس بـزرگ شوروی گفته است، سرودهای میهنی کیپلینگ «الهام بخش غارتگریها، خون‌ریزیها وخشونتهای مزدوران انگلیسی بود». کیپلینگ که اطلاعات جامع وبی‌مانندی دربارهٔ زندگی جانوران مناطق گرمسیر داشت، علاوه برآثاری که در ستایش سیاست استعماری نوشته است، کتاب با ارزشی به‌نام کتاب جنگل نوشته ودرآن، توصیفهای شاعرانه‌ای اززندگی‌جانوران برجا گذاشته است.

بحران درفرهنگ بورژوایی. کوشش برای‌به‌جان هم‌انداختن جهان‌نگریهای دینی وعلمی یاآمیختن علم بادین و فلسفهٔ ایده‌الیستی، نفی عقایدمربوط به‌دموکراسی بورژوایی‌وپیروی ازکیش قدرت‌پرستی،شووینیسم ونژادپرستی، نشان داد که فرهنگ بورژوایی به بحرانی عمیق گرفتار شده است. این بحران به‌پیدایش پاره‌ای گرایشها درادبیات و هنرها انجامیدکه‌بر روی هم، ادبیات و هنر «منحط» نامیده می‌شوند. برخلاف رئالیستهای سدهٔ نوزدهم‌که هدفی روشن وایمانی محکم به انسان داشتند، هنرمندان منحط، نمایندهٔ‌گرایشی ضد رئالیستی و دشمن عقاید مترقی بودند. در آثار بسیاری از این هنرمندان، کوشش برای توجیه متصرفات امپریالیستی، کیش پرستش «ابرمرد» غیر اخلاقی، خشونت، بدبینی، عرفان و انسان‌گریزی تبلیغ می‌شد. نمایندگان «انحطاط»، این عقاید رابه شکلها وترکیبهای‌گوناگون‌بیان می‌کردند. سمبولیستهای منحط، واقعیت رانفی واعلام‌کردندکه هدف هنر، تجسم زندگی پس‌از مرگ به‌شکل سمبلها یانمادها است. آنها غالباًمضمون را فدای شکل می‌کردند، قواعد دستوری زبان ادبی را نادیده می‌گرفتند و واژه‌ها واصطلاحات نایاب و کهنه را بی‌آنکه ضرورتی داشته باشد در آثار خود به کار می‌بردند.

گرایشهایی چون فوتوریسم، کوبیسم ومانند اینهاکه درروزگار مابه شکل‌گرایش ابستراکسیونیسم به عمر خـود ادامه می‌دهند، مجموعهٔ درهم برهمی ازخط ورنگ وترکیب بدآهنگی ازاصوات وکلمات عاری از هرگونه معنای واقعی رابرای نمایاندن شکلها واندیشه‌های هنری به‌کار می‌گرفتند. ابستراکسیونیسم‌که درغرب غالباً به‌عنوان‌گرایش تازه‌ای درهنرها ازآن‌نام برده می‌شود، بسیار قدیمی است. این گرایش، هشتاد سال پیش، در سپیده دمان دوران امپریالیستی ودوران زوال جامعهٔ سرمایه‌داری به‌ظهور رسید.

نومیدی، بی‌اعتقادی به‌قدرتها و تواناییهای انسان، و تحقیر مردم، از ویژگیهای هنرمندان منحط بود. این‌گرایشها ازمردم جدا و مردم باآنها بیگانه بودند. الگوی هنرمندان منحط، زیبایی دوستان «برگزیده»ای‌بودند

که نظریهٔ «هنـر برای هنر» راتبلیغ می‌کردند. پل‌وارلن[۲۱] شاعر فرانسوی و اسکاروایلد[۲۲] شاعر انگلیسی، ازجملهٔ هواداران این نظریه بودند ووظیفهٔ هنر را آفرینش نوعی زیبایی می‌دانستندکه وجود نداشت.

اما همهٔ نمایندگان هنر منحط نتوانستند از رنجها وفقر مردم برکنار بمانندواز همین‌جاست که گاهگاهی درآثار برخی‌ازآنها نیز بازتاب این‌رنجها وتنگدستیها دیده‌می‌شود. مثلاً فکری که‌درداستانهای اسکاروایلدبه‌نامهای شاهزادهٔ خوشحال و کودک ستاده مطرح‌شده، این است‌که مهربانی وفداکاری در راه مردم، به‌مراتب ارزنده‌تر ومهم‌تر از زیبایی است.

امپرسیونیسم، از گرایشهای جدید در نقـاشی بـود. امپرسیونیستها می‌کوشیدند درنقاشیهاشان تصویر خالص ومستقیم طبیعت را مجسم کنند. آنها درکارشان ازاین اصل پیروی می‌کردند: «هنرمند باید هرچیز را همان طورکه می‌بیند نقاشی کند.»

امپرسیونیسم بـه عنوان روشی در نقاشی، در جریان مبارزهٔ نقاشان فرانسوی علیه نقاشی تالاری، که گرایش مسلط نقاشی دردوران امپراتوری دوم بود، به ظهور رسید. امپرسیونیستها ازترسیم موضوعات خوش‌نما و سرگرم کننده خودداری می‌کردند. درعوض، به‌مضمون تازه‌ای که از زندگی گرفته شده بود و مضمونهای دیگری که در آن زمان، موضوع مناسبی برای هنر پنداشته نمی‌شد، گرویدند.

برجسته‌ترین نمایندگان امپرسیونیسم کلود مونه[۲۳]، ادوارد مانه[۲۴]، اوگوست رنوار[۲۵] و ونسان‌ون‌گوگ[۲۶] بودند.

امپرسیونیستها که صرفاً برتأثیر بصری تاکید می‌کردند، غالباً گرفتار فقدان تعادل می‌شدند وهمهٔ تنوعات زندگی اطرافشان رابه‌تأثیرات شخصی هنرمندمحدودمی‌کردند. آثارآنان‌غالباً مضمون‌عمیقی‌نداشت وکمتربه‌بررسی مضامین‌مهم‌اجتماعی‌اختصاص‌می‌یافت. ولادیمیرواسیلیه‌ویچ استاسوف[۲۷] (۱۸۲۴-۱۹۰۶) منتقد هنری معروف روسیه، دربارهٔ نقاط ضعف امپرسیونیستهاچنین گفته است: «مانه وپیروان امپرسیونیست‌اش باهمهٔ تجربه‌هایی‌که در رنگ‌آمیزی، رنگ‌گزینی، فضا آفرینی، و سایه روشن داشتند، فقط به تأثیرات شخصی خودشان توجه می‌کردند واز یادبرده بودندکه دراطرافشان‌چیزهایی بس مهم‌تر ازتأثیرات‌مستقیم جسمانی نیز وجود دارد. آنها انسان وروحیهٔ

21. Paul Verline 22. Oscar Wilde
23. Claude Monet 24. Edouard Manet
25. Auguste Renoir 26. Vincent Van Gogh
27. V. V. Stasov

انسانی، رویدادهای زندگی مـردم وهرآن‌چه راکه ساخت زندگی آدمیان‌را تشکیل می‌دهد ازیاد برده بودند.»

بسیاری‌ازگرایشهایی‌که درادبیات وهنرهای پایان سدهٔ نوزدهم‌وآغاز سدهٔ بیستم پدید آمد نشان‌دهندهٔ تکامـل و بسط هنرها نبود بلکه حکایت از نوسانات، جستجوها وکنکاشهای زندگی معنوی جامعه درآن زمان‌می‌کرد.

رئالیسم در ادبیات. رئالیستهای اصیل، بیش ازهـرزمانی بـه بازگویی‌اعتراض‌توده‌های‌مردم‌واندیشه‌های دمکراتیك رشدیابندهٔ‌روشنفکران پرداختند. نویسندگان رئالیست، استعدادشان را برای تـوصیف صادقانه و شجاعانهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری ونمایاندن عیبهای آن به‌کار گرفتند.درنتیجه، رئالیسم درنیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم به‌رئالیسم انتقادی معروف شد.

برجسته‌ترین نمایندگان رئالیسم انتقادی در غـرب، عبارت بودند از گی‌دوموپاسان، امیل زولا، آناتول‌فرانس، رومن رولان، هاینریش‌مان، جان گلاس وورثی، برناردشاو، مارك‌تواین و تئودوردرایزر. هرکدام از آنهاسبکی ویژهٔ خـود داشتند اما کارهای دوران بلوغشان شالوده‌ای رئالیستی و خصلتی مترقیانه‌داشت. آنهـا پدیده‌های جدید اجتماعی را تـوصیف می‌کردنـد، سرکوبی شخصیت انسانی، زندگی پرشکوه و تجملی استثمارگران وفقر زحمتکشان را محکوم می‌کردند. آنها شدیداً علیه میلیتاریسم وجنگ اعتراض می‌کردند و باانتقاد شدیدی‌که از شرارتها و تنگ‌نظریهای جامعهٔ بورژوایی می‌کردند،همنوایی خود را نشان می‌دادند.

گی‌دومو پاسان (۱۸۵۰-۱۸۹۳) زمانیکه در اوج خلاقیت بود داستان دوست عزیز راکه رژیم پوسیدهٔ سیاسی وشیوهٔ زندگی بورژوایی جمهوری‌سوم را فاش می‌ساخت نوشت. امیل‌زولا (۱۸۴۰-۱۹۰۲) در حماسهٔ چند جلـدی له‌روگون ماکار و مخصوصاً در داستان ژرمینال علیه نظام سرمایه‌داری اعلام جرم‌کرده است. این داستان نه فقط پوسیدگی نظام بورژوایی را به‌طورکلی برملا می‌کند بلکه نشان می‌دهدکه طبقهٔ کارگر، گورکن این‌نظام است.

آناتول‌فرانس (۱۸۴۴-۱۹۲۴) در داستان جزیرهٔ پنگوئن‌ها و دیگـر آثارش، و برنارد شاو (۱۸۵۶-۱۹۵۰) درنمایشنامه‌هایش، با ریشخندهای تلخ‌شان،به‌جامعهٔ بورژوایی‌آن زمان حمله‌کردند. داستان بردهٔ وفادار نوشتهٔ هاینریش‌مان،اعلام‌جرمی بودعلیه شرارتهای بورژوازی امپریالیستی‌آلمان. تئودور درایزر (۱۸۷۱ - ۱۹۴۵) در داستانهای سرمایه‌دار، تیتان و دیگر آثارش،«شیوهٔ زندگی آمریکایی» را که روح انسانها را ناقص می‌کرد وهمهٔ نشانهای انسانیت را درآنها می‌کشت وتلاش برای دست‌یافتن به‌پول‌ومقام

رومن رولان

برناردشاو

آناتول فرانس

را می‌ستود، شدیداً محکوم کرد. جك‌لندن (۱۸۷۶-۱۹۱۶) یکی دیگر از نویسندگان آمریکایی نیز زندگی بورژوایی را سخت انتقادکرد، و مجموعهٔ مقالاتی که به‌نام مردمان اعماق نوشت، سندی معتبر برای محکومیت نظام سرمایه‌داری بود. جك‌لندن در داستان پاشنه آهنین، پیکار کارگران امریکا علیه سرمایه‌داری را شرح می‌دهد، جامعهٔ بورژوایی را به‌انتقاد می‌گیرد و راه دگرگون‌سازی انقلابی آن را نشان می‌دهد. مبارزهٔ مسلحانهٔ سرسختانه بین«پاشنه آهنین» ـ دیکتاتوری علنی سرمایه‌داری‌انحصاری ـ وطبقهٔ کارگر، به‌پیروزی‌طبقهٔ کارگرانجامید. جان گلاس وورثی(۱۸۶۷-۱۹۳۳) درداستان افسانهٔفودسایت تصویرروشن ومتقاعدکننده‌ای از فروپاشی خانوادهٔبورژوایی درجریان چندین نسل ترسیم کرده است. او دراین داستان، مجموعه‌ای از شخصیتهای فراموش نشدنی آفریده است.

رومن رولان (۱۸۶۶-۱۹۴۴) در داستان ژان‌کریستوف دربارهٔ آیندهٔ فرهنگ بورژوایی و وظایف هنرمند در برابر مردم به‌تفکر پرداخته است. خوش‌بینی کولاس برونیون ، شخصیت اصلی داستانی به همین نام، یعنی اعتقاد به‌این که کار، الهام‌بخش آدمی وتازگی جاودانی زندگی است، امید به‌آیندهٔ بهتر و درخشان‌تر را درخوانندگانش برانگیخت.

مارك‌تواین(۱۸۳۵-۱۹۱۰) نمایندهٔ برجستهٔ مکتب رئالیسم‌انتقادی بود. او درداستانهای بلندوکوتاه خودبـاشورفراوان‌وبی‌رحمانه به‌افشاگری امپریالیسم‌آمریکا پرداخت. مارك‌تواین‌درداستان ایالات‌متحدنژرکشی نشان دادکه نژادپرستی، گذشته از آنکه از ویژگیهای ایالات جنوب‌آمریکا است ازاجزاء ذاتی دستگاه دولت بورژوایی، که در جهت منافع سرمایه‌داران گام برمی‌دارد، نیز به‌شمار می‌رود.

مارك‌تواین درداستانهای ماجراهای تام‌سایر و ماجراهای هاکلبری‌فین که برای کودکان نوشته است، فقط به‌توصیف ماجراهای سرگرم کنندهٔ توم و هاك بسنده نکرده است. او با تجسم این شخصیتها به‌افشاگری واعتراض‌علیه تعصب، ریاکاری و خودخواهی پرداخته است.

به نظر می‌رسد که بزرگترین رئالیستهای سدهٔ بیستم، کارهمدیگر راتکمیل‌کرده‌اند تامنظرهٔ وسیعی از زندگی‌جامعهٔ محکوم به‌فنای بورژوایی ارائه دهند.

در کشورهای شرق، برخلاف سیاست سرکوبی فرهنگ ملی به‌دست استعمارگران، گرایش روز افزونی به‌رنسانس یا تجدید حیات فرهنگی پدید آمد. رابیندرانات‌تاگور[۲۸] (۱۸۶۱-۱۹۴۱) شاعرونویسندهٔ‌سدهٔ‌نوزدهم‌هند، به‌میدان آمد و شهرتی جهانگیر به‌دست آورد. کوششهای خلاق او پردامنه وهمه جانبه بود و داستانهای بلند، کوتاه، نمایشنامه، نظم و نثررادربرمی‌گرفت. شخصیتهای‌او بیان کنندهٔ احساسات روشنفکران هند، اعتراض‌شان به حاکمیت خودسرانهٔ استعمارگران، استبدادفرمانروایان‌فئودال، واخلاقیات‌فئودالی وپدر سالارانه بودند. آثار تاگور، تأثیر عمیقی درادبیات هند داشت.

تئودور درایزر

پایه‌گذار رئالیسم درچین، لوسین[۲۹] (۱۸۸۱-۱۹۳۶) بود که در مقام روزنامه‌نگار سیاسی ومترجم کار می‌کرد. او پیشتاز ادبیات جدید چین بود. مهم‌ترین اثرش به‌نام داستان واقعی آه ـ کوئه، اخلاقیات ارباب رعیتی و ریاکارانهٔ جامعهٔ فئودالی را به‌تحقیر و تمسخر گرفت. این داستان، سرشار از همدردی با وضع ناگوار فقرا بود. تکامل بعدی ادبیات چین، ازکارهای لوسین متأثر بود.

آغاز ادبیات کارگری. در فاصلهٔ سالهای ۱۸۷۱ - ۱۹۱۸ نویسندگانی به‌ظهور رسیدندکه از نزدیك با جنبش کارگری پیوند داشتند. اوژن پوتیه[۳۰] که کلمات سرود انترناسیونال را نوشت، در جریان کمون‌پاریس به‌جنبش انقلابی کارگران پیوست. اشعار او وشاعران نزدیك به‌او، ازنفرت

28. Rabindranat Tagore 29. Lu Sin
30. Eugene Pottier

لوسین

رابیندرانات تاگور

به‌دشمنان طبقهٔ کارگر، وایمان به‌قدرت وپیروزی طبقهٔ کارگر وخوش‌بینی پایان‌ناپذیر، سرشاربود.

مارتین‌آندرسن‌نکسو[۳۱] نویسندهٔ دانمارکی، یکی از پایه‌گذاران ادبیات سوسیالیستی درغرب بود. اومسائل اساسی اجتماعی را درآثارش مطرح‌کرد ومثلاً درداستان پل‌فاتح، کوشید مأموریت‌تاریخی طبقهٔ کارگر را بازگوید.

رشد تدریجی نیروهای طبقهٔ کارگر وگسترش عقاید سوسیالیستی، به شکل‌گیری وکمال‌یابی ادبیات طراز نوین کمک‌کرد.

گسترش ایده‌ئولوژی سوسیالیستی. مبارزات مارکس، انگلس و لنین برای زدودن آثار اپورتونیسم ازمارکسیسم، اهمیتی تاریخی داشت. ایده‌ئولوژی مارکسیستی درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم، وسیعاً در میان قشرهای بزرگی از طبقهٔ کارگر اشاعه یافت. تشکیل احزاب توده‌ای سوسیالیستی درپاره‌ای ازکشورها درپایان سدهٔ نوزدهم، دلیلی براین مدعا است.

با وجودتبلیغات ومبارزات ایده‌ئولوژیست‌های بورژوایی، روزبه‌روز برپشتیبانان عقاید سوسیالیستی افزوده می‌شد. علت اصلی این دگرگونی، وجود اصولی علمی درآنها بودکه به‌مردم امکان می‌داد جهات درست را در اوضاع تناقض‌آمیزوپیچیدهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری بشناسند وتحولات‌و رویداد - های‌آینده را پیش‌بینی‌کنندوتصویری ازچرخشهای تاریخ وجامعهٔ کمونیستی آینده به‌دست‌آورند. سوسیالیستهابه‌انتشار روزنامه‌های خودشان دست‌زدند

31. Martin Andersen - Nexo

و سازمانهای فرهنگی و آموزشی ویژهٔ خودشان را تأسیس کردند.

همزمان با پیشرفت ایدهٔ ئولوژی سوسیالیستی، آتئیسم علمی به پیشرفتهای چشمگیری دست یافت. مفاهیم علمی طبیعت و جامعه، روز به روز برای مردم روشن‌تر می‌شدند.

پیشرفتهای علم در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم، ترسیم تصویر علمی‌تر و کاملتری از ساخت و تکامل جهان ـ جهانی به‌دور از سلطهٔ نیروهای مرموز ـ را ممکن ساخت. پیشرفتهای علوم طبیعی، به‌پیروزی جهان‌نگری ماتریالیستی انجامید.

اهمیت جهانی علوم، ادبیات و هنرهای روسیه. دانشمندان نامدار روس مانند مندلیف، تیمیریازف، سچنوف و پاولوف کمك بزرگی به پیشرفت علم کردند.

مندلیف شیمیدانی بزرگ بود که کتاب اصول شیمی‌اش تقریباً به‌همهٔ زبانهای اروپایی ترجمه شد و بارها به‌چاپ رسید.

تیمیریازف از ادامه‌دهندگان سرشناس پژوهشهای داروین در زمینهٔ تکامل طبیعی بود.

مچنیکوف[۳۲]، از آتئیستها و ماتریالیستهایی بود که در اثر پیگردهای حکومت تزاری، مجبور شد روسیه را ترك کند. او به‌ریاست آزمایشگاه مشهور پاریس برگزیده شد. کارهای او در زمینهٔ مصونیتها، شهرتی جهانی برایش به‌بار آورد. پاولوف نیز نقش بزرگی در پیشبرد علم داشت.

فرهنگ روسیه در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم کمکهای چشمگیری به‌فرهنگ جهانی کرد.

دراین سالها بود که روسیه شتابان به‌سوی انقلاب پیش می‌رفت. جنبش دموکراتیك همگانی که در کشور آغاز شده بود زمینهٔ بسیار مناسبی برای پیشرفت و تکامل ادبیات و هنرهایی پدید آورد که درجهت منافع مردم پیکار می‌کردند. فرهنگ روسیه رنگ آزادیخواهی داشت و از مبارزه برای آزادی، منطق و بهروزی برای همگان سوای نژاد، زبان یا اعتقاداتشان الهام می‌گرفت. عناصر مترقی و انقلابی فرهنگ و ادبیات روسیه، تأثیر عمیقی در کشورهای دیگر داشت. در این زمینه، لنین به هنگام بحث از کارهای لئوتولستوی، نوشت: «اهمیت او برای جهان، درمقام یك هنرمند و شهرت جهانی‌اش درمقام یك اندیشمند و موعظه‌گر، هریك به‌طریقی، بازتاب اهمیت جهانی انقلاب روسیه است.»[۳۳]

---

32. I. I. Mechnikov

33. Lenin, *Works*. Vol. 16, P. 293 (From Russ.).

نویسندگان مترقی اروپا و آمریکا یکصدا نقش رهبری کنندهٔ ادبیات روسیه را تأیید می‌کردند. رومن رولان به‌هنگام سخنرانی برای نویسندگان آلمانی، گفت: «چه کسانی بجز نویسندگان روسیه درپیشاپیش ماحرکت می‌کردند؟» آناتول‌فرانس نوشت: «تولستوی آموزگار مشترك ما است.» تأثیر تورگنیف، داستایفسکی، چخوف و دیگرنویسندگان روسیه، درآثاربسیاری از نویسندگان غرب دیده می‌شود. مثلاً آثار چخوف، الهام‌بخش برنارد شاو بود.

پیدایش ادبیات جدید کارگری با نام گورکی ، پایه‌گذار رئالیسم سوسیالیستی، پیوند دارد. گورکی‌ضمن ترسیم اوضاع‌سیاسی توفان‌زدهٔروسیه، تکامل انقلابی تك‌تك افراد، وتبدیل کارگر عامی به‌رزمنده‌ای آگاه را نیز نشان داد. گورکی نخستین نویسنده‌ای بودکه تصویر درخشانی‌ازکارگری که به‌رهبری حزب مارکسیست ـ لنینیست علیه تزاریسم و سرمایه‌داری به پیکار برخاسته بود ترسیم‌کرد. ظهور طبقهٔ کارگر انقلابی در ادبیات،اصول هنری تازه‌ای را برادبیات جهان افزود.

تئاتر روسیه، یکی از نقاط روشن فرهنگ روسیه بود. ازروی صحنه، کلماتی تکان‌دهنده والهام‌بخش وپیامی مترقیانه برای دگرگون‌سازی‌انقلابی جهان به‌گوش همگان می‌رسید.

دگرگونی چشمگیری درنقاشی پدید آمد ونمایندگان مترقی آن یعنی پردویژنیک‌ها[۳۴] که سرشار ازعقاید دموکراتیك بودند به میدان آمدند. تکامل هنری استادان مترقی‌آن زمان، بدون پیوند با توده‌ها وبدون خدمت‌به‌پیکار مردم در راه آزادی، غیرقابل تصور بود. در همین دوره بود که هنرمندانی چون رپین، سوریکوف، پروف، کرامسکی، وازنتسوف و دیگران به‌جهان عرضه شدند.

هنرمندان روسیه برخلاف امپرسیونیستها مضامین اجتماعی ومردمی اصیلی در محیط روسیهٔ پیش از انقلاب برای کارهای خود می‌یافتند.

در پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم، موسیقی روسیه با نوابغی چون چایکوفسکی، ریمسکی کورساکوف و موسورگسکی، شهرتی جهانی یافت.

لنینیسم ـ عالی‌ترین دست‌آورد فرهنگ جهان. در پایان سدهٔ گذشته، مرکز انقلابی جهان به‌روسیه انتقال یافته بود و روسیه سرچشمهٔ عقاید مترقی‌اجتماعی شده بود. وکاملاً طبیعی ومنطقی‌بودکه مارکسیسم پس از مرگ مارکس و انگلس، با کارهای درخشان لنین در روسیه، بسط و

34. Peredvizhniks

تکامل یافت.

لنین براساس تجربهٔ تاریخی جنبش انقلابی در دوران امپریالیسم، آموزشهای مارکس را دراوضاع دگرگون شدهٔ زمان خود به‌کارگرفت. آثار لنین، کمکی بزرگ به‌دست‌آوردهای علمی به‌شمار می‌روند. در این آثار مسائل اصلی کمونیسم‌علمی، فلسفه واقتصاد سیاسی بررسی وبه‌سطح‌بالاتری ارتقا داده شده‌اند. این آثار، نمونه‌ای از خلاقیت مارکسیسم رانشان می‌دهند. آموزشهای مارکس ولنین، عالی‌ترین دست‌آورد اندیشه بشری‌است.

* * *

جنگ اول جهانی موجب ژرف‌تر شدن بحران در فرهنگ جهان شد. جنگ خونین و ویرانیهای اقتصادی ناشی از نظام سرمایه‌داری، ایمان میلیونها انسان به‌منطقی‌بودن نظام سرمایه‌داری را از بنیان متزلزل کرد و فروریخت. به‌علت خیانتکاری وشکست رهبران انترناسیونال دوم، کارگران آگاه تدریجاً اقدامات اصلاح‌طلبانه را کنار گذاشتند.

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، موجب نفوذ هرچه بیشتر مارکسیسم- لنینیسم در توده‌های مردم و فرهنگ مترقی بشر گردید.

پرسش و تمرین

۱. در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم (دورهٔ دوم تاریخ عصر جدید) چه کشفیات علمی بزرگی درجهان انجام‌گرفت؟
۲. دربارهٔ سازماندهی آموزش وپرورش درجامعهٔ بورژوایی‌چه‌می‌دانید؟
۳. معنای عبارت «بحران درفرهنگ بورژوایی» چیست؟
۴. اساس و جوهر رئالیسم انتقادی چیست؟
۵. فرهنگ مترقی روسیه چگونه برپیشرفت فرهنگ جهان در پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم تأثیرگذاشت؟

نتایج تکامل اجتماعی در دورهٔ دوم تاریخ عصرجدید

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، نقطهٔ پایان دورهٔ دوم تاریخ عصر جدید بود.

بشریت در فاصلهٔ سالهای جنگ فرانسه ـ پروس و کمون پاریس تا انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، راهی دراز پیمود. در این سالها، سرمایه‌داری به‌عالی‌ترین وآخرین مرحلهٔ تکاملش یعنی امپریالیسم رسید، و تا روزگار ما نیز به‌عمر خود ادامه می‌دهد.

گذار از سرمایه‌داری به‌امپریالیسم، با تشدید تضادهای ذاتی جامعهٔ سرمایه‌داری همراه بود. روابط تولیدی سرمایه‌داری، برپایهٔ مالکیت خصوصی وسائل تولید واستثمار انسان از انسان، مانع رشد یابنده‌ای در راه تکامل نیروهای تولیدی بود. مبارزهٔ طبقاتی طبقهٔ کارگر با بورژوازی شدیدتر و طبقهٔ کارگر در جریان آن، تدریجاً متحدان نیرومندی چون دهقانان زحمتکش را به‌صفوف خود آورد.

جنبش انقلابی توده‌ای درهمهٔ کشورهای سرمایه‌داری گسترش یافت و سازمانهای توده‌ای طبقهٔ کارگر ـ احزاب واتحادیه‌های کارگری ـ تشکیل شد. پایان سدهٔ نوزدهم، دوران اشاعهٔ مارکسیسم وراه‌یابی عقایدمارکسیستی به‌میان توده‌های مردم بود. اکثریت احزاب سوسیالیست، در فعالیتهاشان از آموزشهای مارکس وانگلس پیروی می‌کردند.

درسالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۹ مرکز جنبش انقلابی جهان به‌روسیه انتقال یافت. جنبش انقلابی روسیه، انقلابی بزرگ چون لنین رابه‌جهان عرضه کرد.

اونظرات مارکسیستی را باتوجه به‌دوران تاریخی جدیدی که پس از گذار سرمایه‌داری به‌امپریالیسم و فرا رسیدن انقلاب سوسیالیستی آغازشده بود تکامل بخشید. لنین پایه‌گذار حزب انقلابی طراز نوین طبقهٔ کارگر درسال ۱۹۰۳ بود.

درجناح مخالف جنبش بین‌المللی طبقهٔ کارگر، اپورتونیسم تدریجاً نیرومندتر می‌شد. اپورتونیستها با وجود رشدگرایشهای انقلابی در میان طبقهٔ کارگر، توانستند رهبری احزاب سوسیالیست را به‌دست‌آورند و از پشتیبانی اشرافیت کارگری برخوردار شوند. لنین مصممانه با هرگونه اپورتونیسم درجنبش انقلابی کارگران به‌مبارزه برخاست.

همزمان با تشدید هرچه بیشتر تضادهای طبقاتی بورژوازی و طبقهٔ کارگر، تضادها و اختلافات میان کشورهای امپریالیستی نیز حادتر می‌شد. کشورهای سرمایه‌داری درپایان سدهٔ نوزدهم، سرزمینهای وسیعی رادر آسیا و افریقا تصرف و به‌مستعمره تبدیل کردند. بقیهٔ کشورهای این دوقاره و کشورهای آمریکای لاتین، به سرزمینهای نیمه مستعمره تبدیل شدند یا در تاروپود وابستگیهای گوناگون مالی واقتصادی گرفتار شدند. درآغاز سدهٔ بیستم، سراسر جهان درچنگ امپریالیستها دست‌وپا می‌زد و توسط‌قدرتهای امپریالیستی و انحصارات سرمایه‌داری تقسیم شده بود.

ملتهای به‌انقیاد افتاده، سرنوشت‌شان را بی‌چون‌وچرا نمی‌پذیرفتند. دربسیاری‌ازکشورهای‌مستعمره ووابسته، موج‌اعتراض علیه‌یوغ‌امپریالیستها بالا می‌گرفت وجنبش رهایی‌بخش ملی، دم‌به‌دم قدرت بیشتری می‌گرفت.

زمانی‌که تقسیم‌جهان تکمیل شده بود، قدرتهای بزرگ امپریالیستی برای تقسیم دوبارهٔ این ثروت بادآورده با یکدیگر به‌مبارزه پرداختند. این مبارزه به‌آغاز چندین جنگ امپریالیستی وسرانجام در سال ۱۹۱۴ به‌آغاز جنگ اول جهانی منجر شد.

جنگ اول‌جهانی‌که زاییدهٔ تضادهای امپریالیستها بود، سراسر جهان سرمایه‌داری را ازاساس به‌لرزه درآورد. این جنگ برای زحمتکشان‌به‌معنای مرگ، گرسنگی وفقر بود. با آغاز جنگ، تضادهای طبقاتی ومبارزهٔ‌طبقاتی به‌اوج رسید.

رهبران اپورتونیست احزاب انترناسیونال دوم به‌منافع طبقهٔ کارگر خیانت کردند و به‌پشتیبانی از بورژوازی و جنگ غارتگرانه و ضدخلقی برخاستند. بلشویکها وچپ‌گرایان دیگر احزاب کارگری، طبقهٔ کارگر را به‌پیکارعلیه‌جنگ فراخواندند. بلشویکها بی‌رحمانه‌به‌افشاگری‌اپورتونیستها پرداختندواعلام‌کردندکه باید ازبحران اقتصادی‌وسیاسی ناشی ازجنگ‌برای

سرنگونی هرچه سریعتر سرمایه‌داری استفاده شود. دراکثر کشورهای درگیر درجنگ، یك حالت انقلابی پدید آمد.

روسیه، بزرگترین کشور درگیر درجنگ، بیش از همه خسارت دید. روسیه علاوه بریوغ سرمایه‌داری، یوغ استبدادتزاری را نیز برگردن داشت. گذشته ازاین، در روسیه برخلاف کشورهای غربی، یك حزب پایدار انقلابی به‌نام حزب بلشویك فعالیت می‌کرد. بلشویکها تحت رهبری داهیانهٔ لنین، مردم را به‌آغاز انقلاب سوسیالیستی، سرنگون‌سازی نظام سرمایه‌داری و پی‌افکندن جامعه‌ای بهتر دعوت می‌کردند. روسیه نخستین کشور جهان بود که انقلاب سوسیالیستی درآن به‌پیروزی رسید ودولت سوسیالیستی تأسیس شد.

جنگ اول جهانی وانقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، پایه‌های بحران عمومی نظام سرمایه‌داری را گذاشتند.

بحران عمومی سرمایه‌داری، بحران ریشه‌داری درنظام سرمایه‌داری جهان است که فعالیتهای اقتصادی و سیاسی کشورهای بورژوایی، دستگاه دولتی و شیوه‌های حکومتی آنها و ایده‌ئولوژی جهان سرمایه‌داری رادر برمی‌گیرد. این بحران با حادترشدن همهٔ تضادهای سرمایه‌داری، تشدید مبارزهٔ طبقاتی کارگران علیه بورژوازی و آغاز وتسریع جنبش‌رهایی بخش خلقهای ستمدیده و مبارزهٔ میان کشورهای امپریالیستی برای تقسیم دوبارهٔ جهان مشخص می‌شود.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر به‌اوضاعی که سرمایه‌داری رابه‌صورت نظام اجتماعی مسلط برسراسر جهان درآورده بود پایان داد. پس ازپیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، نظام اجتماعی تازه و برتری به‌نام نظام سوسیالیستی دریك ششم سطح کرهٔ زمین برقرار شد. جهان به‌دونظام متضاد تقسیم شد: درکنار نظام کهنهٔ سرمایه‌داری، نظام جدید سوسیالیستی که آینده بدان تعلق دارد، به‌ظهور رسید.

انقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر، دوران جدیدی در تاریخ بشریت آغاز نهاد؛ وآن، دوران فروپاشی سرمایه‌داری واستقرار کمونیسم بود.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان، از رویدادهای اجتناب‌ناپذیر وگریزناپذیرتکامل اجتماعی است. مضمون اصلی تاریخ روزگارما، نشستن سوسیالیسم به‌جای سرمایه‌داری، وپیروزی سوسیالیسم وکمونیسم در سراسر جهان است.

پرسش و تمرین

۱. نتایج اصلی تکامل اجتماعی درنیمهٔ دوم تاریخ عصرجدید در این زمینه‌ها چه‌بود: الف) برای سرمایه‌داری؛ ب) برای جنبش طبقهٔ کارگر وجنبش سوسیالیستی؟
۲. نتایج اجتماعی جنگ اول‌جهانی چه بود؟
۳. بحران عمومی سرمایه‌داری چیست؟ ویژگیهای آن کدام است؟
۴. بیندیشید وبرای این پرسش، پاسخ بیابید: تنها راه رهایی از بحران عمومی سرمایه‌داری چیست؟

باشگاه ادبیات

فهرست مطالب

موضوع | صفحه

فصل ۱. جنگ فرانسه-پروس. کمون پاریس

۱. جنگ فرانسه-پروس

علل جنگ فرانسه-پروس ۹
آغاز جنگ ۱۱
شکست ارتش فرانسه در سدان ۱۲
انقلاب ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ ۱۳
محاصرهٔ پاریس توسط ارتش آلمان ۱۴
پیکارتوده‌ها علیه دولت «خیانت ملی» ۱۵
تسلیم دولت خیانت ملی به پروس ۱۶
اسناد ومدارك ۱۷
پرسش وتمرین ۱۸

۲. انقلاب کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱

انقلاب کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱ و اوضاعی که به
انقلاب انجامید ۱۹
کمیتهٔ مرکزی گاردملی به‌قدرت می‌رسد. فعالیتهای انقلابی
وخطاهای کمیته ۲۳
انتقال قدرت به‌شورای کمون پاریس ۲۳
کمون، نخستین تجربهٔ دیکتاتوری پرولتاریا. درهم‌کوبیدن
دستگاه دولت بورژوایی ۲۴
سیاست اجتماعی واقتصادی کمون پاریس ۲۵
رهبران کمون ۲۶
اسناد ومدارك ۲۸
پرسش وتمرین ۲۹

۳. شکست کمون پاریس و اهمیت تاریخی کمون
جنگ کمون باورسای. نقش میلیتاریست‌های آلمان در سرکوبی کمون ۳۰
علل شکست کمون ۳۳
اهمیت تاریخی و درسهای کمون ۳۳
اسناد و مدارک ۳۴
پرسش و تمرین ۳۵

۴. انترناسیونال اول درجریان کمون پاریس و پس از شکست آن
انترناسیونال درجریان کمون پاریس ۳۶
شکست باکونینیسم ۳۷
اهمیت تاریخی و انحلال انترناسیونال اول ۳۸
اسناد و مدارک ۳۹
پرسش و تمرین ۳۹

فصل ۲. آلمان در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم

۵. تشکیل امپراتوری آلمان
تکمیل وحدت آلمان ۴۱
نظام سیاسی ۴۱
پروس در رأس قدرت آلمان ۴۳
اسناد و مدارک ۴۴
پرسش و تمرین ۴۵

۶. رشد اقتصادی آلمان
علل رشد صنعتی سریع آلمان ۴۵
تمرکز تولید و تشکیل نخستین انحصارهای سرمایه‌داری ۴۶
رشد سرمایه‌داری انحصاری در آلمان ۴۸
کشاورزی ۴۸
امپریالیسم یونکر-بورژوای آلمان ۵۰
اسناد و مدارک ۵۰
پرسش و تمرین ۵۱

۷. سیاست داخلی و خارجی امپراتوری آلمان در پایان سدهٔ نوزدهم
حکومت بیسمارک ۵۲
«قانون استثنایی» ضد سوسیالیستی ۵۲
سیاست تجاوزکارانهٔ آلمان در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹ ۵۳
تشکیل اتحاد مثلث ۵۳

آغاز تصرفات استعماری ۵۴
اسناد ومدارك ۵۵
پرسش و تمرین ۵۵

۸. تدارکات امپریالیستهای آلمان برای جنگ به‌منظور تقسیم دوبارهٔ جهان

تصرفات استعماری درسالهای ۱۸۹۰-۹۹. تأسیس نیروی دریایی ۵۷
«یورش به سوی خاور» ۵۹
اسناد ومدارك ۶۱
پرسش وتمرین ۶۱

۹. جنبش کارگران درپایان سدهٔ نوزدهم

رشد جنبش کارگران وتقویت حزب سوسیال دموکرات ۶۲
برنامهٔ ارفورت. انتقاد انگلس از اشتباهات آن ۶۲
بورژوازی امپریالیستی «نخبهٔ» کارگران‌رابارشوه‌می‌خرد ۶۴
تجدیدنظرطلبی (رویزیونیسم) ۶۴
اسناد ومدارك ۶۵
پرسش وتمرین ۶۷

۱۰. حزب سوسیال دموکرات‌آلمان درآغاز سدهٔ بیستم

اوج‌گیری جنبش‌کارگران‌درآغاز سدهٔ‌بیستم ۶۷
سه گرایش درحزب سوسیال دموکرات آلمان ۶۹
انحطاط اپورتونیستی رهبران سوسیال‌دموکرات‌آلمان ۷۱
اسناد ومدارك ۷۲
پرسش وتمرین ۷۵

فصل ۳. بریتانیا درپایان سدهٔ نوزدهم وآغازسدهٔ بیستم

۱۱. رشداقتصادی بریتانیا. خصلت استعماری امپریالیسم بریتانیا

بریتانیا ازبرتری صنعتی درجهان به‌زیر می‌آید ۷۶
گسترش‌بانکها. صدور سرمایه ۷۶
خصلت استعماری امپریالیسم بریتانیا ۷۷
برتری نیروی دریایی بریتانیا ۷۹
پرسش و تمرین ۸۰

۱۲. دگرگونیهای سیاسی بریتانیا درپایان سدهٔ نوزدهم

لیبرالها ومحافظه‌کاران درپایان سدهٔ نوزدهم ۸۱
مبارزهٔ ایرلند برای استقلال ۸۳
تشدید ارتجاع سیاسی ۸۵
پرسش وتمرین ۸۶

۱۳. سیاست استعماری وخارجی امپریالیسم بریتانیا
سیاست توسعه‌طلبانهٔ بورژوازی بریتانیا درسالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۷۹ ۸۶
جنگ انگلیس-بوئر (۱۸۹۹-۱۹۰۲) ۸۸
رقابت انگلیس و آلمان. تشکیل آنتانت ۹۰
اسناد ومدارك ۹۰
پرسش و تمرین ۹۲
۱۴. جنبش کارگران بریتانیا درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم. بحران سیاسی کشور در آستانهٔ جنگ اول جهانی
تشدید مبارزهٔ طبقاتی درسالهای ۱۸۸۰-۸۹ ۹۳
تشکیل حزب کارگر ۹۵
بازگشت لیبرالها به‌قدرت ۹۷
سیاست داخلی بریتانیا درآستانهٔ جنگ ۹۷
مسألهٔ ایرلنددرآستانهٔ جنگ جهانی ۹۷
اسناد ومدارك ۹۸
پرسش و تمرین ۱۰۰
پرسش وتمرین برای مروردرتاریخ آلمان وبریتانیا درپایان سدهٔ نوزدهم‌وآغاز سدهٔ بیستم ۱۰۱

فصل ۴. فرانسه در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم

۱۵. پیشرفتهای اقتصادی فرانسه
کندتر شدن پیشرفتهای صنعتی فرانسه ۱۰۳
خصلت رباخوارانهٔ امپریالیسم فرانسه ۱۰۳
وضعیت کشاورزی ۱۰۵
پرسش وتمرین ۱۰۵

۱۶. پیشرفتهای سیاسی جمهوری سوم
تقویت جمهوری ونقش طبقهٔ کارگر دردفاع ازآن ۱۰۶
تشکیل امپراتوری استعماری ۱۰۹
اتحاد فرانسه- روسیه ۱۱۰
تشدید اختلافات فرانسه- آلمان. تدارك فرانسه برای جنگ علیه آلمان ۱۱۱
اسناد ومدارك ۱۱۲
پرسش وتمرین ۱۱۳
۱۷. جنبش کارگران فرانسه درپایان سده نوزدهم وآغاز سده بیستم
تشکیل حزب کارگران ۱۱۳
ژان‌ژورس ۱۱۵

تشدید مبارزهٔ طبقاتی درآغاز سدهٔ بیستم ۱۱۶
سلطهٔ اپورتونیسم بررهبران حزب متحد سوسیالیستی ۱۱۷
اسناد ومدارك ۱۱۸
پرسش وتمرین ۱۲۰

فصل ۵. اسلاوهای جنوبی وغربی درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم

۱۸. وضع اسلاوهای جنوبی در پایان سدهٔ نوزدهم

ستمگریهای ترکیه واتریش- هنگری براسلاوهای جنوبی ۱۲۱
پیکار خلقهای اسلاو علیه ستمگریهای ترکیه در پایان سدهٔ نوزدهم ۱۲۲
نقش روسیه درآزادی‌خلقهای بالکان‌ازیوغ ترکها ۱۲۳
پیشرفتهای اجتماعی، اقتصادی وسیاسی بلغارستان ۱۲۶
پیشرفتهای اجتماعی، اقتصادی وسیاسی صربستان ۱۲۷
اسناد ومدارك ۱۲۷
پرسش وتمرین ۱۲۹

۱۹. جنگهای بالکان. پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی چك ولهستان در پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم

جنگهای بالکان ۱۲۹
پیشرفتهای اجتماعی واقتصادی چك ۱۳۱
پیشرفتهای اجتماعی واقتصادی لهستان ۱۳۲
پرسش وتمرین ۱۳۳

۲۰. جنبش کارگران درکشورهای اسلاو

تشکیل حزب سوسیال‌دموکرات بلغارستان ۱۳۳
تأثیر انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه دربلغارستان ۱۳۴
جنبش کارگران درصربستان ۱۳۵
جنبش کارگران درچك ۱۳۵
جنبش کارگران درلهستان ۱۳۶
انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ درپادشاهی لهستان ۱۳۷
اسناد ومدارك ۱۳۸
پرسش وتمرین ۱۴۰

فصل ۶. ایالات متحد آمریکا درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم

۲۱. پیشرفتهای اقتصادی ایالات متحد آمریکا

علل پیشرفت سریع سرمایه‌داری درایالات متحد آمریکا ۱۴۱
رشد صنعت وکشاورزی پس‌ازجنگ داخلی ۱۴۲

امپریالیسم آمریکا ۱۴۳
اسناد ومدارك ۱۴۶
پرسش وتمرین ۱۴۸

۲۲. نظام سیاسی آمریکا

حزبهای جمهوریخواه ودموکرات ۱۴۸
تبعیت دستگاه دولت ازانحصارات ۱۴۹
فساد دستگاه دولت ۱۵۱
وضع سیاهان پس‌از جنگ داخلی ۱۵۲
اسناد ومدارك ۱۵۳
پرسش وتمرین ۱۵۵

۲۳. جنبش کارگری درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم

رشد جنبش کارگری درایالات متحد آمریکا ۱۵۵
جنبش اعتصابی دردههٔ هشتم ونهم سدهٔ نوزدهم ۱۵۷
فدراسیون کارگری آمریکا ۱۵۹
تشدید مبارزهٔ طبقاتی‌درآغاز سدهٔ بیستم ۱۵۹
اسناد ومدارك ۱۶۲
پرسش وتمرین ۱۶۴

۲۴. سیاست خارجی تجاوزکارانهٔ ایالات متحد آمریکا

آغاز تصرفات استعماری ایالات متحد آمریکا ۱۶۵
جنگ اسپانیا- آمریکا ۱۶۵
سیاست ایالات متحد آمریکا درچین ۱۶۷
آبراه پاناما ۱۶۸
انقیادکشورهای آمریکای لاتین ۱۶۸
ایالات متحد آمریکا درآستانهٔ جنگ ۱۶۹
اسناد ومدارك ۱۷۰
پرسش وتمرین ۱۷۱
پرسشهایی برای مروردرتاریخ فرانسه، اسلاوهای جنوبی‌وغربی،
وایالات متحد آمریکا درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم ۱۷۲

فصل ۷. کشورهای آمریکای لاتین

۲۵. آمریکای لاتین از ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۷

عقب‌ماندگی اقتصادی کشورهای آمریکای‌لاتین. سلطهٔ سرمایهٔ خارجی ۱۷۳
وضع کارگران. جنبش کارگران ۱۷۶
وضع ومبارزات سرخ‌پوستان ۱۷۷

وضع دهقانان. شورشهای دهقانی ۱۷۷
انقلاب ۱۹۶۰- ۱۹۱۷ مکزیك ۱۷۸
اسناد و مدارك ۱۸۰
پرسش وتمرین ۱۸۳

فصل ۸. بیداری آسیا

۲۶. چین درپایان سدهٔ نوزدهم

اوضاع کشور ۱۸۴
چین ازلحاظ اقتصادی، وابستهٔ دولتهای امپریالیستی می‌شود ۱۸۵
جنگ چین وژاپن ۱۸۶
چین به‌کشوری نیمه مستعمره تبدیل می‌شود ۱۸۶
مبارزهٔ مردم برای رهایی‌ملی ۱۸۶
قیام مردم درسال ۱۹۰۰ میلادی ۱۸۷
اسناد ومدارك ۱۸۸
پرسش وتمرین ۱۸۹

۲۷. چین درآغاز سدهٔ بیستم

پیشرفتهای اقتصادی چین درآغاز سدهٔ بیستم ۱۹۰
تأثیر انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه براوج گیری جنبش انقلابی چین ۱۹۰
سون‌یات‌سن وعقایدش ۱۹۱
اسناد ومدارك ۱۹۳
پرسش وتمرین ۱۹۴

۲۸. انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۱۳ چین

آغاز انقلاب. اعلام جمهوری ۱۹۵
شکست انقلاب چین ۱۹۷
اهمیت انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۱۳ چین ۱۹۸
اسناد ومدارك ۱۹۸
پرسش وتمرین ۱۹۹

۲۹. مبارزهٔ رهایی‌بخش ملی خلقهای هند درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم

وضع اقتصادی هند درپایان سدهٔ‌نوزدهم وآغازسدهٔ بیستم ۲۰۰
تشکیل و وضع طبقهٔ کارگر درهند ۲۰۱
تشکیل کنگرهٔ ملی سراسری هند ۲۰۲
اوج گیری جنبش انقلابی درسالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۸ ۲۰۳
اسناد ومدارك ۲۰۵
پرسش وتمرین ۲۰۶

۳۰. انقلابهای ایران وترکیه
انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران ۲۰۷
انقلاب ۱۹۰۸ ترکیه ۲۰۹
نظرلنین دربارهٔ بیداری آسیا ۲۱۱
اسناد ومدارك ۲۱۱
پرسش وتمرین ۲۱۲

فصل ۹. ژاپن

۳۱. ژاپن درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم
رشد اقتصادی ژاپن ۲۱۳
تصویب قانون اساسی۱۸۸۹ ۲۱۴
سیاست‌خارجی تجاوزکارانهٔ ژاپن ۲۱۴
جنگ روسیه وژاپن ۲۱۵
اشغال کره ۲۱۶
جنبش‌کارگری در ژاپن ۲۱۶
اسناد ومدارك ۲۱۸
پرسش وتمرین ۲۱۸

فصل ۱۰. کشورهای افریقا

۳۲. افریقا درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم
افریقا درسالهای ۷۰-۷۹ سدهٔ نوزدهم ۲۲۰
مبارزهٔ خلقهای افریقاعلیه استعمارگران ۲۲۲
سرکوبی وحشیانهٔ خلقهای افریقا توسط استعمارگران امپریالیست ۲۲۹
اسناد ومدارك ۲۳۲
پرسش وتمرین ۲۳۲
پرسشهایی‌برای مروردرتاریخ جنبش رهایی‌بخش‌ملی‌خلقهای
آمریکای لاتین، آسیا وافریقا در پایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ بیستم ۲۳۲

فصل ۱۱. جنبش بین‌المللی کارگران وانترناسیونال‌دوم

۳۳. تشکیل انترناسیونال دوم
اشاعهٔ مارکسیسم ۲۳۳
آخرین سالهای فعالیت‌کارل‌مارکس ۲۳۳
انگلس وپی‌ریزی انترناسیونال دوم ۲۳۴

۳۵۷ /
تشکیل انترناسیونال دوم ۲۳۵
آخرین سالهای زندگی انگلس ۲۳۶
اسناد ومدارك ۲۳۷
پرسش وتمرین ۲۳۷

۳۴. رشد اپورتونیسم در رهبری انترناسیونال دوم
تشدید مبارزه میان گرایشهای اپورتونیستی و انقلابی در جنبش بین‌المللی کارگران ۲۳۸
کنگرهٔ پاریس درسال ۱۹۰۰ ۲۳۹
انترناسیونال دوم پس ازکنگرهٔ پاریس ۲۳۹
اسناد ومدارك ۲۴۱
پرسش وتمرین ۲۴۱

۳۵. نقش رهبری‌کنندهٔ طبقهٔ کارگر روسیه درجنبش بین‌المللی کارگران
لنین ـ رهبرجنبش بین‌المللی کارگران ۲۴۲
انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه وانترناسیونال دوم ۲۴۲
مبارزهٔ طبقهٔ کارگر علیه استعمار وخطرجنگ ۲۴۳
اهمیت بین‌المللی مبارزهٔ بلشویکها علیه‌اپورتونیسم ۲۴۴
اسناد ومدارك ۲۴۵
پرسش وتمرین ۲۴۶

فصل ۱۲. روابط بین‌المللی

۳۶. مبارزهٔ بین‌المللی درپایان سدهٔ نوزدهم وآغازسدهٔ بیستم
تشکیل دوبلوك نظامی‌ـسیاسی دراروپا ۲۴۷
تکمیل تقسیم‌جهان ۲۴۹
تضادهای انگلیس وآلمان ۲۵۱
در راه جنگ اول جهانی ۲۵۲
اسناد ومدارك ۲۵۴
پرسش وتمرین ۲۵۵

فصل ۱۳. امپریالیسم، بالاترین و آخرین مرحلهٔ تکامل سرمایه‌داری

۳۷-۳۸. امپریالیسم، سرمایه‌داری انحصاری
گذار به‌امپریالیسم ۲۵۶
انحصارات ۲۵۶
بانکها ونقش تازه‌شان ۲۵۸

سرمایهٔ مالی والیگارشی‌مالی ۲۵۹
صدورسرمایه ۲۶۰
تقسیم اقتصادی جهان‌میان اتحادیه‌های سرمایه‌داری ۲۶۲
تقسیم سرزمینهای جهان‌میان قدرتهای امپریالیستی ۲۶۲
امپریالیسم ـ نظام‌جهانی ستم برخلقها ۲۶۳
ویژگیهای پنجگانهٔ امپریالیسم ۲۶۵
اسناد ومدارك ۲۶۶
پرسش وتمرین ۲۶۶

۳۹. امپریالیسم ـ سرمایه‌داری‌انگلی وپوسیده

انحصارات وگرایش سرمایه‌داری به‌پوسیدگی ۲۶۷
رشد انگل وارگی در امپریالیسم ۲۶۸
امپریالیسم وارتجاع سیاسی ۲۷۰
اسناد ومدارك ۲۷۰
پرسش وتمرین ۲۷۱

۴۰. امپریالیسم ـ آستانهٔ انقلاب سوسیالیستی

امپربالیسم ـ سرمایه‌داری محتضر ۲۷۱
قانون تکامل ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه‌داری ۲۷۲
آموزشهای لنین دربارهٔ پیروزی انقلاب سوسیالیستی ۲۷۵
اسناد ومدارك ۲۷۵
پرسش وتمرین ۲۷۶

فصل۱۴. جنگ اول جهانی، ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸

۴۱. علتهای آغازجنگ. ازهم پاشیدن انترناسیونال دوم

علتهای جنگ اول جهانی ۲۷۷
آغازجنگ ۲۷۹
ماهیت جنگ ۲۸۱
ازهم پاشیدن انترناسیونال دوم ۲۸۱
مبارزهٔ‌بلشویکها به‌رهبری لنین‌برای تقویت نیروهای‌انقلابی ۲۸۳
اسناد ومدارك ۲۸۳
پرسش وتمرین ۲۸۵

۴۲. عملیات نظامی درسال ۱۹۱۴. پیوستن ژاپن، ترکیه‌وایتالیا به‌جنگ

نقشهٔ «حملهٔ رعدآسا»ی آلمان ۲۸۵

حملهٔ سربازان‌آلمان به‌بلژیك ۲۸۶
تهاجم روسیه درپروس شرقی ۲۸۷
نبردمارن. شکست نقشهٔ «حملهٔ رعدآسا» ۲۸۸
آغاز جنگ خندقی درجبههٔ غربی ۲۹۰
ژاپن، ترکیه وایتالیا به‌جنگ می‌پیوندند ۲۹۰
اسناد ومدارك ۲۹۱
پرسش وتمرین ۲۹۲

۴۳. جریان جنگ درسالهای ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶

شکست ارتش روسیه درسال ۱۹۱۵ ۲۹۲
بلغارستان وارد جنگ می‌شود ۲۹۴
شکست صربستان ۲۹۵
نبرد وردون ۲۹۵
تهاجم تابستانی روسیه درسال ۱۹۱۶ ۲۹۶
رومانی به جنگ می‌پیوندد ۲۹۶
پایان نبرد وردون ۲۹۷
نبرد سوم ۲۹۷
اسناد ومدارك ۲۹۹
پرسش وتمرین ۳۰۰

۴۴. فرارسیدن بحران انقلابی دراروپا

افزایش سرسام‌آورسودهای بورژوازی درجریان جنگ ۳۰۱
تشکیل سرمایه‌داری انحصاری دولتی ۳۰۱
تشدید آهنگ استثمار وفقیرتر شدن زحمتکشان ۳۰۲
تشدید بحران انقلابی درکشورهای درگیرجنگ ۳۰۳
مبارزهٔ بلشویکها برای تأسیس انترناسیونال‌کمونیستی سوم ۳۰۴
اسناد ومدارك ۳۰۶
پرسش وتمرین ۳۰۸

۴۵. رویدادهای سیاسی وجریان عملیات نظامی درسال۱۹۱۷

انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك فوریه در روسیه ۳۰۸
رشد جنبش انقلابی درکشورهای درگیرجنگ ۳۰۹
ایالات‌متحده آمریکا به‌جنگ می‌پیوندد ۳۱۰
عملیات نظامی درسال ۱۹۱۷ ۳۱۲
انقلاب‌کبیر سوسیالیستی اکتبر ۳۱۳

رشد جنبشهای انقلابی و رهایی بخش ملی ۳۱۴
اسناد ومدارك ۳۱۶
پرسش وتمرین ۳۱۸

۴۶. شکست آلمان و متحدانش. پایان جنگ

تهاجم نهایی ارتشهای آلمان ۳۱۹
حملهٔ متقابل ارتشهای آنتانت ۳۲۰
تسلیم شدن متحدان آلمان. تجربهٔ اتریش ـ هنگری ۳۲۱
شکست آلمان. امضای قرارداد متارکهٔ جنگ در جنگل کومپینی ۳۲۳
علل شکست قدرتهای اتحاد چهارگانه ۳۲۵
نتایج جنگ اول جهانی ۳۲۵
اسناد ومدارك ۳۲۶
پرسش وتمرین ۳۲۸
پرسش وتمرین برای مرور دردرس مربوط به‌تاریخ‌جنگ اول جهانی ۳۲۸

فصل ۱۵. فرهنگ درپایان سدهٔ نوزدهم وآغاز سدهٔ‌بیستم

دست‌آوردهای بزرگ علم ۳۲۹
آموزش وپرورش و ماهیت طبقاتی‌اش ۳۳۲
امپریالیسم وتشدید ارتجاع در ایده‌ئولوژی ۳۳۳
بحران درفرهنگ بورژوایی ۳۳۵
رئالیسم در ادبیات ۳۳۷
آغاز ادبیات کارگری ۳۳۹
گسترش ایده‌ئولوژی سوسیالیستی ۳۴۰
اهمیت جهانی علوم، ادبیات وهنرهای روسیه ۳۳۱
لنینیسم ـ عالی‌ترین دست‌آورد فرهنگ جهان ۳۴۲
پرسش وتمرین ۴۴۳

نتایج تکامل اجتماعی در دورهٔ دوم‌تاریخ عصر جدید ۳۴۴
پرسش وتمرین ۳۳۷

باشگاه ادبیات

انتشارات شباهنگ / خیابان انقلاب ـ فروردین ـ مشاور